

امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد هشتم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی **۱۲۴** جلسه و نه مجلد، از تاریخ **۱۳۶۲/۵/۵** الی **۱۳۶۵/۷/۲۶** به بحث پیرامون **«فلسفه اصول روش تنظیم نظام» دور اول** پرداخته است که گزارش جلسات **۹۷** تا **۱۱۲** در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در «فلسفه اصول روش تنظیم نظام» ناظر به تبیین اصالت ربط است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فرهنگستان علوم اسلامی
کتابخانه
رکد:

فهرست جلسه ۹۷ گروه نظری ۶۳/۸/۹

۱ــ بحث در مورد چیستی ربط شامل وخصلت مشترك درتغییر ؟ (سئوال جلسات واحد) ص ۱

۲ــ بحث اتصال و انفصال و اثبات ربط جامع در طول و درعرض ؟ ص ۳

۳ــ با قبول اصالت رابطه ، ربط جامع چه معنائی پیدا میکند ؟ ص ۵

٤ــ آیا ربط جامع همان امر ثابت نیست وقانون محقق است ؟ ص ٦ــ ۱۳

۵ــ آیا با اثبات ربط جامع محدودیت جهان اثبات می شود ؟ ص ۹

٦ــ ربط جامع در تغییر و تغایــر؟ ص ۱۲

۷ــ آیا ربط جامع هم تغییر می‌کند ؟ ص ۱٤

۸ــ آیا اگر ربط جامع از سنخ قانون باشد و تغییر نکند همان معنای انفصال است ؟ص ۱۵

۹ــ آیا سنخیت ربط جامع در طول و در عرض یکی است ؟ ص ۲۰

۱۰ــ یك نکته در مورد بکار گرفتن کلمات درعرف ودر نزد اهل فن (مثلا گفته ــ استصحاب)؟ ص ۲۰

۱۱ــ آیا اختلاف سرعت ، علت جمع‌کردن دو کیفیت است ؟ ص۲۳و۲٤و۲۵

۱۲ــ آیا باتوجه به ربط جامع درطول ودرعرض مبنای تقسیم بندی پنج میشود ؟ ص ۳۰

۱۳ــ آیا در تغییر هم ما نتیجه ای را ملاحظه می‌کنیم ؟ ص ۳۲

۱٤ــ آیا ربط جامع عرضی و ربط جامع طولی وحدت دارند ویکی هستند ؟ ص ۳۳

فهرست جلسه ۹۸ گروه نظری ــ ۶۳/۸/۱۶

۱ــ گزارش جلسات واحد : ص ۵ــ۱

الف ــ پذیرش ربط شامل مقدماتی لازم دارد : ص ۲ــ۱

۱ــ ضرورت تقسیم بندی

۲ــ تقسیم بندی باید ساده ترین باشد

۳ــ تقسیم بندی باید ساری ترین باشد

۴ــ ابداع احتمالات مختلف در مورد مبنای تقسیم بندی

۵ــ مبنای تقسیم بندی باید سه باشد

ب ــ بررسی ضرورت تقسیم بندی ص ۳ــ۲

ج ــ ساده ترین یعنی چه ؟ ص ۳

د ــ تصوری از ربط شامل ص ۵ــ۳

۲ــ سئوالات مطروحه در جلسه : ص ۱۲ــ۵

الف ــ آیا پذیرش ربط شامل غیر قابل انکار نیست ؟ ص ۶ــ۵

ب ــ ساده ترین یعنی چه ؟

ج ــ آیا ترکیب از دوئیتی گذشته ویك واحد شده ؟ ص ۷ــ۶

د ــ آیا منظور از شناخت در اینجا چیزی فراتر از سنجش فی الجمله است ؟ ص ۸ــ۷

هـ ــ ضرورت ورود به بحث تقسیم بندی وربط شامل ص ۱۰ــ۸

و ــ بررسی پذیرش ربط شامل در زمان و مکان ص ۱۰

ز ــ آیا روابط تشکیل دهنده یك واحد دفعتاً آنرا میسازند ؟ ص ۱۲ــ۱۰

ح ــ آیا تقسیم بندی صرفاً در شناخت است ؟ ص ۱۲

ط ــ آیا تقسیم بندی غیر قابل انکار است ؟ ص ۱۳ــ۱۲

۳ــ بیانات استاد حسینی : ص ۱۹ــ۱۳

الف ــ نگرش از موضع امر ثابت : ص ۱۳

ب ــ آیا از موضع تغییر و تغایر کل در چیست ؟ ص ۱۳ــ۱۴

ج ــ بررسی ربط شامل ص ۱۴

د ــ بررسی کل و جزء ص ۱۴

هـ ــ برخورد اثباتی وغیر اثباتی در رابطه باحل یك مطلب ص ۱۴ــ۱۵

و ــ نقش امر ثابت در مباحث ص ۱۵

ز ــ ربط شامل و مشمول غیر قابل انکار است ص ۱۵ــ۱۶

ح ــ درون وبیرون ص ۱۶ــ۱۷

ط ــ رابطه تغایر وشامل و مشمول ص ۱۷ــ۱۸

ی ــ خصلت کل و رابطه اجزاء ص ۱۸

ك ــ ساری ترین تقسیم بندی ص ۱۸ــ۱۹

فهرست جلسه ۹۹ گروه نظری ۶۳/۸/۲۷

ـ گزارش مباحثات در واحد

ـ بررسی رابطه "شناخت" و "تقسیم بندی"	ص ۲ـ۱
ـ بررسی دوسیر برای ادامه بحث	ص ۳ـ۲
ـ بررسی رابطه " ربط شامل " و "زمان"	ص ۷ـ۵
ـ بررسی رابطه " ترکیب " و " تغییر "	ص ۹ـ۸
ـ بررسی " ربط شامل " درمرحله تحقق عینی خارجی	ص ۱۱ـ۱۰
ـ آیا ربط شامل در نسبیت ملاحظه میشود ؟	ص ۱۱
ـ آیابا ملاحظه " ربط ترکیبی "هرکیفیتی به دو تقسیم میشود ؟	ص ۱۵ـ۱۴ و ۱۲
ـ ساده ترین تقسیم بندی به چه معناست ؟	ص ۱۴
ـ آیا " اثر و منتجه "همان" ربط ترکیبی "است ؟	ص ۱۴ـ۱۲
ـ بررسی " قانون " درمرتبه تحقق	ص ۱۶
ـ بررسی رابطه "انفصال "با "رابطه به معنای قانون "	ص ۱۶
ـ بررسی رابطه " ترکیب " با " مبنای ۳" در تقسیم بندی	ص ۱۹ـ۱۶
ـ بررسی رابطه " اثر مجموعه " با " وحدت ترکیبی "	ص ۱۹
ـ بررسی " ساده ترین " و " پیچیده ترین " تقسیم بندی	ص ۲۰
ـ بررسی قانون حاکم بر تغییر در عینیت (ساده ترین)	ص ۲۲ـ۲۱

گزارش جلسات واحد :

طرح چند سئوال پیرامون ربط شامل :

۱ــ آیا صرفاً جای لغات دوشیی وربط بین آنها با دو ربط و ربط بین آنها عوض شده است ؟ ص ۱

۲ــ آیا ربط جدید همان خصلت نوعیه یا خصلت مشترك است ؟ ص ۱

۳ــ آیا در مقدمات اثبات اصالت رابطه ترکیب فی الجمله رانپذیرفته ایم دراینصورت آیا ربط جامع وشامل اثبات شده است ؟ ص ۱

٤ــ آیا اگر متجه همان ربط شامل باشد مقسم میتواند سه باشد ؟ ص ۱

۵ــ آیا درعینیت حتی در شناخت جزئی نگری محال نیست ؟ و آیاتنها خصلت یك جزء را درکل های مختلف بررسی نمی‌کنیم ؟ ص ۲ و ۱

طرح چند ابداع احتمال و سئوال پیرامون کیفیت ارتباط و ربط :

ــ ارتباط رابطه ها باهم بدون واسطه ص ۲

ــ دوئیت و حد اجمالی مشترك بین متوالیین . ص ۳و۲

ــ آیا روابط هم خصلت نوعیه وشخصیه دارند ؟ چرا ؟ ص ٤و۳

ادامه بحث در جلسه :

ــ تجلی وملاحظه خصلت کل درخصلت جزء محال است زیراکه ... ص ۵

ــ اگر باتغییر ربط کیفیت عوض میشود چگونه ربط های مختلف خصلتهای مشترك میتوانند داشته باشد ؟ ص ٦و۵

ــ آیابرای کلیه کیفیات نسبت به هم نمیتوان خصلت نوعیه یا خصلت مشترك قائل شد ؟ ص ۸

ــ توجهی به رابطه تغییر و ترکیب ص ۸و۹

ــ آیابحث علت ترکیب همان بحث علت حرکت است که درهستی شناسی مطرح است ؟ ص ۹

ــ اگرتغییر با ترکیب رابطه هاهمراه است ؟کیفیت جدید کدام رابطه است ؟ (بررسی چند احتمال) ص ۱۱ــ۹

ـ آیاربط جامع همان تناسب محقق زمانی و مکانی نیست ؟ ص ۱۱

ـ عدم دوئیت خصلت نوعیه وشخصیه درعینیت باتوجه به اشتراك هردودرترکیب ص ۱۲

ـ آیاکیفیت راباتوجه به روابط درونی آن می شناسیم یاروابط برونی آن ؟ ص ۱۲

ـ آیا وحدت ترکیبی ربط جدید است یاربط جامع "اثر" وحدت ترکیبی است ؟ ص ۱۴ـ۱۲

ـ آیاترکیب همیشه ازدوچیزفرض شده است مگرچند چیزنمیتوانند باهم در یك ترکیب واقع شوند ؟ ص ۱۴

چند دعاوتذکرارشادی درایام رحلت رسول خدا ص اویرامون خلوص و همت دردفاع فرهنگی و وساوس شیطان .

ـ آیا خصلت نوعیه یك کیفیت درمرکبهای گوناگون تغییرمیکند ؟ ص ۱۷ـ۱۵

ـ چگونه خصلت نوعیه درکیفیتهای متغایر حفظ میشود ؟ ص ۱۹ـ۱۸

ـ آیا خصلت جدید درون اجزاء نهفته است وبه شرط ربط ظاهرمی گردد و یا نیرو و (خصلت) از عوارض نحوه اصطکاك است ؟ ص ۲۰و۱۹

ـ هستی ممکن و امکان بیشمار اصطکاك . ص ۲۰

ـ خصلت ثابت برای موجودات متغیر . ص ۲۱ـ۲۰

ـ امر ثابت درون یا بیرون ؟ ص ۲۱

ـ شمولیت حرکات بطئ برحرکات سریع وانواع روابط . ص ۲۲

ـ رابطه وجود همیشگی کیفیت متوسطه درتغییر وپذیرفتن ربط شامل وجامع ص ۲۲

ـ وحدت خصلت نوعیه یامرکب ازقبیل وحدت بسیط نیست بلکه ... ص ۲۳

۱ــ طرح سئوالات جلسات واحد (درمورد وجه اشتراك ووجه اختلاف درحركت) ص ۱

۲ــ ارائه يك سير طرح شده : ص ۲و۳و۴و۵

۱ــ در حركت انفصال نيست •

۲ــ درحركت اتصال نيست •

(نتيجه : درحركت حتماً ، هم وجه اشتراك است وهم وجه اختلاف)

۳ــ بحث تركيب از ديد اصالت رابطه •

۴ــ هركيفيت، يك وجه اشتراك درونی دارد ويك وجه اشتراك بيرونی •

(در درون يك كيفيت ، روابط درونی همديگر را نگاه ميدارند ودربيرون هم، هركيفيت سايركيفيات را نگاهدارنده است)•

۳ــ بررسی اينكه آيا رابطه از خودش چيزی دارد يا نه ، وفرقش با كل بيان تهی و يا اصالت شيئ چيست ؟ ص ۳ و ۴

۴ــ طرح چند سئوال به سير مطروحه وجواب آنها ؟ ص ۵ و۶

۵ــ بحث درمورد اينكه آيا منتجه ، كيفيت ارتباط ربط جامع باكيفيت ديگر است ؟ ص ۱۴

۶ــ بررسی رابطه وتركيب از ديد اصالت رابطه ؟ ص ۱۴و۱۵

۷ــ بررسی اينكه آيا می‌شود گفت خصلت نوعيه خصلتی انتزاعی است وفقط برای مفاهمه است يا اينكه خصلت نوعيه خصلتی عينی وخارجی است ؟ ص ۱۸

۸ــ چگونه حركتهای مختلف می‌توانند باهم يك جهت داشته باشند ؟ ص ۲۲

۱ــ گزارش جلسات واحد

الف ــ خلاصه سیر تفسیر حرکت با توجه به تعین در رابطه ص ۲ــ۱

۱ــ در حرکت وجه اشتراک مطرح است

۲ــ وجه اشتراک از سنخ کیفیات است

۳ــ کیفیات و روابط همه مرکبند

۴ــ تفسیر مرکب با توجه به تعین در رابطه

۵ــ تعین در رابطه دو وجه دارد که عدم توجه به دو وجه منتهی به اصالت شئی و اصالت کل میان تهی میشود .

ب ــ سئوالات ص ۲

۱ــ آیا با استفاده از سیر فوق چگونه میتوان مبنای تقسیم بندی را مشخص نمود ؟ ص ۲

۲ــ آیا منظور از اینکه "هر کیفیت چیزی دارد" چیست ؟ ص ۲

۳ــ چگونه بعضی خصال نگهدارنده تغییر بعضی خصال دیگر میشوند ؟ ص ۲

۴ــ آیا چگونه مجموعه تهی میشود ؟ ص ۳

۵ــ آیا تفسیر تغییر خاص با توجه به همه دنیا بعنوان وجه مشترک ممکن است ؟ ص ۳

۶ــ آیا چنین تفسیری در رابطه با ریشه دسته بندی در منطق بما کمک میکند ؟ ص ۳

۷ــ آیا وجه مشترک منتجه ، علت منتجه یا رابطه بین آنها است ؟ ص ۴

۸ــ آیا وجه اشتراک در عینیت امری غیر قابل انکار نیست ؟ ص ۵ــ۴

۹ــ آیا منظور از تفسیر حرکت چیست ؟ ص ۵

۱۰ــ آیا چنین تفسیری از حرکت در مسیر هدف اصلی است ؟ ص ۵

۱۱ــ آیا مفهوم مرکب قبل وبعد از تعین در رابطه ، چه تفاوتی دارند ؟ ص ۶ــ۵

۱۲ــ آیا نسبت روابط در عینیت همان امر مشترک نیست ؟ ص ۶

۱۳ــ با توجه باینکه علت موجده از علت مبقیه جدا نیست آیا اصل وجود خصلتها از کجاست ؟ آیا یکی نیست ؟ ص ۷ــ۶

۱۴ــ اگر جایگاهها تعین شئی را مشخص میکند خود جایگاهها را چه چیزی متعین میکند ؟ ص ۸ــ۷

۱۵ــ چرا همزمانی دلیل بر انفصال است ؟ ص ۸

۱۶ــ آیا بطی‌تر و سریعتر صرفاً ذهنی نیست ؟ ص ۹ــ۸

۳ــ بیانات استاد حسینی :

۱ــ سئوال : " چگونه مجموعه تهی میشود ؟"

جواب :

الف ــ تعین در رابطه دو وجه دارد که عدم توجه به هرد و وجه منجربه اصالت کل واصالت شئی میشود • ص ۱۱ــ۹

ب ــ در تعین در رابطه دور لازم نمی‌آید • ص ۱۱

۲ــ سئوال : " چراوچگونه همزمانی دلیل انفصال است ؟

جواب :

الف ــ نفی اتصال و انفصال مطلق در توالی ص ۱۲

ب ــ نفی امر ثابت بعنوان ایفاگر نقش رابطه درتوالی ص ۱۳ــ۱۲

۳ــ سئوال : "چگونه یك چنین وجه مشترك کلی برای یك تغییر(یعنی همه تغییرهای دیگر) بدرد منطق ودسته بندی میخورد ؟ ص ۱۶ــ۱۳

جواب :

الف ــ بررسی رابطه تغییر و تغایر

ب ــ بررسی دریافتن قانونی کلی وکاربرد داشتن آن

۴ــ سئوال : "آیاوجه اشتراك منتجه , علت منتجه یارابطه آندو است ؟" ص ۱۶

جواب :

"بررسی تفاوت منتجه ازدید اصالت شئی واصالت رابطه " ص ۱۶

۵ــ سئوال : "آیانسبت بین متغیرهاهمان نسبیت نیست ؟" ص ۱۷ــ۱۶

جواب : بررسی رابطه نسبیت و جاذبه عمومی

۶ــ سئوال : " آیاوجه مشترك رابطه یانسبت بین متغیرهانیست ؟" ص ۱۷

جواب : بررسی رابطه متغیرها ص ۱۸ــ۱۷

۷ــ سئوال : "آیاعلت بقیه همان علت حادثه نیست ؟" ص ۱۸

جواب : بررسی نقص و کمال درفعل حضرت حق ص ۲۲ــ۱۸

۸ــ سئوال : "چگونه اختلاف سرعتها علت ربط میشوند ومکانیزم آن چگونه است ؟" ص ۲۲

جواب : "بررسی مکانیزم، علت واثر اختلاف سرعتها ص ۲۵ــ۲۲

فهرست جلسه ۱۱۱ گروه نظری ۶۳/۱۰/۲۲

— گزارش جلسات واحد

— بررسی رابطه " زمان و مکان " از دیدگاه "اصالت ربط" ص ۷ـ۱

— آیا حرکت " تحولی است ؟ ص ۷

— موضوع و متحرک در تغییر چه چیزی است ؟ ص ۸

— آیا وجه تمایز هر رابطه به خود آن رابطه منسوب میشود یا به روابط دیگر؟ ص ۱۰ـ۹ـ۸

— آیا " امتداد خاص " به معنای "کمیت خاص " است ؟ ص ۹ـ۸

— آیا جاذبه و فشار عمومی خود کیفیتی خاص دارد ؟ ص ۱۲

— آیا اگر یک جزء از یک مجموعه تغییر کند جمیع روابط آن مجموع تغییر می‌کند ؟ ص ۱۴ـ۱۳

— بررسی رابطه " مفهوم امتداد " و " اختلاف سرعت " ص ۱۷ـ۱۵

— بررسی " مفهوم امتداد و تدریج " در حرکت ص ۱۸ـ۱۷

— "تحول " در معنای جدید

— بررسی رابطه ٔ" حرکت " و " متحرک " ص ۲۰ـ۱۹

— بررسی رابطه ٔ" یک رابطه ٔخاص" و "مجموعه ٔ روابط " ص ۲۰

— بررسی چرائی و علت اختلاف سرعتها ص ۲۴ـ۲۱

فهرست جلسه ۱۱۲ ــ گروه نظری ــ ۶۳/۱۲/۱

گزارش خلاصه ای از بحث جلسات گذشته • ص ۳ــ۱

طرح یك ابداع احتمال پیرامون حرکت و پیوستگی متوالیین درحرکت• ص ۷ــ۳

مصداق و مفهوم حرکت ص ۳

بررسی حرکت در آثار کیفیتها ص ٤

بررسی حرکت در خود کیفیتها ص ٥

رابطه ٔ حرکت در آثار و در کیفیتها ص ٥

بررسی چگونگی حرکت در کیفیات ص ٦ــ ٥

بررسی مسائل حرکت و هدف ، مسیر و هدف و امرثابت در حرکت • ص ٦

بررسی مسئله نیروی محرك یا پتانسیل حرکت ص ۷

چرا تغییر در آثار تدریجی است ؟ ص ۸ ــ ۷

احتمالی دیگر باتوجه به ملاحظه امکان تحقق تغییرات مختلف برای یك کیفیت خاص ص ۱۲ــ ۸

بررسی منشاء وجود تغییرات مختلف برای یك کیفیت معین و خاص • ص ۱۰ــ ۹

بررسی رابطه اختلاف شرایط و اختلاف تغییر درکیفیات همنوع و یکسان • ص ۱۱

آیابالاخره حرکت را در مرحله ای باید ذاتی کیفیات دانست؟ص ۱۲ــ۱۱

طرح اشکال پیرامون ابداع احتمالهای مطرح شده به چندگونه میتواند باشد؟ص ۱۳

آیا صرف عدم انفصال و تدریجی بودن تغییر کیفیتها رابط بین کیفیا ت متوالی را نیز معرفی می‌کند ؟ ص ۱۷ــ ۱٤

چند سئوال و جواب پیرامون اینکه آیا بالاخره ابداع احتمال فوق توجیه قابل قبولی برای پیوستگی و تدریج درحرکت بدست داده است ؟ ص ۲۲ــ ۱۷

برادر معلمی ، بسم الله الرحمن الرحیم ، همانطورکه در نظر دوستان است بحث جلسات مشترک قبل در مورد تقسیم بندی بود ، ودراثبات اینمطلب که مبنای تقسیم بندی سه است گفته شدکه اگر تغییر رابررسی کنیم یا تغایر رابررسی کنیم ویایک کیفیت خاص رابررسی کنیم باید تقسیم به سه بنمائیم • دوئیت و ربط بین آن دوئیت بعد سئوالاتی پیرامون همین معنا مطرح شد حالا کهماگفتیم همه چیز ربط است ، آن دوئیت وربط بین آنهاهم که میگوئیم خودش یک ربط است ، آیا درآنجا ترکیب رامیتوانیم عنوان کنیم ، شامل وشمول رامیتوانیم بگوئیم یااینکه همه چیز رابطه است ؟ بقداری جلسه های قبل صحبت شدکه اینکه همه چیز رابطه است از چه پله ای است ، ترکیب ازچه پله ای است ، تغایر وتغییر ازچه پله ای است، وصحبتهائی هم در مورد ربط شامل شد که آن چیزی که دوئیت رابه همدیگر وصل میکند یا ارتباط میدهد (از دید اصالت رابطه) باید ربط شامل باشد ، یعنی نمیتواند ربطی از سنخ خودشان باشد سئوالاتی هم که درجلسه واحد مطرح شد عمدتاً درمورد همین ربط شامل است که اگر این قضیه ربط شامل حل بشود آن سئوالات پاسخش واضح میشود و آن اینستکه ا ـ ربط شامل چیست ؟ آیا شامل برد و ربط دیگر است آیا چیزی مابین دو ربط دیگر است و آیا این چنین چیزی اصلاً وجود داردیانه ؟ مطالبی که درجلسه واحد تذکر داده شد این بودکه مادربحثهای گذشته وقتی که درتوالی دوکیفیت و تغییر وارد شدیم و دقت کردیم گفتیم که بین دوکیفیت متوالی ، انفصال مطلق نمیتواند باشد ، وبقداری هم صحبت کردیم که بین دوکیفیت متوالی اتصال مطلق هم نمیتواند باشد • اتصال مطلق به این معنا که چیزی باشد که (چون دوکیفیت متوالی راماشین گرفتیم) هر خصلت وآثاری که در کیفیت اول است ، همان خصلت وآثار را عیناً به کیفیت دوم منتقل کند • گفتیم که اگر چنین باشد نفی تغییر و تغایر است ، بنابراین اتصال مطلق نیست • از این دو سلب ایجابی بذهن آمد که چیزی هست که این خصلت را ندارد ، بنابراین گفتیم چیزی هست که هم سنخ طرفین توالی نیست اگر بخواهد هم سنخ طرفین باشد باز سئوال تکرارمیشود که بین

آن رابطه و شیی چه چیزیست؟ تنها بقا جواب داده نمیشود • بعداً که بحث تعیین در رابطه را از پله ای دیگر مطرح کردیم ، نظر به جامع مشترک کردیم و گفتیم که همه چیز رابطه است • یا درهمین جا که بحث اتصال وانفصال را می‌کنیم ونفی می‌کنیم از این سلب ، ایجابی بنظرمیآید که آنها جامع مشترکی دارند ، یعنی چیزی هستند که بعد گفتیم شیی نیست • بنابراین آن اشیاء (در دید اصالت شیی) یا آن روابط (در دید اصالت رابطه) با این چیزی که در بین آنهاست فصل مشترک دارد ، جامع مشترک دارد و افتراق هم دارد ، هرد و بعد افتراق و اتصالش را در نظر گرفتیم بنابراین در این قسمت صحبت که میآئیم ، همه آن صحبتها به قوت خودش باقی است ، آنها نفی نشده است بنابراین در اینجا دیگر نمیشود سئوال کرد که بین دو ربط ، ربطی وجود دارد !! اگر اینرا بگویند مثل اینستکه درآنجا بگویند که بین دو شیی ، شیی است یعنی اگر بگوئید بین دو ربط ، ربط است بمعنای اتصال مطلق است ونفی شده است ، آنچیزی که از آن سلبها بنظر میرسید و ایجابی که به ذهن میآید اینستکه بین آن دو ربط ، بین آن دو کیفیت ، چیزیست که قابلیت انعطاف دارد ، میتواند دو یکطرفش این خصلت را داشته باشد ودو طرف دیگرش متصل به آن خصلت دیگر باشد • البته بعداً که بحث را ادامه دادیم دیدیم که خود همان کیفیتها هم همین خصلت را که دو طرفشان بدوگونه بتواند باشد ، دارند ، انعطاف دارند ، بنابراین خود این معنانشان داد که این کیفیت هم ربط شاملی نسبت به تحت شمولش است • مسئله دیگری که بعضی وقتها در صحبتها اشکال پیش میآید این بود که آیا اگر ما در مورد تغییر ، ربط شامل را گفتیم آیا در مورد تغایر هم ربط شامل معنی دارد ؟ بعداً عرض میشد که همان مطلبی را که درمورد تغییر می‌گفتیم قید خصوصیت شخصیه تغییر را نداشت گفتیم دوئیتی است و چیزی باید این دوئیت را بهم وصل کند و ارتباط بدهد ، اگر ارتباط نداشته باشد تغییر معنی ندارد ، در تغایر هم همین را می‌گوئیم که دوئیتی است واگر چیزی آن تغایر را بهم وصل نکند تغایر نیست • بنابراین همان معنائی را که درآنجا مورد نظر داشتیم (جامع مشترک) در اینجا هم هست • یعنی باید چیزی باشد که

دوئیت رابهم دیگر ربط بدهد و بگونه ای انعطاف پذیر باشد که هرطرفش یك حکم بکند یعنی یکطرفش سازگار با کیفیت اول باشد وآنطرفش سازگار با کیفیت دوم باشد پس این معنا ربط خاصی به زمان و مکان ندارد • هم در مورد زمان صادق استوهم در مورد مکان صادق است • البته اگر بخواهیم از بعد تغایری به آن نگاه کنیم ، حتماً در همانجا که ربط عرضی وربط طولی را مطرح کردیم ، اینها را باید ربط شامل عرضی و ربط شامل طولی بنامیم • ولی فصل مشترك و خصلت مشترك هم دارند • حالا از جناب آقای حسینی خواهش می‌کنیم که اگر توضیحی دارند بفرمایند تاوارد بحث شویم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اعوذبا ••• بارالها کلمه حق رادرسراسرجهان بگستران ، تفضلاً مارادرگسترش کلمه حق شریك و سهیم بگردان ، بارالها کلمه باطل رااززمین برکن ، تفضلاً مارادرکندن کلمه باطل سهیم و شریك بگردان ، بارالها نائب ولیت امام خمینی را معزز و منصور بدار بارالها لشکر اسلام رادرهمه جبهه ها پیروز بگردان ، خدایا انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راهت قرار بده ،

حالا دقت کنیم وببینیم که این اتصال وانفصالی راکه برادرمان فرمودند آیاازطریق برهان خلف تمام شده است یانه ؟ ولو برهان خلف رادرمنطق صحبت می‌کنند ولکن ادراك از اینکه ما گاهی بعضی چیزها را به ترتیب خلف ملاحظه می‌کنیم حتی در امور تجربی هم تمام است • ادراك اجمالی مسئله خلف نه اینکه بصورت قانون خاص تجریدی بودن ، اینکه چیزهائی راکه ما در دنیا میفهمیم گاهی طریقی نسبت به خودش داریم وگاهی طریقی ازطریق نفی داریم یعنی اینکه میگوئیم که اگر این نباشد مجبور به تسلیم در برابر امر دیگری میشویم • حالا ببینیم که اگر گفتیم اتصال نیست ، انفصال هم نیست ، به صرف اینکه بگوئید که بین دوکیفیت امر ثابت است ، آیا این در مرحله تحقق وعینیت نه درمرحله علت ، درمرحله تحقق شما شیی قانونمند دیگری ندارید که این اتصال راانجام بدهد • یعنی یك قانونمندی دارید که کیفیت اول است ویك قانونمندی دارید که کیفیت دوم است ، آن قانونمندی که بتواند جوابگوی

انفصال مطلق باشد ندارید ، اگر چیزی هم در یک مرتبه خرد باشد (در رتبه آن دو کیفیت) باز به تسلسل کشیده میشود ولی اگر چیزی در مرتبه دیگر ولی تحققی باشد که می‌گوئیم ربط شامل هست و از نظر رتبه با آن دو کیفیت مختلف است ولی تحققی است • لذا میتواند ربط شامل تلقی بشود کیفیت اول وکیفیت دوم و ربط شامل ، وربط شامل هم از نظر تحققی بودن هم سنخ است ، هم سنخ قوانین نیست ، بلکه تحققی است و قانونمند است وباقانون فرق دارد ولی از نظر رتبه که بگوئیم هم رتبه اینها است ! اینگونه نیست ، هم عرض این کیفیات نمیتواند باشد • باید در مرتبه ای که عرضاً بالاتر باشد • در طول هم آنرا نیاورید که بعداً در آن بمانید که حالا چگونه میشود • یعنی این کیفیت است وآنهم هست و این ربط جامع بالای این دو کیفیت باشد ، بالا بودن باید تحقق عینی داشته باشد عرض کردم که ما قانونمند تحققی را میخواهیم این غایت کلا می بود که جناب آقای معلمی فرمودند و نظر ما همین است • حالا اگر دوستان در آن اشکالی داشته باشند میتوان در اینجا ماند وبحث کرد والا مطلب همین است •

برادر حسینیان : وضعیت ربط جامع را در طول هم بفرمائید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در اینجا اصلاً تصور " در طول " ندارد •

اگر نظر به مراتب کنید ، بله درست است ولی اگر بگوئید که بعد از این کیفیت در طول اینست ، یعنی طول زمانی بگیرید ، نمیشود یعنی ربط شامل را اگر در انتقال در طول گرفتید از نظر مرتبه همعرض میشود و اصلاً دیگر این حرف نیست طول در اینجا به چه معنی گرفته میشود • یک کلمه که شما دارید در یک مجموعه ویا یک دستگاه معنای متناسب با بکارگیری آن استفاده میشود این از جهت خاصی شما طول می‌گوئید • والا اگر زمانی می‌گوئید که حتماً هست واگر مراتب هم می‌گوئید حتماً در آنجا هست واگر طول را بگونه ای می‌گوئید که تدریجی پشت سرهم واقع بشود ، خیر اینگونه نیست • ربط شامل باید هم شمول داشته باشد هم براین عدد وهم بر آن عدد • اگر بگوئید که بعد از رفتن اولی (کیفیت اولی) ربط جامع بیاید این غلط است چون این چیزی در رتبه همعرض اینها میشود •

برادر رامیوی : قبلاً در مباحثی که در رابطه با اثبات امر ثابت داشتیم از ربط استفاده کردیم • یعنی اتصال وانفصال راکه گفتیم بعداً گفتیم که ربطی وجود دارد ودرآنجا تکیه مان بیشتر روی توالی بود حالا دراین قسمت چند سئوال تبیینی به خاطرم رسیده که عرض می‌کنم •

در یکی از جلسات قبل که در توالی بحث می‌کردیم ، درآنجائیکه صحبت از رابطه می‌کردیم ، یکی از دوستان فرمودند که شما درشیی میفرمائیدکه رابطه از سنخ شیی نیست پس تسلسل نیست • وبعد گفتیم که اگر ما رابطه را اثبات کردیم همه چیز رابطه میشود واصلاً سئوال تسلسل موضوعیت ندارد • بنابراین یك سئوال این بودکه توضیح بفرمائیدکه آیا وقتی ما میگوئیم همه چیز رابطه است ، وبعد بگوئیم که بین اینها هم رابطه است ؟آیا اینمطلب موضوعیت داردکه بگوئیم اگر بین دو رابطه ، رابطه باشد تسلسل است ؟ وقتی همه چیز رابطه شد همه چیز انعطاف پذیری دارد ، ودیگر اینکه ما درایجا بگوئیم که تسلسل است وپس الزاماً ربط شامل است آیا میتواند مطرح باشد یا نه ؟ یعنی بگوئیم رابطه بین این دو ربط نیست و شامل است ، آیا از موضوعیت نمی‌افتد ؟

برادر رحجت الاسلام حسینی : اگر از موضع رابطه صحبت می‌کنید ، این یکموضع است و اگر هم از موضع پائین تر میآئید و تغایر کیفی روابط را ملاحظه می‌کنید این از موضع دیگری است • شما تغایر کیفی را که میگوئید • یا اینکه میگوئید این کیفیتی که الان است با کیفیتی که بعداً میآید آیا اتصال مطلق دارد (یعنی دوکیفیت رابطه) یا اینکه میگوئید از نظر کیفیت که ملاحظه اش کنیم که ملاحظه تغایر کیفی است حتماً ربط شامل دارد • دراین کیفیت حتماً دوئیت ملاحظه میشود •

برادر رامیوی : این مطلب را ما در دو قسمت میتوانستیم مطرح کنیم • یکی درتغایر که الان شما فرمودید ودیگری درمسئله طول که درمسئله طول ، مقداری ملموس نیست • مایك کیفیتی در نظر داریم فرضاً آب وبعد از آن بخار، می‌گوئیم باید بین آب وبخار، ربط جامعی

باشد تامابتوانیم از آب بخار برویم • وقتیکه آب است ما زمان بعدی رانمی‌دانیم که چیست ؟ یعنی ممکن است که بعد از آب ، یخ بیاید ویاچیز دیگری بیاید در ذهن من متصور شده است که آب باچیزهای مختلفی ربط جامع دارد • (اگردر مرحله قانونیت درنظر بگیرید)واینکه حالا بخار بشود ویاچیز دیگر بشود وکدام ربط جامع محقق بشود آن امر ثابت اینرا معین میکنند • تصورمان از ربط جامع اینگونه بودکه یك چیزی در مرحله قانونیت است •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا ربط جامع در مرحله تحقق نیست ، آیا قانونمند نیست ؟

برادرامیری : شما وقتی می گوئید ربط شامل است که می‌گوید آب به بخار میرود ، آیا منظورتان اینستکه ربط شامل ثابت است ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : ربط شامل تحققی است ، وربط شامل را هیچوقت به معنای قانونی نمی‌گیریم ، یادمان باشدکه مرحله تحقق قانون راباخود قانون عوضی نگیرید • اگر ربط شامل فرضاً نداشته باشید ، آیا بین دو کیفیت ربط ، اتصال است یا انفصال است ؟

برادرامیری : پس ما یکسری امور ثابتی داریم به عنوان جامع مشترك و یك قانون ثابت داریم • یعنی دراینجا امور ثابتمان دوچیز شد •

برادرحجت الاسلام حسینی : ما ربط شامل را امر ثابت نمی‌گیریم ، ببینید اگر ربط جامع امری تحققی شد مرتباً درحال تغییر است یعنی یك مخروط بزرگ متغیری درست کنید که تحت امر ثابت میتواند حرکت کند • یعنی مراتب شمول •

برادرامیری : مخروط راقبول دارد وماهنوز برایمان معلوم نیست که جهان راسی داشته باشد یا نه •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا شما کل راشامل می‌دانید یا نمی‌دانید ؟

برادرامیری : عرض کردم ، دربحث راکه در آنجا کردیم حدی برایش مشخص نکردیم که بگوئیم که آیا این مخروطی است یا چیز دیگر است فرض کنید بصورت استوانه ای

در نظر گرفتیم که بعداً بتوانیم آنرا قطع کنیم • ولی الان معلوم نیست که این استوانه تا کجا ادامه دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا در این مرتبه از بحث ، ربط شامل وسط مشمول دارید یا ندارید ؟

برادر رامیری : در تغییر که بحث می‌کنیم اینرا میدانیم که اتصال وانفصال بدآن و ربط داریم ولی اگر بخواهد ربط شامل باشد اشکال میشود که چیزی که هنوز نیامده ومثلاً در زمان بعد از آب بخار میآید • چگونه چیزی شامل برآب وبخار است که هنوز بخار نیامده است واین چیز شامل وجود دارد وتغییر هم میکند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال من اینستکه قانون داریم ولی قانونمند شدن داریم • قانون علت است در اینجا قانونمندشان چیست ؟

برادر رامیری : این قانونی راکه میفرمائید ثابت است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون حتماً ثابت است ، قانون علت است و امر ثابت است ، ولکن محقق به تحقق متغیر بودن نیست • تحقق تغییری ندارد •

برادر رامیری : آیا این قانون یك پایش مثلاً درآب است و •••

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون ، پایش درهیچ جا نیست ، حاکم است حاکم ، غیر از اینستکه بگوئید پایش درچیزیست • آنکه می‌گوئید یك پایش درآب است ویك پایش در بخار است قانونمند است • اگر قانون پایش درآب قرار گرفت همواره آب تغییر میکند •

برادر رامیری : پس نتیجه می‌گیریم که ربط جامع راشما اینطور که فرمودید همان معنای قانون است واشکال دوم اینستکه این قانونی را که میفرمائید ثابت است آیا ، همان امر ثابت است یا اینکه دو تا امر ثابت داریم ، یکسری قوانینی داریم که ثابت است که بعنوان امر ثابت در مرحله قانونیت وبه عنوان تغییر همان ربط شامل میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : ربط شامل همان قانون محقق است که قانونمند

است و تغییر هم میکند •

برادر امیری : آیا این قانونی راکه میفرمائید باامر ثابت یکی است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون باامر ثابت رافعلاً یکی میگیریم ، چون در مرحله ضیق است ، وقانون در مرحله ادراك از امر ثابت است نه اینکه خود آن امر ثابت است • آن امر ثابت حاکم بر همه چیز حتی ادراك است و وحدت هم دارد وتعدد ندارد •این تعدد ، ادراك از قسمتهای مختلف امر ثابت است وفعلاً صحبتی در اینمورد نداریم • فعلاً شما یك امر ثابتی راملاحظه کردید وملزم به پذیرشش شدید که اگر پذیرشش نباشد تغییر نیست ویك امر متغیری راملاحظه کردید وآن امر متغیرتان یا بین کیفیاتش انفصال است یا انفصال نیست • اگرانفصال نباشد مجبور هستید که چیزی را درغیر رتبه همعرضها معین کنید که بگوئید براین دوکیفیت حاکم است •

برادر امیری : حالا در قسمت طولی من بیشتر فکر می‌کنم ولی در قسمت عرضی فرمودیدکه هرجا تغایر ببینید الزاماً تغایرها ، وجود ربط شامل را میرسانند •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما درتغییر هم تغایر دو کیفیت راملاحظه میکنید

برادر امیری : بله ، تغییر وتغایر ازهم جدا نیستند ولی اگر سئوال کنیم که این ربط شاملی راکه برمتغایرها مطرح کردید تا کجا ادامه پیدا می‌کند یك جوابی راکه میتوان گفت ودوستان درجلسه واحد گفتند اینبود که تاهر جا که تغایر فرض داشته باشد ، ربط شامل هم فرض دارد ، حالا صحبت من اینبود که آیا این جواب کافی است برای اینکه ما این سئوال رابکنیم که اگر شما چنین چیزی رامطرح فرمودید به این معناست که شما پذیرفتید که جهان یا اینکه شاملها به یك جائی محدود میشود و از آن موضع می‌گوئید که این شامل است وآن مشمول ، چون شامل ویا مشمول ما نامحدودیت نمی‌سازد ویااینکه لازمه تغایر طرح شامل وتحت شمول است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا میفرمائیدکه اینمطلب شما راملزم برمحدود

بودن جهان میکند ؟

برادر امیری : من نمیخواهم بگویم که در لازمه چنین است بلکه می‌خواهم بگویم که اگر ما نپذیریم درهمین جاکه جهان محدود است این حرف شامل و مشمول رانمیتوانیم بزنیم یا اینکه منتفی میشود ، یعنی شامل ومشمول بودن بدون فرض محدودیت موضوعیت ندارد و منتفی است • یعنی آیا در این حد از مطلب غیر قابل انکار است که به امر ثابت برگردانیم و بگوئیم درهمانجا که امر ثابت راتمام کردیم گفته ایم که همه کیفیتها ربط مشترکی دارند ، آیا اینطلب رابصورت غیر قابل انکار میتوانیم بگوئیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا اگر بگوئیم سلسله شامل وتحت شمول بینهایت است چه ضرری دارد ؟

برادر امیری : اگر بگوئید بینهایت است به گفته خودتان دیگرنمی‌توانید موشکافی کنید ، هیچ کاری را نمی‌توانید بکنید •

برادر معلمی : مطلبی راکه آقای امیری میفرمایند دو قسمت است •

قسمت اول در مورد قانون که صحبت کردند این مطلب مورد بحث الان نیست چه درجلسات واحد و یا جلسات مشترك ، دوستان ذهنشان نرود روی اینکه حالا چیز دیگری گفته شده بنام قانون و حالا ببینیم قانون با رابطه شامل و با رابطه ویا امر ثابت تکلیفشان چه میشود • آقای امیری اسم قانون راآوردند وگفتند که آنچیزی که درآن وسط است قانون است وآقای حسینی هم جوابی را دادند •

بنابراین اینکه رابطه اشان چیست این درآن موقعی است که در سیر بحث ادعا بشودکه چیزی بنام قانون وجود دارد پس این مطلب کنار میرود ومطلب دومی میماند که الان ایشان سئوال می‌کنند که وقتی ما رابطه شامل و مشمول را گفتیم این نتیجه اش اینستکه جهان محدود است و یا اینکه امر ثابت نتیجه بی‌دهد جهان محدود است • که دراین ، اشکالی نیست • بنابراین این بحث راکه ایشان میفرمایند اگر ماقبل از اینکه امر ثابت راتمام کنیم یاربط شامل راتمام

کنیم گفته بودیم که جهان محدود است این اشکال وارد بود ولی الان فقط شامل ومشمول بودن را مطرح می‌کنند ، باید شما استدلال را نقض کنید نه اینکه بگوئید نتیجه چنین حرفی اینستکه جهان محدود است .

برادر حجت الاسلام حسینی : من فرمایش حضرتعالی را (آقای معلمی) به بیان دیگر عرض می‌کنم اگر ما گفته بودیم که برفرض محدودیت جهان ، ربط شامل وجود دارد ، این حتماً اشکال داشت . چون درجائی ثابت نشده بود ولی هرگاه مهره ای را در اینجا ثابت کنیم وبگوئیم این غیر قابل انکار است واین فرض را (فرض محدود بودن جهان) نکرده باشیم و لازمه اش محدودیت باشد آیا این نحوه مضر است یا نیست ؟ یعنی آن امر غیر قابل انکاری که متفق بین " فریقین " (دو فرقه) باید باشد وحالا " فریقین " راهم نمیشود گفت ، فرضاً طایفه ای که ملحد باشد وطائفه ای که مؤمن است ، آیا در اینمورد باید خود آن مهره راتماً کنیم ، یا اینکه اگر ما در اینجا تکیه کردیم که چون محدود است چنین است چون مخلوق است چنین است ، میگویند آقاجان اینرا عده ای قبول ندارند ولی اگر گفتیم که اینطلب (ربط شامل و مشمول) غیر قابل انکار است و از لوازمش این است که جهان محدود است . شما میتوانید یك کار بکنید وآن اینکه از موضع ملحدین بیائید وملاحظه کنید که چگونه میتوانید اینرا انکار کنند شما نمی‌توانید بگوئید که اینرا اثبات نفرمائید .

برادر امیری : من عرضم این است که آیا نمی‌توانیم سئوال رااینگونه مطرح کنیم که درست استکه ما ربط شامل رابخاطر عدم اتصال و عدم انفصال پذیرفتیم ولی آیا تنها احتمالی که میتواند مطرح باشد ربط شامل است ؟ آیا هیچ احتمال دیگری ممکن نیست؟یعنی اگر کسی بگوید که من میدانم که تسلسل نیست ، اتصال نیست ، انفصال هم نیست اما یك ابداع احتمال دیگری غیر از ربط شامل مطرح شود یااینکه حداقل بگوید که نمیدانم چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر گفت نمیدانم ، که نمیتواند مطلب راتمام کند ، باقی میماند که بگوید میدانم چیست ولی چیز دیگری غیر از ربط جامع است .بفرمائید

بگوئید که آن چیز چیست ؟ چون " نمیدانم "، مطلب را حل نمیکند واگر میدانید بگوئید که چیست ؟

برادر امیری : اگر فرض وجود این احتمال باشد (که چیز دیگری غیر از ربط جامع باشد) ضرورت مطلب تمام نمیشود وامکان آن تمام میشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : باید فرض وجود فرض دیگری باشد ، خود فرض باید اثبات شود تا مطلب تمام بشود . فرض فرض داشتن ، غیر از فرض داشتن است .

برادر رجاجوی : جناب استاد درابتدای فرمایشاتشان فرمودند که اگر در تغییر ربط جامع رابگوئیم غلط است ، بعد درجواب سئوالات آقای امیری گفتند که این ربط جامع در تغییر درست است . حالا سئوال من اینستکه کدام یك از اینها درست بود وکدامیك غلط ؟ میفرمودید برای رفتن از کیفیت اول به کیفیت دوم اگر ربط جامعی وجود داشته باشد غلط است و....

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر ربط جامعی وجود نداشته باشد غلط است .

برادر رجاجوی : فرمودید که چون ربط جامع باید در عین حالیکه کیفیت اول و کیفیت دوم هستند از وجود داشته باشد لذا این دیگر ربط جامع نمیشود . زیرا ربط جامع ، جامع دوچیز است و در رابطه باچیزی که محققند معنی پیدا میکند . نمیشود ربط جامع بر دو چیز را بگوئیم که هیچکدام از آنها با همدیگر امکان تحققشان وجود ندارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا درمرتبه مکانی میفرمائید یادرمرتبه زمانی ؟ (ج : درمرتبه زمانی) پس اینگونه نیست که میفرمائید . ربط جامع نسبت به زمان باید حتماً بتواند با فقد (نبود) یکی ، کیفیت دیگر آن وجود داشته باشد ، یعنی نباید اتکاء به این داشته باشد که هر دو کیفیت وجوداً در حال حاضر وجود داشته باشند .

برادر رجاجوی : پس این دیگر ربط جامع نیست چون ما ربط جامع رابرای دوچیز میگوئیم نه برای یك چیز ، در یك چیز ربط جامع معنی ندارد ؟ (س : آیا در تغایر یا در تغییر)

ج : در تغییر

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین میفرمائید که تغییر باید حتماً بازگشت به سکون کند!

برادر رجاجوی : به قانون بازگشت کند •

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون بدون قانونمند که نمیتواند اثر داشته باشد•

برادر رجاجوی : پس باید این اشکال راشمارفع بفرمائید زیرا ربط جامع راهم نمیتوانید قائل بشوید • من بنظرم میرسد اگر بگوئیم در زمان ربط جامع وجود دارد ، ربط جامع به اشکال برخورد می‌کند • یعنی اینکه ربط جامع دو چیز که آند و چیز محققاً نمیتوانند با هم باشند • پس ربط جامع نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا از لحاظ مرتبه هم آن ربط جامع در یکمرتبه با این دو کیفیت است یا در مرتبه فوق است ؟

برادر رجاجوی : مرتبه به چه معناست ، آیا بدین معناست که مثلاً سرعتشان در زمان فرق میکند ؟ (ج : مثلاً سرعتشان فرق کند) پس این مطلب قابل تبیین است • باید توضیح بفرمائید که ما چگونه میتوانیم در زمان ، مرتبه ای قائل بشویم • اگر این روشن بشود مسئله حل است •

برادر حجت الاسلام حسینی : ما در اینجا یک سئوالی می‌کنیم شما اتصال مطلق را نفی کردید ، انفصال مطلق راهم نفی کردید وسکون راهمچنین ، چون تغییر رابحث میکنید • و ارتباط راهم پذیرفتید •

برادر رجاجوی : بله گفتیم که انفصال نیست (س : آیا ارتباط راپذیرفتید یا نه ؟) به این معنا که لاکیفیتی نیست پذیرفتیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : من میخواهم بگویم که انفصال نیست وارتباط هم حتماً هست (ج : بالاخره انفصال نیست) •

برادر رمضانی : قرارشد که بحثهای قبلی را تکرار نکنید •

برادرجاجرمی : بالاخره پذیرفتیم که چیزی هست •

برادرحجت الاسلام حسینی : آن چیز ، از سنخ این دو کیفیت هم نمیتواند باشد والا تسلسل لازم میآید (ج : بله) آیا آن چیز هم تغییر میکند یانه ؟ آیا آن چیز محقق است وجزء متغیرها است یانه ؟

برادرجاجرمی : آن چیز محقق نمیتواند باشد ، چون اگر محقق باشد تسلسل است •

برادرحجت الاسلام حسینی : پس شما آیا رابطه غیر محقق دارید ؟

برادرجاجرمی : ماگفتیم که حتماً چیزی هست •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا آن چیز ، ارتباط غیر محقق است ؟

برادرجاجرمی : بله پذیرفتیم که آن چیز محقق است •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا این چیز ، تحت قانون است یا اینکه خود قانون است ؟ اگر بگوئید که آن چیز قانون است ، اینبه این معناست که تحقق تغییری ندارد

برادرجاجرمی : آیا تحقق راازتحقق قانون جدا می‌کنید ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : در اینجا تحقق متغیر راصحبت می‌کنیم • ما نسبت به آنچیزی که تغییر میکند داریم بحث می‌کنیم • آیا آن چیز (ربط جامع) تحقق تغییری دارد یا تحقق ثبوتی دارد ؟

برادرجاجرمی : آن چیز نباید تحقق تغییری داشته باشد •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا بدین معناستکه کیفیتی داریم که بکیفیت دیگر تبدیل شده است • وحالا که تبدیل شده است ، آن کیفیت قبلی دیگر وجود ندارد یعنی آیا ربط جامعش باید وجود داشته باشد ؟ !!

برادرجاجرمی : آن چیز تغییر نباید بکند ، اگر درآنجا تغییر راه نداشته باشد امکان جامع بودنش است •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس میفرمائید تغییر نباید داشته باشد ؟

(ج : بله) اگر تغییر نداشته باشد به این معناست که تحقق متغیری بین آن دو متغیر نیست ؟ پس رابطه متغیری وجود ندارد ؟

برادر رجاجرمی : آن چیز ، چیز محققی است که تغییر نمیکند •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس در اینجا رابطه متغیری وجود ندارد ؟

برادر رجاجرمی : بله ، رابطه متغیری نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بین دو کیفیت متغیر انفصال است ؟

برادر رجاجرمی : پس بین دو کیفیت متغیر چیزی است که محقق است اما تغییر نمی کند •

برادر حجت الاسلام حسینی : من سئوالم اینستکه بین دو کیفیت متغیر از سنخ متغیر است ، یعنی بین دو کیفیت متغیر ••••

برادر رجاجرمی : درتوالی دو کیفیت ، بنابراین شدکه ربط بین آنها ازسنخ آن دو کیفیت نباشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوالم دقیقاً اینجا ودرمسئله سنخ است که آیا این سنخی راکه میگوئیم آیا سنخ عرضی رامیگوئیم که آن ربط جامع از سنخ همعرض اینها نباشد یا اینکه اگر گفتیم از سنخ آن کیفیات نباشد به این معناست که ازسنخ تغییر نباشد ؟

برادر رجاجرمی : یعنی اینکه از سنخ متغیرها نباشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر از سنخ متغیرها نباشند به این معناست که بین این متغیر وآن متغیر ، چیز متغیر یا ربط متغیری وجود ندارد ؟

برادر رجاجرمی : اگر ربط متغیری وجود میداشت دیگر به آن ربط جامع نمی توانستیم بگوئیم ، زیرا ربط جامع در موقعی است که در صورت تبدیل این کیفیت به آن کیفیت وجود داشته باشد وثابت باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : من تمام صحبتم روی این نکته است که اگر ما قائل به انفضای می‌شدیم چگونه بود ؟

برادر رجاجرمی : اگر قائل به انفصال می‌شدیم به این معنا بود که ازهرکیفیتی به هر کیفیت دیگر میشود رفت ولی الان می‌گوئیم که این کیفیت تحت امر ثابت میتواند به کیفیت خاص دیگری برود •

برادر حجت الاسلام حسینی : انفصال رااگر گفتیم سکون را لازم میآورد درانفصال دیگر رفتن وجود ندارد •انفصال بامفهوم تغییر مغایرت دارد •

برادر رجاجرمی : من این مطلب را متوجه نمی‌شوم•

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا در انفصال کیفیتها از همدیگر جدا جدا نیستند ؟ (ج : بله) اگر اینگونه باشد دیگر رفتن از کیفیتی به کیفیت دیگر معنی ندارد •من رفتن خاص‌را نمی‌گویم , بلکه اصل رفتن وحرکت منتفی میشود • اگر گفتید که انفصال است یعنی اینکه رفتنی درکارنیست • درآنجا دیگر جهت خاص‌وجود ندارد •

برادر رجاجرمی : آیا نمیشود هستی از این کیفیت به کیفیت دیگری برود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : چگونه هستی ازاین کیفیت به‌کیفیت دیگری‌برود ؟ درصورتیکه شما معتقد به انفصال شدید این دیگر حرکت نمیتواند بکند •

برادر رجاجرمی : ماگفتیم که بین کیفیت اول وکیفیت دوم منفصل است نه اینکه امکان برای‌هستی وجود نداشته باشد که در اینجا عدم بشود ودر جای دیگر وجود بشود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : این عجب حرفی است , عدم شدن همان معنای انفصال است •

برادر رجاجرمی : من میخواهم بگویم که انفصال با سکون سازگار نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما می‌گوئید که این کیفیت عدم بشود یعنی اینکه این کیفیت باهستی‌اش معدوم گردد •

برادرجاجرمی : اما وقتی این کیفیت معدوم میشود کیفیت دیگر وجود پیدا میکند یعنی همین توالی دو کیفیت راکه می‌بینیم معنای حرکت است •

برادرحجت الاسلام حسینی : امااین کیفیت رادرجعبه ای می‌گذاریم ومی‌گوئیم که این کیفیت باهستی‌اش معدوم شد دراینجا که دیگر تبدیلی انجام نگرفته است • اینکه هستی‌اش‌به جای دیگر برود به چه معنی است ؟

برادرجاجرمی : ماهم این صحبت رانکردیم که درحرکت چیزی وجود دارد که به جای چیز دیگری تبدیل میشود • گفتیم که حرکت به معنای توالی دوکیفیت است •

برادرحجت الاسلام حسینی : در اینجا که دیگر حرکت وجود ندارد ؟

برادرجاجرمی : ماتوالی دو کیفیت رامعنای حرکت کردیم ، نگفتیم که چیزی در کیفیت اولی است که در دومی نیست ، درآنجا گفتیم که این بحث‌بحث هستی شناسی است •

برادرحجت الاسلام حسینی : شماد راینجا می‌گوئید که این کیفیت تغییر میکند ، اگر می‌گفتید که تغییر نمی‌کند ونیست میشود چگونه بود ؟

برادرجاجرمی : مابا‌تعریفی که از حرکت دادیم موضوعاً اینمطلب راقبول‌کردیم که اگر این حرکت را ملاحظه می‌کنیم‌صرفاً توجه به کیفیت داریم ، درآنجا به اینمطلب توجه نداریم که یك چیزی در درون این کیفیت‌وجود دارد که آن چیز تبدیل به چیز دیگرمیشود •

برادرحجت الاسلام حسینی : اگر کیفیتی نیست شد وکیفیت دیگری هست شد ، آن کیفیت دوم که هست شده چه ربطی با کیفیت قبلی دارد ؟

برادرجاجرمی : در اینجا باتوالی دوکیفیت است ، وبا تغییر سازگاراست •

برادرحجت الاسلام حسینی : شمااگردوشئی ساکن رافرض‌کنید •••••

برادرجاجرمی : این دو شیی ساکن که بتوالی بد نبال همدیگر بیایند مابه آن تغییر می‌گوئیم •

برادرحجت الاسلام حسینی : آن شیی اولی نبوده است که شیی دومی شد •

هیچ گونه نسبتی بین ایند و کیفیت نیست • یعنی آن کیفیت قبلی کاملاً" نیست " شده است • یعنی جناب آقای جاجرمی را در لحظه دیگر ما اصلاً نمی‌شناسیم واسمشان هم چیز دیگری است •

برادر جاجرمی : ما بنابه تعریفی که از تغییر کردیم ، توالی دو کیفیت را که ببینیم می‌گوئیم که تغییر واقع شده است •

برادر حجت الاسلام حسینی : ما از تغییر چه تعریفی کردیم ؟

برادر جاجرمی : توالی دو کیفیت راگفتیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا به توالی دو کیفیت منفصل که هیچ نسبتی بهم نداشته باشند تغییر می‌گوئیم ؟

برادر جاجرمی : البته بعد ثابت کردیم که بین دو کیفیت انفصال نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما در اینجا قائل به انفصال شدید ؟

برادر جاجرمی : نه ، بحث به اینجا رسید که شما فرمودید که اگر انفصال را گفتید دیگر تغییر معنائی ندارد که ما انفصال را نفی کردیم و گفتیم که رابطه است و حالا میخواهیم ببینیم که این رابطه چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما مواظب باشید که فرمایشاتتان ضبط میشود و بعداً میخواهید گوش کنید شما اول میفرمائید که عیبی ندارد که این کیفیت به آن کیفیت هیچ ربطی نداشته باشد وبعداً میفرمائید که ، خیر، عیب دارد ، ایند و را باهم نمیشود جمع کرد •

برادر جاجرمی : بالاخره من متوجه نشدم که اگر ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : شما از یکطرف میگوئید که حتماً ربطی وجود دارد (در تغییر) وآن ربط هم ربط متغیر نیست • من میگویم اگر ربط متغیر ندارید شما اصلاً ربط را برداريد •

برادر جاجرمی : من میگویم اگر ربط ، متغیر باشد دیگر ربط جامع نیست ، شما

اینرا اثبات بفرمائید که ربط متغیر میتواند باشد و اسمش راهم ربط جامع میتوانیم بگذاریم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : البته اگر آن ربط شامل باشد وهمعرض نباشد

برادر رجاجرمی : اگر آن ربط شامل باشد آیا در وقتیکه کیفیت اول به کیفیت دوم تبدیل میشود میتوانیم بگوئیم که ربط جامع است • برای اینکه وقتی کیفیت اول است دیگر کیفیت دوم نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آن کیفیتی است که اتصال رابرقرار میکند •

برادر رجاجرمی : پس ربط جامع نیست ، یعنی شما ثبوت رابرای آن قائل نیستید و می‌گوئید وقتی که این کیفیت به آن کیفیت تغییر میکند درآن لحظه آن کیفیت شامل تغییر نمی‌کند •

برادر حجت الاسلام حسینی : یااینکه میتوانیم بگوئیم که سنخ تغییر آن ربط جامع ، از سنخ تغییر آن ربطها نیست • بالاخره آیا ربط جامع تغییر دارد یانه ؟

برادر رجاجرمی : حداقل دراینمرتبه زمانی که تغییر واقع میشود آن ربط جامع ثابت است •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر یادتان باشد من اشاره به نسبیت کرد مولی بنا نداشتیم که وارد این بحث بشویم • مادراینجا احساس سکون می‌کنیم درحالیکه ماساکن نیستیم بلکه حرکتمان نسبت به اشیاء دیگر اختلاف دارد • واصلاً سکون معنی ندارد • شما در دو ماشین می‌نشینید که با یك سرعت حرکت می‌کنید که درآن حال میتوانید قلم خود رابهم دیگر بدهید وبگیرید وساکن نیستید اگر درآن حال بهم نگاه کنید سرعت رابسیارکم می‌بینید ولی وقتیکه به بیابان نگاه می‌کنید سرعت را زیاد می‌بینید ، اینکه ربط شامل وضعیتش ازنظر زمانی چگونه است حتماً در این مرتبه (مرتبه تغییر تحت شمول) نیست واین تمام است ولی آیا میتوانید بگوئیدکه آن تغییر نمی‌کند آنوقت اگر آن ربط جامع تغییر نکرد دیگرجزقانونمندها نیست • و دیگر شما قانونمند محقق ندارید و فقط قانون دارید • آنوقت ارتباط بین این دو شیی

تخیلی است ، چون قانونمندی نداریم • پس میشود گفت که تغییرش از سنخ ورتبه (گفتن سنخ صحیح نیست) آن متغیرهای تحت شمولش نیست • وحالا وضعیتش دریکمرتبه نیست ، شامل و مشمول است که این حرف دیگری است •

برادر رجاجرمی : پس شما مرتبه را مراحل سرعت می‌گیرید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : مراتب را ، مراتب سرعت یا هرامر دیگری بگیرید که هم با قانونمند بودن سازگار باشد (یعنی قانون نباشد ودارای قانون باشد ، تحت قانون عمل کند نه اینکه خودش قانون باشد) وهم ارتباط راازحاق وجود این کیفیت به حاق وجود آن کیفیت ببرد •

برادر رسیف : من ابتدا خلاصه فرمایشات شمارا عرض می‌کنم و بعد سئوال خودم را مطرح می‌کنم وآن اینکه ما حقیقتاً بین دو کیفیت متوالی مجبوریم ربطی رابپذیریم که وجود دارد اما اگر بخواهیم اسم آن چیز را ربط جامع بگذاریم اگر تصورمان این باشد که ربط جامع ربطی است که حاکم بر دو چیز است واین دو چیز اگر نباشند جامعیت برآن دو چیز معنی ندارد در نتیجه باید بگوئیم این ربط جامعی راکه ما میگوئیم از سنخ آن ربط جامعی نیست که لازم باشد که آن دو چیز تحت آن باشند • اگر این معنا راگفتیم ، ما درواقع جعل معنا یا درواقع قلب معنا کردیم (برای ربط جامع) زیرا آنچه که عرف مفاهمه از " جامع " میفهمد اینستکه دوچیز تحت یك چیز قرار گرفته باشند یعنی مجموعی داشته باشد که حداقلش دوتاست •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی اینکه این اصطلاح از معانی بسیط عرفی نیست بلکه با توجه به معنای زمان است •

برادر رسیف : بنابراین اگر اینگونه باشد ما ازیکطرف میخواهیم بگوئیم که این ربط است (به یك معنای خاص) که عین این ربط را درمعنای مکانیش نمیتوانیم ببینیم • درنتیجه آن ربط درمکان یك مفهوم دارد و این ربط درزمان مفهوم دیگر است •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی ربط جامع بین اینها و هم یك مفهوم عالی تر است •

برادر رسیف : و همینطور به هر کیفیتی که ربط می‌گفتیم به اعتبار دیگری میباشد پس ما سه گونه یا حداقل دو گونه ربط داریم واینها ربطهائی هستند که می‌گوئیم مراتبشان فرق دارد و فقط در کلمه ربط مشترکند چون در معنای مکانی و زمانی کاملاً متفاوتند و دو معنا خواهند بود بنابراین اگر خواستیم جامعی برای این دو کلمه و دو مفهوم قائل بشویم ، آن جامع ربط نخواهد بود ویک کلمه دیگری راباید بگذاریم ، مگر اینکه بیائیم بگوئیم که ربطی که جامع ربط طولی وربط عرضی است ودر نتیجه درآنجا نمیتوانیم بگوئیم که ما سه گونه ربط داریم ، یعنی اینکه ربط اول و ربط دوم و ربط حاکم براین ربطها و بنابراین دسته بندیمان باید بر مبنای سه باشد این نتیجه های بعدیش برای من از جهت اینکه سنخیت اینها راباهم متفاوت میدانیم مشکل است . به عبارت ساده سئوالم را اینگونه بیان میکنم که ما به چه اعتبار به کیفیات مختلف ، اسم ربط نهادیم آیا به همان اعتبارهم ربط شامل رامیگوئیم اگر به همان اعتبار نیست در نهایت نمیتوانیم نتیجه بگیریم که همه چیز ربط است . وبگوئیم که یك ربط سومی مانند دو ربط دیگر پیدا کرده ایم وتادر نتیجه بتوانیم جامع مشترکی بنام ربط برای آنها فرض کنیم و فقط قیدشان رابردارایم ! ! ! این اشکال من است که لطف بفرمائید وتوضیح دهید .

برادر حجت الاسلام حسینی : یك نکته در مورد بکار گرفتن کلمات ولغات خدمتتان عرض کنم . مثلاً کلمه " استصحاب " را اگر از عرب سئوال کنید ، او به باب استفعال برده و معنای طلب مصاحبت کردن میکند و بالمره معنی خاص اصولیین راعرب ازاین کلمه نمی‌فهمد . آنوقت کتابهای زیادی در مورد استصحاب ، نوشته شده است ، استدلال بر " استصحاب " هم که می‌کنند چند رقم است ، یك استدلال روائی می‌کنند ، یك استدلال عقلی می‌کنند ، یك استدلال فطری می‌کنند وحتی گویند که حیوانات هم " استصحاب " می‌کنند یعنی در برگشتن به لانه و بقاء لانه " استصحاب " می‌کنند ، " استصحاب " به معنای بازکردن حکم قبلی به موضوع فعلی است که اصولیین از این کلمه اینگونه مصاحبت را مراد دارند ، که این کمترین علاقه ای که فهمیده بشود بین دو معنا ، در بکار گرفتن دو لفظ کافی

است • و سرجای خودش در معانی بیان صحبت می‌کنند که آیا میشود در اینجا یك کلمه و مفهومی رابکار برد و اراده خاص از آن کرد آیا میشود استعمال کرد یا نه ! و بعد صحبت میکنند که این (کلمه) با حفظ قرائن و شروط خودش، و با حفظ اینکه بتوانند به آن قوم وطائفه بفهمانند، میشود این کار راکرد • " استصحاب " ، درآن معنای بسیط ، بآن دقت های نظری و دقتهای خاص اصولی خیلی تفاوت دارد و (مثل آنچیزی که مردم می‌فهمند نیست) ودرآن موضع هم که صحبت می‌کنند، این کلمه و واژه و لغت و لفظ رابه معنای خاصی ودریك مصاحبت خاص بکار برده اند، که آن مصاحبت خاص، عرفاً انسباق به ذهن پیدا نمی‌کند و بعد مدعی میشوند که کل عرف هم به این مطلب دارند عمل میکنند وبعد می‌گویند بالاتر از عرف حتی حیوانات هم همین کار رامی‌کنند حالا اینکه مردم به معنای " استصحاب " عمل میکنند ولو کلمه " استصحاب " را روی آن نمی‌گذارند ، شما مفهومی راکه از " ربط " — دارید یکوقت که شما میگوئید که چرا جعل اصطلاح میکنید ، ویکوقت می‌گوئید که اصطلاحتان بالمره ارتباطی ندارد ویکوقت هم میگوئید چرا معنای ربطی راکه درمعنای عرف هم وقتی میگویند این چیز ربط دارد ، یك گونه ارتباطی که آنرا از انفصال بیرون میآورد متوجه میشویم ولو اینکه ، فرضاً در عرف چه چیزهائی راغیر منفصل می‌داند اینکه بگویند که این در به این چهار چوب ربط دارد یا منفصل است ، که میگویند ربط دارد ، میگوئیم این لامپ ، آیا روشن بودنش به برق ربطی دارد یا ندارد که میگویند بله ربط دارد • حالا شما دریك رتبه بالاتری میخواهید ملاحظه کنید ، مفهوم زمان را تجزیه کنید وتحلیل کنید ، در اینجا هم شما ربط را بکار میبرید ولی مثل بکار بردن استصحاب برای آقایان اصولیین است بعداً دریك معنی (ربط) دقیقتر در زمان بکار میبرید وبعد برمی‌گردید ودرمعنائی راکه درمکان بکاربردید دقت می‌کنید ومی‌گوئید که قبلا گفته شده که زمان و مکان و تغایر و تغییر نمیتوانند ازهم جدا باشند آنوقت آن معنائی راهم که برای مکان بکار بردید ارتقاء می‌دهید ، یعنی دقیقتر می‌کنید ویا عوض می‌کنید •

برادرسیف : آیا ارتقاء دادن عوض کردن نیست ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی وقتی دریك مطلب دقت بیشتر می‌کنید ، آن مطلب همان مطلبتان است ولی دقیقتر میشود وبااینکه عوض میشود یعنی اینکه مطلقاً غیر از آن است • اگر این (ربط) غیر از آن (ربط عرفی) است کلمه استصحاب هم همینطور است • شما می‌گوئید معنایش (معنای این کلمه) با معنای عرفی علاقه دارد ، استعمالش صحیح است ، ادق است (دقیقتر) نمی‌گوئید که مطلقاً نیست •

برادرسیف : من سئوالم رادراینجا تبیین می‌کنم وآن اینکه هرموقع خواستیم بین " استصحاب " عرفی و " استصحاب " اصولی جمع کنیم و بگوئیم که استصحاب درهمه جا جاری است به همان ادنی مرتبه ربطشان ، یعنی هم صحبتی به معنای خیلی اجمالی وهمراهی به معنای خیلی اجمالی باید تکیه کنیم ونه بیش از آن •

برادرحجت الاسلام حسینی : حالا هرگاه شما گفتید که ماهم ربط رابه یك معنای اجمالیش تمام می‌کنیم ، آیا این اجمالی ، اجمالی نسبت به نظر عرف است یا اینکه اجمالی نسبت به نظر فهم ربط وانفصال است ؟

برادرسیف : نسبت به هردو اجمالی است ، چون ماجامع مشترك آند و راد رنظر گرفته ایم •

برادر حجت الاسلام حسینی : برای شناسائی زمان ومکان ، آیا این نظر دقیقی است یا نظر تاری است ؟ یعنی عرف بگونه ای زمان را می‌شناسد میگوید امسال و پارسال ، دیروز و امروز ، ••••• آیا نظر شما راجع به اینکه زمان هرشیی مساوی با تغییرات خود اوست آیا این دقیقتر است یا تارتر است ؟

برادرسیف : نه ازبعدی دقیقتر است ، ولی اگر که خواستید که بین این مفهوم دقیق وبین مفهوم عرفی جامع مشترکی بگیرید ، دراین مثال جامع مشترکشان همان معنای دقیق است ، یعنی چیز حاکمی لازم نیست که بین این دو کیفیت باشد واگرهم بخواهید جامع

مشترك را به وجهی بگیرید که هم عرف بفهمد وهم من بفهمم شما مجبورید که پائین برویـــد و به معنای عرف تکیه کنید ، اگر خواستید که چیز غیر از این د وتاباشد مجبورید چیز سومی پیدا کنید که طبیعتاً از اولی اجمالی تر و یا پیچیده تر از دومی باشد و ۰۰۰۰ واینکه می‌گوئیـــد " سه تا " من متوجه نمی‌شوم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : من میخواهم عرض کنم که آیا مکان را در غایتـــش واقعاً ادراك دقیق از آن با ادراك دقیق از زمان فاصله دارد (ج : این باید روشن شود) یعنی مثلا آیا تغایرها ، تغایر اشیاء متغیر نیست ؟ (ج: بله) اگر هست آنوقت شما رابطه هائی راکه در مکان می‌بینید با رابطه ای راکه در زمان می‌بینید آیا واقعاً در دو مرتبه هستند ؟

برادر رسیف : بله ولی درمرحله شناخت اینگونه است ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : بله همینطور است اگر در مرحله شناخت بگوئید کافی است بگوئید که در مراتب مختلف شناخت ، مطلب شما صحیح است ۰

برادر رسیف : چون وقتی ما درمرحله شناخت تغایری هستیم ، خود مان زمـان را حذف می‌کنیم ۰ یعنی بدون حذف زمان نمی‌توانیم به تغایر پی ببریـم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : من میخواهم ببینم که در عینیت چگونه است ؟

برادر رسیف : در عینیت بهم ربط دارند امابدون اینکه ماشناخت تغایری واین ربط در طول را به نحوی نداشته باشیم‌که بتوانیم جامع مشترکاتشان را بفهمیم ، نمیتوانیـــم بگوئیم که اینها یك چیز هستند (اگر ما بخواهیم اتکاء به شناخت کنیم) ماهنوز متوجه نشده ایم که آن چیزی راکه جامع مشترك بین ربط طولی وربط عرضی است واین ربطی که آنرا جامـــع مشترك می‌نامید و می‌گوئید درمرتبه دیگر هست ، آن جامع مشترك چیست ؟ ۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : من یك سئوال می‌کنم وآن اینکه این بیانی که در صحبت آقای جاجرمی مطرح شد ، اختلاف سرعت علت جمع کردن د وکیفیت شد ۰۰۰

برادر رسیف : چون من متوجه اش نشدم ۰ اگر ممکن است توضیح بفرمائید ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یك موجودی است که زمانش کند تر است و یك موجودی است که زمانش تند تر است که آنوقت میتواند رابط بین دو کیفیت (دو کیفیت مورد نظر) گردد ؟ (س : آیا بین یك چیز سومی منظور شماست) یعنی بنابرمبنای ایشان (آقای جاجرمی) که دو چیز را قرار دادند • یعنی شیی شماره " الف " تبدیل به شیی شماره "ب" بوسیله یك چیز شماره (ج) که آن شماره " ج " که سرعت نسبی اش متفاوت است • یا سریعتر است و یا بطی تر ماکاری نداریم فقط آن بتواند بین اول و دوم را جمع کند یعنی هم در زمان اولی و هم درزمان دومی شریك باشد واتصال بین ایند و رابرقرارکند •

برادر سیف : البته اگر ممکن باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : علی هذا المبنا صحبت می‌کنیم •

برادر سیف : آیا فرض تصور چنین مطلبی هست یعنی آیا میتواند وقتی از اولی جدا میشود به دومی پیوند می‌خورد و به عبارت ساده آیا مثل پیغام براست یعنی پیغام را از کیفیت اول گرفته وبه کیفیت دومی میدهد یااینکه وقتی به اولی وصل است به دومی هم وصل است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : وسیله ارتباط است، یعنی من همین رادرمکان مثال میزنم آب رادرنظر می‌گیریم و درونش اکسیژن و هیدروژن یا داخل تر اتم و مزون و غیره که هرکدام سرعت خاصی دارند • ولی سرعت آب (یادمان نرود) سرعت ملکول آب و سرعت گردشی که فرضاً برای اکسیژن و هیدروژن قائل میشوید نمیتواند از سرعت الکترون از سرعت مزون از سرعت اتم جدا باشد یعنی مجموعه تهی نیست آیا میتواند جدا باشد ؟

برادر سیف : یعنی وجوداً نمیتواند جدا باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : بله در عین سرعت آنهااین هم سرعت خاصی دارد سرعتش هم متکی برسرعت آنهاست درعین حال مختلف است وآثارمختلفی هم دارد •

برادر سیف : یعنی وقتی به آن مجموعه توجه می‌کنیم آثاری دارد وبه جزءهم

که نگاه می‌کنیم آثاری دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : آنوقت به مجموعه که نگاه می‌کنیم آثارش هم وجوداً متکی به آثار روابط درونی است در عین حال روابط درونی آن غیر از روابط بیرونی هستند در سرعت ! (ج : البته) حالا من سئوالی که از حضرتعالی داریم • در عین حال که متکی بر آنها می‌دانید می‌گوئید سرعتاً مختلف است در عین حالی که سرعت این را نمی‌توانید از آن مطلقاً جدا کنید در عین حال آنها را یکی هم نمی‌دانید مطلقاً به همین دلیل میتوانید جمع کنید و بگوئید این جامع آنهاست آب جامع است نسبت به مزون ها اتمها و آنچه درون اینهاست ؟

برادر رسیف : در این مثال من منظورتان را متوجه نشدم که آیا میفرمائید یعنی یك اکسیژن جامع است نسبت به اکسیژن و اجزائش ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : مثلاً ملکول آب آیا دارای روابط درونی هست •

برادر رسیف : بله بین اتمها و پروتون ها والکترونهایش •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا آنها سرعتشان باسرعت آب یکی است یا دوتا است ؟

برادر رسیف : دوتاست • در جزء که نگاه میکنیم یك حرکت خاص دارند غیر از حرکت آب که در رابطه مثلاً چوب و آهن واینها دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : درعین اینکه مرتباً آنها را دوتا می‌کنید وجوداً که می‌گوئید این متکی برآنهاست ؟ (ج ــ بله) اینستکه آنها را متحد می‌دانید •••

برادر رسیف : چه چیز جامع مشترك این دوتاست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : وحدت ترکیبی آنهاست • آب جامع آنها است یا نیست ؟ (ج ــ بله) و جامع اجزائش است در خارج آنهم بصورت عینی وخصلت وسرعت متناسب با خودش هم دارد درعین حالی که درونش سرعت وخصلت متناسب بایك چیز دیگر را دارند این سرعت وخصلت هم متکی برسرعت وخصلت آنها و هم سرعت آن متکی برآنهاست وهم غیر از آنهاست

برادرسیف : البته با این کیفیت که هر وقت خواستیم توجه به الکترون یا پروتون درون آن بکنیم و بگوئیم الکترون آب اثری خاص بر فلان پروتون گذاشت یعنی در واقع می گوئیم آب چنین تغییری کرد یعنی همه تغییرات الکترون وپروتون به تغییرات آب منتقل میشود وهمینطور وقتی که می گوئیم آب تغییر کرد ...

برادرحجت الاسلام حسینی : ولی آیادر عین حال اختلاف سرعت دارند یانه ؟

برادرسیف : بله ولی اختلاف سرعتشان به جهت اینست که ماحرکت آب را با حرکت غیر آب در بیرون می بینیم ...

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا اختلاف خصلت هم دارند ؟

برادرسیف : بله ، اگر جدائی از هم قابل فرض باشند یعنی آنهارابینیم .

برادرحجت الاسلام حسینی : نه یعنی هستند ومانمی توانیم ملاحظه کنیم یا اینکه نیست ؟

برادرسیف : بله هستند اگر خصلت رابه این می بینیم که مثلاً و زنشان متفاوت باشد جرشان متفاوت باشد ، سرعتشان متفاوت باشد چنین است واختلاف دارند .

برادرحجت الاسلام حسینی : آنوقت این راجامع می دانید یانه ؟

برادرسیف : آب را جامع اجزائش می دانیم .

برادرحجت الاسلام حسینی : بامفهوم زمان وسرعت رابطه پیدا کرد یادمان برود ، شمابرای سرعت برای این قرار دادید یک زمان برای درون آن قرار دادید غیراززمان بیرون

برادرسیف : بله سرعت آب جدائی از سرعت اجزائش نیست و دو زمان دارند ولی از هم جدائی نمی شوند .

برادرحجت الاسلام حسینی : آنوقت زمانهایشان رادرد ومرتبه قرارمی دهید یا در یک مرتبه ؟

برادرسیف : آنوقت زمانهایشان رادرد ومرتبه قرارمی دهید یادریک مرتبه ؟

برادرسیف : در دو مرتبه قرارمی‌دهیم بدلیل اینکه در دو رتبه هم مقایسه می‌کنم •

برادرحجت الاسلام حسینی : ولی آیا واقعاً در عینیت زمانشان در دو مرتبه نیستند ؟ مگر زمان هرشیی برابر تغییرات خود او است حال زمانشان دوتاست یایکی است ؟

برادرسیف : اگر مقیاس زمانمان برای حرکت الکترون وپروتون ••••

برادرحجت الاسلام حسینی : مقیاس‌که تغییرات خودشیی است یعنی وضعیت خودش نسبت به وضعیت قبلش •

برادرسیف : کیفیت تغییر آب باکیفیت تغییر الکترون وپروتون فرق دارد ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : پس‌دو زمان دارند •

برادرسیف : دو زمان شخصیه دارند •

برادرحجت الاسلام حسینی : بسیارخوب آیا زمان مشترک هم برای آنها قائل هستید (ج ــ خیر) آیا ارتباطی بین آنهانیست •

برادرسیف : چرا ارتباطی بین آنها هست •

برادرحجت الاسلام حسینی : پس‌شما دو زمان قائل شدیدکه باهم مرتبطند •

برادرسیف : بله دو زمان هستند که از هم وجوداً نمی‌توانند انفصال داشته باشند •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا سرعتشان را میتوانید انفصال دهید یعنی میتوانید بگوئید سرعت آب هیچگونه ارتباطی به اجزاء درونی اش ندارد آیا این صحیح است (ج ــ نه) ودو سرعت هم هستند •

برادرسیف : ولی وقتی می‌گوئید آب والکترون ، آب رابه الکترون درونش تعریف می‌کنید و الکترون رابه آب تعریف می‌کنید یعنی خودتان از ابتدا اینهارابه هم پیوسته دانستید •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا پیوسته نبوده است ؟

برادرسیف : بله پیوسته بوده انـد •

برادرحجت الاسلام حسینی : من میخواهم بدانم که آیا رابطه مکان وزمان بـا همدیگر قابل ملاحظه هست یا نه که حضرتعالی می‌فرمائید رابطه ندارند فقط می‌خواهیم بیائیم بجای اینکه در بحث دور و دراز دیگری بحث کنیم اینجا یك ملکول آب را ملاحظه کنیم ببینیم آیـا متغیرهای درونیش و زمانشان باهمدیگر اتصالی دارند ؟ ارتباطی دارند ؟ انفصالی دارند ؟ وضعشان چگونه است اگر ارتباطی دارند آنوقت وقتی گفتیم رابطه بین زمان و مکان خلق یك مفهوم مجهول نکرده باشیم •

برادرسیف : وقتی که توجه به اجزائش می‌کنید ، کیفیت حرکت اجزاء را درنظر می‌گیرید یا کیفیت قرارگیری آنها را ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : کیفیت قرارگیری دارند آیا کیفیت قرارگیری آنها از کیفیت حرکت آنها جدا است (ج ــ نه) شما همه اینجاهایی که می‌گویم آیا جدا است بلافاصلـه انصاف می‌دهید ومی‌گوئید جدا نیست ولی وقتی می‌آئیم روی جمع آن که ببینیم آیا رابطه دارد یا نه آنوقت ••••

برادرسیف : همینکه شما می‌خواهید نسبت به آن قضاوت کنید مجبورید به جامع مشترکشان نظر کنید یعنی حرکت راباحرکت بسنجید زمانـی را که براالکترون می‌گذرد بازمانـی که برآب می‌گذرد بسنجید نه مکان ••••

برادرحجت الاسلام حسینی : خوب اگر من سئوال کردم گفتید نمی‌توانم نفی ربط کنم ، بین سرعت آب و سرعت اجزائش ، خودتان رابطه را قائل شدیـد •

برادرسیف : بله بین سرعت ها ، پس بین سرعت ها در عین دوئیت آنها •ازسنخ جزء و کل هم هست •

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی یك سرعت دارند ؟ (ج ــ نه) زمان راکـه

بنا شد که جنابعالی بفرمائید زمان هرشیی برابر حرکت خود اوست •

براد رسیف : بله هم‌عرض نیستند بعبارت دیگر از هم جدا نیستند ولی درحینی که این حرکت خودش‌را دارد آنهم حرکت خودش‌را دارد •••

براد رحجت الاسلام حسینی : دو حرکت هستند متغایر، قابل ملاحظه بلحاظ دوئیت ، باهم مرتبط هستند وقابلیت انفصال هم ندارند تغایر وجایگزینی که می‌گوئیم با نسبیت سرعت اینها و با نسبیت زمانشان نسبت دارد اینراهم نفی نمی‌کنید این معنایش اینست که بصورت اجمالی اینقدر از آن را میتوانیم تمام بدانیم که هم زمان رابطه دارد وهم مکان رابطه دارد وهم هر دوی اینها باهم ارتباط دارند البته نحوه دقت در اینکه معنای ارتباط راکه بکار می‌بریم سه مفهوم هست ؟ بله سه مفهوم است • آیا مفاهیم آن از فهم عرفی بالاتر است ودرسطح فهم تخصصی است ؟ بله کلمه ربط را که بکار می‌برید بصورت یک اصطلاح بکار می‌برید ؟ بله آیارابطه اجمالی با مفهوم ربط عرفی دارد بگونه ای که بتوان آن کلمه رادر اینجا بکار گرفت ؟ بله لازم نیست که مثلاً کلمه ربط را عرض‌کنیم مثلاً " برط بگوئیم نحوه علاقه ای دارد با عرف و میشود در اینجا استعمال کرد ولی در عین حال اصطلاحی است و فهم عرفی نیست •

براد رسیف : بعد که مثلاً میخواهیم نتیجه گیری کنیم که منطقها سه دسته هستند از کدامیک از اینها استفاده می‌کنیم آیا از آن ربط اجمالی ؟ ••••

براد رحجت الاسلام حسینی : آنوقت اگر خواستیم استفاده کنیم دراینکه منطقها سه دسته اند ، هرقانونی راکه برای تغییر وتغایر تمام می‌کنیم نه اطلاع عرفی — آن قانونی راکه نسبت میدهیم که تمام تغییرات و تغایرهای عالم برآن اساس است آنوقت کلام دوم این است که حتی تغییر وتغایرهای نظری هم برآن اساس است اینرا باید تمام کنیم اگر گفتیم تغییر وتغایرهای نظری ، مفاهیم مختلفی که در ذهنمان می‌آید ، گسترش پیدا میکند رشد میکند تغییر پیدا میکند ، خود سازمانش تغییر می‌یابد خود سازمانش تغییر میکند ، اسم سازمانش

را منطق می‌گوئیم ، اجزائش تغییر میکند والی آخر مارشد درادراك را تمام می‌کنیم آنوقت ببینیم آیا آنها میتوانند از قانون تغایر وزمان جدا باشند ، اگر پله سوم تمام شد که حتماً براینها هم قانون زمان حاکم است ، آنوقت می‌آئیم پله بعدی می‌گوئیم که خیلی خوب حالا که زمان حاکم است اینها چگونه در زمان و مکان مسئله اختلاف پتانسیل و ارتباط و این و آن یا حرکت عرضی صورت می‌گیرد و بتوانیم همان را اینجا تمام کنیم و بگوئیم اختلاف پتانسیلی که گفتیم بین اشیاء هست بین مفاهیم باشد حال آن مفاهیم مقدماتش چگونه پیدا میشود (بحث آن درشناخت شناسی است • چه ماشینی این محصول را میدهد کاری نداریم مکانیزم پیدایش آن چطور است آیا نفس مجرد است چی هست چطور است آن را کاری نداریم ، کاریه این خصلت تغییر کردن ورشد یافتن داریم • همین را مورد دقت قرارمی‌دهیم می‌گوئیم این اختلاف پتانسیلش ساده ترینش چگونه باید باشد ؟

برادرحسینیان : من بنظرم میرسد که اگر ربط جامع در طول را و ربط جامع در عرض را از یك سنخ می‌گیریم یا از دو سنخ بعبارت دیگر یك چنین هستند یا مثلاً در معنای عرفی تغایر برای آنها قائل هستیم • یا در واقع یك چیز هستند ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : یا تحت یك ربط شامل دیگر هستند •

برادرحسینیان : یعنی زمان و مکان تحت یك ربط شامل دیگر قرارمی‌گیرند آنوقت این مطلب که در تغایر و تغییر اینها را از هم جدا می‌کنیم درآن مبنای تقسیم بندی که می‌فرمائید سه است لازمه اش اینست که مبنای تقسیم بندی پنج بشود • چون یك ربط در طول داریم و یك ربط جامع هم درعرض ••••

برادرحجت الاسلام حسینی : آن بخش های درونی طول میشود ؟•••

برادرحسینیان : یعنی تغییر را که شما از تغایر جدا نمی‌کنید •

برادرحجت الاسلام حسینی : پس بفرمائید ، نه ؟ تا میشود •

برادرحسینیان : نه • یك اختلاف پتانسیل است وربط جامع درمکان و مکان هم که

از زمان جدا نیست همین مطلب هم در طول هست یعنی یک کیفیت هم باید درطول ملاحظه کنیم بین این اختلاف پتانسیل و وقتی به آن میرسد یک ربط جامع هم این وسط است یک چیزی هم بین ربط جامع است و کیفیت جدیدی که حاصل میشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : بنده عرضم اینست که وقتی بیائیم داخل زیر سیستمها, آنچه راکه می‌بینیم بافوق سیستمها جمع کنیم . . پنج نمیشود برای اینکه خود ربط جامع راهم باید بتوانیم تقسیم بندی کنیم آنوقت به دو هم نمیخورد همه اینهاسه تقسیم هم که بیاید ۹ عدد میشود ۵تا نمیشود حداقل من نفهمیدم . ادراک اجمالی از زمان و مکان وربط بین اینها را تمام کنید میشود سه تا .

برادر حسینیان : یعنی مکان رایک چیز میگیرید یا دو چیز .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی مکان رایک واحد تمام کنید .

برادر حسینیان : چرایک واحد .بگوئید اختلاف پتانسیل درمکان .

برادر حجت الاسلام حسینی : وقتی که درون مکان داریم صحبت می‌کنیم یا درون زمان صحبت می‌کنیم فاصله دارد با وقتی که میگوئیم زمان, مکان .حال انشاءالله .بعد هم خدمتتان هستیم .

برادر حسینیان : مطلب دیگری راکه بنظر میرسد اینکه ربط جامعی که درمکان فرمودید اینطور متوجه می‌شویم که ربط جامع خود نسبت به متغایرین دیگر یک ارتباط دیگری دارد یعنی اثر خاص دارد آب را میگوئید حاصل ربط جامع است بین اکسیژن و ئید روژن , که خودآب ربط جامعی است بین آن ربط جامع اکسیژن و ئید روژن با کیفیت دیگر . آنوقت در طول این ربط جامعی را که می‌گوئید این کیفیت وآن کیفیت , دو کیفیت زمانی , یک منتجه باید داشته باشندکه یعنی آن ربط جامع یک منتجه بدهد که آن منتجه یک ربط جامع دارد با سایر کیفیت هایی که تغییر میکنند یعنی این مجموعه اش میشود اثری که از آن ربط جامع طولی ملاحظه می‌کنیم در مکان ما یک اثری از ربط جامع بین دو کیفیت ملاحظه می‌کنیم در زمان

این اثر چگونه ملاحظه میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : درمکان این رابه برهان خلف تمام می‌کنید یا اینکه اثبات می‌کنید •

برادر حسینیان : درمکان می‌گوئیم که این کیفیت با این کیفیت ربط جامع دارند و ترکیب میشوند •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، اگر من نفی کنم و بگویم جمع عددی اجزا ، فقط هست و شما خیال می‌کنید •

برادر حسینیان : نه اثبات میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : چگونه اثبات میشود •

برادر حسینیان : همان برهان خلف •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی میگوئید اگر رابطه نیست پس این اثر جدید ازکجاست • اینطور می‌گوئید ؟ (ج ــ بله) پس نفی این ربط جامع در مکان بازگشت به نفی اثر جدید میکند و بازگشت نفی آنهم به نفی تغییر •

برادر حسینیان : آنوقت منظور م اینستکه اثری که درتغییر ملاحظه میشود مثلا این آب را می‌گوئیم ربط جامع دارد با کیفیت های دیگر واثری از آن ملاحظه می‌کنیم حال آیا در طول باز اثر ملاحظه میشود یا صرفاً تغییر نفی میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : تغییر مگرخودش اثر نیست •

برادر حسینیان : منظور اینست که بصورت یك مجموعه که بگوئیم اثرخارجی دارد ــ نسبت به متغیرین دیگر ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، یعنی آیا زمان را میخواهید ازمفهوم زمانی در بیاورید یا میخواهید در مفهوم زمانی حفظ کنید یعنی زمان رادرمفهوم تغییر بگوئید اثری غیر از تغییر داشته باشد •

برادر حسینیان : یعنی ما خصلت را منسوب به تغییر می‌کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر به تغییر منسوب میکنید که شاخصه اش تغییر است ومی‌گوئیم اگر ربط جامع در زمان نباشد تغییر نفی میشود •

برادر حسینیان : یعنی نحوه تغییرات خصلت شیی رامعین میکنـد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگرتغییر را نفی کنید همه اینها کنارمیرود همـان خصلتی را که در مکان می‌گوئید کنارمیرود همان اثر گذاری که درمکان می‌گوئید اگر زمان نفـی شود تغییر نفی میشود •

برادر حسینیان : من از این اینرا می‌فهمم که ما مثلاً برای ایجاد بخاررابـط جامع عرضی برقرار می‌کنیم بین آتش و آب • یعنی تحقق ربط جامع عرضی تغییررامید هد ویـك رابطه ای است بین اجزاء و بخار که این بخار یك چیز دیگر است واز سنخ ربط جامع عرضی نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : آنوقت ماگر زمان وتغییر رانفی کنیم این چیزی که می‌گوئید میشود ؟

برادر حسینیان : نه من همین رامیگویم پس تحقق ربط جامع عرضی همان معنـا ی تغییر است •

برادر حجت الاسلام حسینی : بفرمائید که تحققش نمیتواند از تحقق ربط زمانی جدا باشد نه اینکه بفرمائید همان است • وحدت ندارد • بهرحال دردنیا زمانی داریم و مکانی داریم یك کجایی داریم ، یك توالی داریم یه چیز هست داریم • کیفیاتی داریـم و تبدیل کیفیاتی داریم شما گاهی از آنطرف می‌آئید بنظر می‌آید که در آنصورت به لازمه فرمایش شما کیفیات رها میشـود •

والسـلام علیکم و رحمه الله • وبرکاتـه

برادر محلی ، بسم الله الرحمن الرحیم ، همانطورکه در نظر دوستان است بحث در مورد مبنای تقسیم بندی بود • در چند جلسه واحدی که داشتیم ابتدا مباحث به تبع جلسه مشترک قبل پیرامون ربط شامل بود اما بعد از یکی دو جلسه بحث به نظر رسید که اگر یک توضیحاتی در مورد مقدماتی که ربط شامل را تمام میکند داده شود ، زودتر به نتیجه مشترک خواهیم رسید • آن توضیحات این بود وقتی که ما داریم در مورد ربط شامل صحبت میکنیم یک مقدماتی قبل از آن است که باید پذیرفته شده باشند و لذا اگر این مقدمات پذیرفته شده باشند ، باید در مورد آنها صحبت شود و وقتی به یک نتیجه ای رسیدیم سراغ ربط شامل بیائیم یکی از آن مقدمات عبارتست از ضرورت تقسیم بندی و اینکه خود تقسیم بندی — چه برای شناخت و چه اینکه خود کیفیتها تقسیم بندی شوند یا تقسیم بندی داشته باشند صرف نظرازتقسیم‌بندی یا عدم تقسیم بندی انسان — ضرورت دارد چرا که اگر این صحبت تمام نشده باشد ،اصلاً بحث ربط شامل پیش نمیآید • پس مقدمه اول اینست که تقسیم بندی هست و یا اینکه تقسیم بندی لازم می‌باشد • مقدمه دوم اینست که تقسیم بندی باید به ساده ترین وضع انجام شود و به ساده ترین صورت باشد • این مطلب راهم اگر کسی نپذیرید باز بحث از ربط شامل بمیان نمیآید مقدمه سوم اینست که تقسیم بندی باید ساری ترین باشد یعنی باید برای همه چیزها ودرمورد همه چیزها صدق بکند ، اگر تغایر هست باید درمورد آن صدق کند ، اگر تغییر هست باید در مورد آن صدق کند واگر یک کیفیت و یا یک مرکب خاص هم باشد ، باید درمورد آن هم صدق کند بنابراین اگرتقسیم بندی ، ساده ترین وساری ترین تمام شود ، بعد ازاین است که میتوانیم از مبنای تقسیم بندی بکنیم • ودرمورد آن ابداع احتمالات مختلف کرده وفرضاً بگوئیم یکی از ابداع احتمالات اینست که مبنای تقسیم بندی " سه " باشد وبعد این مبنا را درتغییر وتغایربررسی کنیم و فرضاً اینطور گفته شودکه : در تغییر وتغایر این مبنا " دوئیت و ربط بین آندو "میباشد و چون قبلاً تمام کردیم که دوئیت هم خود شرابطه است ، پس این رابطه ای که بین این دو رابطه است ربط شامل میباشد • " وبه این ترتیب بحث ربط شامل بمیان میآید و طرح آن به این

ترتیب فایده اش اینست که بعد از تمام شدن آن مقدمات ، دیگر کسی در اینجا نمیتواند در بحث ربط شامل بگوید : " همه چیزها ربط است وشامل و شمول نداریم وتقسیم بندی معنی ندارد " بلکه این مباحث مربوط به مقدمه اول میباشد که باید درآنجا بحث شود ویا اگر ایرادی هست درآنجا مطرح کنند : " که فرضاً این دوئیت وربط بین آن ، صرفاً برای مکان است وبرای زمان یک چیز دیگری است وبرعکس " اماوقتی درمقدمه پذیرفته شودکه ساری ترین ضرورت دارد ، به تغییر وتغایر کیفیت هم باید ازنظر مشترک نگاه کرد چرا که درآنجا بحث صرفاً دردوئیت مکانی و ربط بین آنها (ربط شامل مکانی) ویاصرفاً دردوئیت زمانی وربط بین آنها (ربط شامل زمانی) نیست که گفته شود ربط شامل زمانی یکی در این زمان هست ولی درزمان دیگر نیست ویاربط شامل مکانی یکی در این مکان هست ودرمکان دیگر نیست ، بلکه دوئیت وربط بین آنها در ترکیب وربط ترکیبی است واعم است .

بنابراین درجلسه واحد قرار شدکه بحث راازاول شروع کنیم که آیا تقسیم بندی لازم است یانه ؟ یک صحبت در اینجا مطرح بود وآن اینکه خود کیفیات تقسیم بندی دارند وتقسیم بندی میشوند یعنی همینکه دارید میگوئید تعین در رابطه یعنی این رابطه حاصل برخورد یاجمع سایر روابط است بدان معنی است که سهم یا صدهزار یا یک ملیون اثر بوده که آن یک ملیون اثر باهم ترکیب شده ودراینجا این یک اثر خاص راداده اند . حال آیا چگونه از آن یک ملیون رابطه این یک رابطه خاص بوجود آمده است ؟ آیا یک مرتبه بوجود آمده ؟ یعنی آیا یک ملیون یکباره یک شده اند یا اینکه یک مراتبی داشته اند و مرتب ترکیب شده وترکیب شده اند وسرانجام به یک رسیده اند ؟ بفرض که این معنا هم پذیرفته نشود حداقل اینست که وقتی انسان بخواهد یک کیفیت را بشناسد ، نمیتواند همه جوانب وگوشه های آن راباهم بشناسد ومجبور به تقسیم بندی است حال این تقسیم بندی گاهی اینگونه است که اول وزن شیئ رابشناسیم و بعد حجم ورنگ آنرا ، وگاهی اینگونه است که میگوئیم آیا این کیفیتی که میخواهیم بشناسیم از چه اجزائی درست شده است و آن را فرضاً به اجزاء داخلی ، اجزاء بیرونی ، اجزانگهدارنده

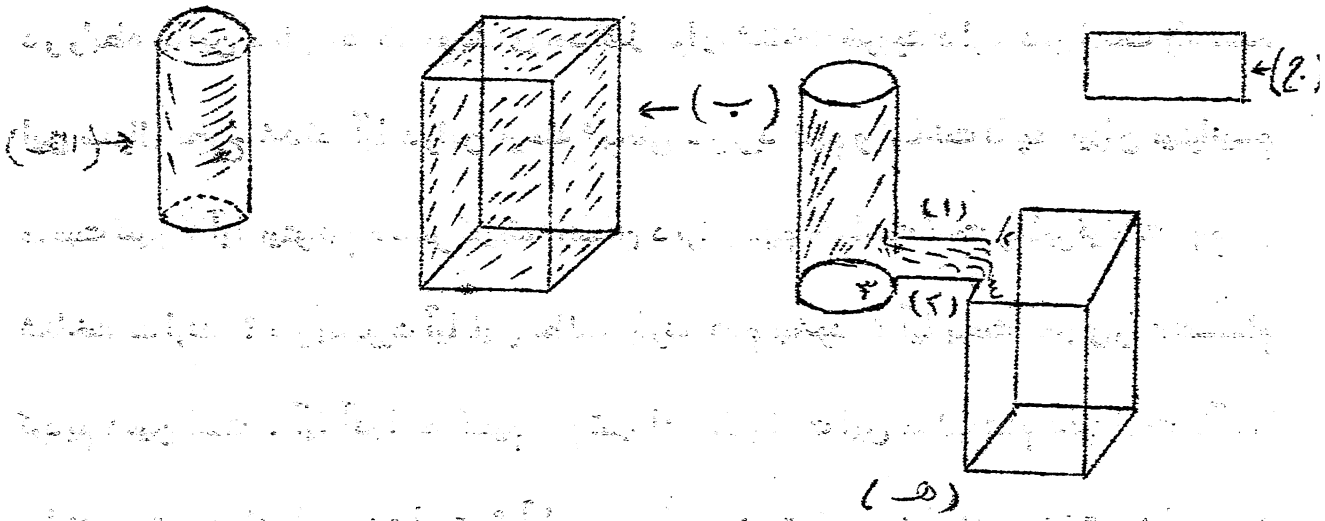
و غیره تقسیم می‌کنیم و بعد میشناسیم • پس حد اقل اینست که بگوئیم تقسیم بندی برای شناخت ضرورت دارد •

در رابطه بااین مطلب که تقسیم بندی حد اقل برای شناخت ضرورت دارد درجلسات واحد این سئوال مطرح شدکه آیا دراین مرحله ٔ بحث درمورد فهم و شناخت تاچه میزان میتوانیم صحبت کنیم ؟ آیا میتوانیم مشخص‌کنیم‌که انسان دارای فهم وشناخت است وسایر کیفیات فهم و شناخت ندارند ؟ دراینصورت آیا این مطلب چگونه تمام میشود ؟ آیا بحث سنجش‌راکه تمام کردیم همین است ؟ آیا آنجا که گفتیم فهم قبل از منطق است این مطلب تمام شده است ؟آیا چگونه مختص‌به انسان شده است ؟ آیا وقتی میگوئیم تا متغایرین نباشند شناخت پیدا نمیشود داریم مکانیسم رامیگوئیم ؟ آیا هنگامیکه میگوئیم تاتقسیم بندی نکنیم شناخت پیدا نمیشود وشناخت کامل وقتی است که تقسیم بندی بکنیم داریم مکانیسم شناخت راتوضیح میدهیم ؟ اگر مکانیسم شناخت را توضیح میدهیم آیا جای بحثش همینجاست ؟

مطلب دیگری که در جلسات واحد بحث شد درمورد ساده ترین بودکه آیا میخواهیم بگوئیم تقسیم بندی باید ساده ترین باشد تا شناخت ساده تر باشد یااینکه تاشناخت کاملتر باشد ؟ اگر میخواهیم شناخت کاملتر باشد , آیا بدان معنی نیست که تقسیم بندی باید به پیچیده ترین وضع آن مطرح باشد تاشناخت پیچیده تر باشد ؟ بهرحال آیا ساده ترین به چه معناست ؟ آیا بمعنای نزدیکترین به یك است ؟ یا اینکه بمعنی اینست که باید آنرا آنقدر ساده بکنیم‌که دیگر ساده تر از آن امکان نداشته باشد (یعنی تعداد تقسیم بندی رازیاد کنیم)؟

در مورد ساری ترین بحث زیادی نداشتیم امادرمورد ربط شامل مقداری صحبت شدکه آیا ربط شامل‌به چه معنایی‌است ؟ آیا ربط شامل همان معنای وجود رامیدهد یااینکه بمعنای چیزی است که کیفیتها رابهم اتصال میدهد ؟ دررابطه بااین امر دریکی از جلسات واحد مثالی زده شد که درآن ربط شامل , کیفیتها و وجود (اگر چه بحث وجود الان موضوع بحث مانیست , ولی برای اینکه مشخص‌شود که ربط شامل همان وجود نیست) روشن میشود • مثال

این بود که گفته شدکه اگر ما دو مخزن درنظر بگیریم ، یکی استوانه ای شکل ودیگری مکعب شکل • دو مخزن استوانه ای (الف) آب هست ولذا الان آب شکل استوانه دارد •



اگر این آب را وجود بگیریم و آن شکلی راکه دارد (استوانه) کیفیت بگیریم و حال وقتی ایـن وجود یا آب میخواهد تغییر کیفیت بدهد وازحالت استوانه ای (الف) به حالت مکعبی (ب) برود این خود یك نوع تغییر است • الان ما کاری به آب (وجود) نداریم بلکه کار به کیفیت و شکلی که آب بخودش گرفته ودریك حالت استوانه ای است و در حالت دیگر مکعبی داریم • حال میخواهیم ببینیم که این تغییر به چه صورتی انجام میگیرد آیا ما میتوانیم بگوئیم که آب دریـك زمان استوانه ای (الف) بود وبعد یکدفعه بعدوم ولاکیفیت وبدون اثر شد ودرلحظه بعدبـه صورت مکعب (ب) دیده شد ؟ این همان معنای انفصال مطلق است که قبلاً رد شده است • پس باید یك رابطی بین این دو مخزن بگذاریم که آب (وجود) بتواند ازاین کیفیت حرکت کند و به کیفیت بعد منتقل شود • در اینصورت اگر ربط شامل بمعنائـی که دوتاکیفیت رابهـــم متصل میکند نباشد ، یعنی اینگونه باشد که این دو مخزن بایك لوله (ج) وصل شونـــد بدون اینکه آن مخزنها هم سوراخ شوند (شکل د) دراینصورت باوجود یکه ما کیفیت سومی هم (شکل ج) بعنوان ربط بین دو مخزن برقرارکرده ایم بازهم آب از این بآن حرکت نخواهد کرد و تنها زمانی آب حرکت خواهد کرد که ما کیفیت سوم را که میآوریم بتواند ازحاق این کیفیـــت شروع شود وبه حاق کیفیت دوم ختم شود • یعنی باید یك لوله ای بگذاریم که آن دو تا جدا و

سوراخ داشته باشد واین لوله به اندازه شکاف آن جداره ها باشد (هـ) حال اگر دراین معنا دقت کنیم می‌بینیم که یك مخزن اول هست (استوانه ای) و یك مخزن دوم هست (مکعبی) و یك چیزی هم آن وسط هست (۲ ، ۱) حال آیا میتوانیم بگوئیم آن‌چیزی که وسط هست (۱۲۳٤) هم خودش یك لوله است و یك چیزی مثل ایند و (الف (ب) است ؟ اگر اینطور بگوئیم ، این همان معنای قبلی (د) است که لوله را جایی وصل کرده باشیم که هیچ مخزنی سوراخ نیست وحرکت واقع نخواهد شد • پس‌باید معنای سوم را آن شکلی (هـ) بگیریم که هر دو این شکلها بپوشاند یعنی وقتی داریم حد آن لوله رادرنظر میگیریم ، آن دو قسمتش‌که وارد دو مخزن میشود (۳و۱ و ٤و۲) حدش‌حد مخزنها شود ودرآن قسمت وسط حدش‌حد جداره لوله شد •

بنابراین ربط شامل میشود چیزی که هم مخزن اول‌وهم مخزن دوم وهم لوله وسط را می‌پوشاند (هـ) البته دراین مورد گفته شدکه آیا وقتی داریم این معنا را میگوئیم ، داریم دومرتبه آن چیزی راکه از اول تقسیم میکردیم ، تقسیم به دوئیت و خودش‌کرده ودرربط شامل دوباره خودش‌پیدا میشود ؟

برادرسیف: آنطورکه بایدبه مسائله تقسیم بندی پرداخته نشد بلکه درابعاد مختلف آن سئوالاتی مطرح شد یك سئوال این بودکه : اگر ماشامل ومشمول رابین کیفیات نپذیریم ، اصلاً صحبت از تقسیم بندی صحیح نیست • درجواب گفته شدکه اگر تغییر رابپذیریم و قبول کنیم که تغییر دریکسانی ممتنع است واختلاف پتانسیل درعرض‌لازمه بدست آمدن یك منتجه است دراینصورت رابطه بین منتجه واجزاء رابطه شامل ومشمول است و بنابراین هرکس‌تغییر را بپذیرد به نحوه ای ترکیب راپذیرفته است ودر نتیجه شامل ومشمول راهم درحدی که بتوانیم از آن صحبت کنیم پذیرفته است واین غیرقابل انکاراست • گفته میشدکه : "اگرازدید اصالت رابطه و ازدید امر ثابت ، به مسائله نگاه کنیم دیگر تغایر وتغییر معنا ندارد ولذا شامل و مشمول هم مطرح نخواهد بود "که درجواب گفته میشد : " این درست است که اگرازآن موضع

نگاه کنیم چنین مطلبی صحیح است ولی این بدان معنی نیست که دیگرنتوانیم ماتغییری از تغییر داشته باشیم و به مرحله پائین تر نیائیم و به تغییر و تغایر نظر نکنیم ."

بعد ازاین به ساده ترین مطرح شد واینکه آیا ساده ترین بمعنی اینست که ماکلی ترین دسته بندیها را در کیفیات میتوانیم بکنیم که نزدیک به یک باشد یا منظور آنست که ماساده ترین روش رابرای شناخت دنبال می کنیم ؟ آیا اگر بخواهیم به کاملترین شناخت برسیم لازم نیست که به تک تک اجزاء یک کیفیت پی ببریم و خصلت آنها را در رابطه باشتجه ای که حاصل میشود کشف کنیم و آن موقع بگوئیم شناختمان کامل شده است ؟ و بعبارت دیگر آیا برای شناخت لازم نیست که به پیچیده ترین تقسیم بندی ممکن برسیم ؟

بفرض که چنین مطلبی رابپذیریم آیا میتوانیم بگوئیم در هرتغییری حتماً سه جزء کلی یا چهار دسته بندی کلی وجود دارد ؟ به چه دلیل ماادعی شده ایم که بدنبال ساده ترین تقسیم بندی و کلی ترین بخشها هستیم برای همه کیفیات هستیم تایک حکم کلی نسبت به تغییر وتغایر بدهیم و حال آنکه ما میدانیم که بعضی کیفیات مرکب از دو جزء بعضی سه جزء وبعضی ده جزء هستند , و لذا ممکن است که دسته بندی آنها هم بهمین دلیل متفاوت باشد ؟ درجواب گفته میشد که از آنجا که در همه آنها تغییر وتغایر راه دارد , شاید بتوان به آن دسته بندی کلی وعمومی برای همه آنها برسیم . یعنی از آنجا که همه آنها تغییر میکنند و حداقل لازمه تغییر دوئیت است , بنابراین در دوئیت همه مشترکند . البته ممکن است سه جزء , چهارجزء وغیره هم داشته باشند اما اگر توجه به این بکنیم که آیا این ترکیب یک زمان صورت میگیرد یا نه وقتی که فرضاً ٥ جزء هستند , این ٥ جزء , اول دو جزءشان باهم ترکیب میشوند و بعد با جزء سوم وجزء سوم باجزء سوم و مرکبی که درنهایت بدست میآید باآن جزء آخر همراه است ؟ بهرصورت این پاسخ اجمالی هم به این مسئله داده شد که ترکیب بین اجزاء هم , اگر بپذیریم که یکباره صورت نمیگیرد , بهرحال بآنجا میرسیم که دو جزء پیدا میشوند که درنهایت با ترکیب هم منتجه و مرکب کل رانتیجه میدهند .

علاوه بر این گفته شد که ، اعم از اینکه این پاسخ یاپاسخ دیگری برای این مطلب درست باشد و پذیرفته شود ، بفرض کـه ما رسیدیم به اینکه " تقسیم به دو یا تقسیم به سه " در همه کیفیات شبیه بهم وجود دارد ، یعنی درعینیت وجود دارد وماهم میخواهیم برویم وکیفیات رابشناسیم تقسیم به سه کنیم یا کلی ترین تقسیم بندی راکه تقسیم به سه بخش است ، کشف کنیم • آیـا چنین چیزی برای شناخت ما ممکن است ؟ یعنی این درست که ما میخواهیم به این برسیم ولی آیا در برخورد مان با کیفیت میتوانیم در اولین مرحله به این سه بخش کلی پی ببریم یا اینکه مجبوریم اول توجه به خصلت اجزاء مختلفی که ممکن است درکیفیات متصور باشد بکنیم وبعد روابط آنها را یك به یك ، دوبدو ، سه به سه ، یك به سه وبه شکلهای مختلف حدس بزنیم تـا در نهایت بعد از توجه به یك سری از اجزاء مختلف کشف کنیم که مثلاً بین اینها این سه دسته بندی خاص برقرار است و نه اینکه یك مرتبه دربرخورد باکیفیتی که اصلاً از آن شناخت نداشته باشیم ، بتوانیم بسادگی آن سه تقسیم رابکنیم وبگوئیم این سه دسته بندی وجود دارد وبفـرض هم که ماسه دسته بندی خاص رادرکیفیت بکنیم ، آیا ازکجا که این سه دسته بندی حقیقتاً وجود داشته باشند ویك سه دسته بندی و سه بخش دیگری رابرای این فرض کرد ؟

بنابراین سئوال اصلی روی این میآید که در برخورد مان باکیفیات متغایر، وقتی که میخواهیـم آنها راشناسایی کنیم آیا باید به چه چیزی از آن توجه کنیم تابه آن سه دسته بندی کلـی یا دو دسته بندی کلی ای که وجود دارد بدرستی پی ببریم ؟ آیا بسادگی ممکن است که بـه این دودسته بندی در وهله اول بعنوان ساده ترین روش یابهترین راه رسیدن به خصلـت حقیقی کیفیت پی ببریم ؟

برادرحسینیان : در رابطه بابیانی که آقای معلمی فرمودند (که ما ابتدا ببینیم که آیا اشیاء تقسیم بندی میشوند و آیا اصلاً ما بنای تقسیم بندی میخواهیم یانه ؟) جـواب نیستیم

اینگونه بودکه اگر بنای تقسیم بندی درخود اشیاء نباشد ما قادر به تقسیم بندی یعنی تغییر و تغایر و اثبات این مطلب که اشیاء مرکبند قابلیت جزء پذیری برای اشیاء راتمام میکند •بعبارت

دیگر تعین در رابطه را که پذیرفته باشیم ، تقسیم بندی وقابلیت تقسیم بندی اجزاء را هم پذیرفته ایم ، حال در مطلب دوم که عنوان میشود ، یعنی اینکه ما نیاز به مبنای تقسیم بندی داریم ونیاز به این داریم که برای شناخت اشیاء ، اشیاء وکیفیات را تقسیم بندی کنیم تا درست بتوانیم بشناسیم استدلال اولیه این مطلب به اثبات مقدمه دوم بحث که سنجش فی الجمله بود برمی گردد ، یعنی می گفتیم همانجاکه ما اثبات کردیم که سنجش فی الجمله غیر قابل انکار است لازمه سنجش تغایر و غیریت بین اشیاء است ولذا ما میتوانیم سنجش کنیم حال سئوالی که مطرح میشود اینست که آیا ما غیر از سنجش فی الجمله واین که فرضاً انسان قدرت سنجش دارد وبرای سنجش باید دوئیت باشد ، هم چیزی میخواهیم بگوئیم یانه ؟ اگرنه ، که خوب این مطلب را بطورغیر قابل انکار پذیرفتیم و با مباحثی که درواجد داشتیم به این نتیجه رسیدیم که این هم همان معنی است که اگر شیی بخواهد سنجش یاشناخته شود باید دوئیتی درآن باشد ، پس اگر مطلبی که دررابطه با تقسیم بندی مطرح میشود به همین معنا باشد ، میگوئیم که : چون دوئیت وجود دارد وتغایر راقبلاً پذیرفته ایم ، لذا حتماً سنجشی مطرح است وسنجشی انجام میگیرد وقدرت سنجش هم هست و با بیان این مطالب دیگر نیازی به تقسیم بندی نیست مگراینکه گفته شودکه ما میخواهیم یک کار اضافه ای بکنیم وبرای شناخت تقسیم بندی بکنیم ، یعنی اگر لازمه سنجش فی الجمله تغایر است که تغایر وجود دارد وسنجش هم وجود دارد لذا باید توضیح داده شود که آیا در اینجا میخواهیم چیزی اضافه بگوئیم یانه ؟ اگرمیخواهیم چیز اضافه ای بگوئیم آیا وارد بحث شناخت واینکه انسان قوه ای دارد جدای ازاشیاء دیگرنمیشویم؟ مضافاً اینکه این مطلب باید برای تمام اشیاء حاکم باشد ، یعنی بین آن کسانی که قائل به جبر هستند وکسانی که قائل به اختیار هستند (مادیون والهیون) مشترک باشد یعنی آنهایی که میگویند تاثیر وتاثر اشیاء درما اثر میگذارد وفهم راایجاد میکند ، دیگرمعتقد به تقسیم بندی نیستند بلکه میگویند اشیاء خارج روی ذهن انسان تاثیر میگذارند وانسان کیفیات رادرک میکند

برادرجاجرمی : دررابطه باگزارشی که جناب آقای معلمی فرمودند ، یک مطلبی

را که میخواستم بآن اشاره بکنم این بود که آیا اگر بحث اثبات " نحوه روابط نسبت به همدیگر" یعنی چگونگی تغییر و تغایر از دیدگاه اصالت رابطه , که ثابت شود ربط جامعی هست و ربط تحت شمولی , (چه در تغایر وچه در تغییر) را ما نکنیم میتوانیم اصلاً وارد به این شویم که آیا تقسیم بندی لازم است ویا تقسیم بندی باید ساده ترین باشد یانه ؟ بنابراین به نظر میرسید که اگرما بدنبال اینکه شروع کردیم وتغایر وتغییر راازدیگاه اصالت شیی مطرح نموده وثابت کردیم که تغایر وتغییری است و در تغییر هم اتصال وانفصال را نفی ونحوه رابطه ای را قائل شدیم بدون اینکه صحبت از ربط شامل بمیان بیاید حالا اگر بعد ازاینکه اصالت رابطه تمام شد , برنگردیم وازدیدگاه اصالت رابطه تغییر وتغایر راتبیین کنیم که حالا که همه چیز رابطه شده آیادیدگاهمان نسبت به تغییر وتغایر چه نحوه است , و ربط شامل وربط تحت شمول ونحوه ارتباط ربطها باهم را اثبات نکنیم، دراینکه تقسیم بندی لازم است و ساده ترین هم باید باشد جای سئوال باقی میماند چراکه وقتی گفته میشود ساده ترین , جایی ساد مترین فرض دارد که ساده فرض داشته باشد ولذ آیا منظور از ساده ترین چیست ؟ آیا منظور کلی ترین روابط است ؟ مگر روابط کلی وجزئی میشوند ؟ آیا شامل ترین روابط است ؟ مگر روابط شامل و مشمول دارند ؟ آیا انکار ناپذیرترین نحوه تقسیم بندی است که ما دریك شئی میتوانیم بکنیم ؟ بهرحال به چه معناست ؟ خلاصه اینکه اگر ما درتعین در رابطه تمام کرده باشیم که هر رابطه ای منتجه بقیه روابط است اگر همه روابط دربوجود آمدن این خصلت برای این رابطه , مرتبه ای یکسان داشته باشند ومراتب مختلفی رابرای بوجود آمدن این کیفیت قائل نباشیم وبعبارت دیگر همه روابطی که دربوجود آمدن یك شیی نقش دارند , نسبت بوجود آمدن این شیی همعرض باشند , دیگر ساده ترین , پیچیده ترین وغیره از موضوعیت میافتد . مثلاً اگر شمابخواهید این خودکار رابشناسید , چون همه روابط عالم نسبت بوجود این همعرض هستند , چه دم ماهی رابشناسید چه نوك این خودکار رابشناسید , فرقی نمی‌کند , چرا که آن هم تعینش در رابطه است یعنی تعین این شیی در رابطه با جمیع

روابط است و بنابراین دم ماهی راهم که من بشناسم این راشناختم ونه احتیاج به ساده ترین تقسیم داریم و نه به پیچیده ترین چراکه هنوز ثابت نشده است که بقیه روابط نسبت به این مراتب مختلف دارند وفقط تمام کرده ایم که تعین یك شیی در رابطه باهمه روابط دیگر است و بین روابط هم شامل و مشمول ومراتب قائل نشدیم • پس اگرما ازدیدگاه اصالت رابطه تغییر و تغایر رابررسی نکنیم ونحوه ارتباط روابط را باهم مشخص نکنیم ، ساده ترین ، پیچیده ترین ساری ترین و تقسیم بندی فرض پیدا نمی‌کند بلکه هر رابطه راازهررابطه دیگر بشناسیم، چون درتعین این شیی نقش دارد ، یك نحوه شناخت نسبت به این پیدا کرده ایم •

برادرامیری : یك نکته درارتباط با موشاملی که آقای معلمی فرمودند من اضافه میکنم و آن اینکه : در رابطه با سئوالی که راجع‌به ربط شامل درزمان مطرح بود ، یك جوابی داده شد به این عنوان که خود رابطه که درمکان می‌پذیریم ومیگوئیم این مکان و آن مکان یك رابطه ای دارند ، این راباتوجه به نفی اتصال و انفصال قبول کردیم واگرکسی این را در مکان بپذیرد الزاماً باید به همان دلیلی که درمکان می‌پذیرد درزمان هم بپذیرد چرا که وقتی میگوئیم این رابطه هم در این مکان است و هم در آن مکان ، باتوجه باینکه یك رابطه نمیتواند دومکان داشته باشد آیا چه توجیهی برای این مطرح میشود ؟ هرتوجیهی که برای این گفته شود ، عیناً برای زمان هم میتواند مطرح شود • بعبارت دیگر یارابطه شامل اصلاً نباید پذیرفته شود ــ نه درمکان ونه درزمان ــ ویااینکه اگر درمکان پذیرفته شد بهمان دلیل باید درزمان هم پذیرفته شود •

اما درباره اینکه آیا مبنای تقسیم راباید ازکجاشروع کنیم ویااینکه آیا تغییر وتغایر رابا اصالت رابطه چگونه میتوانیم تبیین کنیم و این که آیا ساده ترین یاپیچیده ترین معناداردیا نه درجلسه واحد ماعرض میکردیم که اگرکسی بپذیرد که براش شناخت یا سنجش فی الجمله تقسیم ضرورت دارد الزاماً شامل و مشمول راپذیرفته است و اگربه تعبیری که ــ الان جناب ــ آقای جاجرمی فرمودند ــ مطرح شود لازمه اش نفی تغایر و نفی شناخت فی الجمله می‌باشد •

گفته میشود که اگر بخواهیم این بلندگو رابشناسیم باتوجه به دیدی که از تعین دررابطه داریم ، این بلندگو خودش منتجه بقیه روابط می‌باشد • میگوئیم این درست که این منتجه بقیه روابط استولی آیا در عین حال ، تغایر وتغییر راکه پذیرفتیم بصورت غیر قابل انکار پذیرفتیم یا نه ؟ آیا حال که در اصالت رابطه آمده ایم دیگر تغییر و تغایر نفی میشود یا اینکه همان غیر قابل انکار بودن هنوز پشتوانه اش است وتنها الان تبیین شده است ؟ یعنی آن موقع میگفتیم این شیی با آن شیی متغایر است وحالا میگوئیم این رابطه باآن رابطه متغایر است • ولی بااین فرض هم اگر پیش برویم ، آیا تقسیم بندی در اینجا به چه مفهومی است ؟ آیا تقسیم بندی که میفرمائید ضرورت دارد به این معناست که این شیی از بینهایت یاد وملیون یا سه میلیون رابطه تشکیل شده است ؟ این یك معنا از تقسیم بندی که ما بگوئیم اجزائی دارد و برای شناخت آن هم از یك جزء آن شروع کنیم وهمانطور که گفتند ، بینهایت رابطه و از جمله دم ماهی در بوجود آمدن بلندگو دخالت دارد ولذا دم ماهی را که بشناسیم بلندگو را هم شناخته ایم که در اینصورت اولا این بمعنی نفی تغایر می‌باشد و ثانیاً بفرض که آن دو میلیون رابطه این یکی منتجه آنها باشد وشمابخواهید برای شناخت ازیك بعد شروع کنید آیا از خود این بعد که شروع می‌کنید با توجه باینکه خود این هم یك واحد است که بقیه دو میلیون رابطه غیر از خودش، اینرا درست کرده اند ، ازهرجایی که بخواهید شروع به شناخت بکنید ، این متکی به دو میلیون رابطه میشود واین چیزی جز نفی شناخت نیست چرا که از هرجا که بخواهید شروع کنید متکی به بقیه است و نمیتوانید ازجایی شروع کنید زیرادور لازم میآید ونتیجه اش نفی شناخت می‌باشد • اما اگر اینطور گفته شودکه وقتی میخواهیم این بلندگو را بشناسیم ، از این دو میلیون رابطه یکباره نمی‌توانیم آن رابشناسیم ، بلکه مجبوریم آن رابه صد دسته تقسیم کنیم که دراینصورت سئوال می‌کنیم که آیا این دو ملیون راکه به صد دسته تقسیم کردید ، درعین حال که صد واحد هستند یك واحد می‌باشند ؟ یعنی آیاصد واحد شده اند و یك واحد رادادده اند یا بازهم صد واحد بیست هزار جزئی هستند ؟ اگر

یك واحد نباشند که این عین همان حالت قبلی است چرا که برای خود آنها یك واحد قائل نشده اید و لذا وقتی میخواهید این صد واحد رابشناسید بازهم باید از دم ماهی شروع بکنید که لازمه اش نفی شناخت می‌باشد . واما اگر پذیرفته شودکه صد واحد هستند ، همین امر اقرار به مسأله شامل و مشمول می‌باشد . مضافاً اینکه این مطلب معنی ندارد و یاحداقل باید جواب داده شودکه اگر صدتا چیز راقائلیم که یکی شده است ، صدتاست ویکی شده ؟ یااینکه یکی الزاماً باید ازیك حداقل دوئیتی بگذرد و یکی بشود ؟ آیا صدتاست ودرعین حال یکی است ویابهرحال به ترتیبی اینها چیده شده اند ویکی رانتیجه داده اند ؟

مطلب دیگر اینکه در بحث شناخت ، وقتی که میخواهیم یك چیزی رابشناسیم ، مابه نفس شناخت کارداریم وبه اینکه این تقسیم بشود یانشود کاری نداریم . آیا برای صرف شناخت تقسیم بندی ضرورت داردیانه ؟ آیا ساده ترین برای شناخت مطرح است یانه ؟ اگراینها حل شد بعد می‌توانیم بگوئیم شناخت باید هماهنگ باعینیت باشد . یعنی چیزی را می‌خواهیم بشناسیم و در نظر گفته ایم باید آنرا سه قسمت کنیم آیا این چیزهم سه قسمت میشود یانه ؟

برادر رمضانی : آیا تقسیم بندی هم مثل سایر بحثهاست (مثل تغایر، تغییر و غیره)که صرفاً مربوط به شناخت نمیشدند ؟ یعنی همانطورکه می‌گفتیم " درباره تغییربحث داریم و هرکیفیتی متغیر باشد ، این حرف درباره آن صدق میکند " آیا حالا هم که میگوئیم " کیفیات تقسیم بندی میشوند " به همان معناست ؟ این گفته که : " اگر این معنارا هم نخواهیم درنظربگیریم که خود این کیفیات تقسیم بندی میشوند ، حداقل برای شناخت باید تقسیم مطرح باشد " واسم شناخت که آمده ، یك مقدار سئوال رابوجود آورده که آیا این تقسیم با خارج هماهنگ است یا نه ؟ شناخت چیست ؟ چرااسمش را آورده ایم ؟ لذا توضیح دهید که آیا تقسیم بندی برای شناخت است یا اینکه خود کیفیات تقسیم بندی میشوند ؟ یعنی آیا این ضرورت تقسیم بندی که طرح شده است برای خود کیفیات است یابرای شناخت کیفیات است ؟ آیا کیفیات خودشان تقسیم بندی میشوند ویااینکه میخواهیم بگوئیم اگر تقسیم بندی نکنیم

نمی توانیم بشناسیم ؟ اگر نوع دوم باشد سئوالهای آقای حسینیان باید پاسخ گفته شود واگر نوع اول باشد آن سئوالات دیگر حذف خواهد شد .

برادر رحمت الاسلام حسینی : .. بارالهی کلمه حق رابرسراسر جهان بگستران، و تفضلاً مارادرگسترش کلمه حق سهیم وشریك بگردان . بارالهی کلمه باطل راازز مین برکن و تفضلاً مارادرکندن کلمه باطل از زمین سهیم وشریك بفرما . بارالهی آنچه وعده به ولیت فرموده ای هرچه زود تر به اوعنایت فرما . بارالهی نائب ولیت رامعزز و منصور بدار . لشکراسلام را برابرلشکر کفر صدامی هرچه زود تر پیروز بفرما . لشکر اسلام رادرهمه جبهه ها برعلیه کفر پیروز بفرما . لشکر کفر صدامی را مخذول بفرما . لشکر کفر وشیاطین رادرهمه جبهه هاوهمه ابعاد مخذول بفرما، خدایا شهدای اسلام راباحضرت سید الشهداء محشور بفرما . انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راه خودت وبرای خودت قراربده . ولایت ما رادرهمه آناء لیل و نهار خودت برعهده بگیر . ولایت مارابه نفس وابلیس نسپار .

در صورتی که درخاطر مبارکتان باشد ، عرض کرده بودیم که یك وقت است از موضع امر ثابت نظر میکنیم که درآنجا هیچ تفاوتی ملاحظه نمیشود ــ ازنظر مراتب ــ بلکه همه درتعینشان در امر ثابت بالسویه هستند . گاهی است که پائین تر آمده واز موضع ربط ملاحظه میکنیم که در اینصورت وضعیت یك مقدار تغییر میکند . اما آیا در این موضعی که هستیم واقعاً در عینیت معنی کل نیست (توجه شود که معنی کل راعرض میکنم ونه کلی) ؟ کل یعنی چیزی که دارای اجزاء باشد ، چیزی که شامل براجزاء برگردد . آیا چنین چیزی در عینیت نیست ؟ آیا وقتی ما دست به مولکول آب میگذاریم ــ بعنوان یك واحد ــ دارای اکسیژن و هیدروژن نیست ؟ آیا وقتی که یك نفر انسان رامورد توجه قرارمیدهیم این آب وسایر اشیاء دیگر درجسم او ترکیب نشده است و دارای اجزاء نیست ؟ آیا وقتی توجه به کره زمین میکنیم ، انسان وشجروحجر و غیره درآن نیست ؟ آیا کل میتواند مرتبه اش مرتبه شمول نسبت به اجزاء نباشد ؟آیا وحدت ترکیبی میتواند جامع اجزائی که درآن مرکب است نباشد ؟ پس در این مرتبه که ملاحظه میکنیم

آیا اگر گفتیم ساده ترین ، شاملترین رامیتوانیم لحاظ نکنیم ؟ وقتی گفته میشودازاین منظومه شمسی ساده ترین و اجمالی ترین امری که شامل است را باید اول شناسایی کرد ، آیا این همان معنای اصالت ربط نیست ؟ یعنی آیا در ربط نیست که شما اینهارامرکب می بینید وخصلت شاملترینشان رانگاه می‌کنید ؟ یعنی آیا خصلت ارتباطی راملاحظه نمی‌کنید که همه آن اجزاء را فراگرفته است ؟ آیا گفتن کلی ترین کل وکلی ترین جزء و جزئی ترین در روابط ازچه موضعی است ؟ اگراز موضع امر ثابت باشد صحیح نیست • از موضعی که تغییر درآنجا اساساً نفی میشود درست نیست چراکه در موضعی که تغییر نباشد تغییر هم نیست ، ترکیب هم نیست ولی آیا در موضعی که تغییر باشد هم ترکیب نیست ؟

به نظر من گاهی است که موضع سخن مخلوط میشود ودرمخلوط شدن است که آن جایی راکه درآن داریم صحبت میکنیم مورد غفلت قرارمیدهید •

پس در این معنا که فرمودید " تا وضعیت روابط نسبت به همدیگر مشخص نشود نمیشود بحث کرد " میگویم " آیا وضعیت روابط درکجا ؟ درآنجاکه ثابت اند ؟ یا در اینجا که متغیر ومرکبند؟ اگردراینجاست که متغیر و مرکبند آیا درچه مرتبه ای از آن ؟ در مرتبه ای که تعین هرچیز منتجه بقیه است وهمه رایک کل ملاحظه می‌کنید ؟ یادر مرتبه ای که میآئید داخل این کل و میگوئید قوام کل به اجزاء است وقوام موضع اجزاء هم به کل است ؟ آیا در موضع اجزاء تشکیل دهنده کل هستید یادرموضع خودکل ؟ هردو دو بعد عینی ازیک عینیت هستند ، دو بعد از یک امر واحد هستند • یک امر واحد است که کل است ولی این کل بسیط یا بدون اجزاء نیست • گاهی است در برخورد با یک مسائله بصورت اثباتی وبرای حل بآن برخورد می‌کنیم و گاهی است که بصورت غیر اثباتی برخورد می‌کنیم • غیر اثباتی یعنی این که مثل این برخورد کنیم که طبق آن مثال معروفی که میگویند مادری نسبت به بچه اش داشت قربان وصدقه میکرد تا او را آرام کند (چراکه بچه هر شکلی که باشد ولی در چشم مادرش زیبا است) ولذا گفت : قربان چشمهای بادامی ات بروم " بچه فوراً گفت : من بادام میخواهم " حال آیا مطلب

میخواهد حل شود یا اینکه میخواهد الکلام یجر الکلام شود ! ؟ اگر میخواهد حل شود که در اینصورت باید دید که غرض از بکارگیری جزء در اینجا چیست ؟ جزء بمعنای اصالت شیئی است ؟ جزء بمعنای نگریستن بعنوان وحدت ترکیبی وهمین اطلاع راکافی دانستن است ؟ یا اینکه بنا بوده است که قوانین حاکم بر عینیت رابشناسیم تامتد بسازیم ؟ پس غرض و راه مابطرف متد ساختن است • و رسیده ایم به اینجا که یك امر ثابت حاکمی داریم که برهمه تغییر و تغایرها حاکم است که این یك کمکی بما میکند که سرجای خودش هر ادراك منطقی یافلسفی که تمام شد اعم از اینکه راست باشد ، دروغ باشد ، حق باشد ، شبیه حق باشد ، باید بسه نحوه ای وبگونه ای با آن امر ثابت رابطه داشته باشد و به این ترتیب ازخیالی بودن ، ذهنی بودن ، ربطی به عالم نداشتن ، جدا شود • اگر چه در اینجا هم جای بحث کردن است که " آیا شما میخواهید غلط واشتباه در ذهن یا اشتباه در عین را نادرست هم پیمان وهمراه کنید ؟ در اینصورت آیا چیزی روی چیزی بند میشود ؟ آیا این چه فایده ای دارد " امااینها سئوالاتی است که باید بعداً تفکیك شود والان جای پرداختن بآنها نیست • یعنی اینکه چه چیزی شبیه به صحیح است و چه چیزی صحیح است ، اینکه چه کاری درعینیت واقع شود کارصحیحی واقع شده وچه کاری غلط است ؟ چه کاری خوب وچه کاری بد ؟ چه کاری بایست و چه کاری نبایست ؟ اینها باید درجای دیگری بحث شود • فعلاً اگر از موضع امر ثابت نظرکنیم همه اینها تعینشان تحت امر ثابت است • لذا وقتی که میگوئیم هرچیز منتجه کل حرکت است در اینجا نظرمان به کلی است که این یك جزء هم شامل آن می‌باشد ولی اگر داخل این شویم آیا می‌توانیم بگوئیم جزء ندارد ؟ اینکه جناب آقای امیری فرمودند تغایرنفسی میشود به این معنا بودکه خوب اگر این همه اش یك کل است دم ماهی درهمان موضعی استازاین کل که قلم خودکار وهرچیز هر خاصیتی رادارا میشود • و این حرف خیلی بااین حرف فرق داردکه بگوئیم به همین دلیل که این منتجه کل استموضعش باموضع همه اشیاء فرق دارد • یعنی تکیه بر تفاوت کیفیات و تغایر کیفیات وروابط بکنید که کیفیت این رابطه غیر از کیفیت آن رابطه است

همینکه بگوئید کیفیت این غیر از آن دست و تغایر در کیفیت وانگه بپذیرید اولین قدم پذیرش تغایر در شمول وعدم شمول می‌باشد زیرا شما یک کیفیت را بآن نسبتی دادید که ازدیگران سلب کردید گفتید این شیرین است ، آن ترش است واین دو موضع است • همینکه دارید دو موضع را میگوئید ، یعنی دارید نسبت بهم بامور سوی آنها را ملاحظه میکنید • همینکه دارید خصلت رابیان می‌کنید • برای یک کیفیت قدم اولی است که ارتباط کیفیات را دارید باهمدیگر ملاحظه می‌کنید • میگوئید این آن رامیسوزاند ، این آن رانمی‌سوزاند • دراین موضع که نظر می‌کنید نظرتان به تغایر کیفیت روابط است وبه مراتب دقیقتر از نظری است که دراول کار بر تغایر داشتید ، واینطور نیست که تغایر رایک مرتبه آب برده باشد ! دوستان خیال کرده اند که وقتی به امر ثابت رسیدیم دیگر تغایر وهمه آن بحثها باطل شده است ! ولی باید توجه کرد که اگر از این موضع یعنی در دور دوم بحث ــ اگر یک وقتی عمری باشد ودرخدمتتان باشیم ــ طبیعتاً از آنچه که در این دور بآن رسیدیم استفاده می‌کنیم ودیگرهیچگاه نمی‌گوئیم " تغایر غیر قابل انکارنیست " بلکه میگوئیم: " تغایر کیفیت روابط قابل انکار نیست " چرا که در دور اول ملاحظه کردیم که رشته تغایر به چه چیزی برمی‌گردد •

حالا اگر یک چنین حرفی زده شودکه نسبت تغایر کیفیت روابط بهمدیگر، وقتی داریم ازنسبت آنها بهمدیگر بحث می‌کنیم ، دیگر داریم در داخل نسبیت صحبت می‌کنیم یعنی مجموع نسبیت را ازنظر اینکه اشیاء هرکدام بتو میگویند درچه جهتی وباچه سرعتی حرکت کن اگر اجزاء به نتیجه می‌گویند درچه جهتی وباچه سرعتی حرکت کن او میگوید هرکدام از شما کجاباشید و چه سرعتی داشته باشید حال داریم به اجزاء نظر میکنیم • اینکه اجزاء با هم فرق کیفی دارند یعنی کیفیت آب رابطه ش باکیفیت دیگری ترکردن است ، آب با کاغذ کاهی نتیجه میدهد ترشدن کاغذ ، مگر میتوانید این خصلت رانسبت به آب بدهید ؟

الان این خصلت رانسبت به کل جهان نمی‌دهید که بگوئید کل جهان ترمی‌کند ، بلکه می‌گوئید آب تر می‌کند و نمی‌گوئید کل جهان تر میشود می‌گوئید کاغذ کاهی تر میشود در این موضع که

نظر میکنید هرچند قوام وتکیه ترکیب شدن آب را، به کل جهان میدهید هرچند قوام حرکت آب را به کل جهان میدهید ولی درخصلتش که دارید نگاه میکنید دیگر دارید آنرابصورت یک کیفیت نگاه میکنید که ازکیفیت های دیگر دارای تغایر است ونسبتی راکه به این میتوانید بدهید نسبت به دیگران نمیتوانید بدهید حال من میگویم آیا آب دارای کیفیات درونی است ؟ میگویم آیا همان کیفیات درونی راکاغذ دارد ؟ می‌گوئید نخیر، ولو قوام درپیدایش وتغییر کردن آن رامربوط به کل کنید ولی الان که دارید خصلت متغایر رابه کیفیت نسبت میدهید دیگربه این اجزائی را نسبت میدهید که به کاغذ آن اجزاء را نسبت نمی‌دهید وآن نحوه سرعت را نسبت نمی‌دهید وآن نحوه روابط درونی را نسبت نمی‌دهید یعنی چیزهایی راآب شامل شد که کاغذ شامل نمیشود ، کیفیتی از روابط را آب شامل شدکه کاغذ آن کیفیت روابط راشامل نمیشود بالعکس آن هم صادق است برعکس هم صادق است یعنی کیفیتی ازروابط راکاغذ شامل شد ، کیفیتی از حرکت وسرعت را کاغذ شامل شدکه آب شامل نشد هرکدام یک موضعی خاص خودشان درنسبیت پیداکردند حالا آیا موضع اجزاء درونی آب رامیتوانیم بگوئیم باموضع خود آب برابراست ؟ می‌گوئید نه • آیا موضع اکسیژن وهیدروژن برابر با موضع آب است ؟ نه ، میگویم پس بنابراین موضع شامل وتحت شمول ملاحظه شد ، وقتی می‌گوئید که آب (این کیفیت رابطه) دارای این خصلت است (خصلت هایی رابه این کیفیت نسبت میدهید) درحالی که این خصلت‌ها را به کاغذ نمیتوانید نسبت دهید ، برون از آب " جای دیگر موضع دیگر درنسبیت که نمیتوان این خصلت رابه آن نسبت داد از موضع آب بیرون است • خود آب هم خصلتی راکه دارد این خصلت ، خصلت یک رابطه ای است که شامل است یعنی نمیتوانیم این خصلت رابه آب نسبت دهیم ، منهای آن اجزاء بگوئیم آب منهای روابط درونی تر میکند می‌گوئید آن ، دیگر آب نیست ، کره زمین ومنظومه شمسی را در نظر بگیرید و منظومه شمسی وکهکشان رادرنظر بگیرید ، وقتی که از موضع تغایر نظرمیکنید ، ضروری است که این موضع غیر از آن موضع ، واین تغایر غیر از آن تغایر است که بنظرم می‌آید توضیح تااین اندازه کافی باشد جلوتربرویم حال اگر

بگوئیم " ساده ترین " همینکه شامل پیدا کردیم شاملترین پیدا می کنیم ، همینکه گفتید تغایر است قدم در دایره اینکه شامل و مشمول داریم گذاشته اید ، خصوصاً و خصوصاً اینکه "تغایر رابطه " را قائل شده اید رابطه با کل معنی میدهد ، و اصلاً کل وجودش به همین است که رابطه ای باشد والا رابطه رابردارید هیچگاه کل نخواهید داشت ، شما اجزاء راهم رابطه دانستید پس با اصالت رابط سازگاری دارد "(که سئوال فرموده بودید) بلکه برهمان ریشه میتوان بنا کرد و منحصراً برهمان ریشه ، یعنی براین ریشه که رابطه اصل نباشد تفسیروتبیین کل به بن بست میرسد خصلت شاملترین رابطه این خصلت خصلتی است که تکیه برجمیع اجزاء دارد یعنی اجزاء موجب پیدایش این منتجه هستند ، خصلت به شرط ربط . این رابطه ها که به هم برخورد کردند این منتجه پیدا شده است این خصلت رابشرط ربط ، میتوانید بگوئید قوامش به مجموعه روابط درونی اش میباشد اگر گفتید قوامش به مجموعه روابط میباشد حالا مجموعه روابط را بنویسید یک ، دو ، سه ، صد ، ... آن خصلتی راکه درتحقق همه اشان شریک هستند چه خصلتی است ؟ خصلت کل است یعنی اگر بخواهیم تغایرها راحذف کنیم و به حد اقل برسانیم باید نظریه خصلت کل بنمائیم هرچند دراینجا اجمالی میشود ، هیچ عیبی ندارد هیچ اشکالی ندارد که ما اول از اجمال حرکت کنیم اطلاع ما از اجزاء درمنتجه اطلاعی است اجمالی ، کاری نداریم که خود شناخت چطور حاصل میشود ولی از موضع شاملترین که بخواهیم به اجزاء نظر کنیم نظریه هیچ جزء ، به قید خصوصیت شخصیه نکرده ایم خصوصیت نوعیه اش راهم نظر نکرده ایم بلکه خصوصیت انحلالی آنها رادرکل داریم ملاحظه میکنیم ، خصوصیت بشرط ربط آن را ملاحظه می کنیم خصوصیت ظاهر شده درکل را ملاحظه می کنیم . اگر ما اجمالی ترین اطلاعی راکه از اجزاء زیر مجموعه ها میتوانیم داشته باشیم دراینجا ملاحظه کردیم و خواستیم نحوه این حرکت راعوض کنیم مثلاً بنظرمان آمد که این مجموعه بطرف آن سنخی را که میخواهیم حرکت نمی کند یعنی یک را با ر تبدیل کنیم به اینکه این متعادل است متعادل نیست ــ خصلت خصلت مرکب بود ــ فقط یک قدم باید پائین بیائیم تا ببینیم نقص از کدام طرف

قضیه است نقص در مرحله اجمال • البته آن آخر کار نقص را به آن واحد کوچك متغایر میرسانیم که بگوئیم حالا این را عوض کن یا نسبت این را حالا تغییر بده ولی از کجا آغاز می‌کنیم تا به این برسیم • من باب مثال اگر شما اینجا یك دستگاه داشته باشید برای یافتن چیز مثلاً در ریگ صحرایی ، اگر بتوانید اول این کل را تقسیم بدو بکنید و بگوئید یا در این قسمت است یا در آن قسمت • این قسمت را که پیدا کردید وگفتید این نسبت به این طرف عدم تعادل دارد ، باز بتوانید این قسمت را تقسیم کنید بفرض محال ، و بگوئید این یا در این قسمت است یا در آن — قسمت این در نهایت میرسد به آنجایی که علت آسیب بوده وعلت پیدایش عدم تعادل در کل بوده است ، البته از اطلاع اجمالی آغاز کرده اید حال خیلی سریع از این میگذرم واشاره ای هم به فرمایشات دیگر برادران میکنم • بحضورتان عرض میکنم بحث ما بحث شناخت شناسی نیست تغایر فی الجمله هم که باشد ضرورتاً از این بحث می‌گذرد نمیتواند نگذرد سئوال اصلی را که فرموده اند که آیا میشود تقسیم به سه کرد (جناب آقای سیف فرمودند) عرض میکنم که علاوه بر ضرورت تقسیم که باید به بحث آن دقیقتر پرداخت حتماً میشود تقسیم کرد به شرط اینکه توجه کنید که اطلاع از طرف کل به طرف جزء ، هرچند اجمالی باشد مقدم است تا اطلاع از جزء بطرف کل هرچند ابتدائاً بنظر تفضیلی برسد (براساس اصالت ربط : بر این اساس که کل اصل باشد)• البته هر مرتبه ای که از آگاهی پیدا کنیم مرتبه ای است که نسبت به مرحله یعنی مرتبه رشد علم حتماً مرتبه اجمالی محسوب میشود ولی در هر مرحله ای که هستیم باهر مقدار توانایی که داریم باید سیرمان از طرف کل به طرف جزء باشد (براساس اصالت ربط) و مسئله شاملترین وساری ترین هم که انشاءالله• مربوط به جلسه آینده میشود •

والسلام علیکم و رحمه الله•• وبرکاته

برادر معلمی : بسم الله الرحمن الرحیم ، همانطور که درنظر دوستان است بحث جلسات مشترک گذشته پیرامون مسأله تقسیم بندی بود وچند مطلب درآنجا مورد دقت قرار گرفت .

۱ـ تقسیم بندی را برای چه میخواهیم ؟ آیا تقسیم بندی لازم است یا نیست ؟

۲ـ آیا تقسیم بندی باید به ساده ترین باشد یا به پیچیده ترین یاشکل ترین یاکاملترین ؟

۳ـ آیا مبنای تقسیم بندی باید درهمه تغییر وتغایر وکیفیات ساری باشد ؟ یعنی باید به یك قانون دست پیدا کنیم که در مورد همه کیفیات صادق باشد ؟ یاامکان آن هست که برای کیفیات مختلف ، تقسیم بندیهای مختلف داشته باشیم .

وبعد بحث این پیش می‌آید که بعداز اینکه پذیرفتیم باید ساده ترین وساری ترین باشد مبنایش چند تاست ؟ که مطرح شد مبنا ۳ هست که دوئیت و ربط بین آنها هم درتغییر وهم در تغایر و هم درخود یك کیفیت است یعنی کیفیات مرکب هستند .

بعد صحبت شده است که این دوئیت و ربط بینش که گفته میشود (خود دوئیت) هرکدام از آن غیرها هم که ربط بود بنابراین ربطی که بین ربطها قرارمی‌گیرد چرا می‌گوئیم تقسیم بر سه شده است . میتوانیم بگوئیم ۲ ربط یا ٤ربط چرا ۳ را انتخاب کرده ایم ؟

وبحث ربط شامل پیش‌آمده که اینکه دوئیت و ربط بین آن می‌گوئیم آن ربط بینشان ، ربط جامع یا ربط شامل است و توضیحاتی که پیرامون ربط جامع یا ربط شامل گفته شده است .

در جلسات واحد پیرامون همین چند مطلب بحث شده است . یك مقدار در این مورد صحبت شد آیا تقسیم بندی برای شناخت است ؟ چون در بعضی از صحبتها گفته شده بودکه تقسیم بندی را برای شناخت میخواهیم . اگر بخواهیم یك چیزی را بشناسیم باید تقسیم بندی کنیم . اگر بخواهیم یك چیز را خوب بشناسیم بایدبه ساده ترین وضع ممکن تقسیم کنیم تا امکان خطا و اشتباه کمتر شود و امکان سنجش و مقایسه بیشتر شود وبتوانیم کیفیت را بیشتربشناسیم .

پیرامون این مطلب صحبت شدکه آیا ما فقط تقسیم بندی رابرای شناخت میخواهیم که این

صحبتها شده است ؟ بعد از بحث زیاد که در جلسات واحد داشتیم تقریباً به این نتیجه رسیدیم که نه ما تقسیم بندی راکه می‌گوئیم فقط برای شناخت نیست • مثل بحث تغییر وتغایر و سنجش و هماهنگی و امر ثابت وتعین در رابطه یك بحثی هم داریم که بحث تقسیم بندی است که کیفیات تقسیم میشوند • کیفیات مرکب هستند واگرهم ماخواستیم شناسائی بکنیم خود شناسائی ماهم تقسیم بندیهائی دارد • اگر خواستیم یك کیفیت راهم بشناسیم • خود آن کیفیت هم تقسیماتی دارد • بنابراین بحث محصور و منحصر به بحث شناخت نیست • وسئوالاتی که پیرامون شناخت مطرح میشود وارد نیست • میتوانیم از اول اسمی از شناخت نیاوریم بعد بحث دوم و سوم مطرح شده که اگر بخواهیم بگوئیم تقسیم بندی در خود کیفیات مرکب است آیا گفتن ساده ترین وساری ترین باچه استدلالی تمام میشود ؟

دو سیر بحثی بوده است • یکی اینکه ابتدا صحبت کنیم وبگوئیم که اول ثابت می‌کنیم که تقسیم بندی باید به ساده ترین باشد بعد تقسیم بندی باید به ساری ترین باشد بعد از بنای ۲ صحبت می‌کنیم و صحبت از ربط شامل پیش بیاید • یك صحبت دیگر بوده که اصلاً وارد این صحبت ها نشویم چون وقتی که میخواهیم از ساده ترین صحبت کنیم یا وقتی ازتقسیم بندی صحبت می‌کنیم قبلاً ربط شامل راپذیرفته ایم •بحث ربط شامل را قبل از اینها مطرح کنیم • به چه صورت ؟ به این صورت که بگوئیم مابعد از تعین در رابطه یك نظر دوباره ای به بحث تغییر وتغایر و خود کیفیات می‌کنیم که درآنجائی که ما می‌گفتیم تغییر وتغایری داریم و بعد می‌گفتیم درحرکت یا توالی دو کیفیت ، اتصال مطلق نیست ، انفصال مطلق نیست • دوئیت و ربط بین آنها هست یا دو کیفیت که می‌بینیم انفصال مطلق ندارند وبحث رابطه زمانی و مکانی و رابطه عرضی وطولی مطرح شده دو مرتبه برگردیم و همین بحثها را دقت کنیم • ببینیم حال که همه چیز رابطه شد آن چیزی را که قبلاً می‌گفتیم بین دو وضعیت درتوالی و دوکیفیت در مکان هست وآن رابطه هست وهم سنخ آن دو چیز نیست حال که گفتیم آن دو هم رابطه است تکلیف آن چیزی که گفتیم هم سنخ اینها نیست چگونه میشود ؟ آیا تعین در رابطه

وشیی میگفتیم
می‌شکند ؟ و معلوم میشود یك چیزهائی رابطه نیستند آن چیزهائی راکه قبلاً رابطه نمی‌گفتیم حالا رابطه می‌گوئیم آیا باید به آن چیزهائی که قبلاً رابطه می‌گفتیم چیز دیگری بگوئیم یا نه یك جور قابلیت جمع دارد • هم سنخ نیستند حفظ میشود وهم ازیك طرف همه چیز رابطه است حفظ میشود • و از این موضع نگاه کنیم که اگر بخواهیم ازاین موضع نگاه کنیم بحث ربط شامل در تغییر و تغایر و خود یك کیفیت پیش می‌آید وکاری هم به ساده ترین و ساری ترین ندار د وقتی بحث ربط شامل در اینجا تمام شد حال راحت میتوانیم بگوئیم که چون پذیرفتیم که هر کیفیتی مرکب است وازدوئیتی و ربط بینش تشکیل شده یا هر حرکتی دوئیتی است وربط بین آنها و هر تغایری دوئیت و ربط بین آنها هست هرجای دیگر هم که بخواهید تقسیم بندی کنید چه تقسیم بندی در شناخت باشد چه در عین و چه در ذهن باشد بالاخره کیفیتی است واین تقسیم بندی در مورد آن صادق است بنابراین راه دوم راانتخاب کردیم بدون اینکه زیاد پیرامون آن بحث شود که به یك نتیجه واحد برسیم که آیا راه اول درست است یا این راه ؟ گفتیم ساده ترین و ساری ترین آنها فرقی ندارد • وقتی هم از این موضع به تغییر وتغایر نگاه می‌کنیم ظاهراً ساده ترین و ساری ترین بدون اینکه مطرح شود وصحبت بشود به یك نحوی پذیرفته ایم چون همینکه درمورد دوئیت و ربط بینش حرف می زنیم یك چیزی را می‌گوئیم که هم درتغییر وهم درتغایر است وهم دریك کیفیت مرکب است بنابراین هم ساری بودن و هم ساده بودنش راپذیرفته ایم
یك جور هم نیست که ایجاد سئوال و اصطکاك کند که چرا از این موضع وارد میشوید ؟بنابراین بحث پیرامون ربط شامل ادامه پیدا کرد که آیا میتوانیم بگوئیم دوئیت و ربط بین آنها ربط شامل است ؟ ربط شامل به چه معناست ؟ یا باید بگوئیم که همه چیز در بحث تعین در رابطه ، رابطه شد بنابراین یك تغییر یا تغایر راهم که میخواهیم بررسی کنیم دوتارابطه یا سه رابطه یا چند رابطه است • اگر سئوال کنند که بین دو رابطه چیست ؟ باز پاسخ می‌دهیم که رابطه هست • واگر باز سئوال کنند که به سئوال ما پاسخ ندادند و دو مرتبه سئوال باقی است • بازهم می‌گوئیم رابطه هست • می‌گویند آیا چند رابطه است ؟ میتوانیم همانجورکه

ربط شامل پیدا میشود و می‌گوئیم هر کیفیت یا ربطی خودش ربط شاملی است اگر سئوال کنند که آخرش به کجا میرسد و کدام اجزاء با هم ترکیب میشوند ، اولین ربط شامل چیست ؟ آخرین ربط شامل چیست ؟ شما جواب نمی‌دهید و می‌گوئید که مبهم است و برای ما روشن نیست ، ما اینجا بین اینکه بگوئید دوئیت و ربط بین آنها و بین آن ربط و این ربط چند ربط هست ؟ ما می‌گوئیم نمی‌دانیم فقط میدانیم که انفصال مطلق نیست ، به این معنا که لاکیفیت اینجا نیست اتصال مطلق هم نیست به این معنا که یکسانی محض به نحوی که تغایر نفی بشود نیست ، همه چیز را رابطه هست ، این یک صحبتی بود درمورد اینکه نخواهیم اسم ربط شامل را بیاوریم یک صحبت هم این بود که بگوئیم ربط شامل به این معناکه هروقت که مایک دوئیتی را چه در تشبیر وچه درتغایر ملاحظه می‌کنیم آن دوئیت که درکنار هم قرارمی‌گیرند یک کیفیت جدید میشوند یعنی کیفیت مجتمع وکیفیت جمعی رامی‌دهند ، که چیزی غیر از خود دوئیت است ، وقتی که ما گفتیم اکسیژن و هیدروژن ، وقتی این دوکنارهم قرار گیرند یک چیز جدید پیدا میدهند که آن آب است وآب چیزی غیر از اکسیژن و هیدروژن است ، بنابراین به این نوع ربطی که از این دو جزء تشکیل شده است ربط جامع می‌گوئیم ، به آن ترکیب وآن خصلت مشترک ربط جامع می‌گوئیم ، بنابراین می‌گوئیم که آن کیفیت یا چگونگی جدید یکی کیفیت اول یکی کیفیت دوم بود یکی هم کیفیت یا چگونگی جدید بود هر دوی آن کیفیتها رادر برگرفته است بنابراین اسم آن را ربط شامل می‌گذاریم ،

یک صحبت هم این بود که این راکه می‌فرمائید ربط شامل نیست اگر خود این رابشکنیم ربط شامل پیدا میشود یعنی حاصل آن ربط شامل است یااین اثری است که ربط شامل با سایر ربطهای شامل یا کیفیتهائی که همجوارش هستند اثری است که منتقل میشود وابطه ای است که دارند بلکه اگر که ما آب رابشکنیم و بخواهیم تقسیم کنیم اکسیژن که یک ربط است وهیدروژن که یک ربط است ویک چیز دیگر که باعث میشود اکسیژن و هیدروژن تحت یک مجتمع قرارگیرند ، یک اتصال ونحوه اصطکاک و نحوه ربطی که بین اکسیژن وهیدروژن است ، میشود که بعد باعث

میشود آب بوجود آید و ما اسم آن را ربط شامل می‌گذاریم که صحبتها پیرامون همین سه ابداع احتمال در جلسه واحد مطرح شده ویک نتیجه واحدی از صحبتها بدست نیامده است. حال دوستان هرکدام راکه بنظرشان میرسد توضیحات پیرامونش کافی نبوده تقویت کنند تابعد از خدمت آقای حسینی استفاده کنیم.

برادر حسینیان : مطلبی راکه می‌خواهم خلاصه خدمتتان عرض کنم در رابطه با ربط جامعی که در زمان مطرح است می‌باشد. ربط جامع در مکان را پذیرفتیم که دو کیفیت باید وجود داشته باشد (مطلبی که درجلسه واحد مطرح شد) وربط جامع در زمان به این اشکال برخورد کرد که اگر دو کیفیت بخواهند وجود داشته باشند هم مکانی وهم عرضی واقع میشود ودیگر معنای زمان مطرح نیست. لذا بحث مفصلی دیروز در این رابطه شد که چگونه میشود در زمان ربط شامل داشته باشیم ؟ و دو کیفیت هم محقق نیستند و ربط جامع همخودش محقق است. به این نتیجه رسیدیم که از بحث نقضی شروع کنیم ویگوئیم انفصال نیست همینکه این را می‌گوئیم حتماً باید ربطی واقع شود. ربطی وجود داشته باشد واین ربط حتماً قانون هم نیست چون قانون علت آن خصلت را معین میکند و بعد چگونگی این ربط جامع است. من یک چیز به ذهنم رسیده که اگر صحیح است بفرمائید.

آن ربط جامعی که ما در طول و در زمان می‌گوئیم به معنای همان نحوه تغییر است که ما نحوه تغییر متغایرها راکه متغایرمی‌بینیم این نحوه تغییر بیان کننده آن ربط جامعی است که در توالی دو کیفیت موجود است. به عبارت دیگرمی‌گوئیم ما از آب بخه بخار میتوانیم برویم و از آب میتوانیم به یخ برویم این دو نحوه تغییری که اگر نحوه رفتن از آب به یخ و نحوه رفتن از آب به بخار یکسان باشد نهایتاً باید به یک کیفیت خاص برسیم نه به دو کیفیت. همینکه نحوه تغییرها فرق میکند این بیانگر آن ربط جامعی است که ما میتوانیم در زمان ملاحظه کنیم.

برادر محلی : بعضی از دوستان در مورد ربط شامل این اشکال را می‌گرفتند که ما ربط شامل را در مکان می‌پذیریم در زمان نمی‌پذیریم علت نپذیرفتن را هم چنین می‌فرمودند

که وقتی در مورد یك تغییر یا توالی خاص صحبت می‌کنیم این در هر زمانی که نگاه کنیم یکی از متوالیین هست ودیگری نیست • اگر الان را بگوئیم آنکه گذشته است نیست • اگر الان را بگوئیم آنکه آینده هست نیست • چگونه ممکن است ربط شاملی باشدکه هم دراین زمان حضور داشته باشد وهم در زمان گذشته وهم درزمان آینده ، یعنی می‌گوئیم رابطه‌ای است که دارای دو زمان است و ما این را نمی‌پذیریم • پاسخی هم که در جلسه واحد عرض میشد این بودکه یا اینکه ربط شامل را برای زمان و مکان نپذیرید چون عین همین استدلالی که برای زمان می‌کنید درمکان هم هست • وقتی که دوئیتی را در دو مکان ملاحظه می‌کنید بعد میخواهید بگوئید ربط شاملی است و طبق همان استدلال چنین گفته میشود که ربط جامع ، ربطی است که دارای دو مکان است • هم در مکان این کیفیت حضور دارد وهم در مکان آن کیفیت حضور دارد ، وعین همین که می‌فرمائید دراین زمان ، زمان آینده نیست • در مورد مکان هم میتوانیم بگوئیم دراین مکان ، مکان دیگری نیست وعین این صحبتها درآنجا که تحت انفصال مطلق را می‌کردیم تکرار شده است وبعد درمورد توالی خاص‌که صحبت میشده بعضی ازدوستان سئوال می‌کردند که این ربطی راکه در حرکت می‌گوئید چگونه است ؟ آیا بین وضعیت الان و وضعیت آتی که میگوئید ربط وجود دارد این ربط یك سرش به وضعیت فعلی وصل است وطرف دیگرش همینجور در فضا آزاد است • چون وضعیت بعدی نیست • اگر میخواهید بگوئید به هر دو وصل است یعنی هر دو وضعیت را تحت یك زمان آورده ایدکه از حرکت آن را خارج کرده اید • این پاسخها درآنجا زیاد گفته شد وبحث شد • فقط ما بصورت نقضی عرض می‌کنیم که یا ربط شامل را نباید پذیرفت چه درزمان وچه در مکان چون استدلالش هیچ فرقی ندارد یا اگر کسی در مورد زمان می‌پذیرد همان استدلالی را که در مورد این میکند که ربط شامل ، ربطی است که دارای دو مکان است • عین‌همین رامیتواند درزمان بگوید که ربط شامل ، ربطی است که دارای دوزمان است وفرقی باهم ندارد

برادرامیری : میخواهم عرض‌کنم که آنجائی که بحث انفصال مطلق رامیکردیم

که انفصال مطلق و اتصال مطلق آنجا رد شد به نحوی دوستان رابطه راپذیرفتند • حال در اینجا نپذیرفتن ربط شامل به معنی قائل شدن به انفصال میشود • چون ما دو سه نوع مطلب را گفتیم یک طرف گفتیم انفصال نمیتواند باشد وهمانجا گفتیم چیزی هست • حال اگر در اینجا بگوئیم یک طرف هست ویک طرف دیگرش نیست آنجاهم همینطور میشود • آنجاکه می‌گفتیم بین یک چیزی ویک چیز دیگری که نیست انفصال است چگونه می‌تواند باشد؟بنابراین یا یک فرد باید یا قائل به انفصال شود یا ربط را بپذیرد و ربط هم چون بین نمیتواند باشد جامع مشترک میتواند باشد •

یک نکته ای که در واحد هم اشاره شد این بودکه دوستان بحث را از موضع تغایر شروع میکنند و درجواب به موضع تعین در رابطه یا موضع بالا تر از آن میپردازند • به این ترتیب که وقتی روی تغایر بحث می‌کنیم وی‌گوئیم آب این خصلت را دارد میخواهیم خصلت آب را با کاغذ بحث‌کنیم • میگوئیم کیفیت آب اینست که در رابطه با کاغذ تر میکند دیگر دراینجااین به معنی این نیست که وقتی می‌گوئیم آب خصلت تری دارد به معنای همان است که خورشید خصلت تری دارد • اگر روی تغایر بحث می‌کنیم •

درست است که اینها تعینشان به یک نحوی در ربط با هم هست ولی آنجا که خصلت میگوئیم این آب است که خصلت دارد • یک خصلت بیرون از آب نیست • یعنی همین جا یک مفهوم اجمالی از درون وبیرون پذیرفته ایم و اگر کسی بخواهد این را یکباره تعمیم دهد وارد قسمت بالای بحث میشود •

این سئوال راهم حاج آقا جواب دهند که اعم از اینکه ربط را بعنوان تغییر وتغایر عنوان نکنیم ودوئیت بین آنها را بگوئیم این سئوال میشد که آیا ربط جامع که مابین دوئیت مطرح میکنیم پیش‌از اینکه دوئیت مطرح باشد هست یا برای این دوئیت است که ربط جامع مشخص میکند که بوجود آید (چه در تغایر وچه در تغییر) یعنی اگر بگوئیم پیش از آنکه این حالت و آن حالت باشد آن ربط جامع‌باشد که یک اشکال میشد که این شبیه اینست که ربط جامع

مثل قانون میشود • اگر هم بگوئیم ربط جامع پیش از دوئیت نیست پس چگونه میشود وقتی که از این دوئیت به آن دوئیت در تغییر یا تغایر عنوان شود ربط جامعی که ما می‌گوئیم همین ربط جامع است که باعث رفتن این به آن میشود ، خود این بوسیله این دو بوجود می‌آید و حال آنکه این باید علت ربط دادن این با آن باشد • چنین سئوالی میشد که بنظر می آید که این به آن مطلب کشیده میشود که تغییر وتغایر را جدا کنیم •

برادر وسیف : در ارتباط با مسأله اثبات ربط شامل چند مطلب در واحدها بیان شد که من از نظر اینکه گزارش کاملتر باشد عرض می‌کنم وبکی ، دو سه سئوال مطرح است مابحث شامل و مشمول بودن رابه این دلیل لازم دانستیم تقدم باشدکه ساده ترین را هم امکان دارد تقسیم کنیم میتوانیم به کلی ترین دسته بندی تقسیم کنیم و بالفرض اگر سه بخش تقسیم شود • آن سه بخش هم هر کدام سه بخش تحت شمول دارند ولی آخر ولی اگر شامل و مشمول نباشد دیگر تقسیم بندی منتفی هست برای اثبات ربط شامل یك طریق در جلسه ارائه شد وآن این بودکه :

همانجا که ما تغییر را پذیرفتیم ضرورتاً ترکیب راهم پذیرفته ایم بنابراین خصلت منتجه که با خصلت اجزاء غیریت دارد را پذیرفته ایم • یعنی شمولیت خصلت شامل بر خصلت اجزاء را پذیرفته ایم بنابراین کل و جزء تمام شده ، شامل ومشمول تمام شده وبنابراین آن تقسیمهای امکان دارد یعنی ترکیب در درون خود تقسیم را دارد وامکان تقسیم هست و دلیل ما هم در واقع همین بودکه یك چیز به خودی خودش امکان تغییر ندارد • یعنی اگر تنها یك چیز وجود داشته باشد یایك چیز منفصل ازچیزهای دیگر وجود داشته باشد وبه عبارت دیگر در عرض اختلاف نباشد درطول هم امکان اختلاف نخواهد بود بنابراین ترکیب مقدمه تغییراست • یا ملازم با آن است • اینجا البته ایراد میشد که از دیدگاه اصالتشیی هست که این نحوه از ترکیب تلقی میشود وکل جزء راپذیرفتن خصلت منتجه رادربرابر خصلت جزء پذیرفتن ونیز همینطور است • که بنظر من چنین نبود • حال اگر جناب استاد لازم می‌دانند توجهی در

این قسمت شود بفرمایند که آیا این از دید اصالت ربط غیر از این خواهد بود ؟ که اگر این پذیرفته شود شاید لازم نباشد که بیش از این در مورد اینکه شامل و مشمول داریم یانه ؟ صحبت شود •

اماقسمت دیگر صحبت این بود که ما همیشه تغایرها را در جهان می‌بینیم و پذیرفته ایم که بین اینها ربط هست و بنابراین هم آنها به خودی خود خصلتهائی دارند وهم در ربط با هم خصلتهائی دارند به عبارت دیگر ربط شامل همیشه بین کیفیات برقراراست هر چند که ما با تغییر مکان و وضعیت شیی های مختلف ربط شامل جدیدی را ملاحظه می‌کنیم و بنابراین اگر گفته میشود هیدروژن و اکسیژن کنارهم قرارمی‌گیرند وربط شاملی بنام آب برقرارمیشود یا منتجه ربط شامل آنها آب است • در واقع هم قبلاً بین هیدروژن واکسیژن ربط شامل بود • است بنابراین خود مسائله ربط شامل چیزی نخواهد بود جز اینکه قبل از اینکه بخواهیم به یك مورد خاص توجه کنیم ناچار باید آن رابپذیریم که وقتی دوچیز در ربط خاص با هم قرارگرفتند با وقتی که در ربط دیگری قراربگیرند تغایر دارد • این معنا با توجه به این مطلب اظهار میشدکه ما اکسیژن و هیدروژن را در حالت استقلالی وبصورت مولکول O_2 و H_2 که می‌بینیم اینها همانها نیستند که وقتی که درآب قرار می‌گیرند بازهم O_2 و H_2 باشند بلکه H و O ، H و O ئی هستند که الکترون گرفته اند یا آزاد کرده اند بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم اکسیژن و هیدروژن درآب هست در خارج هم هست • بلکه درآب اکسیژن و هیدروژن نیست بلکه کیفیت دیگری است البته دوئیت را لزوماً باید درآب پذیرفت • یعنی هم ربط شامل درخارج آب است وهم در داخل آب است • گیرم ربط شامل بین هیدروژن و اکسیژن درخارج به نحوی هست درآن کیفیات داخل هم به نحو دیگر است •

اما مطلب دیگری که در مورد ربط شامل ومشمول اشکال میشد اینکه گفته شده ربط شامل عینی و حقیقی است ودرخارج وجود دارد • درعینی که ناچار بودیم استدلال کنیم که انفصال نیست اتصال مطلق هم نیست بنابراین ربطی در عرض ودرطول هست و بناگزیر رابطه ای بین

کیفیت اول و کیفیت دوم هست ، از آنجائی که یک طرف ربط را می گفتیم موجود نیست بنابراین می گفتند عینی حقیقی معنا ندارد • به معنای اینکه همانطورکه آب یک رابطه وبخارهم یک رابطه است • بنابراین رابطه بین آب و بخار هم را بخواهیم یک رابطه بگوئیم آن رابطه آب و بخار یک رابطه ملموسی مثل آب نیست •

ونمیتواند وجود عینی خارجی مثل آب وبخار داشته باشد • ازطرف دیگر آن راانکارهم نمیتوانیم بکنیم • در عین حال ربط بین آب و بخار راهم نمیتوانیم هویت مستقلی از آب وبخاربدانیم • یعنی اگر می گوئیم ربط ، ربط شامل است • هم باید آب را برداشته باشد وهم باید بخار را برداشته باشد ودرعینی که می دانیم که آب وبخارهم ممکن نیست باهم باشند بنابراین ربط شامل عینیت خارجی به معنی وجود آب و بخارکه آنها رامی بینیم نخواهد داشت • ازسنخیت آن نخواهد بود • حقیقتی غیر قابل انکار است • اثبات وجود آنرا میشود کرد ولی اثبات وجودش مانند رابطه ای از سنخ وجود آب و بخار نمیشود کرد • به عبارت دیگر کلمه ای که از عین خارجی گفته میشود اگر پیش از این باشد که بخواهد بگوید چیزی وحقیقتی و رابطه ای هست • بیش از آن نمیتوانیم چیزی را اثبات کنیم ونکته دیگر اینکه بین آب و بخار رابطه شامل چیزی جز همان آب و بخار نیست یعنی از آب وبخار تشکیل شده است • چرا که اگر بخواهیم بگوئیم ربط شامل ربطی بین این دو هست که همان تسلسل و بی نهایت درمحد و د پیش می آید که بین آب و بخار که دو چیز محدود هستند بی نهایت ربط باشد ازطرف دیگر آب و بخار راهم میخواهد بپوشاند و بنابراین باید بگوئیم ربط شامل ، شامل برآب و شامل بر بخار هست و نه هیچ دیگر • که اگر بخواهیم بگوئیم هم آب را شامل است هم بخار راشامل است وهم یک چیزی وسط این دو ، نسبت به آن چیزی که وسط آن دو هست باز تسلسل واقع خواهد شد • بنابراین نتیجه میگرفتیم که رابطه شامل چیزی جز همان آب و همان بخار نیستکه باهم در نظر گرفته شوند • سیر تغییر آب به بخار بیانگر رابطه ای است که بعنوان ربط شامل است • حال آیا آن ربط شامل تحقق پیدا میکند ؟ بله چون آب بخارمیشود وتغییر

صورت می‌گیرد آیا عینی خارجی مثل آب و بخار است ؟ خیر.

آیا چیزی جدا ای از آب و بخار است ؟ خیر همان آب و بخارکه دریك سیر ملاحظه میشوند یعنی سیرآب به بخار یا آب به یخ یا هر تغییرکه ملاحظه شود همان را ربط شامل می‌گوئیم . بنابراین راجع‌به اینکه سنخیت ربط شامل چگونه است ؟ آیا مثل قانون است؟ یا مثل آب و بخار عینیت خارجی دارد ؟ میتوانیم سکوت کنیم ولی حقیقت آن را قابل انکار نمی‌دانیم.

برادرسلیمی : اینجورکه من فهمیدم بحث شامل و مشمول و ربط شامل به یك حالت در نسبیت خاص خودش معنا میدهد . در بحث تعین در رابطه که بودیم.اینطور میشود از آن نتیجه گرفت که هرکیفیتی درهرجای دنیا میشود گفت منتجه همه دنیاست . بعد چون همه کیفیتها در ربط باهم هستند درآن موضع گفتیم کیفیتها برابرهستند .انتقال کیفیت می‌دهند وشامل و مشمول معنائی ندارد ، وهرکیفیتی را انسان بردارد یك عضو کوچك هم در این قسمت عوض میشود و کیفیتش تغییر میکند .

در این مرحله بنظر میرسد وقتی می‌گوئیم ربط شامل دیگر به آن معنای اصالت شیی که هویت مستقل برایش قائل شویم نیست بلکه یك حالت دریك بعد زمانی ومکانی خاص معنا میدهد یك تغییر خاص میخواهد واقع شود بعد یك اثر ویك موثر ویك متاثر هست که این‌ها برهم اثر می‌گذارند ویك خصلت جدیدی بروز می‌کند این خصلت جدید که بروزکرد ربط شامل این دو میشود .

حال توضیح بفرمائید که مورد نظرتان همین است یا نه ؟ که شامل و مشمول درنسبیت خودش در این پله که مطرح می‌کنیم و تغییر را بررسی می‌کنیم حالت نسبی را دارد والا وقتی می‌گوئیم آب ربط شامل اکسیژن و هیدروژن است به همان اندازه که آب ربط شامل هست یعنی منتجه هست از دید تعین در رابطه اکسیژن هم منتجه است . یعنی اگر کیفیات دیگری نبودند اکسیژن هم نبود وآب هم نبود.هردو به یك اندازه هم منتجه هستند وشامل

هم هستند (درآن دید کلی) ولی در بعد زمانی و مکانی خاص که می‌آئیم اکسیژن رابعنوان منتجه ای از کل شرایط در این زمان و مکان داریم هیدروژن هم داریم بعد می‌گوئیم اینها که با هم برخورد کنند مولکول آب را نتیجه می‌دهد •

یک مسأله دیگر هم بود که بفرمائید وقتی که ما میخواهیم یک کیفیت رابررسی کنیم می‌گوییم بهتر است تقسیم بندی کنیم به کیفیت جدیدی که بوجود می‌آید ربط شامل می‌گوئیم کیفیت جدید را اگر بخواهیم شناسائی کنیم باید تقسیم بندی کنیم • اگر این کیفیت ربط شامل باشد پس دو تحت شمول دارد • پس تقسیم ما دو میشود وسه نمیشود ، ما می‌گوئیم برخورد چوب با طبل، صدا را نتیجه میدهد • صدائی که ایجاد میشود رابگوئیم کیفیت این هست که شامل بر این دو کیفیت است • این کیفیت را اگر بخواهیم بشناسیم می‌گوئیم برخورد این کیفیت با این ، این کیفیت رامیدهد • اگر خودش رارابط بگیریم و بگوئیم ربط این دو صدا هست وصدا را باید دریک مجموعه بزرگتر ببریم تا معنی دهد • یعنی خود صدا درمجموعه بزرگتر یک تحت شمول دیگر میشود ، که اگر دو برداریک منتجه بدهند این منتجه دریک مجموعه دیگراست که معنا میدهد که یعنی چه ؟ ولی درخود اینجا بخواهیم آن را ملاحظه کنیم معنا نمیدهد که بگوییم تقسیم برسه می‌کنیم و می‌شناسیم • ما تقسیم بر۲ می‌کنیم وسوی بازدریک مجموعه بالاتر است •

برادرجاجرمی : من همین قسمت آخر صحبتهای آقای سلیمی رایک مقدار تبیین بیشتر بکنم بحث روشن تر شود شاید رابطه به این تحوحل شود که اگر ما صحبتهای آقای سیف را بپذیریم که تا ترکیب نباشد تغییر معنا نمیدهد یعنی ملازمه را ملاحظه کنیم بنابراین ملاحظه می‌کنیم که خصلت جدید حتماً باید خصلت ترکیبی باشد یعنی گفته ایم که ترکیب جدای از تغییر محال است • اگر خصلت جدید را خصلت ترکیبی بگیریم بنابراین ربط جامع به معنای ربط ترکیبی معنا پیدا می‌کند وبین کیفیت قبلی با کیفیت جدید که ربط ترکیبی باشد وقتی که ملاحظه می‌کنیم لزومی نیست که بین این دو رابطه ای باشد • چراکه

کیفیت قبلی در کیفیت جدید حل شده است یعنی هستی آن الان هم وجود دارد • الان به عنوان جزئی یا بخشی از آن عاملی که ترکیب جدید را بوجود آورده معنا دارد • در این مرتبه زمانی که ملاحظه می‌کنید که کیفیت قبلی، خصلت ترکیبی جدید را نتیجه داده است چون هیچ جاهستی معدوم نشده تنها چیزی که ملاحظه میشود بصورت کیفیت است وکیفیت قبلی در کیفیت جدید حل میشود در یک جائی درهم عوضی درهمان دوتارابطه متغایرباهم برخورد می‌کنند و نحوه رابطه ای بوجود می‌آیدکه آن نحو رابطه همان کیفیت جدید است که ما تغییر را ملاحظه می‌کنیم بنابراین اگر ما بخواهیم نسبت به یکی از متغایرین قبلی و متغایرین جدید رابطه ای ملاحظه کنیم که همین رابطه ترکیبی است به عبارتی خصلت ترکیبی با خصلت اجزاء است که ما ملاحظه می‌کنیم • اگر می‌خواهید بفرمائید منتجه غیر از ربط جامع است بنظرمیرسد که این حرف را نمیتوانیم بزنیم • منتجه باید همان ربط جامع باشد یعنی اثر یک رابطه باید عین خود ربط جامع باشد اگر اثر مساوی با ربط جامع شود و در یک تغییر ترکیب را ملاحظه کنیم بنابراین توالی دو کیفیت لزوم به اینکه رابطه سومی راقائل شویم نیست و با این دید رابطه اجزاء با خصلت ترکیبی است • این رابطه آن مطلبی که انفصال هم بین آنها نباشد راحل می‌کند • بنابراین ربط ترکیبی را ربط جامع می‌گیریم واثر راهم خود ربط جامع می‌گیریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا اثر، اثر ربط جامع است یا خودش ربط جامع است ؟

برادر رجاجوئی : یعنی اثر و کیفیت مساوی با رابطه است •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی رابطه این مجموعه با سایرمجموعه ها را اثر می‌گوئید ؟

برادر رجاجوئی : تخیر همین مجموعه را • من این را اضافه کنم که اگر رابطه این مجموعه را با مجموعه دیگری بخواهیم اسمش را اثر بگذاریم • ما هیچ اثری را نمیتوانیم ملاحظه

کنیم د چار تسلسل میشویم • من میخواهم اثر این را ملاحظه کنم باید رابطه این را با یک چیز دیگری ملاحظه کنم که اثر رابطه این با چیز دیگر را درجائی میتوانم ملاحظه کنم که رابطه آن را با چیز دیگری ملاحظه کنم • به همین ترتیب من به هیچ اثری نمیتوانم قائل شوم • بنابراین اثر باید مساوی با ربط جامع باشد •

برادر انارکی : من یک نکته کوچک بود که درمورد ساده ترین می‌خواستم بگویم که بعد از بحث تعین در رابطه ، رابطه ها بهم به یک گونه خاص هستند • دیگر اینجا بحث ساده ترین معنا ندارد • ساده ترین وقتی طرح میشود که درکنارش پیچیده ترین هم باشد که بگوئیم این پیچیده ، است حال ما ساده ترین را انتخاب کنیم • ساده ترین وقتی است که این رابطه ها بعد از بحث تعین در رابطه نسبت بهم به گونه ای هستند یا در یک رتبه هستند یا شامل و مشمول هستند دیگر نمیتوانیم ساده ترین بگوئیم • این را توضیح بدهید که وقتی می‌گوئید ساده ترین به چه صورت است •

برادر رسیف : در رابطه با سئوال اخیر آقای انارکی عرض می‌کنم که به عبارت دیگر ساده ترین و پیچیده ترین در عینیت وجود دارد • ولی برای شناخت ما هست که مثلا از ساده ترین آغاز می‌کنیم به عبارت دیگر رابطه شامل و مشمول در عینیت هست • هم پیچیده ترین و هم ساده ترین است ولی ما لزوماً باید برای رسیدن به شناخت کامل ازساده ترین شروع کنیم تا اجمال به تبیین شود •

اما راجع به مسأله ای که جناب آقای سلیمی فرمودند من هم میخواستم همین نکته را عرض کنم که تقسیم در عینیت جزء ۲ نیست یعنی ساده ترین تقسیم ، تقسیم به ۲ هست • نه تقسیم به ۲ • اگر تقسیم به ۲ می‌گوئیم آیا ضرفاً درشناخت است وبرای منطق ما میخواهیم تقسیم بر ۲ کنیم یا در منطق تقسیم به ۲ بکنیم.وگونه ما در عینیت می‌بینیم که تقسیم به ۲ ساده ترین است وربط شامل هم چیزی جز ۲ نیست یعنی هویت ربط شامل مستقل از یک و دو نیست • که همین یک و دو هستند که ربط شامل دارند بخصوص که هیچ چیز بدون

رابطه نیست یعنی وقتی هم که شما یک کیفیت را درنظر می‌گیرید این یک کیفیت رابا رابطه با کیفیت دیگر میتوانید ملاحظه کنید یعنی دقیقاً ملاحظه یک کیفیت با ملاحظه ربط شامل آن و غیر آن است • آب را هم که نگاه می‌کنید نمیتوانید دیدی داشته باشید مگر اینکه با نان با چوب و غیره آن را ملاحظه کنید بنابراین ملاحظه تغایری کیفیات هم بدون ملاحظه ربط شامل ممکن نیست • گیرم دریک تغییر خاص‌ما ملاحظه ربط شامل بین دو کیفیت خاص‌را بکنیم • یعنی بین آب و حرارت •

بنابراین چیزی درعینیت نمی‌بینیم جز دوئیت و آن تقسیم حقیقی هم که ساده ترین میتواند باشد و شاید ساری ترین هم همین باشد دوئیت است و ربط شامل بعنوان یک چیز سومی که بخواهیم در عینیت تلقی کنیم وجود ندارد • ربط را نفی نمی‌کنیم ولی اینکه بخواهیم مستقل فرض‌کنیم ویگوئیم پس‌درعینیت هم ۳ هست این نیست مگر اینکه در منطق بخواهیم مورد توجه قرار دهیم • لطفاً توضیح دهید که این سه ئیت در عینیت به چه معناست ؟ یادرمنطق به چه معناست ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : بارالها : کلمه حق را برسراسر جهان‌بگستران و تفضلاً ما را درگسترش‌کلمه حق شریک و سهیم بفرما • بارالها : کلمه باطل رااززمین برکن و تفضلاً ما را درکندن کلمه باطل از زمین سهیم وشریک بفرما • بارالها : آنچه که وعده به ولی‌ات فرموده ای هرچه زودتر به او عنایت بفرما •بارالها : نایب ولی‌ات امام خمینی را معزز و منصور بدار• بارالها : لشکر اسلام را درهمه جبهه ها پیروز بگردان • لشکر کفررا در همه جبهه ها مخذول بفرما ولایت ما را خودت بوسیله اولیاءات برعهده بگیر• ولایت ما را به دست‌ابلیس و نفس‌اماره مسپار • انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قراربده •

خدایا ما را در دعای اموات سهیم و شریک کن و شمول دعای خیر آنها بگردان •خدایا :از توفیقاتی که تفضلاً در خیرات نصیب ما می‌کنی اموات را سهیم وشریک قراردده •

به ذهن من میرسد که یکی از مطالبی که جناب آقای حسینیان هم گفتند باید تکمیل شود بجای طرز تغییر گفته شود خصلت عینی حاکم بر تغییر نه خصلت قانونی آن ، یعنی قانون برای عمل کردنش نسبت به عینیت هم ضرورتاً باید دارای وجود عینی باشد هرجا درعینیت خصلتی را داریم نمیتوانیم برایش خصلت مندی فرض کنیم ، به صرف اینکه قانون است غیراز اینکه در مرحله تحقق آن قانون هم دارای هستی است ، از همین جابه فرمایش آقای سیف اشاره ای بکنم وعرض کنم که اینکه میفرمائید غیر از این دو چیز ، چیزی نیست بین هم سنخ و هم مرتبه فرق است • اگر مابگوئیم هم سنخ هستند ولی هم مرتبه نیستند • یعنی مرتبه بالاتری است حالا فرض کنید آن خصلتی که میتواند جامع دوتا در تغییر باشد • آن مسأله حرکت باشد ما به آن کاری نداریم • بهرحال هم خصلتی عینی ، تناسب عینی ، گاهی هست که میگوئید اصلاً بدون هستی است وهستی ندارد فقط قانون است گاهی میگوئید هم خصلتی یک چیز مشترکی در این اولی است که آن چیز مشترک در دومی هم هست • قوام انتقال ایمن اولی به دومی به آن چیز مشترک عینی برمیگردد • این یک نحوه حرکت است نمیدانم یک نحوه خاصیت است نمیدانم آن مشترک است از حاق این به حاق آن است تا میتوانید بگوئید این با پیدایش این هماهنگ است وازطریق دیگری اگر بگوئید چیزی نیست آنگاه درمکان کار برایتان مشکل میشود • علاوه بر اینکه انفصال راهم در زمان تمام میکنید یعنی اگر بگوئید غیر از دوئیت هیچ چیز دیگری نداریم • چنین اشکالی میشود • اگر بگوئید چیزی هست آنوقت میگوئیم به معنای قانون میگوئید چیزی هست ؟ که باز معنایش اینست که درعینیت چیزی نیست • در عینیت منفصل است و فقط معادله حاکم است • درحالیکه درعینیت اول به دوم منفصل نیست و اول به دوم رابطه ای حتماً دارد • واما از همین جایکنکته ای هم عرض میکنیم که آن فرمایشی راهم که برادرمان میفرمایند که دوچیز راکه از موضع بالاترنگاه میکنیم منتجه اش سه هست راست میگویند ولی از موضع بالاتر که نگاه میکنید به این معنا نیست که این یک چیز ، چیزی جز دو ندارد • اگر آن رابشکنیم یعنی آن کیفیت ترکیبی رابه

هم بریزیم • دیگر مطالعه آن را که نکرده ایم • مطالعه دوجزء را کرده ایم‌واین نکته مهمی هست که عرض می‌کنم • در ترکیب هرگاه وحدت ترکیبی رابه حساب نیاورید فقط مطالعه اجزاء می‌فرمائید • اگر در وحدت ترکیبی ربط راهم بحساب آوردید آنوقت مرکب را مطالعه می‌کنید • حال این خصلت از درون این دو جزء ظاهر شده باشد به شرط ربط ظاهر شده باشد ما به آن کاری نداریم • ولی اگر گفتید که آب وقتی آن را بشکنیم چیزی جز اکسیژن وهیدروژن نیست • حین آب بودن هم چیزی جز اکسیژن و هیدروژن نیست • یعنی بالمره از ربط ترکیبی صرفنظر فرموده اید • ولو قوام ربط ترکیبی به اجزاء است • به کیفیات تحت شعول است • این را ما شکی نداریم ولکن شماوقتی آن را مدهای آن ملاحظه می‌کنید دیگر آن را ملاحظه نمی‌کنید ویك چیز دیگر راملاحظه می‌کنید • اجزاء رابه قید انفرادی ملاحظه می‌کنید • هرگاه بدون ربط ملاحظه کنید بشرط تجزیه ملاحظه کردید و ملاحظه نظری به مطلب است • بشر در ملاحظه تجردی میتواند ابعاد راازهم جدا کند • بگوید مایك چیز داریم همین یك چیز را بدون قید تجزیه هم میتواند خصلتهای یش‌را از آن تجرید کند • با آنکه مرکب است • واین تجرید هم سرجای خودش لازم‌است • خصلتهاهم دوئیت داردکه ایشان میتواند تجرید کند ولی بازگشت آن به یك چیز است • خصلتهای یك چیز است , روابط متعدد و مختلفش با امور مختلف هر رابطه را که ملاحظه میکند ملاحظه یك خصلت میکند ویك تجرید میکند , میشود انسان چیزی را بشرطترکیب ملاحظه کند وبگوید اکسیژن و هیدروژن بشرط ترکیب خصلت آب را دارند • این کیفیت از حرکت وآن کیفیت از حرکت بشرط برخورد واصطکاك منتجه چنینی را دارند • وقتی می‌گوئید بشرط ربط ملاحظه ربط رامیکنید • اگر بشرط ربط بگوئید حتماً ربط جزء موضوعات شماهست • آنوقت تقسیم که می‌کنید به ۳ میشود • اگر بشرط ربط را حذف کنید صرفاً بشرط تجزیه ملاحظه کنید • آیا این کل چند جزء دارد ؟ چند جزءراد ارد من میگویم چگونه میخواهید اجزاء را ملاحظه کنید • اجزاء بشرط ربط رامی‌بینید تاجزء مجموعه باشد • اجزاء بشرط تجزیه رامی بینید تاجزء بدون ربط باشد کدامیك است ؟

می‌گوییم یك چیز را که از موضع بالا تر نگاه می‌کنید • آیا یك مرکب است یا یك بسیط است • در مفهوم نظری یك شما و ماهیت شما همیشه بسیط است یك جزء آن را که بردارید دیگر آن ماهیت نیست • یك مفهوم می‌گوئیم که نگوئید چگونه بحث در وجود و ماهیت می‌کنید • یك مثالی که نوعاً پیش می‌آید وقتی برادران میخواهند به یك نحوه بحث جای دیگر بروند منتظر هستند که یك کلمه پیدا شود تا درباره اش توضیح کامل داده نشده باشد ولو اینکه ازقبل و بعد آن این معنائی که اینجا گفته ایم روشن است ولی صحبت میکنند درباره اینکه اراده استعمالیه اصلاً محقق است یانه ؟ ودیگران چگونه اینرا بکاربرده اند ، حالا دقت بفرمائید مفهومی که در نظراست اگر یك جزئش را کم کنید دیگر آن مفهوم نیست پس مفهوم بسیط است خصوصاً اگر برای مفهوم تعین در رابطه قائل نباشید • یعنی از اول تجریدی بحث کرده باشیم ولی هرچند بعدها عرض خواهیم کرد • الان ادراك من از آهن قطعاً ادراکی است که با ادراك دو هزار سال قبل نسبت به متوسط مردم از آهن فرق دارد • حضرت مولاالموحدین نظری که به آهن داشتند نظری بوده است که شیی همانگونه که خدا آن را خلق کرده که تا ابد هم بشر درتدریجی جلو برود نمیتواند به این برسدکه شیی راهمانگونه که هست ملاحظه کند •

متوسط مردم ، متفکرین جامعه وقتی به آهن نگاه می‌کردند اینجور نبوده که خصلت جریان القائی رامی‌پذیرد ودرالکتریسیته تبدیل به آهنربا بیشود ، ولی اگرروی یا چیز دیگر را بگذاریم و دورآن را سیم بپیچیم و جریان القائی بگذرد آن آهنربا نمیشود • یك خصلت متناسب با کیفیت خودش ملاحظه میشود • غرض اینست مفاهیم هم درجای خودش صحبت خواهیم کرد که رشد دارد ، تجریدی است ارتباط با سایر مفاهیم دارد و غیره را فعلا کاری نداریم • فقط به آن اشاره می‌کنیم ومی‌گذریم عرض می‌کنیم که اگر در باب تجرید ملاحظه کنیم و مفهوم را جدای از سایر مفهومها ملاحظه کنیم بسیط میشود • یك جزء آن راکه بردارید دیگر آن مفهوم نیست • حال آیا درباره اشیاء عینی هم وقتی درموضع بالا تر می‌ایستید ونظرمی‌کنید و

می‌گوئید فقط منتجه را می‌بینیم می‌گوئید این منتجه منتجه ترکیبی است اصطکاک نیروهائی این منتجه را داده است ؟ یا این حرف را نمی‌گوئید ؟ اگر می‌گوئید وقائل به ترکیب آن هستید حتماً نظر به اجزاء دارید همینکه کلمه منتجه را روی آن می‌گذارید • منتجه ازبرخورد دوتا پیدا میشود • عین زمانی که برگردیم و اجزاء را بشرط تجزیه نه بشرط ترکیب ملاحظه کنیم که می‌گوئیم فقط دو جزء دارند ، وقتی هم بالاتر برویم وبه شرط ترکیب به منتجه نظر نکنیم وفقط نظرمان به جهت وحدتش باشد می‌گوئیم فقط یك چیز است • دوئیتی هم اگر باشد بین این منتجه وآن چیزی که میخواهد روی آن اثر بگذارد ، میباشد از همین جا اشاره ای به فرمایش آقای جاجرمی می‌کنیم که می‌فرمایند اثری که اثر این مجموعه هست با وحدت ترکیبی یکی است • ما اینجا آب داریم کنار آب ماده ای که وقتی به آب میرسد محترق میشود نداریم آب داریم ماده ای که وقتی به آب میرسد سخت میشود (سیمان) نداریم • آب داریم ماده ای که وقتی به آب برسد کیفیت ارتباطش به گونه ای است که آن راست میکند نداریم • درعین حال می‌گوئیم آب دارای خصلتهای ۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ٥ هست که اگر دراین رابطه قرار بگیرد این اثرش ظاهر میشود اینجا یك هستی دارید که اثر به آن هستی باز می‌گرداند یانه ؟ به عبارت دیگر اگرمی‌گوئید اثر چیزی جز منتجه و وحدت ترکیبی نیست در حقیقت اجزاء واثراست دیگر ما ترکیبی نداریم • دیگر آن دو جزء و اثر میشود آیا شما میخواهید اجزاء را به ترکیب برسانید و به وحدت برسانید وبعد برای وحدت خصلتهائی راذکر کنید یانه ؟ آیا اجزاء به قید انفصال هرچند انفصال حقیقی میسور نیست همانجور که آقای سیف فرمودند اگربه قید انفصال ملاحظه عقلانیش کنید • آیا اجزاء به قید انفصال میتوانند سومین اثر راداشته باشند ؟ حتی کیفیت ربط آنها در عینیت فرق کند که یك مرکب دیگری بشوند ؟ آیا میتوانند این اثر را داشته باشند ؟ چه چیزی از آنها عوض شده است ؟ اجزاء که اجزاء هستند ما اینجا میکروفون را داریم و هد ضبط صوت و پخش کن و غیره ارتباط اینها را عوض می‌کنیم قوه هائی که دستگاه می‌گذارند جایشان را عوض می‌کنیم • کیفیت ارتباط را عوض می‌کنیم آنوقت دیگر این

آن نیست • آیا ما برای کیفیت ارتباط اثر قائل هستیم یا نه ؟ اگر کیفیت ارتباط اثر دارد آیا وحدت ترکیبی را نشان میدهد یا نه ؟ در این وحدت ترکیبی ، این اثر را دارد • اثر خصلت ارتباط وحدت ترکیبی با شیی دیگر میشود • شما می‌گوئید اگر چنین شد این با شیی دیگر باز یك مرکب دیگر تحویل میدهد • می‌گوئیم بله این همینجا یك اثر دیگر دارد مانند اکسیژن و هیدروژن که روی هم اثر می‌گذارند ویك وحدت ترکیبی درست می‌کنند • شما این را با سیمان کنار هم می‌گذارید یك وحدت ترکیبی دارند • یك رابطه درون خودشان دارند آن اثر سفت کردن است یك نتیجه دیگر دارند که آب و سیمان روی هوا چه اثری دارند ؟ یك وحدت ترکیبی درست می‌کنند اثر دیگری روی هوا می‌گذارد • یك کیفیت ارتباط دیگر آنجا پیدا میکند • از موضع کیفیت ارتباط که ملاحظه شود ، این قضیه کاملاً واضح میشود • این قضیه را از موضع کیفیت ارتباط بیاورید • آنگاه می‌بینید که اگر ما یك کیفیت ارتباطی بین اکسیژن و هیدروژن که خودشان هرکدام کیفیت ارتباط جدائی هستند • کیفیت " آ " واکسیژن می‌نامیم کیفیت ارتباط " ب " را هیدروژن می‌گذاریم • یك کیفیت ارتباطی بین "آ" و "ب" هست که نتیجتاً خصلت " د " ظاهر شده است • یك کیفیت ارتباط دیگری ، که خصلت " د " هست بین این مجموعه و مجموعه دیگری که سیمان را تحویل داده یك کیفیت ارتباط جدید پیدا میشود که اسم آن " ج " یا " چ " است •

یك قسمت دیگر را عرض کنم که مسأله ساده ترین و پیچیده ترین است • اگر گفتند ۱۲ هزار پارامتر در امر حکومت هست • ۱۲ هزار موضوع داریم • هرگاه ما اینها را نتوانیم در یك دسته بندی کلی قرار دهیم بحران اقتصادی داریم که به آن گرانی می‌گوئید حال اینها همه به نسبت دخیل هستند • بیماری را یعنی متغیر اصلی را چگونه پیدا کنم ؟ اینجا بگوییم بیماری به نحوه ای در همه ۱۲ هزار تا وجود دارد ؟ یا بگوییم اینها را دسته بندی بکنیم و بگوئیم بجای ملاحظه ۱۲ هزار پارامتر آنها را به ۶ هزار تا تبدیل کنید • به ۱۰۰ تا و ۱۰ تا تبدیل کنید تا نمونه سازی شود • اگر نمونه سازی به قوانین حاکم بر نگردد ، اگر به

متغیرهای اصلی برنگردد که نسبت تغییر آنها بر غیرشان زیاد تر است چگونه میشود محاسبه کرد ؟ من با اینها چه بکنم ؟

شما فرض کنید که ۱۲ هزار متغیر را روی یك تابلو بزرگ نوشته اند وی گویند جامعه بیمار است • در همه اینها هم ما حالت غیر نرمال مشاهده می کنیم یك تابلو وضعیت نرمال را ۱۲ هزار اینطرف نوشته واین طرف هم ۱۲ هزار بیماری رابه شما نشان داده است • شما می گوئید همه این تابلو کلاً مریض است و من میگویم جامعه از نظر گرانی بیماراست • شما اگر گفتید مایك تقسیم بندی می کنیم و آن را ساده و ساده و ساده می کنیم تابه دو چیزمیرسد • ودراین دو متغیر یکی هست که نشان میدهد متغیر اصلی در مسأله بیماری است • این دسته بر عده زیادی شمول دارد باز آن هم رابه ۲ تقسیم کردید وگفتید متغیری که باید بیماری را نشان دهد دراین دسته هست به آنجا میرسید که این را پیدا میکنید • پس پیچیده ترین درآنجا که متعدد میشود و روابط بهم ارتباط دارند اگرتعدادشان زیاد باشد قابلیت مطالعه و ملاحظه و تمیز سلب میشود • مبهم و پیچیده میشود •

حال سئوال اینست که بسیار خوب شما ساده ترینی راکه پیدا می کنید به چه دلیل که خصلتی باشدکه درعینیت موجود است ؟ تا ادراك شما از عینیت هماهنگ باشد • تمام آنچه را که از تغییر بحث کردیم برای اینکه قانون حاکم بر تغییر بدست آید ، برد قانون حاکم بر تغییر را بعد صحبت می کنیم که هم باید برشد ادراك حاکم باشد و هم بوسایر تغییرات ــ یعنی بر هر تغییری که حاکم است •

گاهی مسأله حرکت را از اعراض به جواهر می برید گاهی مسأله حرکت را می برید و میگوئید این نسبت به همه کیفیات عمومیت دارد • از فلسفه بیرون می آئید ودیواربه دیوار فلسفه هستید • بعد می گوئید بروم قانون عام تغییر را پیدا کنم • قانون اساسی زمان راپیدا کنم می گویند حال چه خاصیتی دارد ؟ می گوئید اگر آن را پیدا کردم آن نسبت به هرچه که زمان داشته باشد شامل است • بعد از آنجا پاراپائین تر می گذارید می گوئید که بروم براساس

قانون حاکم بر تغییر قدرت ملاحظه تغییرات را پیدا کنم • یعنی یک تقسیم بندی براین اساس تغییر درست بکنم که دیگر ملاحظات من از عینیت دستور آمارگیری و نمونه برداری که میخواهم بدهم حول این تقسیم بندی بدهم که قائل هستم زمان بر این اساس تغییر میکند • آنوقت بیایم برهمین اساس جمع بندی کنم و ملاحظه کنم بگویم این وضع نرمال و این وضع غیر نرمال تغییرات چگونه میشود حاصل شود که از غیر نرمال به نرمال برسد • وطبیعی است که در اینجا هر گونه استنباط از عدم تعادل باید به استنباطی که نسبت به رشد داریم بیانجامد • چون دو استنباط از قانون تغییر غلط است یعنی همان علتی که بیماری را می آورد نهایتاً باید رشد راهم مشخص کند بنابراین می گوئید قانون زمان و قانون تغییر والا اگر دو استنباط متغایر از تغییر داشته باشید که با هم نشود بیماری را نمی توانید به صحبت تبدیل کنید • اگر جمع نداشته باشد، این ما رابیمار میکند • هر وقت خودش سالم شد باید شما بفکر رشدش باشید هر وقت هم که دارد بیمار میشود می گوئید دیگر نمیشود این راکاری کرد • رفته وروی آن دنده افتاده است • آنوقت سئوال اینست که اگربین این دو دنده هم جامع مشترک نباشد چگونه از وضعیت صحت به وضعیت بیماری انتقال پیدا میکند •

برادر معلمی : گفتیم که دوسیر بحثی میشود درنظر گرفت یکی اینکه اول بگوئیم تقسیم بندی لازم است بعد بگوئید آن تقسیم بندی باید ساده ترین باشد بعد بگوئیم ساری ترین باشد بعد بگوئیم آن تقسیم بندی ساده وساری سه هست ، بعد بحث ربط شامل پیش میآید • یکی دیگر اینکه گفته شود که بعد ازتعیین در رابطه کاری به تقسیم بندی نداریم ومیخواهیم دقت دوباره ای روی تغییر و تغایر بکنیم و ببینیم درآنجا که می گفتیم دوئیت و ربط بین آنها است این ربط چیست ؟ اگر معلوم شد که این ربط ، ربط شامل است مبنای تقسیم بندی خیلی آسانتر تمام میشود یعنی ساده بودن وساری بودن همپذیرفته شده است. بنظر میرسد که خیلی باهم تفاوت دارند •

برادر حجت الاسلام حسینی : دوی راکه فرمودید درخدمت دوستان تمام شود بعد طبیعی است که سراغ رشد دراد راک ورشد درعینیت بیائیم ونهایتاً تقسیم بندی منطق هم و موضوعات وحرکت دراین رابطه را بکنیم • والسلام علیکم ورحمه الله • وبرکاته

برادر محلاتی : بسم الله الرحمن الرحیم، بحث جلسات قبل پیرامون بحث ربط شامل بود • واکثر سئوالات و بحثهای واحد پیرامون همین ربط شامل بوده که این ربط شامل چیست و چگونه میتوانیم این مطلب را به صورت غیر قابل انکار تمام کنیم، چند تا سئوال بوده که خیلی سریع می‌خوانیم وبعد توضیح می‌دهیم که این سئوالات چگونه بوده است •

۱ــ آیا نسبت به بحث قبل که می‌گفتیم دوئیت وربط بین آنها یعنی با دید تقریباً اصالت شیی می‌گفتیم دوئیتی هست و دوشیی هست و رابطه بینشان ، الان نسبت به آن بحث ما چیزی اضافه تر نگفتیم غیر از آنکه لغاتی را عوض کردیم وحالا به جای " شیی " می‌گوییم " رابطه " و به جای " رابطه " هم می‌خواهیم بگوئیم " ربط شامل "؟ اگر که فقط لغتها عوض شده ومفهوم تغییری نکرده و تکمیل شده است ، این کار چه ضرورتی داشته است ؟

۲ــ یک سئوال بوده که آیا ربط جدید خصلت نوعیه یا خصلت مشترک است ؟

۳ــ یک صحبت دیگر این بوده که آیا در تعین در رابطه و همان جایی هم که می‌گفتیم شیی به نفع رابطه کنار رفت آیا اینجوری نیست که ما در آنجا ترکیب را به صورت فی الجمله پذیرفتیم ؟ که اگر به این معنا باشد بحثهای ربط جامع وربط شامل خیلی ساده تر حل میشود •

۴ــ یک سئوالی هست که آیا ربط جدید همان خصلت جدید است یعنی منتجه همان ربط شامل است ؟ اگر بله ترکیب معنا ندارد و تقسم سه نیست •

یک سئوال هم بوده در رابطه با توضیحاتی که جلسه گذشته جناب آقای حسینی فرمودند که اگر ما وقتی تقسیم می‌کنیم بگوئیم " دوئیت "، و ربط بینشان را در نظر بگیریم، این گفتن دوئیت بدون ربطشان ، جزئی نگری است در ایشمورد گفته شد که خیر جزئی نگری نیست به خاطر اینکه هرگاه ما یک " جزئی " را در نظر می‌گیریم همان جائی هم که مثلا آب را که تجزیه می‌کنیم و اکسیژن و ئید روژن میشود این اکسیژن و ئید روژن را در یک مجموعه دیگر در نظر می‌گیریم که هیچ وقت دید جزئی نگری نیست بلکه صرفاً دید آن کل خاص نگری

نیست و یك كل دیگری را ما در نظر می‌گیریم • و بعد هم گفته شد كه ربط تركیبی چیزی جدا ی از خود آن اجزاء نیست كه بخواهیم بگوئیم " سه " بلكه همان اجزاء هستند كه ربـــــط تركیبیشان هم در درون خود اجزاء قرار دارند وچیزی جدا ی از آنها نیست •

بعد درچند جلسه گذشته واحد یك ابداع احتمالاتی در بررسی همین سئوالات پیرامون ربط شامل شده كه عرض می‌كنیم یك ابداع احتمال همین بوده كه ما بیایم بگوییم وقتی كه یـــك كیفیتی را تجزیه می‌كنیم اگر بگوییم دوئیت هست چون قبلاً تعین در رابطه راتمام كرده ایم و همه چیز رابطه تلقی شده است دیگر لازم نیست بگوییم بین این دوچیز چه چیز دیگـــری است برای اینكه خود آنها رابطه هستند ودرمورد رابطه گفته ایم كه جدا ی از سایر روابط نیست و رابطه ها خودشان با یكدیگر درحال تاثیر و تاثر هستند (گرچه شاید تاثیـر و تاثر لغت صحیحی نباشد) و گفته ایم رابطه یا كیفیت در رابطه متعین میشود بنابراین وقتـی یك كیفیت را مثل آب تجزیه می‌كنیم و میخواهیم اجزاء آنرا ملاحظه بكنیم گفتن اكسیژن‌وئید روژن صحیح است ولازم نیست كه ربط بین بگوییم چون هركدام از آنها كه مادرنظر بگیریم خـــود رابطه ای است كه در رابطه باسایر روابط متعین شده است •

یك صحبت این است كه آیا ما میتوانیم بگوییم حد اقل برای شناسایی یك كیفیت باید دوئیـت درآن ملاحظه شود • ویك حد اجمالی هم در این دوئیت وجود دارد ؟ مثلاً اگر بخواهیم ــ این صحبت شاید مربوط به چندین جلسه قبل واحد بوده است ــ یك شبانه روز خـــا ص را تجربه كنیم و بگوییم دارای چه قسمتهایی است به دو شكل می‌گوئیم بگوئیم یكی اینكه بگوییم دارای دو قسمت شب و روز است و چونكه ما دقیقاً نمی‌توانیم مشخص‌كنیم كه این قسمت شب و این‌قسمت روز است یا باید در این تقسیم بندی یك مقداری روز را طولانـی تر بگیریم تـــا مقداری از شب را هم بپوشاند وشب را نیز مقداری بلند تر بگیریم تا مقداری از روز راهـــم بپوشاند تا درنتیجه چیزی در وسط حذف نشود ودر دید اول یك مقداری از آن كیفیـــت در تقسیمی كه ما كردیم در هر دو قسمت تكرارمیشود • یاجبراییم وبه شكل دیگری تقسیم كنیم و

بگوییم یك قسمتی از این کیفیت برای ما یقینی است که مربوط به شب ویك قسمت هم برایمان یقینی است که مربوط به روز است ویك قسمت هم در وسط است که حد اجمالی است ودراین " جا " هر دو طرف آنچنان به یکدیگر مخلوط شده اند که قابلیت تفکیك ندارند ، آن قسمت راهم به عنوان محل ربط واتصال دو قسمت بدانیم وحالا گفتن اینکه آن ربط یا آن محل اتصال خود با اینطرفی یا با آنطرفی چه نوع رابطه ای دارد وبین آنها چیست دیگر قابل طرح نیست زیرا با این نحوه تقسیم سئوال از کیفیت " بین " وارد نمیشود • که د راینصورت یا باید بگوییم این تقسیم بندی تنها در مورد شناخت است وخود کیفیات در عینیت چنین تقسیمی ندارند زیرا برای آنها حد اجمال وجود ندارد وما هستیم که برای شناسایی مجبوریم چنین بکنیم زیرا که علم ما همیشه جز آنکه قدر متیقنی دارد ، دارای اجمال هم هست • یا اینکه به شکلی بتوان تمام کرد که علاوه براینکه ما اینکار راانجام میدهیم در خود کیفیات هم چنین است که یك مقداری از این کیفیت ویك مقداری از آن کیفیت آنچنان به هم ممزوج هستند که نمیشود آنها را از هم جدا کرد وگفت که این جزء کدام طرف است ، که هرکس نظرش این باشد باید نسبت به موارد فوق استدلال کند •

یك صحبت دیگر در مورد خصلت نوعیه وخصلت شخصیه بود ما مدعی هستیم که آیا رابطه ها هم خصلت نوعیه و خصلت شخصیه دارند ؟ بعد گفته شده است که طبق تعین در رابطه هرگاه مکان ، زمان یا همجواران یك رابطه عوض شود وبه هرشکل وضعیت آن نسبت به سایر روابط عوض شود آن رابطه عوض میشود وتبدیل به رابطه ای دیگر میشود • بنابراین طبق این حرف هرگاه ما اکسیژن و ئید روژن را در دو محل و مکان یا مجموعه ملاحظه میکنیم این دو یك آثار ندارند ، مثلا اگر آب و آب اکسیژنه که بسیار به هم نزدیك هستند رادر نظر بگیریم اکسیژن آب و اکسیژن آب اکسیژنه یك خصلت ندارند واین نتیجه بحث تعین در رابطه است • بعد گفته شد با توجه به بحثهای گذشته اگر ما بخواهیم به انتزاع فی الجمله تکیه کنیم شناخت و علم و ادراك و مفاهیم وحتی در ادامه بحث تاثیر وتاثر و حرکت هم محال میشود • اگر

فقط همان قسمت اول آنرا بپذیریم که اگر ما بخواهیم برای رابطه ها خصلت نوعیه در نظر بگیریم حد اقل نمی توانیم آنها راشناسایی کنیم ، یعنی مجبوریم برای اکسیژن درون آب و درون آب اکسیژنه دو خصلت قائل شویم وحتی برای اکسیژنی که در این آب است وبرای اکسیژنی که درآب دیگری است دو خصلت قائل شویم وبدینترتیب تعدد و تغایر چنان ادامه می یابد که انسان دیگر نه تنها قادر به حرکت ذهنی نیست بلکه حرکت عملی نیز نمیتواند بکند این قسمت در بحثهای قبل روشن شده است ـ لذا اگر همین حد اقل رابپذیریم یعنی پذیرفته ایم که لا اقل جهت شناخت باید برای رابطه ها خصلت نوعیه قائل شویم واگر قسمت آخر بحث هم تمام شودکه نه تنها برای اینکه امکان شناسایی انسان فراهم شود خصلت نوعیه باید قائل بود بلکه خود رابطه ها نیز خصلت نوعیه دارند ، بحث تکمیل گردیده است ، پس این یك قسمت از بحث که مربوط به جای دیگراست وکاری به آن نداریم که اگر این قسمت تمام شود به سراغ بحث ربط شامل می آئیم وبی گوئیم اگر که ما یك کیفیتی مثل آب را تجزیه بکنیم اگر در معنای خاص خاص خودش بود به آن معنای اولی بودکه به خصلت نوعیه قائل نبودیم می توانستیم بگوییم که آب از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است و اکسیژن و ئیدروژن راهم باید آنچنان دقیق تشریح می کردیم و متعین می نمودیم که خاص بودن اکسیژن و هیدروژن آن معین شود • در اینصورت می توانستیم بگوییم که آب تنها به اکسیژن و ئیدروژن خاص تقسیم میشود • اما اگر صحبتهای قبلی تمام شده باشدکه ما لا اقل برای شناخت مجبوریم خصلت نوعیه در نظر بگیریم و یا از آن جلوتر خود کیفیات هم خصلت نوعیه دارند • آنگاه وقتیکه آب را تقسیم می کنیم و به بخشهای درونی آن توجه می کنیم نمی توانیم آنرا تنها اکسیژن و ئیدروژن بدانیم ، زیرا هم درآب وهم در آب اکسیژنه هیدروژن و اکسیژن موجود هست ، در هوای آزاد هم اکسیژن هست ، در اکسید آهن هم اکسیژن هست ، بنابراین مجبوریم برای اکسیژن وئیدروژن چیزی را مشخص کنیم که خصوصیت شخصیه این اکسیژن و ئیدروژن رادقیقاً مشخص کند • بنابراین اگر آب را تجزیه کردیم می گوییم به اکسیژن وئیدروژن تقسیم میشود

(آنهم به معنای خصلت های نوعیه این رابطه) وآن چیزی که معرفی کننده خصوصیت شخصیه این اکسیژن و ئید روژن است یعنی آن رابطه ای که بین اکسیژن و ئید روژن است که باعث شده است این آب بوجود بیاید ، و باعث شده است این اکسیژن ، اکسیژن خاص باشد ، آن هیدروژن ، هیدروژن خاص باشد ، که اگر ربط رابه این معنی در نظر بگیریم آنگاه این سئوال که بین خود این ربط یعنی بین این چیزی که خصلت شخصیه رامعین میکند و آن چیزی که خصلت نوعیه است چه چیز رابطه است واینکه آیا بین آنها اتصال است و یا انفصال است مطرح نمیشود برای اینکه خصلت شخصیه ونوعیه برای یک خصلت واحد مطرح است در حالیکه اینها ممزوج هستند وقابل تقسیم نیست که بگوییم بین آنها چه چیزی قرارداد روی همد رمورد یک چیز صحبت می کنیم • اگر این معنی هم پذیرفته شود بازهم غیر از این دوئیت یک چیز دیگری هم درتقسیم بندی لازم می آید که حال اسم آن ربط شامل ویا چیز دیگری باشد • این ابداع احتمالاتی بودکه درجلسه در مورد ربط شامل شد • دوستان اگر توضیحی دراین قسمتها لازم می دانند بفرمایند •

برادرسیف : در ادامه همین قسمت اخیر بحث جناب آقای معلمی نکته ای را اشاره می نمایم در واقع دید تجزیه نگری به معنی حقیقی خود که یک " جزء "رادریک ترکیب ببینیم (خصلت کل را دریک جزء ببینیم) در عینیت وجود ندارد • مثلاً اگر آب داریم درست است که قبلاً H_2 و O بوده است اما درآب دیگر H_2 و O نیستند ومثلاً H^+ و OH^- هستند و H^+ و OH^- نمیتواند درخارج جدای از همدیگر باشند وآب هم تشکیل بشود • ممکن است ما بتوانیم دردوستون لوله آزمایش آزمایشگاه H^+ و OH^- فراهم کنیم (تازه اگربتوانیم) ولی H^+ نیمی از آب نیست و OH^- مقداری از آب نیست • بلکه اینها دوچیز مختلف هستند بنابراین نمیتوانیم بگوییم جزء را با توجه به خصلت مرکب هم میتوان دید • دیدن جزء با توجه به خصلت مرکب یعنی دیدن خصلت منتجه درکل محال است • خصلت آب رادرجزء ئیدروژن و اکسیژن نمیتوان دید حتی اگر اکسیژن وهیدروژن تشکیل دهنده آب باشند • پس

تنها در حد انتزاع میتوانیم O^- و H^+ را درخارج مستقلاً در نظر بگیریم و تازه در ذهن هم همچون در عین نمیتوانیم به O^- و H^+ نسبت آب بودن بدهیم . وهمینطور O_2 و H_2 را نیز نمیتوانیم اجزاء آب تلقی کنیم زیرا اگر H^+ و O^- راهم بتوان در عینیت جدا جدا دید باز هم خصلتهای مولکول اکسیژن و ئید روژن آزاد را درآنها نمیتوان یافت مثلاً O^- خصلت نوعیه مولکول اکسیژن (O_2) را که میتوان با آن تنفس کرد و یا باعث فروزانتر شدن آتش است را ندارد ، بدین دلیل باید روشن شود که وقتیکه خصلت نوعیه را احیاناً بپذیریم وهم به اکسیژن درآب و هم به اکسیژن درخارج از آب اکسیژن بگوییم ، کدام خصلت است که در این دو مشترک است و به ما این امکان را می‌دهد که به خصلت نوعیه قائل شویم ؟ آن خصلت را ذکر کنیم . آنگاه ببینیم آیا دقیقاً همین خصلت ذکر شده دقیقاً در بقیه اکسیژنهای تشکیل دهنده کیفیات دیگر مثل اسید سولفوریك و اکسید آهن هستیا نیست ؟ آنگاه است که شاید بتوانیم مسئله راحل کنیم . لذا در صورت امکان توضیح بفرمایید که خصلت نوعیه مشترك اکسیژن و یا هر چیز دیگر چیست ؟ آیا آن چیزی است که در ترکیبات مختلف قابل ملاحظه است و یا خیر غیر از این هم میتواند باشد . واگر خصلت نوعیه درکلیه ترکیبها قابل ملاحظه است آیا در عینیت هم چنین چیزی هست که درتمام ترکیبها موجود باشد ؟ در حالیکه ما قائل به این هستیم که تا ربط عوض شود کیفیت عوض میشود .

برادر امیری : بسم الله . یك نکته ای که درمورد بیانات آقای سیف است ود ر جلسه واحد هم عرض کردم این است که یا ما قائل به چیزی بنام اکسیژن هستیم یا نیستیم یعنی اگر چیزی بنام اکسیژن باشد وتغایرش رابا چیزهای دیگر در نظر بگیریم ، الان می گوییم اکسیژن در هوا هست ولی خود اکسیژن در رابطه با چیزهای دیگر است . می گوییم یك چیزی هست که هرگاه درهوا قرار می‌گیرد مثلاً در ربط با کبریت که قرار بگیرد موجب اشتعال میشود و در رابطه با شش من که قراربگیرد میتوانم آن را تنفس کنم ، حال در رابطه با ئید روژن که قرار بگیرد آنجا هم آب را ایجاد می‌کند ، حال اگر صحبت سراین باشد که اکسیژن

در آب بااین اکسیژن از نظر شخصیه با هم فرق دارند ، حرف درستی است • این اکسیژن با آن فرق دارد • حال اینکه می‌پرسید نوعیه چیست مگر آنکه شما اصلاً خصلت نوعیه را رد کنید و بگوئید اصلاً چیزی بنام خصلت نوعیه وجود ندارد که دراینصورت باید پرسید که چرا به این اکسیژن می‌گویید وبه آن هم اکسیژن می‌گویید • همینکه به هردواکسیژن می‌گوید یعنی یك چیز مشترکی بین اینها هست که به همان خصلت نوعیه می‌گوییم وکاری هم نداریم که حالا آنرا معرفی کنیم که‌چیست ؟ این در جواب آقای سیف که می‌فرمایند اکسیژن‌وئید روژن درون آب اکسیژن و ئید روژن حقیقی و آزاد اصلاً نیست من می‌گویم شما آیا جزئی برای آب — قائل هستید یا نیستند ؟ هر جزئی که برای آب قائل باشیم به همان دلیل که ئید روژن و اکسیژن درآب بصورت مولکول موجود نیستند به همان دلیل همتشان اجزاء هم نمیتواند درآب باشد یعنی شما آب را از هر جزئی تهی می‌کنید و اگر اکسیژن‌وئید روژن را نفی کنید هیچ چیز دیگر باقی نمی‌ماند اما می‌توانید بگویید خصلت شخصیه ئید روژن و اکسیژن که درآب است فرق میکند • از نظر شخصیه باهم فرق می‌کنند اما از نظر نوعیه باید یك چیز مشترکی داشته باشند تا شما بتوانید بگویید یك خصلت دارند • صحبت جناب آقای معلمی هم در مورد نوعیه بودکه بعد به عنوان جامع مشترك خودشان مطرح فرمودند •

در رابطه با خصلت نوعیه اشکالی داشتم که از حضورتان سئوال می‌کنم وآن این است که وقتیکه بنا است که هر چیزی رابطه باشد ، ما قبول داریم که دو رابطه بهرحال باهم یك رابطه سومی دارند ، فرضاً اکسیژن و ئید روژن را مرتبط می‌دانید ، حال اگر ما بر خصلت مشترك روابط تکیه کنیم به اینگونه که گاه می گوییم آبها خصلت مشترك دارند • همینکه می‌گوییم این آب و آن آب و آن آب دیگر، به همه اینها آب می‌گوییم ، ظاهر امر این است که چنین امری نمیتواند انتزاعی محض و ساخته ذهن باشد • یعنی باید یك چیزی بیرون باشد که ما به همه آنها آب بگوییم وآنها را دارای خصلت مشترك خارج بدانیم اما وقتی دو رابطه مثل اکسیژن و ئید روژن را درنظر بگیریم به چه دلیل اینها خصلت مشترك نداشته باشند ؟

به چه دلیل استثناء کنیم ، یعنی به همان دلیل که آنها میتوانند یک جامع مشترک داشته باشند به همان دلیل هم باید اکسیژن و ئید روژن ... جامع مشترک داشته باشند • یا هر چیز دیگر مثلاً اگر شما بفرمایید این چیز با دم یک ماهی در دریای خزر ربط شامل دارد یا ندارد ؟ می‌گوییم اگر هر دو را شیی بدانید آیا خود شیی عینیت دارد یا ندارد ؟ خوب همین ربط جامع آنهاست و اگر بدینترتیب راهنمائی بفرمایید که آیا از اینطریق میتوانیم برویم و جامع مشترک رابپذیریم ؟ که بعد روابط بصورت مخروطی درمی‌آیند وهرکدام از جنبه خصلت نوعیه شان یا خصلت مشترکشان جامع مشترک بقیه میشوند • ...

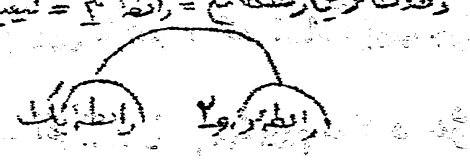
یک نکته دیگر راهم عرض می‌کنم و تمام می‌نمایم • اینکه فرمودید ترکیب فی الجمله پس از تعیین در رابطه غیر قابل انکار است ، دوستان گاهی ترکیب را در تغایر و گاهی در تغییر بیان می‌کنند ولی ما اگرمیتوانیم اینرا اعم بکنیم و دیگر آنرا برای تغییر و تغایر جدا مطرح نکنیم و وقتی ترکیب را عنوان می‌کنیم بگوییم ترکیب یک دوئیت که اینجا یک سئوال مطرح میشد که دیروز آقای معلمی هم پاسخی برای آن دادند که عرض می‌کنم • اگر گفتیم ترکیب اعم از تغییر وتغایر است ، یک سئوال عنوان میشد که چگونه درتغییر که یک چیز آن آمده است ویک چیز آن نیامده است شما ترکیب را مطرح می‌کنید حال آنکه یک قسمت آن هست و قسمت دیگر نیست • جوابی را که آقای معلمی دادند و به نظر من قانع‌کننده است این است که اگر طبق تعریف تغییر را توالی دو کیفیت دانستیم لذا در تغییر حتماً دوئیت مطرح است و اگر بنا است که دوتباشد دیگر تغییر نیست • به عبارت دیگر یک چیز مطرح خواهد بود و توالی موضوعیت ندارد • یعنی وقتی شما توالی را نفی کردید دیگر تغییر نیست ، پس اگر تغییر رادرنظر نگیرید ، ترکیب هست نیست ، لذا است که به نظر من آمد توضیح بفرمایید که آیا میتوانیم ترکیب رابه این عنوانی که عرض شد در تغییر عنوان کنیم یا اینکه حتماً باید درکل طرح کنیم • ...

برادر رجاجوی ، بسم الله • بحثی که الان در مورد ترکیب مطرح شده است برای اینکه موضع بحث معین شود باید مشخص کنیم که اگر ما با توجه به اصالت رابطه

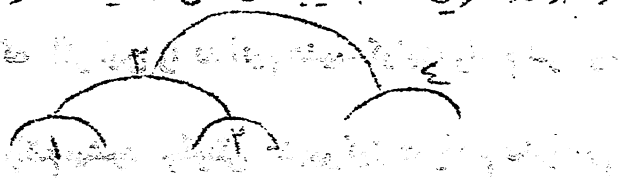
خواستیم در تغییر و تغایر صحبت بکنیم باید روشن شود بحث ترکیب چه ربطی با تغایر وچه ربطی با تغییر دارد • در تغییر که بخواهیم ملاحظه کنیم ابتدائی ترین سئوال این است که رابطه تغییر با ترکیب چیست ؟ آیا تا ترکیب نباشد تغییر نیست ؟ لازمه است یا ترکیب عین ذات تغییر است ؟ بعد از این مطلب باید روشن شود که اصلاً چگونه ترکیب واقع میشود ؟ یعنی وقتی ما دو رابطه را داریم که هر دو موجودند چگونه درمرتبه ای ربط جدید برای آنها ملاحظه نمیشود وخصلت جدید ملاحظه نمی‌کنیم ولی در مرتبه بعدی ملاحظه می‌کنیم که خصلت جدید وقوع پیدا می‌کند ، یعنی علت ترکیب چیست ؟ آیا این بحث را در این موضع میتوان کرد ؟ یا این بحث همان بحث علت حرکت است که باید درهستی شناسی مطرح شود ولی بنظر میرسد که ما از جهت کیفیت آن میتوانیم الان بحث کنیم که علت یك ترکیب چیست ؟ که اگر این را ندانیم تغییر کیفیت راهم نمی‌توانیم تفسیر کنیم چون تا نفهمیم که اصلاً ترکیب چرا واقع میشود چگونگی تغییر کیفیت راهم نخواهیم دانست • اما اگر این راهم بپذیریم حالا درخود ترکیب می‌آییم و ملاحظه می‌کنیم که اگر یك چنین شکلی را برای ترکیب بپذیریم ودرتغییر ملاحظه کنیم ، وبگوییم در شکل الف رابطه یك ورابطه دو ، رابطه سه را ایجاد میکند یعنی دو چیز باهم ترکیب شده اند وخصلت جدیدی بروز پیدا کرده است ، حالا می‌خواهیم ببینیم که کیفیت دوم در تغییر چیست ؟ دو رابطه باهم ترکیب شده اند ویك رابطه جدید خصلت ترکیبی پیدا کرده اند که دو فرض میتوان برای کیفیت دوم داشته باشیم اولین فرض آن است که کیفیت دوم مساوی باسه یعنی ربط جامع یا وحدت ترکیبی باشد. این ابداع احتمال اولی است که میتوان داشت (شکل الف) ابداع احتمال دوم آن است که در توالی دو کیفیت کیفیت دوم ربط جامع یا وحدت ترکیبی نیست بلکه به آن معنی که جناب استاد درجلسه قبل فرمودند رابطه این وحدت ترکیبی باشیی دیگری بنام چهار یعنی رابطه پنج است ، رابطه وحدت ترکیبی با کیفیت دیگری بنام چهار که اثر آن به نام پنج کیفیت دوم خواهد بود یعنی وقتی که حرکت و تغییر را ملاحظه می‌کنیم اگر که مرحله ابتدائی آن یك باشد یا

مرحله ابتدایی آنرا (۲) بگیریم (فرقی بین یك و دو از این جهت نیست وهرکدام از این دو را میتوان گرفت) • مرحله دوم پنج است ، یعنی یك و پنج یا دو و پنج متوالیین دو کیفیت ما در تغییر هستند • بنابراین کیفیت جدید رابطه وحدت ترکیبی با رابطه ای دیگر خواهد بود • (شکل ب) حال جناب استاد روشن بفرمایند که اگر کیفیت دوم همان ربط جامع است ، بنابراین ما در هر موضوع ملاحظه میکنیم که دو چیز بیشتر نیست ، اگر شکل اول است که سئوال میکنیم آیا این وحدت ترکیبی به هیچوجه اثری درخارج ندارد ؟ یعنی بعد از اینکه ما مثلا اکسیژن را درخارج ملاحظه میکنیم یا • • • • حتماً بایستی توالی دوکیفیت رابعد از هویت مستقل آن رابطه در مجموعه بالاتری ملاحظه کنیم تاتوالی دوکیفیت معنی داشته باشد •

شکل الف :



شکل ب :



بسیار ایرادی : احتمال سومی هم درکنار دو احتمال آقای جاجرمی میتوان مطرح نمود • برای اینکه مشخص شود رابطه یك را " ئیدروژن " وکیفیت دو را اکسیژن و ربط جامع را هم آب بنامیم (شکل الف) صحبت اول این بود که کیفیت دوم را آب بدانیم و صحبت دوم این بود که ربط جامع را در رابطه بایك کیفیت دیگر مطرح کنیم • (شکل ب)

برادر حجت الاسلام حسینی : آن هم دررابطه بازمان میشود ویا مکان ؟

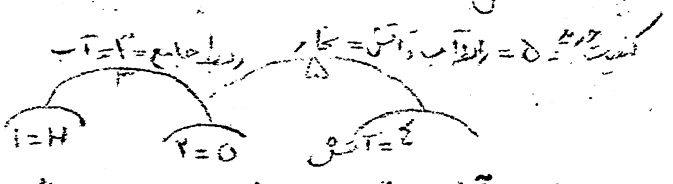
برادر رایزی : اشکالی ندارد ودرخود زمان هم میتوانیم بحث کنیم • وقتیکه آتش را هم درکنار آب قرار دهیم دیگر ربط زمان و مکان راباهم عنوان کرده ایم • چون آقای جاجرمی گفتند اگراین آب را در نظر بگیریم ، کیفیت سوم رابطه آب با آتش خواهد بود که فرضاً نتیجه آن بخار است • یعنی میفرمایند متوالی بعد از ئیدروژن با اکسیژن رابخار بنامیم (شکل ب) نتیجه احتمال دوم ایشان این بود • حال آنکه عرض بنده این بود که رابطه اول و دوم رابطه سومی را میدهند حال رابطه سوم خود به عنوان یك رابطه

خصلتهائی دارد ، و این آثار و خصلتها با توجه به تعین در رابطه در رابطه متعین میشود ، همینکه می‌گوییم رابطه دارد • ولی اینطور نیست که بگوییم این رابطه ، این‌رابطه است ، یعنی از آثار رابطه سوم این است که هرگاه در کنار رابطه آتش‌قرارگیرد بخار را میدهد و وقتیکه در کنار رابطه سیمان فوضاً قرار بگیرد جسم سختی را نتیجه میدهد • پس‌بنابراین سه رابطه داریم ، رابطه اول و رابطه دوم و رابطه سوم که شامل بر رابطه اول و دوم است واین رابطه، شامل آثاری دارد که آثارش مسلماً در رابطه مکانی با چیزهای دیگر متعین میشود • واین نظر سومی بود که به نظر من قابل طرح بود • و اصل سئوال هم به نظر بنده این است که آیا اثر همان رابطه اول و دوم است یا خصلت رابطه اول و دوم است ؟ که نتیجه و ربط شاملی که جناب آقای معلمی فرمودند باشدکه این رابطه خود مساوی اثر است یا خصلت آن اثر است ؟

شکل الف : ربط جامع = آب



شکل ب :



برادرحسینیان : این مطلبی را که الان آقای جاجرمی فرمودند ، به نظر می‌رسد تحقق تناسبی که بحث آنرا در قبل کردیم و آنرا معلل دانستیم ، همان ربط جامع باشد • یعنی بگوییم تناسب محقق همان ربط جامعی است که هم در مکان مطرح است وهم در زمان • در زمان همان تناسبی که در توالی مطرح است بیانگر ربط جامع است و محقق هم هست ، چون تناسب وجود دارد و درمکان هم همان ربط موجود بین دو کیفیت است ، یعنی جناب آقای جاجرمی فرمودند که ربط جامع در زمان به عبارتی رابطه بین اکسیژن و بخار است که در طول بوسیله آتش ایجاد میشود • به نظر میرسد آن مطلبی که قبلاً تمام کردیم که تناسب معلل است و علتش رابه اثر ثابت برگردانیدیم ، محقق همان تناسب معنای ربط جامع را میدهد • یعنی تناسب محقق همان ربط جامع است (برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت) چه در مکان و چه در زمان • به عبارتی توالی خاص دو کیفیت که در آن می‌گوییم هر چیزی

پشت سر هر چیزی نمی‌آید" علت این محقق است که پشت سر هر کیفیت خاص کیفیت خاص دیگری می‌آید واین بیانگر ربط جامعی است که بین دو کیفیت در طول است ، ودرمکان هم همینطور .

یک مطلب دیگر در مورد صحبت آقای سیف که فرمودند که خصلت نوعیه وشخصیه مطرح است ، به نظر من میرسدکه وقتی ترکیب بین اشیاء خارجی واقع میشود ، در اشیاء عینی جدای از انسان ، خصلت نوعیه و خصلت شخصیه اصلاًنمی‌تواند مطرح باشد . یعنی کیفیت باتمام آثار آن با کیفیت دیگر ترکیب میشود یعنی خصلت نوعیه وخصلت شخصیه باهم وروبهم ترکیب میشوند ، بسه عبارتی ما برای شناسایی کیفیات است که می‌آییم خصلت مشترک رادربین کیفیتها ملاحظه می‌کنیم لکن خود کیفیت که میخواهد ترکیب شود دیگربرایش نوعیه وشخصیه نمیتواند مطرح باشد . اگر خصلت شخصیه را در ترکیب بپذیریم به نظر میرسد که ربط جامع درترکیب از بین‌میرود یعنی همان دو کیفیت میشود ، همان دوئیت خواهد بود و دیگر ربط جامع معنی ندارد . یک سئوال دیگرهم داشتم که در تقسیم بندی هایی که برای شناخت می‌فرمایید آیا رابطه بیرونی را ملاحظه می‌فرمایید مثلاً برای شناخت آب آنرا در رابطه با آتش‌قرارمی‌دهید و برو زیک خصلت آنرا می‌بینید و در رابطه با کیفیات دیگر قرارمی‌دهید و خصلت دیگری از آن را می‌شناسید ویا آب را " اکسیژن و ئید روژن "می‌دانید آیا تقسیم بندی درونی آب را در تقسیم بندی خود دنبال می‌کنیم یا رابطه بیرونی را ؟

برادرسلیمی : بسم الله . خدمتتان که عرض‌کنم صحبت آقای امیری همان قسمت اول صحبت آقای جاجرمی بود یعنی سه احتمال نیست بلکه دو تا است . یکی آنکه ربط جامع‌را همان وحدت ترکیبی و ارتباط جدید بگیریم و یکی هم اینکه اثر وحدت ترکیبی‌را ربط جامع‌بگیریم یعنی ربط جامع‌را یک مرحله بعد از تشکیل کیفیت جدید بگیریم به نظر من با توجه به صحبتهای قبل آنچه را که ما روی آن صحبت داریم و درخارج هم هست ، کیفیت خاص‌عینی با تمام خصوصیات آن است که مابه آن رابطه گفتیم ، اگر هنوز هم به این

پایند باشیم اثر در خارج همان رابطه خواهد بود ، خصلت هم مشابه رابطه است یعنی هرجا بخواهیم خصلتی داشته باشیم یعنی رابطه خاصی داریم بنابراین درخارج وقتی اکسیژن و ئید روژن را مثال می زنیم که باهم ترکیب میشوند و اثری جدید رامی دهند نمیتوانیم بگوییم اینها اول باهم ترکیب میشوند و بعد یك اثر بعدی دارند ، ترکیب آنها عین اثر جدید است ، والا کیفیت جدید درست نشده است • یعنی همزمان با اینکه کیفیت جدید درست میشود ، بدون تقدم و تأخر اثر جدید هم بروز می‌کند ، درلوله آزمایش‌که دارند آب درست می‌کنند درهمان حال که آب آب میشود وخصلت های آب راهم یا خود دارد نه اینکه بعداً خصلت آب بودن رابپیدا می‌کند • یعنی آنجا هم مثل بخار در لوله آزمایش‌پراکنده نیست و به طرف پائین سقوط می‌کند ، بنا براین اگر کیفیت را رابطه خاص‌بگیریم ، رابطه خاص هم همیشه در یك مرکب معنی میدهد ، یعنی وقتی صحبت هیدروژن میشود ، یعنی رابطه خاص نمیتوانیم بگوییم " هیدروژن " وبس ، بدون اینکه قید کجایی داشته باشد ، که در غیر اینصورت بحث انتزاعی میشود • می‌گویید بگوکه هیدروژن درکجا واقع شده است تا بگویم چه رابطه ای است و چه خصلتی دارد • اکسیژن درآب یك رابطه خاص‌است ، اکسیژن در هوا نیز یك رابطه خاص‌است واگر اینرا از یك مرکب به مرکب دیگر بردیم دیگر آن کیفیت نیست وبه نظر من اگر رابطه خاص‌اکسیژن و ئیدروژن رابشناسیم عکس‌آن یعنی رابطه خاص ئیدروژن با اکسیژن راهم شناخته ایم‌و اگر اکسیژن را دقیقاً درآب بشناسم عکس‌آن ربط خاص هیدروژن خواهد بود ، چون ربط خاص‌اکسیژن وئیدروژن ازهم جدا نیستند واگر ربط خاص اکسیژن عوض‌شود ربط خاص‌هیدروژن نیز با آن عوض میشود ، پس‌بنابراین ما دریك کیفیت دو رابطه داریم واین دو رابطه عکس‌هم عمل می‌کنند وکیفیت جدید هم رابطه خاص‌وکیفیتی است که بروز کرده است • ربط جامعی در اینجا به معنی آنکه جامع ایند وکیفیت باشد و کیفیت بعدی اثر این ربط جامع‌باشد به نظر من درست درنمی‌آید چرا که ما خود کیفیت را اصلاً رابطه دانسته ایم ، اگر خود کیفیت رابطه باشد اکسیژنی که درآب است یعنی یك

رابطه خاص، دیگر نمیتوانیم بگوییم آنسیژن درخارج وطبیعت مستقل است و ماهم آنراترکیب می‌کنیم تا ببینیم در این‌مرکب چه نقشی دارد • وقتیکه دراین مرکب قرار گرفت می‌گوییم رابطه ای خاص، اسم آنرارابطه خاص می‌گذاریم•

برادرجاجرمی : یك سئوال دیگر عرض می‌کنیم وآن اینکه در مورد ترکیب در صحبتهایمان دوئیت و ربط جامع را فرض‌گرفته ایم از کجا معلوم است که سه وربط ترکیبی بین آنها نباشد ، چهار و ربط ترکیبی بین چهار نباشد ؟ اینکه ربط ترکیبی منحصر به دو جزء میشود لطف بفرمایند روشن کنند که چرا ؟ و چرا وحدت ترکیبی نسبت به دو جزء معنی دارد چرا مثلاً نسبت به پنج جزء یك وحدت ترکیبی مطرح نباشد ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : اعوذبالله ••من‌الشیطان الرجیم و••بسم الله•• الرحمن الرحیم • بارالها ، کلمه حق را برسراسر جهان بگستران ، بارالها، کلمه باطل را از زمین برکن ، بارالها، آنچه برولیت وعده فرموده ای هرچه زودتر به او عطا بفرما بارالها ، نایب ولیت امام خمینی را مؤید و منصور بدار• بارالها، لشکر اسلام رادرتمام جبهه ها پیروز بگردان ، لشکر کفر را درتمام جبهه ها مخذول بگردان ، شهدای اسلام را با حضرت سید الشهداء محشور بفرما • معلولین جنگ اسلام با کفر را شفای عاجل عنایت بفرما • انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت وبرای خودت قراربده • حزن ما را حزن انبیاء والولیاء و اوصیاء قراربده ، سرور ما را سرور آنهاقراربده ما را مشمول دعای اولیائت بگردان ، ما رامشمول دعای اموات صالحین و مؤمنین بگردان از هر توفیقی که به ما عنایت می‌کنی، آنها راشریك بفرما• خدایا شدت هم ما را ناشی از ایمان به خودت قراربده • خدایا همه ایام و خصوصاً این ایام حزن‌ولیت حجه به الحسن و اولیائش‌هست ما را از حزن ایشان غافل مگردان ••• ما را محزون به حزن ایشان بدار • ما را مسرور به سرور ایشان بدار خدایا کلماتی راکه به زبان ما جاری می‌کنی وشدتی راکه در قلب ما ایجاد می‌کنی در دفاع از آنها و خدمت آقا ولی عصر و نایبش‌قراربده • ما را جزء

دعوت کنندگان به طرف خودت و نه به طرف غیر خودت قرار بده .

ابتدا به خاطرم آمد که برای عرض ادب وارد تذکراتی نسبت به این ایام شوم و بعد به ذهنم آمد که درکاری هم که مشغول هستیم اگر کمک آنها باشد به گونه ای سخن گفتن درباره آنها است چون به غرض دفاع از ساحت آنها است . نهایت اینکه همه اشخاص و افرادی که به اذن الله در دفاع از آنها هستند هرکدام درشکلی دفاع می‌کنند یک عده ممکن است زیر آتش رگبارها مشغول دفاع باشند و یک عده درجای دیگر . به تناسب حمله ای که از ناحیه ابلیس و جنودش هست دفاع هم هست ، نهایت این که هم آن کسی که درحال دفاع سرباز هست اگر به خود عمل شیفته گردد و از هدف عمل غافل شود و هم آن کسی که در جایی دیگر هست و هم ما اگر غافل بشویم و توجه مان فقط به خود کار بشود عنوان را تلف کرده ایم طبیعتاً برای خود آنها دفاع واقع نمیشود ، از خدا می‌خواهیم که توجه و هدف ما را به قیومیت الهیه خودش حفظ کند در دفاع از کلمه حق و شخص نبی اکرم (ص) و درتمام سال رفتار ما را درهمه احوال تفضلاً در سو و سرور آنها قرار بده انشاءالله . مطلب را از این باب ادامه می‌دهیم و گاهی هم چون مقدمات خیلی بعید است آدم زود برایش امکان غفلت پیدا میشود ، مثلاً هزار تا پله میخواهد تا وقتی که برسد به عمل هرچند درمقابل در هر هزار پله اش هم کفار و نفس دارند می‌کوشند ما را باز دارند و ابلیس ولایت هر دو را دارد ولایت کفر در مرحله تحقق خارج را وهم وسوسه اش را در درون تمام مراتب دارد هیچ مرتبه اش نیست که آن مردود رجیم و دشمن خدا و رسول خدا (ص) تلاش نکند . امیدواریم از این طرف هم عنایت خداوند تبارک و تعالی به وسیله اولیائش موجب شود هر چند ما شایسته نباشیم که به اعمال خودمان شایسته نیستیم ، حفظ کند و در راه خودش قرار بدهد و ما را مشتاق غیر خودش قرار ندهد انشاءالله . ، از این موضع که باشد انسان گاهی به نظرش می‌آید که اگر نبود ضعف و فتور ما در ابعاد مختلف لحظه لحظه های ما باید در آن کاری که مشغول هستیم سعی در اظهار عجز به درگاه خداوند متعال طلب توفیق از

الهیت حضرت حق جلت عظمته داشته باشیم تا انشاءالله توفیق بیدا کنیم که ادای انجام وظیفه را در بیاوریم خود انجام وظیفه که اینجور نیست گاهی انسان بنظرش می‌آید درآوردن ادای آن هم امر نیسوری نیست. خیال نکنید که ابلیس برای متفکرین باطل و شیاطین و ایادی خودش تعقیب می‌کند بر وسوسه ولی برماها نمی‌کند و دنبال لغزش نیست همه رقم دنبال لغزش است گاهی لغزش در امید و حرکت ما ایجاد میکند که زودی یك چیز نظرمان را بگیرد ، گاهی لغزش در ناامیدی درست میکند میگوید که این کار ، آر اهل فلسفه است کار فلان است این کار خطرناك است ، دست بکش ، غرض آن این است کار صحیح انجام نگیرد وکار فاسد بشود ، تعطیل کار صحیح را میخواهد هر رقم که بتواند بیاید وسوسه میکند بر مطلب ، وقتی می‌بیند شما جدی هستید بر اینکه راه تدبیر جامعه مسلمین را براساس احکام خدا پیدا کنید به فکر می‌افتد همان لغزشی رانه القاء کرده والهام کرده است ، (ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم) برمتفکرین باطل این رایك جور درکارمیتواند راه بیندازد وقتی حالت تقوی و مراقبت و مواظبت براینکه در این چیز غلطی واقع نشود پیدا میشود ، می‌آید میگوید این کار ، کار تو نیست ، تقوی ایجاب میکند که تو ازاین کار دست برداری . بسبه این معنا نیست که شیطان دلخوش به تقوی است ، اینجا پرهیز و تقوی را به او توصیه می‌کند که با ابزار تقوی او را از کار صحیح باز دارد یعنی تقوی پرستی را بیاورد و نه خدا پرستی را . یك مسئله ای است واقعاً که شیطان حتی میتواند بگوید تقوی را بیا بپرست . انسان باید پرهیز کند از خطر، تقوای مصنوعی می‌آید درست میکند هرچیز که شما بخواهید به طرفش بروید آن بدلش را با مهارتی هم درست می‌کند که جز خداوند تبارك و تعالی و انبیاء که " عصمکم الله من الزلل " و اولیاء خود خداوند تبارك و تعالی و سرپرستهایی که خود آنها قرار داده اند هیچ آنرا نمی‌توانند بگیرند ما گاهی به اصطلاح زود برخوش باوری می‌افتیم خیال می‌کنیم اینجا دیگر نمیتواند کاری بکند ، اینجوری نیست او میتواند بدل درست بکند و بتراشد ، " شیطان الفقها، فقیه الشیاطین " شیطان آدم

جزبصیرترین شیطانها است (آدم فقیه یا به معنی عام آن آدم با فهم اگر بخواهیم بگوییم ، شیطانی که برای کسی که کار فکری میکند با صنف آن کار خودش است و از مراتب مختلف هم شبیه آن هست) امید واریم به برکت نبی اکرم (ص) که همه ایام متعلق به ایشان هست ، نه همه ایام بعد از بعثت که همه ایام تاریخ متعلق به ایشان است ، انشاءالله آن یا محمدی (ص) که در صحرای قیامت به زبان همه ما جاری میشود انشاءالله در همین عالم هم جاری بشود به لسان قلبمان وایشان رحمت واسعه خداوند متعال هستند و پناه بزرگ هستند ، وما را از همه شرور خصوصاً شروری که در نفس کاری است که می‌کنیم که به عظمت و خطیر بودنش ، خطر داشتن راهمراه دارد ، ایشان پناه بدهند که خودشان وفرزندان کهف حصین هستند و ولاء اینها پناه هست .

حال به بررسی سئوالات می‌پردازیم آیا اکسیژن در آب غیر از اکسیژن آزاد است ؟ یا نه ؟ آنوقت بگوییم اجزاء مرکب در وقتیکه جزء مرکبند به یك معنا حل در وحدت ترکیبی هستند نه اینکه بخواهیم بگوییم بسیط هستند ، خصالشان در خصلت وحدت ترکیبی به گونه ای حل است که وقتی درجای دیگر آن اکسیژن را می‌بینیم ، آن اکسیژن باخصلتی که درآب میباشد نباشد ، حال اگر از این بعد به آب با توجه به اجزاء آن نگاه نکنیم وآب را قائم مقام همان اکسیژنی که می‌فرمایید بگذاریم وبگوییم آب در گیاه با آب ترکیب شده در بدن حیوان ، یا آب ترکیب شده در اشیاء بی جسم وجان و نموی که هستند ، فرق میکند و بگوییم روجهی هم که بصورت آزاد آنرا می‌بینیم با تسامح آنرا آزاد می‌گوییم زیرا آنهم به هرحال در یك سری روابط و ترکیبات محصور است ، با هوا و چیزهای دیگر به هرحال رابطه ای دارد ، آنگاه بگوییم این آب درچند جا چند خصلت دارد . اگر به خصوصیت شخصیه نظر بکنیم حتماً همینطور است و حتماً خصوصیت شخصیه آبی که در یك مرکب خاص است مثلاً درآب محلول در اسید است و فرضاً وحدت خاص ترکیبی پیدا کرده است با آبی که وحدت ترکیبی دیگری پیدا کرده است دوتا است . از لحاظ خصوصیت شخصیه حتماً همینطور است . حال خصوصیت

نوعیه را هم در همانجا میتوانیم ببینیم یا نه ؟ این احتمال را بررسی می‌کنیم • اگر خصوصیت نوعیه را سالم ، آنچنان که گویا اصلاً فرقی برای آن ندارد ، در این شخص و آن شخص ثانی ملاحظه کنیم آیا دیگر صحیح است که آنرا جزئی از مرکب بدانیم یا جزئیت آن برای مرکب قابل تردید میشود ؟ ترکیب شده است ولکن چرا این جزء مرکب باشد ؟ اگر حتی بگوییم در کنار این ، این مرکب پیدا میشود ، در جنب این خصلت آن خصلت پیدا میشود ، یک چنین چیزی بگوییم آنگاه بازگشت به این نیست که بگوییم آیا این (خصلت نوعیه) اثری از سایر اجزاء مرکب می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد ؟ اگر مطلقاً اثری نپذیرد آیا اثری هم مطلقاً می‌گذارد یا نمی‌گذارد ؟ اگر این خصلت نوعیه نه بر خصلت های شخصیه اثر بگذارد ونه از آنها اثر بپذیرد رابطه آن قطع میشود وحتماً جزء مرکب نخواهد بود • اما اگر اثر بپذیرد که دیگر از وضع بی ارتباطی بیرون آمده است • ابتدائاً به نظر میرسد که اثر می‌گذارد ولی اثر نمی‌پذیرد تا بدینترتیب قائل بشویم که این رابطه درجاهای اثرات مختلف براجزاء میگذارد ولذا بگوئیم چون اثر می‌گذارد مرکب است • این خصلت را که نمیتوان از مرکب جدا کرد و گفت نه اثر می‌گذارد ونه اثر می‌پذیرد • اگر هم گفتیم ، اثر می‌پذیرد که در دوجا دوگونه اثر پذیرفته است ، دیگر آن خصلت نوعیه از بین میرود اگر بخواهیم بگوییم اثر می‌گذارد ولی اثر نمی‌پذیرد ، آنگاه مجبوریم بگوییم از ما فوق خود متاثر میشود ، خصلت نوعیه تحت نوع بالاتر خود قرار داشته باشد • بگوییم انواع وویهم اثر می‌گذارد ونوع الا نواع پیدا میشود ، ولی این مرکب خاص اثر گذار است واثر پذیر نیست و بگوییم در اینجا با مردیف های خود رابطه اثر گذاری و اثر پذیری دارد • در اینجا مرتبه این خصلت را برمرتبه خصلتهای تحت شمول آن شامل قرار دادیم که با بیان آقای امیری شبیه تر است • حال اگر بخواهیم بگوییم این خصلت نوعیه هست ــ اینکه مردد می‌گوییم برای این است که جایا برای گشتن در بحث به مقداری که فرصت هست پیدا بشود • گرچه فرصت هم نداریم ، بخصوص اگر بخواهیم جواب همه آقایان را بدهیم •ــ

برادر معلمی : فرصت نیست جنابعالی قسمتی از مطالب را بفرمایید بقیه برای جلسه آینده بماند .

برادر حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب ، بنابراین اگر بخواهیم بگوییم اثر می‌گذارد و از اینها اثر نمی‌پذیرد ، هرچند از همردیف و همعرض خود متأثر است ، اینجا یك احتمالی برای خصلت مشترك پیدا میشود ، حال ببینیم آیا این احتمال میتواند درست باشد یا نه ؟ در اینجا وحدت ترکیبی اگر تحت شمول این خصلت باشد عیبی ندارد . آنگاه سئوال میشود که آیا قوام این خصلت به سایر اجزاء و خصلتها هست که این شخص ظاهر شود ؟ می‌گوییم در حد خصوصیت شخصیه بله ، اما خصوصیت نوعیه قوام به اینها ندارد به عبارت دیگر ، (اگر دقیقاً در همان شکل اصالت ربط ملاحظه کنیم) بگوییم خود این خصلت یك رابطه است وکیفیت دارد ، که هر چند تحققاً پس از ارتباط آن دو رابطه محقق شده است ولی نمیشود گفت هستی این خصلت به اصطکاك اینها بسته است ، حال کلمه هستی نگوییم و بگوییم این خصلت آیا میشود گفت بالمره در اجزاء نبود والان ایجاد شد ؟ آنگاه می‌پرسند از کجا واقع میشود ؟ یا باید گفت اجزاء خصلت به شرط ربط داشتند یعنی این خصلت وجود داشت ولی نه بصورت شخصیه ، چرا که اگر بصورت شخصیه بود همانوقت هم می‌بایستی ظاهر بوده باشد . آنگاه اجزاء دارای خصلتهای نوعیه بسیار میشوند ، شبیه حرف ماتریالیستها در تضاد ، که مرتب انواعی پشت سر انواعی ظهور پیدا می‌کند . حال اگر بگوییم اصلاً قضیه قضیه نیرو و اصطکاك نیرو است و کیفیت از عوارض نحوه اصطکاك است ، به یك معنی هیچ خصلتی را ندارد و به یك معنی چون قابلیت برای هر نوع اصطکاکی دارد همه خصلتها را دارد . آنگاه ببینیم اگر چنین بگوییم عوارضش چیست و اگرفرض دارا بودن خصلتها را بپذیریم عوارض آن چیست ؟ هرگاه قانون و معادله راحاکم بر نحوه اصطکاکها بگیریم آنگاه آیا اشیاء قانونمند و حاکمیتی راکه ما می‌دهیم به دلیل وجود آن قوانین است یعنی وجود آن خصال ؟ یا بگوییم بالمره قانونمند نیستند وقانون برابر با کیفیت است و کیفیت

اصطکاك است که قوانین را محقق می‌کند ، کیفیت اصطکاك تحت قانون انجام می‌گیرد وامر قانون امر کیفی است ، مادام که محقق نشده باشد قانون محقق نداریم ، قانون محقق عینی را غیراز خود نفس قوانین بگیریم ، گو اینکه اگرهرد وراهم بگوییم ، چه درشکل اینکه بگوییم تامبهم خصلت نوعیه دارد (چون فعلاً نه بینهایت بودن آن ثابت شده و نه محدود بودن آن ، یعنی ابهام رانه به معنی محدود بگیریم بلکه به معنی اجمالی آن بگیریم) ولی فرضاً ممکن است ، یا بگوییم هیچ خصلت نوعیه ندارد و خصلت نوعیه مربوط به کیفیت است ، بسته به اینکه چه نحوه اصطکاکی پیدا کند کیفیتهای خاصی ظاهر میشود هرد وشکل آن با امکان میخواند ، لااقل درنظر ابتدائی چنین است • چون امکان بحث در هستی میکند ومادراینجا بحثمان راجع به علت تعین است ، هرگاه معلوم شد که هستی ممکن است آنگاه بینهایت خصال داشتن هم برای آن ممکن میشود • هرگاه آن هستی ممکن شد ، بینهایت کیفیت اصطکاك برای آن نیز ممکن میشود ، نمیتواند که خود از نظر هستی ممکن باشد ولی کیفیت اصطکاك آنرا واجب بدانیم اصل هستی آن که نباشد دیگر جایی برای کیفیت اصطکاك آن پیدا نمیشود • پس حد اقل آن این است که ابتدائاً استیحاش نداشته باشیم که کدام طرف آن در نهایت پذیرفته میشود • از شباهت به حرف تضاد و گفته ماتریالیستها دربحث استیحاش نداشته باشیم بلکه دقیقاً مطلب را زیر و رو کنیم تا ببینیم برهاناً مطلب چگونه است •

حال اگر گفتیم وحدت ترکیبی قدر مشترك دارد ، طبیعی است که نسبت به نوع آنهم باید قدر مشترك قائل شوید و نوع الانواع راهم بپذیرید ، طبیعی است که تا جوهره موجودات که بروید باید به یك امر ثابتی برسید یعنی اینجا مانند پرده های مختلف پوست پیاز برای هر مرتبه ای از درون شیی شما یك خصلت قائل شده اید خصال نامتناهی را اینگونه فرض کنید ، به جای اینکه مخروط را بیرون فرض کنید آنرا درون فرض کنید ، حالا اگر مخروط را به جای اینکه بیرون بیاوریم درون ببریم وآنگاه به امر ثابت برسیم ، موجودات متغیر یك خصلت ثابت دارند که آن خصلت ثابت قابلیت تغییر ندارند مثلاً جهت دار بودن آنها بسوی خدای تعالی

هرچه چرخ بخورند وهرچه آنها را بگردانی واختیار اینها رابه شکل مختلف بچرخاند ولی به هرحال درنهایت شیئی که از اینجا حرکت کرده است منتهی الیه آن اینجاست چه از اینطرف دور بخورد وچه از آنطرف ، جهتی به آن طرف دارد ، نمیتواند درخصلتی واقع‌شود که آن جهت نقض‌شود • آنگاه آیا آن خصلت ثابت میتواند جزء مرکب هم واقع شود ؟میگوئید اثر پذیر نیست ، ولی درهمه مراتب اثرگذاری آنرا می‌پذیرد ، جزئیت آن برای مرکب چه نحوه جزئیتی است ؟ حال اگربگوئیم این به هرحال با جمیع خصوصیاتش یك چیز است ، تغییر دراین بازگشت به تغییر دو همه این میکند ، آیا همه این منتقل به مرتبه ثانی وثالث و ••• میشود تا آنکه بگوییم این اصل ثبات را ضربه میزند ؟ آنگاه چون برهان داشته ایم که امر ثابت حتماً هست ، بگوییم این‌تغییر اگر به حقیقت این بازگشت کرد امر ثابت باید جای دیگری باشد ، هرگاه چنین‌گفتیم که امر ثابت باید جای دیگر باشد آنگاه مادام که تغییر ملاحظه میشود امکان اینکه در این ملاحظه شود هست یعنی کلیه روابط متغیر اعم از شامل و مشمول قابلیت پیدا میکند که در این باشد ولی آن امر ثابت نمیتواند باشد • چون وقتیکه ملاحظه کردید دیدید اگر ذاتاً آنرا متغیر بدانید خود معنی تغییر شکسته میشود •تغییر انتقال از یك کیفیت به کیفیت خاص‌است خصوصیت آن ، خاص‌بودن تغییر به امر ثابت بسته است • با این وضع به نظرمیرسد که امر ثابت ابتداءاً درون این نباید باشد ، هرچه درون این است باید تغییر بکند باید حاکم بر این باشد و نه درون آن • ولی کلیه روابط متغیر اعم از اینکه تغییرشان سریع‌باشد یا بطئ باشد سرعت مثلاً یك آدم که سوار اتومبیل است چهل کیلومتر است ، صدها ماشین با سرعتهای بیشتر از او سبقت می‌گیرند و یا بالعکس آنکه سرعتش‌سریعتر است قدرت احاطه به سرعتهای جزئیتر پیدامیکند • حال کاری به اینکه کدام واقعاً احاطه پیدا میکند ندارم ولی می‌بینیم که مابه اشیاء نگاه میکنیم و تغییرات آنها را می‌بینیم اگر بنا بودکه سرعت تغییر ما از سرعت تغییر آنها بیشتر باشد حرکت آنها را نمی‌دیدیم ، در عین متحرک بودن ما آنها را ثابت می‌دیدیم • مثلاً ستاره یا

سیاره ای که ازاول عمر ما تا آخر عمر ما فرضاً یک مقدار کم جابجا میشود که برای ما محسوس نیست ، هر چقدر به آن نگاه کنیم آنرا جزء ثوابت می پنداریم ، می گوییم تکان نمی خورد • به عمر ما نمی آید • یا اینگونه که شنیده ام می گویند باکتری در هرسی ثانیه ای تولید مثل میکند ویکی از آن به دو تا تبدیل میشود حال آیا اگر چنین چیزی را انسان ببیند ، آیا چنین موجودی میتواند تولد و مرگ انسان را ملاحظه کند ؟ یا تغییرات عادی انسان راهم نمیتواند ببیند ، حال سرعت آنرا بیشتر بکنید ، سرعت آنرابه سرعت نور نزدیک کن ، گاه به آنجا میرسد که چیز دیگری که متحرک است نسبت به آن ساکن محض است حال آیا شمول وعدم شمول آنرا میتوانیم از قبیل انواع روابط بدانیم ؟ ومیتوانیم آنرا خصلت جامع بدانیم ؟ . . .

این بحث راکه جناب آقای معلمی فرمودند که دو ظرف داشته باشیم که مثل ظرف مرتبط دیواره هایش با یکدیگر ربط داشته باشند مورد نظر قرار دهیم • حال اگر کمی از این آب ظرف اول که شکل قوری است وارد این ظرف که شکل قندان است بشود وهر دوهم به یک اندازه آب می گیرند ، دفعتاً که همه آب وارد قندان نمیشود ، بحث این گذشت وقتی یک مقدار آب آمد ویک سانتیمتر از ته قندان را فراگرفت شکل آب چگونه خواهد بود ؟ اگربخواهند شکل آب را ترسیم کنند یکی از مرزهای آن باید هوای داخل این قندان باشد واین هوا همچنان هست تابه هوای بالای سر آب قوری برسند وبگویند به این شکل است وقتی آب کاملاً وارد این قوری شد شکل قندان را می گیرد • وقتی هم کاملاً در قوری باشد شکل قوری راد ارد ، در تمام مراتب آن اینرا مختلف خواهید دید ، اینهن تنها در شکل قندان بودن نیست که دارای مراتب است ، کمترین تغییر آنهم عین همین مراتب در مورد آن صادق است ، به عبارت دیگر کیفیات متوسطه وکیفیت انتقال مگر میشود که نباشد ؟ برهرد وئیتی که دست بگذارید عیناً مثل وقتی است که بر دو نقطه کاملاً دور از هم دست گذاشته باشید وفاصله قرار دهید انتقال از این کیفیت به آن کیفیت باز قسابل تقسیم است ، تا آنجا که شما می گویید نمیتوان آنرا ملاحظه کرد مگر به صورت ربط شامل و جامع آندو •

حال اگر بخواهیم بگوییم خصوصیت نوعیه در مرکب وجود دارد و حدت آن از وحدت شیی خارج میشود وآخرین نتیجه صحبتمان هم همین است ، وحدت را گاه وحدت یك شیی می‌گیریم و گاه وحدت متناسب با رابطه می‌گیریم • آنگاه تعریفمان از وحدت دیگر وحدت بسیط نیست ، وحدت سازگار با ترکیب است و وحدت سازگار با ترکیب نمیتواند با رابطه سازگار نباشد •

والسلام علیکم و رحمه الله • وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۱

برادر معلمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. همانطورکه در نظر دوستان است، بعد از بحث تعین در رابطه، دو سیر بحثی مطرح شد، یکی این بود که بگوییم مهره‌ای را که مطرح می کنیم مبنای تقسیم‌بندی است و بعد در مورد ضرورت آن مقداری صحبت کنیم که چرا ما به‌دنبال مبنای تقسیم‌بندی می‌گردیم. آیا مبنای تقسیم‌بندی را برای شناخت و ادراک می خواهیم یا اینکه خود کیفیات هستند که تقسیم بندی دارند و مرکبند و بعد که این مطلب تمام شد به این بحث بپردازیم که مبنای تقسیم بندی، چه برای شناخت و یا چه برای کیفیات آیا ساده‌ترین باید باشد و یا پیچیده‌ترین باشد یا اینکه اصلا ساده و پیچیده ندارد و بعد ساری‌ترین مطرح بشود و بعد ابداع احتمالی مطرح بشود که آن مبنای ساده و هم ساری باشد و مبنای سه معرفی بشود و در مبنای سه دوئیت و ربط بینشان مطرح بشود که این مطلب هم در تغییر و هم در تغایر و هم در یک کیفیت مرکب وجود دارد و هم توضیح داده بشودکه ربط مابین آن دو کیفیت چیست نهایتا بحث ربط شامل مطرح بشود. یک سیر بحثی دیگر این بود که ما بدون انیکه ادعا کنیم که مهره جدیدی را مطرح کرده‌ایم (تا به مشکلات اینکه اثبات مبنای تقسیم آیا برای شناخت است یا برای خود کیفیات است یا اینکه چرا باید ساری‌ترین و ساده‌ترین باشد بپردازیم) بگوییم که در مورد بحث تغییر و تغایر دقت مجددی می کنیم. در ابتدای بحث که تغییر و تغایر را مطرح می کردیم دوئیت و ربط بینشان را منظور داشتیم بعد که بحث تعین در رابطه مطرح شد. متوجه شدیم که همه چیز رابطه است. حالا با این نظر که همه چیز رابطه است درباره آن صحبت‌های اولیه دقتی مجدد می کنیم به این ترتیب که آیا آن مطلبی را که قبلا می گفتیم (دوئیت و ربط بینشان) با بحث تعین در رابطه نقض شده است؟ یعنی اینکه نباید آن مطلب را دیگر بگوییم؟ آیا مثلا در تغییر باید بگوییم که ربطی بعد از ربط دیگر می آید و در تغایر بگوییم که ربطی در کنار ربط دیگر می آید، یا اینکه آن صحبت هنوز به قوت خودش باقی است؟ اگر آن صحبت هنوز به قوت خودش باقی است و اگر ما توانستیم طبق تعین در رابطه اثبات کنیم که در عین حالیکه این روابط با هم متغایرند ولی در اینکه همه رابطه هستند تغایری ندارند وارد این مطلب بشویم که این رابطه ای که بین دو رابطه وجود دارد چه نوع ربطی است؟ آیا ربط شامل است؟ و بنابراین بحث ربط شامل را بدون بحث مبنای تقسیم بندی یا ساده‌ترین و ساری‌ترین مطرح کنیم. سیری را که در چند جلسه اخیر ما دنبال می‌کنیم همان سیر دوم است و از آن سیر اول وارد

نشدیم. تا اینکه این سیر دوم را طی کنیم اگر به نتیجه نرسیدیم برگشته و سیر اول را ادامه می دهیم. و در مورد سیر دوم هم یک اشکالی پیدا می شود که شاید بتوان حل کرد و آن هم این است که در موقعی که ما در حالت دقت در این مطلب هستیم که دوئیت و ربط بینش چگونه با تعین در رابطه موافقت دارد بناچار به بحث ترکیب کشیده می شویم. یعنی همین که وارد بحث می شویم از این مثال آغاز می شود که مثلا در آب اکسیژن و ئیدروژن که در کنار همدیگر قرار می گیرند چگونه است؟ اکسیژن هایی که در آب و درخت و هوا و سایر اشیا وجود دارد این چگونه است؟ اگر بخواهیم وارد بحث ترکیب بشویم اشکالاتی وارد می شود که الآن موضع طرح آنها نیست.(یعنی فرضا رابطه خصلت جز و منتجه چگونه است، آیا منتجه همهمان خصلت اجزا را دارد، آیا قسمتی از آن خصلت را دارد، آیا اجزا خصلت های مشترکی دارند که روی هم ریخته می شود و منتجه را تحویل می دهد، خصلت های متغایری دارند که در اثر برخورد با همدیگر فرضا از بین می رود و ...)

بلکه آن چیزی را که الآن در موضع دقت آن هستیم خود ربط شامل است که آیا مجبور به عنوان کردن ربط شامل هستیم یا اینکه می توان به گونه ای دیگر مطلب را تمام کرد؟ بنابراین بحث ترکیب را با اضافه کردن یک "اگر" فعلا از دقت فراوان در موردش خودداری کنیم و بگوییم که ما فقط در مورد دوئیت و ربط بینش دقت می کنیم این دوئیت و ربط بینش در تغییر هست و در تغایر هم هت و ار کیفیتی مرکب هم باشد در آنجا هم حداقل دوئیتی هست و ربط بینش مطرح می شود که ببینیم که آیا این ربط بین آن دوئیت از سنخ خود دوئیت است یا اینکه اصلا بعد از تعین در رابطه چیزی بنام "ربط بین" نداریم و یا اینکه "تبدیل به ربط را شامل می شود بنابراین وارد بحث ترکیب نمی شویم و از آن سیر اولیه بحث هم عبور نمی کنیم و فقط دقت در ربط شامل می کنیم. ابداع احتمالاتی در جلسات قبل مطرح شد که وقتی این ربط شامل را نظر می کنیم آیا خود روابط خصلت نوعیه و شخصیه دارند یا اینکه چون اگر انتزاع نکنیم علم و ادراک و حرکت انشسان محال می شود مجبوریم که بگوییم که رابطه ها خصلت نوعیه و شخصیه دارند که گلفته شد این مطلب خودش بحثی است که فعلا ما کاری به آن نداریم و نهایت این بحث این است که ما ثابت کنیم که خود رابطه ها هم خصلت نوعیهدارند نه اینکه ما برای آنها قائل هستیم بعد اگر مطلب در آنجا تمام شد بیاییم دو در مورد مرکب و یا متغایر و یا در تاییر صحبت کنیم که حالا وقتی که ما این کیفیت را می شکنیم چون در بحث تعین در رابطه گفتیم که هر کیفیتی وقتی که رابطه اش را با سایر روابط عوض می کند کیفیتش عوض می شود بنابراین وقتی که اکسیژن درون آب و اکسیژن درون زمین و یا درون هوا را ملاحظه می کنیم، این اکسیژنها با هم تغایرهایی دارند در عین

حالیکه ما حداقل برای علم و ادراک مجبور به قبول مشترکاتی هم هستیم. بعد صحبت شد که آیا می شود اینگونه ربط شامل را مطرح کرد که هرگاه ما یک کیفیت را می شکنیم دو خصلت نوعیه پیدا می شود و یک چیزی هم هست که به اینخصلت های نوعیه خصلت شخصیه می بخشد و خصلت شخصیه آنها را متعین می کند و آن چیز را به عنوان عامل سوم یا ربط شامل و یا چیزی کهخصلت شخصیه رامعین می کند می پذیریم و بعد هم آن بحث مطرح نمی شود که بین خصلت شخصیه و خصلت نوعیه چه رابطه ای برقرار است که آیا در آنجا اتصال است یا انفصال است؟ می گفتیم چون خصلت نوعیه و خصللت شخصیه را برای یک کیفیت می گوییم، اصلا این سوال مطرح نیست، بعد در ادامه این بحث جناب آقای حسینی در مورد همین صحبت (که وضعیت خصلت نوعیه و شخصیه چگونه است؟ آیا خصلت نوعیه در ترکیب که واقع می شود نه تاثیر می پذیرد و نه تاثیر می گذارد؟ و یا اینکه فقط تاثیر می گذارد؟ و یا اینکه هم تاثیر می گذارد و هم تاثیر می پذیرید؟ و آیا ربط شامل نسبت به ربط های پایین تر از خودش به صورت لایه لایه ای است و کلا نظامی مخروطی از آن درست می شود و آیا راس آن امر ثابت است یا اینکه کل این ساختمان امر ثابت است یا اینکه می خواهیم بگوییم که ربط تحت شمول، جزیی از ربط شامل است؟ یعنی به عبارتی که ایشن به کار بردند بصورت مخروط وارونه بیان کردند. یعنی به صورت لایه های پیاز که داخل همدیگر هستند؟) ابداع احتمالاتی را مطرح فرمودند و چون در جلسه قبل فرصت کم بود ایشان مختصر فرمودند. اگر ممکن است از جناب استاد خواهش می کنیم که آن ابداع احتمالات را دقیق تر بفرمایند و دوستان هم دقت کنند و بعد از صحبت های ایشان اگر جایی از آن در ابهام است سوال نمایند.

برادر حجت الاسلام حسینی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین ریشه کن کن، نایب ولیت امام خمینی را موید بدار، لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز کن، لشکر کفر را در همه جناح ها مخذول گردان و...

البته این بحث از قسمت های بسیار حساس بحث است که تقریبا دیوار به دیوار مساله تقسیم بندی در قسمت ها مختلف منطق، چه منطق نظر، چه منطق ارتکاز و چه منطق عمل است. نه فقط وضعیت بخش ها را معین می کند بلکه وضعیت داخل مباحث منطقی را هم معین می کند و اگر در خاطرتان باشد چیز مهمی که در روش هست این است که تقسیم بندی ها و جمع بندی ها چگونه انجام می گیرد. یعین چگونه کیفیت استنتاج مشخص می شود. بنابراین جز اخیر است که نسبت به منطق ها علت تامه پیدا می کند و آخرین قسمت است که حساس ترین قسمت محسوب می

شود بنابراین اگر مقداری در این بحث بمانیم مضر نیست، یک طرح است که ابتدائا بعد از تعین در رابطه، به مبنای تقسیم بندی بپردازیم و آن بحث هایی که برادرمان اشاره کردند (یعنی دوئیت و ربط بینشان و ربط شامل) و یک بحث هم این است که بگوییم یک بازنگری مجدد به آن دست آوردهای قبلی که در تعین در رابطه و اصالت ربط داشتیم می کنیم و ببینیم در این درجه از اجمال به تبیین وضعیت تغییر و تغایر چه آثاری دارد. این بحث را قبلا هم زیاد اشاره می کردیم. یعنی دوستان یک موقعاشاره کردند که پس اگر همه چیز رابطه است، بحث تغایر از بین رفت و در حالیکه به نظر ما مطلب دقیق تر شد و حال برای اینکه دوباره برگردیم و مجدد بررسی کنیم و ببینیم که آیا همان استدلالها در اینجا هم قابل قبول است یا نه؟ اگر نیست آیا بدین معناست که مطالب گذشته نقض شده است؟ یعنی راهی را آمدیم و به پله ای رسیدیم و در این پله دیدیم که تمام آن مطالبی راکه گفته بودیم درست نیست آیا این گونه است؟ یا اینکه دقیقا بالعکس است یعنی به جایی رسیدیم که جوهره آن مطالب به صورت محکم تر و متقن تر و مستحکم تر ظاهر شد و به گونه ای شد که حالا دیگر معنای جدیدی را می فهمیم که عین آن معنا نیست و لکنه خیلی کامل تر و بهتر است. لذا همه آن مطالب در شکل جدید و برهان های جدیدی قرار گرفته و استوارتر و محکم تر است و بهتر مطلب را حل می کند و در آن دور اول مانند این است که وضع در وضعیت سادهای برگزار شده باشد و در این دور بحث در یک مرحله دقیق تری برگزار می شود. در این بازنگری دیگر نمی گوییم که آیا تغایر انکار ناپذیر است یا نه؟ بلکه می گوییم که تغایر از موضع اصالت رابطه چه مفهومی را پیدا میکند؟ آیا سنجش فی الجمله از این موضع چه مفهومی را پیدا می کند؟ هماهنگی از این موضع چه مفهومی را پیدا می کند؟ تغییر از این موضع چه مفهومی را پیدا می کند؟ و نهایتا رابطه تغییر و تغایر از این موضع چه مفهوم جدیدی را پیدا می کند؟ حالا در اینجا احتمالات مختلفی را ذکر می کنیم اول اینکه کیفیت ها مختلف رابطه هاحتما متغایر است یعنی تغایر شکسته است، و به عبارتی یکسانی اثبات نشده است تا اینکه بگوییم تغایری نیست، بلکه تغایر هست و مفهوم جدید که پیدا کرده است، تغایر در کیفیت است. بعد از این مطلب مسئله سنجش و مقایسه کردن هم، مقایسه کردن دو کیفیت رابطه است و حالا اینکه مقایسه وجه مشترکی را حداقل در ذهن ما پذیرا می شود زیرا دو چیز را با هم می سنجیم و می گوییم که این کوچکتر از آن است (در بعد امتداد و حجم و غیره) و یک خصلت مشترک تجریدی هم در بحث سنجش فی الجمله تمام می شود. هرچند که وارد بحث اینکه اصل تجرید چیست، ذهن چه کار می کند نمی شویم. وارد این نمی شویم که فرضا قدرت سنجش چیست؟ فقط می گوییم که طریق سنجش مقایسه است طریقش از این گذر می گذرد نمی تواند فهم بفهمد مگر اینکه مقایسه بنماید. اگر

مقایسهننماید و کیفیات را جداگانه ملاحظه کند و هیچ قیاسی نکند، هیچ نسبتی را به اشیا نمی تواند بدهد. فرضا من به این اطاق و به این میز نگاه می کنم و می گویم فرضا حجمی را که این میز می تواند نسبت به آن فراگیر باشد و تحت شمول خودش قرار بدهد یک صدم این اطاق است. این را اگر نسبت برقرار نکنم، مقایسه برقرار نکنم، تمیز اینکه این چند برابر آن است برای من حاصل نمی شود. اصل گفتن "یک چندم" این میز نسبت به این اطاق منوط به مقایسه فی الجمله است. باز مسئله توالی و هماهنگی که معیار صحت است نسبت به کیفیات در مرحله تمیز حتما در اینجا هم ظاهر می شود. اگر تناسب دو کیفیت نسبت به امر سوم نباشد کلیه بحث هایی که در بحث هماهنگی کفه شد در اینجا تکرار می شود پس تا اینجا مطلب آنگونه بن بستی نداشت بلکه روشن تر هم شد. حالا آمدیم در این باره اینکه ببینیم که وضعیت تغییر چگونه است. تغییر را در آنجا می گفتیم که اتصال مطلق نمی شود، انفصال مطلق هم نمی شود پس بنابراین باید رابطه باشد. شاید اینجا اولین پله ای باشد که برای ما اشکالی ظاهر می شود که حالا که همه چیز رابطه است آن صحبت را می توانیم بگوییم یا نه (صحبت ربط بین دوئیت) آیا دو رابطه به هم متصل و چسبیده است؟ در این جا تاکید بر این می کنیم که آیا دو رابطه دوئیتی را و تغایری را که می گفتیم آیا تغایر حقیقی بود یا اینکه ما آنرا وضع می کردیم؟ ما گفته بودیم که تغایر در خارج است یعنی اینکه دو کیفیت حتما با هم متغایرند. دو کیفیت اند. در مرتبه کیفیت دودیت دارند. اگر بگوییم انفصال مطلق است دیگر معنا ندارد که بعد از این کیفیت، کیفیت دیگری بیاید که بشود آنرا به این نسبت داد، فقط گفت که بعد از این رابطه رابطه دیگری می آید،نمی شود گفت که چه رابطه ای بعد از چه رابطه ای قرار می گیرد آیا این نسبتی را که می خواهید بگویید که چه رابطه ای بعد از چه رابطه ای و یا قبل از چه رابطه ای قرار می گیرد، این موجب می شود که خصلتی هم در آنجا باشد. بنابراین از یک رابطه خاص به یک رابطه خاص دیگر، تبعیتش را از اینکه انفصال مطلق نیست ثابت می کند. اما گفتن اینکه اتصال مطلق نیست به معنای اینکه اتصال کیفی داشته باشند یکپارچگی کیفی داشته باشند که این همان باشد، بدون هیچ خصوصیت تغییری، بدون هیچگونه دوئیتی، این را نمی شود پذیرفت. چون این رابطه ای است غیر از آن رابطه این کیفیتی از رابطه است و آن هم کیفیتی بود از رابطه، دو کیفیتند، دوئیت آنها اتصال مطلق را نیز نفی می کند بنابراین بحثی را که مطرح می کنیم این است که بگوییم اینها با هم به گونه ای رابطه دارند. این نسبتی را که ما در ذهن می گوییم در عین هم دارند. حالا اینکه اگر خودشان رابطه باشند چگونه می شود گفت که رابطه دارند؟ می گوییم که از طریق خصت مشترک هردو (یعنی ربط شامل) می شود وارد شد و گفت که اینها بگونه ای رابطه دارند. حالا اگر از این طریق وارد شویم و بگوییم که به گونه ای

رابطه دارند، بعد بحث امر ثابت را بکنیم کهاین حرکت خاص است هرچند در رابطه باشد. از این کیفیت رابطه به آن کیفیت رابطه، باز در اینجا امر ثابت اثبات می شود و برای تحقق آن هم در مرحله وقوع، ربط جامع اثبات می شود. در اینجا می توان چند نحوه صحبت کرد یعنی چند احتمال را پیگیری کرد و بررسی کرد تا ببینیم که کدام احتمال در بررسی اثبات می شود و از شکل احتمال بودن به شکل یک تئوری و یا یک فرض اثبات شده ای می رسد. یک احتمال این است که بگوییم خصلت مشترک در درون خود شی است و قانون دقیقا عین خود کیفیت رابطه است. نهایت کیفیت رابطه ای که برد و زمان شامل است عین همان ربط جامعی را که می گفتیم ولی نهایتا در درون و نه در بیرون از رابطهراکه ما ملاحظه می کنیم در مرتبه ای که محقق است خودش به تنهایی نیست، روابطی تحت آن هستند و روابطی شامل بر آن هستند. روابطی که تحت آن هستند و یک مجموعه را درست می کنند، این دارای یک خصلت و یک گونه رابطه نیست، یک مجموعه رابطه است نه فقط مجموعه روابط درونی به عنوان مجموعه روابط اجزا بلکه اجزا در ترکیب رابطه ها با همدیگر، اجزایی که خودشان هم رابطه های ساده ای نسبت به رابطه های پیچیده هستند. یک روابط نوعی در اینجا حادث می شود و در هر چیزی که نگاه کنیم تقریبا می توان گفت دو سلسله روابط دارند. یک سلسله روابط، روابط ساده و ساده تر و ساده تر است که تقریبا به شکل کیفیت های کوچک تر تحت زیر سیستم های بزرگتری قرار دارند. مثلا آب که آب شامل بر هیدروژن و اکسیژن و هیدروژن و اکسیژن هر کدام بر رابطه های ساده تری چون اتم و الکترون و نوترون شاملند و از آنجا هم باز پایین تر رفته و بگوییم که هر رابطه ای از آنها باز رابطه ساده تری را در بر دارند تا کوچکترین رابطه ای که ما تا به حال شناخته ایم. که آن دسته روابط با هم یک دسته دیگر از روابط را ایجادکرده است و دو دسته روابط در این کیفیت روابط وجود دارند آن دسته دسته ای هستند که آنها هم مجموعه برداری هستند یکی از آن مجموعه برداری خصلتهای شخصیه بود که قبلا گفتیم ویک دسته هم خصلت های نوعیه پیدا کردند و این مانند این است که ما بحث مکان را هم عرض با بحث زمان مطرح می کنیم و می گوییم که برخورد این دو دسته روابط، یک مکان تحویل می دهند و یک زمان، خصلت نوعیه معرف زمان است. همانگونه که خصلت شخصیه معرف مکان است. در برخورد کیفیت رابطه ها به هم یک دسته درست شدند که موضع هر رابطه ای را به هم مثلا موضع رابطه الکترون را نسبت به رابطه نوترون، موضع رابطه مزون را در رابطه با یک کیفیت رابطه هم عرضش و الی آخر را معین کردند و در این مولکول آب هر کدام آنها جایگاه و گردشی و خصوصیت شخصیه ای را متناسب با کیفیت رابطه خودشان دارا هستند. بعد بگوییم که مجموعه این کیفیت روابط، یک دسته کیفیت روابط دیگر را نیز بوجود آورده اند.

آنها کدامند؟ آنها آن دسته از روابطی هستند که خصلت نوعیه نام دارند و در زمان ظهور می کنند. می گویید یعنی چه؟ می گویم اکسیژنی که در آب است و اکسیژنی که در هواست و اکسیژنی که در آب اکسیژنه است حتما از نظر خصلت شخصیه متفاوتند ولی یک خصلت نوعیه خاصی دارند که حاکم است هم بر این شخص و هم بر آن شخص. در زمان آن خصلت نوعیه نسبت به این شخص و آن شخص جامع است و عملا ارتباط بین این شخص و آن شخص را به عهده دارد. نهایت اینکه هرگاه اکسیژن را به چیز دیگری تبدیل کنید باز هم تبدیل اکسیژن به چیز دیگر تابع یک خصلت نوعیه بزرگتر و بالاتری است که بیان این مطلب را می کند که درون این کیفیت و مجموعه یک سیر دارد که آن هم سیر زمانی است که قدرت شمولش مرتبا فراگیر و فراگیر و فراگیرتر است که آنها نسبت به هم حتما شامل و مشمول هستند اما نه شامل و مشمول مکانی، بلکه شامل و مشمول زمانی، یعنی در دو زمان اکسیژن را می بینید که از این حالت در آمد و به حالت دیگری رفت بعد می گویید که قضیه اکسیژن تمام شد و این به کیفیت و رابطه ای دیگر تبدیل شده است. و آن رابطه هم با کل اکسیژن ها خصلت مشترک دارد که عملا خصلت نوعیه که خصلت مشترک است بر این دسته از روابط که اسمشان اکسیژن بود و همین گونه سیر را ادامه بدهیم و بگوییم که خصلت نوعیه درون این کیفیت است. آنوقت معنای ترکیب و وحدت ترکیبی را که قبلا خدمتتان عرض می کردیم قابلیت ملاحظه پیدا می کند ولی آیا وضعیتش چگونه است؟ آیا خصلت مشترک همراه با تغییرات مرکب تغییر می کند؟ آیا تغییر نمی کند؟ یعنی اینکه بناشد که زمان داشته باشد. اگر بگوییم که بالمره تغییر نمی کند که آن وقت آیا مگر زمان بعد همین شی نیست؟ مگر همین شی نیست که تغییر کرده است؟ اگر بگوییم که نه خصلت مشترک، تغییراتش متناسب با تغییرات هم عرضش و در مرتبه خودش است در زمانی که نسبت به تحت شمولش یعنی این شخص به شخص دوم تغییر کرده است آن خصلت نوعیه متاثر نمی شود و عوض نمی شود هر چند در رزمانیکه از این نوع به نوع دیگر تبدیل می شوند حتما خصلت نوعیه آنها هم تغییر می کند ولی تحت خصلت مشترک بالا تغییر می کند. اگر چنین چیزی را بگوییم آن وقت به این معنا است که در مجموعه مرکب ما چیزی وجود دارد که بر مجموعه اثر می گذارد و لذا جز مجموعه است و از مجموعه اثر نمی پذیرد ولی از هم عرض خودش اثر می پذیرد. هم عرض خودش هم البته درون خودش است. تا اینجاییکه می گوییم فرض بر این است که مثل ورقه های پوست پیاز که درون هم هستند شما می گویید که پوسته اول با سرعت مثلا $\frac{k}{s}$ ۱۰ می چرخد ولی پوسته دوم با سرعت $\frac{k}{s}$ ۱ می چرخد. این مطلب عین این است که شما یک سنگ آسیا را می

چرخانید در یک نقطه لبه این سنگ آسیا که هستید ، سرعت حرکت و جابجائی که دارد حتما بانقطه ای نزدیک مرکز هست فرق دارد. یعنی شما از نقطه ای روی محیط سنگ آسیا ملاحظه کنید فرضا اگر سنگ آسیا قطرش یک متر فرض شود آن نقطه ۳/۱۴ متر تغییر کرده و دور زده است در حالی که اگر در فاصله ۵ سانتیمتری از مرکز بیائیم آن نقطه ۳۱/۴ سانتیمتر دور زده است. یعنی در نقطه لبه سنگ آسیا محیط را با قطر یکمتر حساب کنیم و در فاصله ۵ سانتیمتری مرکز محیط را با قطر ۱۰ سانتیمتر حساب کنیم . یعنی در یک ثانیه آن ذره ای را که درلبه این سنگ قرار دارد باید بگوئیم فرضا اگر هر ثانیه ۱۰۰ دور می زند ۳/۱۴ × ۱۰۰ متر بگوئیم اگر ۱۰۰۰ دور می زند ۳/۱۴ × ۱۰۰۰ متر بگوئیم۳/۱۴۰ کیلومتر می شود و الی آخر ....و در عین حالی که همین حرکت را وقتی که به قطر ۱۰ سانتیمتر می رسیم به نسبت بسیار کمتری باید ملاحظه کنیم باید بگوئیم فرضا ۳۱/۴ × ۱۰۰۰ سانتیمتر که ۳۱۴ متر می شود. حالا اگر مقداری نزدیکتر برویم تا به قطر یکسانتی برسیم دیگر به این می رسیم که این نقطه یک کیلومتر حرکت کرده و نقطه ای که روی محیط انتخاب کرده برودیم سیصد کیلومتر حرکت کرده است. حالا اگر تا خود مرکز جلو برویم آیا آنجا هم حرکت را می توانیم با حرکت لبه سنگ آسیا مقایسه کنیم یا نه ، و اساسا از ان موضع که نگاه می کنید حرت عکس هم دیگر در حرکت است یعنی این مداد وقتی بر محور حرکت می کند یکطرفش در حال دور شدن است و یک طرفش در حال نزدیک شدن است. نسبت به جهت خاص ، بنظر می رسد که تبدیل شدن و عکس شدن در آن نقطه ای که می خواهید انجام بگیرد آن چه نقطه ای است؟ اگر ما این گونه بخواهیم بحث کنیم بنظر می آید که لازم نیست که دو نقطه ، هم سرعت باشند(جوهره حرف اینجاست) یعنی گردش پوسته پیاز با گردش محور هم سرعت باشند اگر سرعت را انتقال مکانی نسبت به جهت خاصی ملاحظه کرده باشید. اگر اینچینین قیدی را به آن بزنیم آنوقت لازم نیست که محور همان سرعت پوسته را داشته باشد. حالا اگر ما یک چنین چیزی را بخواهیم ملاحضه کنیم (اختلاف مراحل سرعت) آنوقت بگوئیم درباره کیفیات وتغییر آنها هم این حرکت بود. اما آیا در مورد خود تغییر چه می گوئید؟ آنچه را که ما الان گفتیم تقریب بسیار ساده وابتدائی بود نسبت به انتقال از مکانی به مکان دیگر که این تفسیر بسیار ساده حرکت میکانیکی باید باشد . حالا اگر نباشد که حرکت حرکت کیفی باشد یعنی از این کیفیت به کیفیت دیگر آیاباز میتوانیم مسئله اختلاف سرعت را طرح کنیم که درآن جلسه آقای جاجرمی مطرح کردند؟ ببینیم آیا میشود گفت که خصلتها هم نسبتشان بهمدیگر همینگونه است؟ دیگر در اینجا حرکت را هم میگوئیم به معنای میکانیکی آن نمیگوئیم حرکت را به

معنایی تغییر حالت

میگویم.بگویم نسبت تغییر خصلت نوعیه با نسبت تغییر خصلت شخصیه فاصله دارد.آیا این که فاصله دارد به معنای انقطاع است یا این که نه . خصلتی دراین است که باآن سرعتی که خصلت شخصیه تغییر میکند با آن زمان تغییر نمیکند . یعنی زمان خصلت شخصیه با زمان خصلت نوعیه در این جا دو تا می شود . زمان نسبت به ابعاد مختلف یک شی دو تا میشود اگر بخواهیم این مطلب را بگوئیم آیا یک شی دارای چندین مرتبه از زمان است؟ قبلا نهایت بحثمان این بود که عرض کردیم زمان برابر با تغییرات خود شی است. حالا میخواهیم بگویم که زمان برابر با تغییرات کیفیت رابطه آن است. آن وقت برای رابطه هم مراتب مختلفی قائل بشویم وبعد درون یک مجموعه یک سری از روابط روابط نوعیه هستند و یک سری از روابط روابط شخصیه هستند وبعد بگویم زمان هر رابطه برابر با تغییرات خود آن رابطه است در این صورت در یک مجموعه که نگاه کنیم ضرورتنا نباید مجموعه روابط یک زمان داشته باشد . باید روابط شخصیه یک زمان داشته باشد روابط نوعیه یک زمان داشته باشد چون این یک مجموعه است همانگونه که درباره کل عالم در بیان قبل گفته می شد در بیان قبل هم همین حرف را خدمتتان زده بودیم و گفته بودیم که در درون جهان زمان برابر با تغییرات خوده شی است چگونه میشود؟ در آنجا هم یک مجموعه ای از اشیا را می دیدیم و می گوفتیم که زمان در رابطه با خود شی است. یک زمان و سرعت کل را هم قائل می شدیم که می گوفتیم سرعت کل متقوم به سرعت اجزا است و جایگزینی اجزا هم متقوم به سرعت کل است وبعد هم گفتیم که این دو از هم تفکیک پذیر تیستند و دو بعد یک شی هستند حال عین همین مطلب متنازل یا دقیق تر می کنیم در این تنازل که به یک شی می آوریم به یک تنازل از جهان به یک کیفیت به یک مجموعه وبه یک شی است (دیگر این شی هم معنای شیئیت قبل را نمی دهد) و بعد می گویم هر رابطه ی زمانش برابر با تغییرات خودش است نهایت این که یک کیفیت شخصیه که از بین می برد همین که اولیت مرتبه تغییر در کیفیت واقع شد دیگر کیفیت سابق نیست واگر دقت کنیم ابتدا به نظر ما می آید که کیفیت بسیط است در اولین تغییرش این چیزی است که غیر از آن است ولی همینکه ارتباط این کیفیت را با کیفیت نوعیه پیدا شده است .

آن وقت دیگر نمی گویم که کیفیت بسیط است ایت را یک توضیح بسیر مختصری عرض میکنم هرگاه شما یک حالت خواص جزئی ویک شکل خاص جزئی را تجرید کنید مثل (زید) باجمع خصوصیاتش و بعد این را کم کنید و زیاد کنید دیگر آن اولی نیست حالا البته (زید)را ممکن است که به خاطرتان نیاید زیرا باز به (زید) شما توجه نوعی دارید.فرضن این مداد را میگویم این به قید ثابت بودن عینی که برابر خودش است اگر عین آنچه که هست را از آن تجرید کنیم و

بعد کمترین تغییر را در آن بدهید فرضن آن را بتراشید بلا فاصله با قبلی آن فرق دارد ودیگر صحیح نیست که بگوید آن همان است بلکه این همان نیست چون درآن تغییر حاصل شده است بنابراین صحیح است که بگوید که کیفیت دریک مرتبه وضعیتش وضعیت بسیط است ولی کمترین تغییر موجب میشود که کیفیتی دیگر باشد . اگر گفتید که این دریک مجموعه که بود یک سری اصطحکاک های واقع میشود یک بردار نوعی درست میشود و یک نقطه اثر نوعی درست می شود وحالاهم که این کیفیت تغییر کرده است ودیگر آن کیفیت نیست ولی در دل این مجموعه در اصطحکاک های که دارد دوباره خصلت نوعی تاکید میشود . خصلت نوعی نشکسته است.اثرشخصی شکسته است ولی نقطه اثر نوعی نشکسته است.بنابراین در این وضعیت که به آن نگاه کنید وملاحضه کنید با این ملاحضه ثانی می فرمائید تغییر رابطه ها چون صحیح می دانید ارتباط شخص دوم از رابطه را با شخص اول از رابطه به مناسبت ارتباط شان در اصطحکاک با خصلت نوعیه پس میتوانید این را نیز محکوم به حکم همان نوع بدانید و بگوید که تغییراتی که "این" کرده است پس در ملاحظه خصلت نوعیه نسبت به روابط می توان گفت تغییراتی را که این نوع کرده است وآن شخص ازاین عوض شده است وبه این شخص تبدیل شده است . دراین ملاحضه که به آن توجه کنید دیگر زمان هر نوع برابر با تغییراتی است که درآن واقع می شود . پس یک رابطه ای را پیداکردیم بنام رابطه نوعیه که دارای زمان است.حالاسئوال میشود که مگر بنا نبود که رابطه نوعیه دارای زمان نباشد؟ می گوئیم که چرا رابطه نوعیه می تواند از اصطحکاک حاصله بین یکدستگاه بوجود بیاید مثلا اکسیژنی که در آب است این رابطه نوعیه راتحویل بدهد میشود باز تغییراتی را پیدا کردولی رابطه نوعیه محفوظ باشد پس صحیح میشود که بگوئیم زمان برابر با تغییرات روابط است یعنی در مرحله خصلت نوعیه زمان هر رابطه برابر با تغییرات خود آن رابطه است.عین آنچه راکه درباره خصلت نوعیه را بیان کردیدنسبت به خصلت شخصیه هم میتوانید بگوئید چراکه آن شخصیه خودش نسبت به خصلت روابطی که تحت شمول آن هستند همین خاصیت را دارد.باز در اینجا تفکیک کنیم که قاطی شدن خصلت شخصیه با خصلت نوعیه گاهی موجب خاط است.این مطلب روشن بشود که هم خصلتهای نوعیه روابطند وهم خصلتهای شخصیه دوئیتها در خصلتهای شخصیه هستند وسیرها در خصلتهای نوعیه هستند و نهایت اینکه بازهرنوعیه ای هم نوع خاص است مگر اینکه نوع الانواع باشد یعنی بالا رود وشامل همه انواع باشد.حالااگریک چنین چیزی بگوئیم که درون یک مجموعه خصلتهای شخصی وخصلتهای نوعی مححق می گردند وخصلتهای شخصی تغییر می نمایند ولی خصلتهای نوعی تغییراتشان به سرعت خصلتهای شخصیه نیست آنوقت معنای وحدت ترکیبی که در اینجا داریم چگونه است؟ خصلتها یکی هستند به عنوان اینکه این خصلتهائی

راکه ملاحضه می کنیم نسبت به این شی وهمین مجموعه می دهیم.اگر مادسته ای از روابط را ازاینجا برداریم دیگر حتما آن رابطه شخصیه وآن مجموعه نیست اگر آن مجموعه نبود نمیشود شما دقیقا مسئله "این همانی " رانسبت به این بدهید (یعنی همان خصلت واثرراجمع خصوصیات شخصیه)در عین حال وحدت ترکیبی شان به مهنای اینکه مرکب یک مهفومی باشد مثل مفاهیم ذهنی که با جمیع خصوصیات یکی باشند که این بیشتر دربحث اصالت شی یا در بحث انتزاع بذهن میرسد.این به قید خصوصیات شخصیه آنگونه باشند که با پیدایش تغییربگوئیم که مطلقا این غیر ازآن است بصورتیکه که هیچ نسبتی هم بهم ندارد.یااینکه نسبتی راکه ما می دهیم نسبتی ذهنی است! نه اینطور نیست بلکه در خارج نسبت دارد ونه در ذهن حالا آن خصلتهای نوعیه که در درون این کیفیت وجود دارد زمان را به معنای بعدش طرح میکند واگر شی خصلتهای نوعیه ای دارا نباشددیگر زمان بعد شی نمیتواند باشد.اگربگوئیم که خصلت نوعیه دارد و زمان هم بعد همین شی است در جلسه قبل عرض کردیم که ابتدائا بذهن میایدکه این کیفیت بینهایت خصلتهای نوعیه متضاد دارد بنابراین بینهایت تضاد دارد و شبیه حرف ماتریالیستها میشود.عرض کردیم که خیرچنین نیست از مطلب استیحاش نکنیم و دقیقا پیرامونش دقت کنیم وبه صرف اینکه در ابتدا نظر شباهتی است فورا نگوئیم که نمیشود بحث کرد ببینیم که رابطه اش با بحث خودمان چگونه است؟ خصلت نوعیه اش انعطاف پذیری نسبی را دارد لذا توانسنیم برایش زمان بگوئیم . توانستیم بگوئیم که این بردار در اصطحکاک بین این مجموعه بردارهای خصلتهای شخصیه که بوجود آمده است با تغییرات نسبی دردرونش خصلت نوعیه خودرا حفظ میکند.یعنی کارآئی فرضا اکسیژنی خود را حفظ کرده و بگونه ای دیگر دارد حرکت میکند اگر اینچنین چیزی را بگوئیدآیا میتواند بگوئید که آیا این نوعیه ای که درون این کیفیت است همان امر ثابت است؟تابعد بگوئیم که تحقق قوانین تحقق همین روابط نوعی است و قوانین هم در هیچ جا نیستند جزدر درون همین کیفیتهاوقانونمندها.ولی یادمان نرود مسئله امر ثابت را به چه دلیل گفتیم؟ گفتیم تغییراتی راکه از این کیفیت به کیفیت خاص دیگر دارد وتاکید بر مسئله خاص را می کردیم.چرا؟ چون شخصی بدون خصوصیت نمیشود.شمانمی توانید نوع را بالحاظ نوع وخصلت نوعیه در خارج ملاحضه کنید بدون اینکه آن بردارهائی که خصلتهای شخصیه را از سوی دیگر واز بعد دیگر تحویل میدهند داشته باشد یعنی حداقل اینستکه زمان بدون مکان را شما نمی توانید داشته باشید یعنی هردو دو بعد هستند . دو بعد یک چیز وحتی زمان . در خصوصیات زمانیش که این زمان غیر از آن زمان است باز خصوصیت شخصیه متناسب با حرکات را داراست . یعنی از خاص بودن درنمیاید . این که از خاص بودن در نمیاید آنرا تحت مسئله امر ثابت می برد . یعنی معلل به علت میشود و منتهی الیه آن امر ثابت

است.آنوقت امر ثابت دیگر با تغییر نمیتواند وحدت داشته باشد زیرا اگر وحدت داشته باشد وتغییر حاصل نکند وبه هیچ نحو زمان نپذیرد عضو ترکیب نبوده است.شما اگر در نوع آنرا عضو ترکیب می دانید . میپذیرید که نوع انعطاف پذیری نسبت به اشخاص دارد هر چند در آن تغییراتی که از این نوع به نوع دیگر برود حاصل نشده است خصلت نوعیه این طیف را میدهد ازاین مرحله تا این مرحله ولی در امر ثابت میخواهید بگوئید هیچ تغییری درآن حاصل نشده است و هرگاه کمترین درجه تغییر را به آن نسبت دهیم دستگاه خصوصیت هاوکیفیت ها فرو می ریزد وهرگاه زمان مطلقا ازآن نفی کنیم و بگوئیم بصورت مطلق زمان پذیر نیست فقط وجود وعدم دارد یعنی ممکن الوجود است. میشود خدا خلقش کند میشود حالا که خداوند اعطا وجود کرد بعد نیستش کند به یده تبارک و تعالی و میشود نیستش نکند بعد هم گفته اید فرض راه دیگری هست هر چند آن راه نفی میشود (امر ثابت مثل یک راه بود مثل یک روند بود) برای اینکه راههای دیگر به این هدف خلقت نمیرسد حتما آن یک راه است که به هدف میرسد اگر یک چنین چیزی بگوئیم این احتمال چگونه میشود که در مجموعه عنصری است ثابت ولاتیغیر یعنی بدون زمان باشد.حتما سنخا نباید از سنخ اینها باشد . چون همه روابط مجموعه زماندار است ولی این عضو مجموعه بالمره زمان ندارد یعنی در روابط نوعی میتوان زمان آنها برابر است با تغییرات خود آن رابطه . میگویند تغییراتش چگونه پیدا میشود می گوئید از این خصلت شخصیه به خصلت شخصیه دیگر زمانش برابر می شود با تغییرات خودش اما نسبت به امر ثابت میخواهید بگوئید زمان ندارد وجود و عدم دارد حدوث و اعدام دارد ایجاد و اعدام دارد یا هست یا نیست زماندار نیست اما مجموعه این روابط را می خواهد بگوئید زماندار هست جز آن چیزی که تکیه گاه اصلی خصوصیت شخصیه وخصوصیت نوعی است یعنی خصوصیاتی که "هست یا نیست" بر آن صدق میکند آنها را متکی بر امر ثابت کردید.خاص بودن را به امر ثابت متکی کردید نه تغییرات را تغییرات را گفتید تحت امر ثابت حال اگر بگوییم مجموعه دارای یک خصوصیتی است که آن خصوصیت ثابت استو قوام همه ی خاص ها هم به اوست(چگونه است؟) حال اگر بگوییم آن درون این مجموعه است و اثر نمی پذیرد در حالی که تغییرات را نسبت به هستی اینها می دهد.باید هستی او از هستی آنها جدا فرض شود.می گویید که هستی اش دارد از این مرتبه به مرتبه ی دیگر می رودیعنی برای هستی زمان را می گویید. می گویید هستی اینها متغیر است برای هستی او می گویید متغیر نیست سنخا هستی آن را جدا می کنید پس جز مجموعه ی شما نیست اگر مثلا این مداد را که می گویید چیزی باشد که سنخا جز مجموعه اش نباشد آیا ما می توانیم آنرا درون این قرار بدهیم ؟ و همینجا هم فاصله ی مهم این خصوصیت نوعی را که در اشیا می گوییم هست و در کیفیات هست در مجموعه ی این روابط هست با امر ثابت

معین می شود نسبت به حرف دیالکتیک ها که آنها هیچ گونه امر ثابتی را نمی پذیرند.این امر ثابت را برای چه می خواهیم؟ با اینکه کرارا گفته شده یاد آوری اش شاید مفید باشد ما این را می خواهیم برای اینکه پایگاه منطقمان به چیزی بازگشت نماید که حاکم بر تغییرات زمان است تا زمان در آن راه نداشته باشد چرا؟!!.....

بیان انکه ما دست بیابیم به قانونی که بتوان بر آن پایه ی ثابت اثبات معارفی را کرد و نسبت حقانیت به آن داد نه اینکه من انطور می فهمم بلکه بگوئیم فهم من صحیح است ولو این فهم به صورت نسبی به آن امر ثابت توجه داشته باشد نسبی بودن مطلق را می شکند زیرا نسبی بودن مطلق اولا تردیدی را که ایجاد می کند حرکت را ممتنع می کند تمیز را هم ممتنع می کند طبیعتا پایگاه منطق و فلسفه هم فرو می ریزد و می شود منطق کاربردی تازه سؤال است که چرا این کار را بکنم می گویند برای اینکه فرضا بشر بیشتر لذت می برد بگوئد چرا لذت بدرد می خورد می گوید چون بشر خصلتش این است که دنبال لذت برود بگو چرا خصلتش این است می گوید نمی دانم. خصلت ماده است و چه است و فلان بگو چرا اینطور است مرتب به بالاتر سوال را ببر این چه را را یک جا متوقف نکن

برادر سلیمی:می گویند ذاتی اش است !

برادر حجت الاسلام حسینی:ذاتی اش است چرا ذاتی اش است آنجا که می گوئید ذاتی اش است خیلی فاصله است بین آنکه ذاتی بودن را بدون هدف جلو ببرند و تابع یک امر خاص و ثابت نکنید . شما در کلمه ی (ذاتی اش است) دارید تکبه به خصوصیت می کنید و خصوصیت باید پایگاهش باید امر ثابت باشد ذاتی اش است درد و مقال می توان گفت در یک مقال شکسته می شود و آن آنجایی است که بگویند نسبی است و بنا شد امر ثابتی در کار نباشد چرا حرکت از این خصلت و آن خصلت ذاتی اش است به عبارت دیگر هر جا تکیه به خصوصیت می کنید منتها علیه این خاص بودن و نهایت مرتبه این خاص بودن باید بازگشت به یک امر ثابت بکند زیرا اگر مطلقا بگوئید آن ثابت بودن _مطلق گرایی_ و پایگاه مطلقی که نسبی بودن در آن راه ندارد نداریم و مطلقا نفی می شود متنازلا که بیائیم خصوصیت هم لغو می شود و سوال میکنیم چرا حرکت از این طرف چرا از طرف دیگر نه یعنی پتانسیل ها هم برابر می شود

برادر سلیمی:اگر بگویند ذات ماده به این جهت است چه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: همینکه بگویید جهتش ذاتا به این طرف است پس بنب بر این جهت را ثابت می دانید عیبی هم ندارد جهت ثابت علت می خواهد

برادر سلیمی: علتش هم ذات ماده است

برادر حجت الا سلام حسینی: اینکه می گوئید ذاتا عین آن مسئله است که آن روز عرض کردیم که این حرکت از این جا به این طرف می آید اگر ذاتا این خاصیت را دارد که به این طرف است معنایش این است که علتی وجود دارد که آن علت می گوید باید به این طرف رفت آن علت نمی گوید به آن طرف باید رفت از جهت خاص بودن قابلیت تفکیک ندارد همینکه گفتید قابلیت تفکیک ندارد یعنی این طرف با آن طرف مساوی نیست این محکومیتش را نسبت به یک امر ثابت دارید اذعان می کنید هر چند در جزئیت بگوئید نه این هم ممکن هست که به یک طرف دیگر برود من میگویم مجموعه اش را نگاه بکن وقتی مجموعه اش را جهت خاص برایش قرار داید تبعیتش را از آن امر تمام می کنید که این فاصله مهمی می گذارد و با آن تضاد بالمره قاطی نمی شود ابتدائا ملاحظهی انسان به ذهنش می آید که نزدیک به آن حرف است ولی با دقت بیشتر معلوم میشود که نه اینطور نیست . حال این چیزی که در این مجموعه است سنخا زمان دارد و بعد هستی آنها زمان است و نمی تواند بدون زمان باشد بگوئیو آن درون این است این یک حرف است و یا بگوئیم به صورت مخروطی هستند این هم یک احتمال دیگر است یا اینکه بگوئیم این مجموعه دارای یک پوسته کروی بزرگ ثابت است وهیچ فرقی دراین تغییرات نیست آنچه محرز است اینست که سنخ هستی آن غیر از سنخ هستی زمان دارهاست خوب به این معنا که بیائیم نگاه کنیم اگراز زاویه اصالت شی بود وحدت ترکیبی با این سازگار نبود که در مرکب چیزی باشد که اثر بگذارد ولی از مواضع اصالت ربط که میایم همینقدر که خصلت هستی آن زماندار نیست کافی است اعم از اینکه فرضش را بکنید که درون این هست به شرط اینکه خصلت هستی اش با هستی این متغایر باشد یا بگوئید بیرون از این آنوقت یادمان نرود که خصلت هستی اش فرق دارد یا خصلت مجموعه روابط نوعی چون آنها همه اشان زماندار هستند هم خصلت های شخص از بین می روند و متعین میشوند و هم خصلتها نوعی دارای زمان هستند وتنها امر ثابت میشود امری که تغییر ندارد حال اینجا میشود احتمال دیگری را اضافه کرد که دوستان هم گاهی اصرارمی کردندبعد روی کان بحث می کنند وآن اینکه اگر بگوئیم یک امر ثابتی داریم ویک تعین کیفی شخص خاص داریم ویک تعین های نوعی داریم وبگوئیم هر کیفیتی که متعین میشود خود یک رابطه ای است شخص که درون روابط نوعی متعین میشود وروابط نوعی نقش واسطه رانسبت به تعینات شخصی در ارتباط باامر ثابت دارند چون خصوصیت شخصیه اینها نسبت به امر ثابت تابع است.درعین حال رابطه بین آن امر ثابت یا قانون....حال آن امر ثابت را شما بزرگ ملاحضه کنید که مجموعه قوانین ثابتند نه قانونمندها واین روابط نوعیه وسیله ارتباط هستند نسبت به آن خصوصیت ثابت با این چیز جزئی که این هم خصوصیت ثابت دارد یعنی این هم زماندار نیست یعنی چه؟ یعنی این هم میشکند واز

بین هم می رود دیگر این کیفیت نیست هرچند کیفیتی دیگر جایش می آید باید خصوصیت این بازگشت به آن امر ثابت بکند زماندار نبودنش به معنای زماندار نبودن آن امر ثابت که حاکم بر انواع است نیست یعنی حدوث و اعدام پشت سر همدیگر برای اینها پیدا می شود این شخص پشت سر آن شخص وآن شخص پشت سر آن شخص مرتبا این رابطه های کوچک تحت شمول وضعیتشان عوض می شود به خلاف روابط نوعیه خوب بنا بود که آن دو احتمال را بررسی کنیم که احتمال اول آن ظاهرا تمام شد در عین حال که اشاره بر مطالب آن شد بنابراین وحدت ترکیبی که میگوئیم و نظر کردن به مرکب که میگوئیم که انفصال و اتصال را که میگوئیم در مرتبه دوم که نگاه کنیم دقیقتر و روشنتر می شود یعنی معلوم می شود وحدت ترکیبی اشیا مرکب به عنوان یک شی مرکب نیست وحدت ترکیبی روابطی ست که یک تعیین را نتیجه داده است مجموعه است که یک تعین خاص را نتیجه دادهاست(از سوی مکان)واز سوی زمان هم تغییرات را پذیرا شده است.

"واسلام علیکم والرحمه ال..برکاته"

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۲

برادر معلمی:بسم ا.. الرحمن الرحیم بحث جلسات مشترک و واتحد قبل در مورد مبنای تقسیم بندی و ربط شامل بود که با سیری که انتخاب کردیم قرار بر این شد که ببینیم که ایا تعین در رابطه مباحث قبلی را نقض می کند یا اینکه انها را تکمیل تر می کند؟ لذا در مورد تغایر و سنجش و هماهنگی نکته خاص در نظر دوستان نبود و بحث بیشتر در مورد تغییر و تغایری که جدای از تغییر نیست و عمدتا مباحثی که تحت عنوان تغییر مطرح شده بود و خلاصه این طور گفته شده که اگر تعین در رابطه را در نظر بگیریم همه چیز رابطه است و بنا بر این صحبتی که در بحث تغییر داشتیم که: در تغییر انفصال مطلق و اتصال مطلق نیست بلکه ارتباط است و دوئیتی را که در انجا در نظر داشتیم ابتدائا دوئیت ربط و کیفیت ربط نبود و دوئیت شی بود ایا الان که در تعین در رابطه هستی ان صحبت نقض می شود ؟ ای سه ربط در کنار هم قرار می گیرند و به هر حال ایا چه وضعیتی پیدا می کنند؟ در این رابطه مباحث مختلفی عنوان شد و همان طور که دوستان مستحضرند حدود یکی دو ماه است که بحث تعین در رابطه و امر ثابت تمام شده چندین بار ما در مباحثمان این نتیجه را گرفتیم که در مورد چیستی امر ثابت و واحد و این که چگونه با هستی و این کیفییات و رابطه ها ارتباط دارد در این بخش از مباحث نمی توانیم صحبت کنیم ولی به هر حال در دو سه تا از مباحث وقتی مطالب طرح شده به همین نقطه رسیده ایم و از اینجا سر در اورده ایم که ابداع احتمالات مختلف پیرامون این امر کردهایم که ایا مثلا جامع ترین ربط شامل امر ثابت و واحد است؟ یعنی ان نظامی را که می گفتیم نمی توانیم بسازیم ساخته ایم که فرضا هر دوئیتی ربط شاملی دارد و نسبت به ان دوئیت ربط شامل ثابت است تا به مرحله نهایی برسیم شامل ترین ربط امر ثابت واحد می شود و امر ثابت نسبت به زیر مجمو عه هایش ثابت است و چون چیزی هم در کنار و بالا تر از ان نیست پس

ثابت خواهد شد و به عبارت دیگر طبق این تئوری قانون و قانون مند یکی می شود یعنی هر قانونی درل مرحله خود قانون مند است به هر حال صحبت ها به این طرف کشیده می شود و شاید هم اشکالی نداشته باشد که ما هر از گاهی که یک مقداریدر مورد مباحث دقت کرده و مطالبی پیدا می کنیم یک نگاهی هم به ان مطلب بکنیم شاید که حل شود اخرین صحبتی که در جلسه واحد دیروز بود این بود که اگر ما به صورت خلاصه بگوییم که:تغییر یا تغایر یا یک کیفیت مرکب که حتما دوئیت در درونش را پذیرفته ایم تا گفتیم دوئیت طبق تعین در رابطه نمی توانیم بگوییم ای دوئیت از هم دیگر منفصل هستند بلکه باید بگوییم دوئیت با هم ربط دارند و در این صورت ایا نمی توان این نتیجه را گرفت که هر وقت یک تغییر خاص و یا مرکب خاص را خواستیم ببینیم داراری چه بخش هایی هست(و نه این که هر وقت یک تغییر خاص را بشکنیم یا تجزیه کنتیم) بگوییم :اگر دوئیت دارند و یا اگر دوئیت در انها قابل تمیز است غیر از دوئیت ارتباط اند و هم صبق تعین در رابطه مطرح است نکته قابل دقت در این زمینه این است که در اینجا می خواهیم ببینیم که یک مرکب یا یک تغییر یا یک تغایر خاص چه بخش هایی دارد و نمی خواهیم تجزیه کنیم یعنی اگر یک مرکب مثل اب را در نظر بگیریم چنانچه بخواهیم اب را تجزیه کنیم ربط تر کیبی اش را از بین برده ایم و می گوییم که اکسیژن وهیدروژن تجزیه می شود اما اگر خواستیم ببینیم اب دارای چه بخش هایی است وجه ترکیبی را باید به یک نحوی در اینجا در نظر بگیریم و بگوییم هیدروژن و اکسیژن و ارتباط انها می دهد اب یا اینکه اب وجه ترکیبی است بین اکسژن و هیدروژن بنا بر این اگر بگوییم :تا دوئیت در نظر گرفته شود ربط انها هم حتما باید ملاحظه شود این پلهای است که در این پله دو بودن شکسته می شود و دیگر وقتی خواستیم جایی را ببینیم چند بخش دارد کسی نمی تواند بگوید دو بخش دارد زیرا تا گفت دو بخش باید اررتباط اند

و بخش را هم در نظر بگیرد یعنی اینکه دو نمی تواند بشود تمام می شود و از ان طرف هم ممکن است گفته شود که چرا رابطه بین ایدو یک است و مبهم رابطه نیست؟ و چرا برای مبهم رابطه یک خصلت در نظر گرفته ایم ؟ که ای را از دو طریق می توان جواب داد یکی این که بگوییم مبهم رابطه خصلت واحدی دارد و خصلت واحدشان هم این است که بین این دو جز ارتباط بر قرار می کند و نه بین چیزهای دیگر یعنی مبهم رابطه ای هستندکه یک خصلت واحددارند وآن هم این است که مثلا اکسیژن و هیدروژن را مربوط کرده اند و ارتباط داده اند و علاوه بر این عین همین مطلب را در مورد خود اکسیژن و هیدروژن یعنی ربطهای طرفین می توان به کار برد که چرا انها یک رابطه باشند؟

انها هم قلبلیت تقسیم دارند و این نقض که بگوییم :"ما بین مبهم ربط است و شما نباید بگویید یک ربط و نباید به سه تقسیم کنید " درست نیست و به هر حال اینکه دو نمی تواند باشد شکسته می شود اما اینکه چرا بیشتر از سه نباشد بحثی است که به"چرا ساده ترین باید سه باشد"کشیده می شود که در انجا باید بیشتر از سه را رد کنیم و ان را منحصر به سه بکنیم "

در اینجا یک سوال مطرح می شود و ان هم این است که :"اگر می گویید هر جا دوئیت است باید ما بین آنها ربط باشیم و در نتیجه آنها را سه چیز می دانیم یکی اکسیژن و یکی هیدروژن و دیگری ربط آنها آیا خود آن ربطی که اکسیژن وهیدروژن با هم دارند با اکسیژن و هیدروژن دوئیت دارد یا نه؟ اگردوئیت ندارد پس سه تا مطرح نیست و اگر دوئیت دارد ایا بین ان دو هم باید ربط باشد واین همان معنای تسلسل قبلیست"واین سوالی بود که اخر کار در جلسه واحد مطرح شد وپاسخی پیرامون ان گفته نشد "

برادرصیف:عمده بحث مشترکی کخ داشتیم این بود که اگر ماخصلت نوعیه را خصلت مشترک بین کیفیات بدانیم یعنی خصلتی را که فرضا در اکسیژن و هیدروژن می بینیم که در هردو است خصلت نوعیه بنامیم ویا خلتی را که هم در اب وهم در بخار می بینیم خصلت نوعیه بگوئیم در این صورت خصلت نوعیه به عنوان خصلتی که ربط جامعه قلمداد شود نخواهد بود چرا که لازمه ربط جامعه این است که حداقل دو چیز برای ان باشد وحال ان که اگر اکسیژن را به تنهایی ملاحضه کنیم خصلت نوعیه را دارد و وقتی اب را ملاحضه کنیم خصلت نوعیه را_که هم اب و هم بخار دارد_دارا می باشد و لازم نیست که هم اب باشد و هم بخارباشد تا ربط جامع برقرار شود بنابراین اگر خصوصیت نوعیه خصلت مشترکیست که در تک تک کیفیات ملاحضه میشود ان موقه لازم نیست که همه ان کیفیات یا هر دو انها با هم ملاحضه شوند تا ربط جامع معنا بدهد و لزا با این تعبیر از خصلت نوعیه خصلت نوعیه به وقت جامع نخواهد بود اما اگر خصلت نوعیه را خصلتی بدانیم که از اجتماع دو کیفیت حاصل میشود در این صورت خصلت نوعیه همان وقت جامع است مثلا اکسیژن و هیدروژن کنار هم قرار گرفته و ربط شاملی را می دهند که ان ربط شامل وان خصلت در اکسیژن وهیدروژن به تنهایی نیست و لزا چنین چیزی میتواند جامه اکسیژن و هیدروژن تلقی شود در این صورت به معنای اولی که قسمت نوعیه چیزی باشد که در کیفیات مختلف مشاهده میشود-نخواهد بود ودیگر خصلت نوعیه که برای اب فرض دارید نه در اکسیژن است ونه در هیدروژن ولزا وقت جامع نخواهد بود ودر طول ودر تغییر هم اگر بخواهید خصلت نوعیه را همان خصلت مجتمع(خصلتی که از اجتماع دو کیفیت حاصل میشود)بدانیم ان خصلت نوعیه همان سیر خواهد بود ونه کیفیت

های که در سیر مورد بحث هستند مثلا از اب به یخ سیرست متغایر باسیر از اب به بخار وربط جامع اب ویخ واب بخار هم این دوسیر هستند ولزا دیگر خصلت نوعیه خصلت سیر خواهد بود ونه خصلت جز اب وجز بخار پس خلاصه اینکه اگر خصلت نوعیه خصلت مشترک میباشد که در تک تک انهاست دیگر لازم نیست که با هم باشند تا ربط جامعه شان معنی بدهد و اگر هم خصلت نوعیه خصلتی است که از جمع این دو حاصل میشود دیگر در تک تک انها نخواهد بود ولزا خصلت نوعیه نخواهد بو که چرا لازم است خصلت نوعیه از وحدت ترکیبی حاصل شود و همین طور اگر خصلت نوعیه وحدت ترکیبی باشد در طول خصلت سیر نخواهد بود ونه خصلت کیفیت خاص.

برادرامیری:ما در صدد بودیم که از تعین در رابطه تغییر و تغایر را تفسیر کنیم ولزا رسیدیم به اینجا که بعد از تعین در رابطه همه چیز ارتباط شد و دوئیت ارتباط هم مطرح است و بنابراین بنا شد که دوئیت و ارتباط انها را به عنوان یک امر غیر قابل انکار عنوان کنیم و بعد به دنبال این باشیم که ابا سه میشود یا نه که عمده مطلب را جناب اقای معلمی فرموده اند ومن دو سه نکته در این رابطه عرض میکنم:(الف)یک مطلب که باید دقت شود این است که کلمه بین را سعی کنیم حذف کنیم و بگوئیم حتی انجا که صحبت از اتصال و انفصال هم می کردیم کلمه بین منظورمان نبوده است واگر کسی هم بخواهد بگوئید بین اینها را رابطه است وبعد هم بگوید تسلسل لازم میاید از او بپرسیم ایا بین یهنی چه؟ایا بین اتصال یک نقطه به یک نقطه است یا از حاق این به حاق ان است؟به هر حال اگر کلی بگوییم هم می تواند ربط شامل را در بگیرد هم بین و هم غیر ان را حال اگر کسی کلمه بین را را به کار برد و معنای ربط شامل را از ان ارائه داد که این اقرار به ربط شا مل لست و اگر معنای دیگر ارائه داد باید خودش تفسیبر کند

(ب): نکته دیگری که عرض می کنیم این است که بعد از تعین در رابطه ای که دوئیت و ربط ان مطرح شد دیگر اتصال مطلق از موضوئیت می افتد و کسی نمی تواند بگوید در این جا هم اتصال مطلق می تواند مطرح باشد چرا که اتصال مطلق با ان مفهومی که قبلا در اصالت شی بحث داشتیم و می گفتیم دو تا چیز به گونه ای اتصال داشته با شند که تغییر یکی عینا به دیگری منتقل شود در اینجا مطرح نیست مضافا این که در انجا انگیزه طرح اتصال مطلق به خاطر این بود که می خواستیم بگوییم یک چیزی هست که شی نیست ولی حالا که همه چیز رابطه شده است اصلا اتصال به ان مفهوم در این جا معنی ندارد واز موضوئیت می افتد و کسی نمی تواند بگوید بین رابطه ها اتصال است

(ج): نکته سوم مسئله تسلسل است که جواب اجمالی که به نظر من می شود به ان داد این است که: اگر کسی بخواهد بگوید در اینجا تسلسل لازم می اید معنی حرف او این است که باید قایل به انفصال بشود چرا که هر چیزی بخواهد

بگوید و حتی همان جایی که می گوید انفصال نیست و می خواهد رابطه را بپذیرد عین همین حرف خود او یعنی تسلسل مطرح است یعنی اگر کسی ولو فی الجمله بپذیرد که انفصال نیست و بین دوئیت رابطه قائل شود در ان جا هم می توانیم بگوییم تسلسل راه دارد و اگر کسی انفصال را نپذیرد به یک نحوی این سوال را برای خود حل کرده و یا پذیرفته و یا غیر قابل انکار است که نمی تواند تسلسل باشد مثلا در مورد همین ربط جامع که الان شما (اقای معلمی) فرمودید هم می تواند عنوان شود یعنی وقتی شما می گویید:"اگر ربط جامع باشد دیگر تسلسل مطرح نیست"می گوییم: "ایا این چیزی که می گویید ربط جامع است یک چیز منفصل از این دو چیز است یا با این دو ربط دارد ؟ اگر جدا نیست در ان جایی که جدا نیست هم ربط دارد یا نه؟اگر دارد بین خود انها هم ایا ربط هست یا نه؟ پس بنا بر این به نظر می اید که طرح سوال تسلسل موضوئیت ندارد مگر این که کسی قایل به انفصال شود نکته بعدی در باره خصال نوئیه و خصال شخصیه است که چند تا سوال در ارتباط با ان عرض می کنیم: ۱ در جلسه واحد که با برادران بحث داشتیم صحبت سر این بود که ایا انگیزه وارد شدن به خصلت نوئیه چیست و چرا از بحث ربط جامع به خصلت نوئیه کشیده شدیم؟ یکی از برادران فرمودند که در بحث ربط جامع به بن بست رسیدیم چرا که در تغایر می توان قائل شد که فرضا بین اکسیژن و هیدروژن یک ربط جامعی وجود دارد اما وقتی خواستیم در تغییر بحث کنیم چون یک طرف بود و یک طرف نبود دیگر ربط جامع معنی نداشت و لذا خصلت مشترک مطرح شده است و با طرح خصلت مشترک شاید بن بست قبلی حل شود اما نظر من این بود که تگر کسی صرفا به این دلیل ربط جامع را نپذیرد خصلت مشترک را هم نمیتواند بپذیرد زیرا که این اشکال برای خصلت مشترک هم مطرح است وبه هر حال همه هم وغم ما این بود که بگوئیم وقت جامع با خصلت مشترک تقریبا خیلی شباهت دارند ودر حقیقت یکی هستند و نیازی نیست که ما وارد خصلت نوعیه شده و روی ان بحث کنیم چرا که استدلال های که مقدمه این قرار میگیرد همان استدلال های ربط جامع است وبا پذیرش ربط جامعه ایا دیگر چه اسراری داریم که وارد خصلت شخصیه بشویم که یک مقدار اشکالاتی در این زمینه وارد شود؟۲-انجای که استاد در مورد خصال شخصیه و خصلت نوعیه توضیح می دادند من ایت طور متوجه شدم که یک رابطه نوعیه و روابط شخصیه مطرح بود و یک خصلت نوعیه وخصال شخصیه که خصلت مشترک یا خصلت نوعیه همان منتجه میشود و رابطه نوعیه همان ربط جامعه میشود مثلا اکسیژن و هیدروژن دو رابطه هستند که اینها رابطه سومی را می دهند که قبلا ان را ربط جامع میگفتیم وان را خصلت مشترک میگوئیم ولی به نظر می اید که نمیتوانیم بگوئیم که منتجه عینا مساوی رابطه جامع است بلکه منتجه منسوب به ربط جامع است یعنی اکسیژن و هیدروژن و ربط

سومی که داده اند هر سه منتجه ای دارند وان منتجه اثر این مجموعه (که فرضا اثر ربط شامل باشد)بایک چیز دیگر میباشد یهنی اگر بگوئیم اثر اب در ارتباط با کاغذ "تری"است منتجه ان تری میباشد بنابراین نمی شود گفت خصلت مشترک همان ربط جامه است بلکه خصلت مشترک یه خصلت نوعیه خصلت ربط جامع میباشد حال سوال این است که ایا ارتباط نوعیه و ارتباط شخصیه همان خصلت نوعیه و خصلت شخصیه هستند یا خیر و رابطه انها چگونه است ؟ ۳-سوال دیگر این است که استاد فرموده اند "خصلت نوعیه ثبات نسبی دارد" حال ایا در همان لحظه که ما میگوئیم خصلت نوعیه ثبات دارد با توجه به اینکه جدای از بقیه چیزها نیز در حال تغییر نیست؟یعنی از بالای خودش تاثیر می پذیرد و روی اجزا هم اثر میگذارد و به نظر میاید هیچ فرقی بین خصلت نوعیه و خصلت شخصیه نیست چرا که هر دو تغییر میکند۴-سوال بعدی این است که گفته شده :"هم ارز خصلت نوعیه هم درون مجموعه است یعنی از هم ارزش اثر میپذیرد ولی از زیر مجموعه ها اثر نمپذیرد"حال اگر اب را به عنوان یک مجموعه بپذیریم ایا خصلت نوعیه و هم ارز درونی ان کدام است

برادر سلیمی:خصلت نوعیه و خصلت شخصیه در ارتباط با اشکال بود که تقسیم بندی به وسیله ربط شامل و ربط تحت شمول میشد ولذا خصلت نوعیه و شخصیه طرح شد یعنی اشکال این بو که ایا ربط جامع همان خصلت جدید است یا اینکه خصلت جدید حاصل ربط جامع است؟ودر این ارتباط بود که تقسیم بندی بر دو ویا سه میشود به هر حال در مورد بررسی خصلت نوعیه به نظرم میاید که یا خصلت نوعیه خصلت مشترک است به همین معنای که اقایی صیف فرموده اند یعنی در هر دو میشود ان را ملاحضه کرد مثلا گاز بودن هم در اکسیژن هست وهم در اکسیژن و ان راه ربط ترکیبی ندانیم که این ها را یک مجموعه مرکب بکند ویا مثلا در تغییر دی اب و بخار در هر دو رطوبت هست یعنی خصلت نوعیه را خصلت مشترک در هر دو معنی کنید وحالت دیگر هم این است که بگوئیم خصلتی است که جمع هر دو باشد که در این صورت می شود همان رابطه قبلی مثلا خصلت نوعیه در ترکیب می شود همان اب ودر تغییر هم یک سیر خاص از تغییر می شود اما با توجه به تعریفی که از خصلت نوعیه کردیم که باید در هر دو مشترک باشد اب را نه در هیدروژن می بینیم و نه در اکسیژن بلکه این دو به شرط ربط یک خصلت جدیدی را می دهند و بنا بر این خصلت نوعیه نمی تواند جمع هر دو باشد و لذا الزاما خصلت نوعیه باید خصلتی باشد که این دو جز به شرط ربط این خصلت را داشته باشد که یک خصلت جدیدی را بدهد . مثلا اکسیژن و هیدروژن یک خصلتی را دارند که اگر ربطی بین اینها محقق شود قابلیت و استعداد این را دارند که اب درست بکنندودر تغییر هم خصلت نوعیه یخ وخصلت نوعیه اب وخصلت

نوعیه بخار بدین معناست که اب خصلت نوعیه ای دارد که می تواند در مسیر حرکت یخ به بخار قرار بگیرد یخ و بخار هم همینطور حال اگر سومی را بپذیریم که بگوئیم خصلت نوعیه خصلتی است که در اجزا و در کیفیات هست وبه شرط ربط بروز میکند پس ربط جامع غیر از خصلت نوعیه میشود ودر تقسیم بندی ماباید یک ربط جامع یک خصلت نوعیه ودو ربطی که داشتیم لحاض کنیم

برادر معلمی: اگر صحبت آقای امیری و قسمت آخر صحبت آقای سلیمی را صورت دو شکل ترسیم کنیم. چنانچه یکی از این دو مطلب تأیید شود، شاید مباحث خصلت نوعیه و خصلت شخصیه که هر دو یک بحث است و جامع مشترک دارند حل شود:

منتجه = ارتباط و دو ربط

اگر ما یک مرکب را بعنوان مثال در نظر بگیریم (البته از این بعدی که بحث می کنیم مرکب، تغییر و تغایر هیچ تفاوتی با هم ندارند چرا که تکیه ما روی دوئیت و ربط آنها می باشد) مثلا اگر آب را در نظر بگیریم، در یک حالت میتوان آن را بصورت شکل (الف) تصور کرد که در آن دو چیز مطرح باشد یکی محدوده اکسیژن و دیگری محدوده هیدروژن و ربط آنها را هم رابط "مابین" بگیریم (رابطهٔ شماره ۱ در الف) در این صورت اکسیژن، هیدروژن و ربط شماره ۱، بعنوان یک مجموعه با همجوارهای خود مثلا با مجموعه (ج) ارتباط دارند که بصورت ربط شماره ۲ می باشد که چون اساس "ما بین" بودن ربط است به صورت ۲ ترسیم می شود. حالت دیگری که می توان برای آب در نظر گرفت اینست که بصورت شکل (ب) باشد یعنی ربط اکسیژن و هیدروژن را بجای اینکه "بین" آنها بکشیم، آنرا بصورت "شامل" برآنها بکشیم، یعنی بصورت ربط شماره ۱ در شکل ب، که در این حالت هم این مجموعه بامجموعه های همجوارش مثلا با مجموعه (د) یک ربط شامل دیگری مثل رابطه ۲ در شکل (ه) دارد.

حال در اینجا چند تا مطلب روشن است و آن اینکه در هر دو اکسیژن، هیدروژن و ارتباط آنها تغایر دارند و فرضا نمی توان گفت اکسیژن و هیدروژن همان ارتباط هستند بلکه هر سه متغایرند و در عین حالجدای از هم نیز نیستند. علاوه بر این در هر دو حالت، ارتباط شماره ۱ با ارتباط شماره ۲ فرق دارد. حال سئوال اینست که آیا منتجه ربط شامل است یا نه؟ اگر ربط شامل باشد، حالت (ب و ه) درست است که منتجه و ربط شاملیکی میشوند اما اثر منتجه و اثر ربط شامل یک چیز دیگری می باشد و اگر گفتیم که منتجه مساوی است با "ارتباط و دو ربط" (یعنی مساوی است با اکسیژن، هیدروژن و ربط شماره ۱) حالت (الف) درست می باشد. بنابراین نکته اساسی در حل همین مطلب است و تبیین مطالب

قبلی و بعدی هم با هر کدام به یک نحو می باشد. مثلا اگر شکل (الف) را بپذیریم امر ثابت در نهایت یک چیزی می شود که اگر (ب) را بپذیریم با آن فرق دارد.

برادر جاجرمی: آیا در شکل الف، منتجه "ارتباط دو ربط" است یا "ارتباط و دو ربط"؟

برادر معلمی: ارتباط و دو ربط یعنی اکسیژن و هیدروژن و ربط آنها، هر سه، منتجه ای هستند که با سایر کیفیت تأثیر و تأثراتی دارد ولی در شکل (ب ود) خود ربط ۱ میشود ربط شامل.

البته تقصایی هم به این دو حالت وارد است مثلا در حالت الف ممکن است تسلسل عنوان شود که شاید به پاسخ آقای امیر احمدی حل شود . یعنی بگوئیم تسلسل مربوط به جایی است که قائل به انفصال شویم و بتوانیم تقسیم و جدای از هم یکنیم اما جایی که ارتباط هست تسلسل مطرح نیست . و یا در شکل ب وقتی می خواهیم یک نتیجه را و یا ربط شامل را ببنیم چه تقسمیمی می پذیزد ، خود نتیجه دو جزء بیشتر نمیتواند داشته باشد یعنی درون آن که نگاه می کنیم دو بخش بیشتر ندارد و لذا این سئوال مطرح می شود که آیا این دوئیت چگونه با هم ربط دارند و در این هم به نظر می آید همان سئوال تسلسل مطرح باشد .

برادر امیری : یک حالت دیگر که میتوان در نظر گرفت اینست که در شکل (ب) منتجه را خود ربط شامل (۱) نگریم با که متجه را اثری بداتیم که مربوط به این ربط شامل میشود یعنی اگر شامل اثبات شود و نه ربط بین ، ربط شمامل اکسیژن و ب هیدورژن فرضا آب میشود حال ما آثاری را بعنوان منتجه منسوب به این رابطبه شامل میکنیم که مسلم است که خود این آثا در ارتباط است که ظاهر می شود پس ربط شامل مساوی منتجه نیست بلکه رابطه شامل (۱ درب) آثاری دارد .که این آثار در ارتباط متعین و ظاهر میشوند .

برادر معلی : شما تغایر بین ۱ و ۲ (درب و ه) می فرمائید که ما هم ۲ را به عنان آثار این مجموعه با مجموعه های دیگر در نظر گرفتیم و همه قبول دارند که آثار منتجه غیر از منتجه است .

برادر امیری : پس در اینصورت آیا متنجه یعنی چه ؟

برادر معلی :سئوال همین است که آیا ارتباط اکسیژن و هیدورژن منتجه است یا اینکه اکسیژن باضافه هیدورژن (که اضافه بعمنای ارتباطشان هست) منتجه است ؟

برادر امیری : عرض من این است که هر کدام از این دو حالت را بپذیریم، آیا مفهومی که از منتجه داریم چیست ؟ آیا منظور ما از این منتجه چیزی دیگر که از این و آن منتج میشود است ؟ حال آیا چه چیزی از این منتج نتیجه میشود ؟

پس به نظر می رسد که منظور از منتجه همان اثری است که منسوب به یکی از اینها می کنیم ، لذا اعم از اینکه این اثر را منسوب به ۱ در الف و یا ۱ درب بکنیم ، بهر حال خود آن نمیشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران کلمه باطل را ریشه کن بفرما و عده ای که ولی ات عنایت فرموده ای هر چه زودتر عطا بفرما بارالهی مهلت ابلیس را اخذ و سلب و بفرما بار الهی نائب ولی ات خمینی را موید بفرما بارالهی نائبت ولی ات ماما خمینی را مؤید و معزز و منصور بفرما بدار . لشکر اسلام را در همه جببهه ها پیروز بفرما لشکر کفر را در همه جدالها مخذول بفرما . شهدای اسلام را با حضرت سید الشهدا بفرما . لشکر کفر را در همه جدالها مخدول بفرما انتقال ما از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصا قرار بده . علل ظاهری و باطنی ما را به الفت و الهیت خودت بر طرف بفرما ما را مشمول دعای ولی ات ود دعای صالحین امت و دعای اموات بفرما . بارالهی ولایت ما را در همه آناء و نهار خودت بر عهده گیر و به نفس وامگذار .

وقتی که ما می گوئیم ربط جامع و میگوییم رتبا از دوئیت و دو ربطی که درون یک مجموعه است بالاتر است . آیا در آنجا خلصتی درون دو کیفیت هست که به شرط ظاهر میشود یا خصلتی نیست ؟ اگر بگوئیم خصلتی هست و ظاهر میشود چه در شکل زمانی (که بگوئیم خصلت مشترکی است و ظهور با این ترکیب متناسب با وضعیت اول و ظهور در ترکیب دوم متناسب با ترکیبی ثانی پیدا می کند) و چه در شکل مکانی (که بگویم پس از ترتیب در مکان ظاهر میشود) از نظر بودن خود خصلت موجود تفاوتی با هم ندارد الا تفاوتی که در زمان مکان است . بنابراین خصلت نوعیه یا خصلتی که پس از ظهور بآ،ن وحدت ترکیبی میگوئیم هر دو خصلت در درون کیفیت وجود دارد و هم به مرتبه با خصلت اجزاء هم نیست :، یعنی وقتی میفرمائید اکسیژن و هیدوژن قابلیت ترکیب ئارد اگر قابلیت محض است و هچگونه خصلتی که شرط ترکیب ظاهر شود وجود ندارد که در اینصورت ترکیب واقع می شود مگر اینکه آن خصلت وجود پییدا کند و از برخوردشان ترکیب حاصل نمی شود . و اگر خصلت وجود دارد و به شرط ربط ظاهر میشود . در اینصورت مرتبه آن خصلت بالاتر از مرتبه دو خصلت دیگر است از نظر شمول مکانی و از خالق به این حلق آن می باشد ولی بهر حال مثل سایر خصلتها در این موجود است و به شرط ربط ظاهر میشود عین همین حرف را در تغییر هم میتوان و در ترکیب مکانی میشود ربط جامع که وضعیت مکانی را تحویل میدهند ، و بعید نیست که عرض کنیم که هر دو بعد یک مطلب هستند هر جند دوئیت دارند درست همانگونه که میگوئیم زمان و مکان دو بعد یک چیز هر چند دوئیت دارند و

ربط هم میخواهند . در وحدت ترکیبی بدون تغییر ترکیب حاصل نمیشود . یعنی بدون زمان نیست . در ظهور خصلت مشترک درد و ترکیب هم بدون زمان نیست و نیز زمان نیمواند بدون مکان فرض داشته باشد چرا که تغییر با تغییر مکانی نمیتواند منفصل فرض شود (طبق مباحث گذشته)

پس وقتی زمان و مکان و ابصورت انتزاعی ملاحضه کنیم و بگوئیم خصلت مشترک ربط جامع نخواهد با وقتی که خصلت مشترک را موجود در دو کیفیت و علت ارتباط در زمان میدانیم (یعنی هماموقع که گفتیم زمان منفصل از هم فرض ندارد) یعنی با ربط جامع _ که میگوئیم در مرکب جمعشان « وجمع عددی بعنوان دو تا یکی جداگانه نیست بلکه یک واحد پیدا میشود فرق دارد – و خلاصه اینکه آیا ربطی که در زمان واقع میشود و ربطی که در مکان واقع میشود بر خصلت موجود است که در ظاهر میشود یا اینکه چنین خصلتی اصلا نیست و صرف قابلیت است ؟ البته توجه شود که با اینکه امکان ذاتا صرف قابلیت است تو هم پیش نیاید چرا که این مربوط به هستی شناسی است و در آنجا پاسخ داده خواهد شد و مربوط به اینجاست . یعنی اینکه صرف قابلیت است واز خودش هیچ ندارد .

شد و مربوط به اینجا نیست یعنی امکان صرف قابلیت و از خودش هیچ ندارد .

در همه مراتب صادق است و منحصر به این نیست که در زمان یا در مکان بگوئیم بلکه دو جزئش هم همینطور است . یعنی از جهت اصل هستی ممکن انوجود است (اگر اثبات شد) ولی در اینجا داریم درباره کیفیت هستی بحث می کنیم بهر حال در این قسمت از صحبت اشاره ای به فرمایش آقای سیف داشیتم .

اما درباره دوئیت و ارتباط بین دوئیت یا رابطه شخصیه و اینکه آیا منتجه همان خصلت ربط جامع اهست یا نه سئوال جناب آقای امیری بود باید عرض کنیم که : اگر منتجه را به معنای آثاری یا اثر جدیدی بگیرد این غیر از وحدت ترکیبی است یعنی خصلت ترکیبی است یعنی رابطه کیفیت ارتباطی است که این وحدت ترکیبی یا یک وحدت ترکیبی دیگر به شرط ربط میتواند پیدا کند . اما اگر منتجه را بمعنای آنچه که حاصل شده بیان کنید یعنی اگر از نتیجه اصطاحا خارج شده و نام آن وحدت را منتجه بگذارید ، در اینصورت مساوی هستند .

حال صحبتی که باقی میماند اینست که آیا ربط جامع است میان دو کیفیت و بنابراین یک واحد را که ملاحضه کنیم قبل از تجزیه دارای سه بخش است که یک چیز را میدهند یا اینکه میگوید وحدتش مبتنی بر خصلت هر یک از اجزا است وخود خصلتی است که به شرط ترکیب از اجزاء بارز و ظاهر میشود ؟ پس دوئیت که داریم . دو تا خصلت داریم ولی هر یک از این دو خصلت شامل دیگری هستد و در اینجا معنای صحبت اینست که ماسه تا خصلت داریم که اگر هر

کدام را نداشته باشیم ! این واحد را نمیتوانیم داشته باشیم : یکی آن خصلتی که علت ترکیب شده ، یکی طرفینی که طرف ترکیب قرار دارند و بعد خود اینها روی هم خصلت جدیدی را تحویل داده اند که آن خصلت در ارتباط با یک چیز دیگری ، تمام میشود .

اگر یک عنایتی به صحبتی که در عوامل و مجموعه داشتیم بشود ، برای مجموعه یک هدف و یک نقطه اثری را قائل بودیم که برای هیچ یک از عوامل قائل نبودیم و در اینجا هم خصلتی هستند و وروی هم چیزی پیدا شده است و وحدت پیدا کرده که در رتبه بالا که نگاه می کنیم دیگر سه نیست و در ارتباط با چیز دیگری میگوئیم این نقطه اثر و این خصلت را دارد و در این صورت خصلت میشود کیفیت ربط این مجموعه با مجموعه دیگر به شرط ارتنباط .

اگر کسی بگوید : دو هسته ای ترکیب نیست جهان را تجزیه میکند و تاثیر و تاثر را ممتنع و تمیز را محلا میکند چرا که اگر دوئیت باشد ولی هیچگونه ربطی و قابلیت ترکیبی نباشد آیا به چه دلیل روی من اثر میگذارد ؟ یعنی اگر قابلیت محض باشد و برای ترکیب شدن هیچ چیز نداشته باشد که اثر بگذارد یا اثر بپذیرد یا یک واحد شود در اینصورت واحدی نخواهیم داشت و واحدهای جدا جدای از هم اجزاء دارند و در همینجا سئوال میشود که آیا این واحدها را چگونه می توان داشت ؟ آیا بسیط اند یا مرکب ؟ آیا دو جزء و دوئیتی که مطرح است خصلت چه چیزی هستد ؟ اگر بگوئید خصلت یک موجود مرکب هستد بدان معنی است که باید ترکیب شده اند ؟ بنابراین چنین حرفی با انفصال مطلق سازگار است و بعد هم چون موجود موجود متغییر است نفی تغییر هم باید از آن کرد زیرا نباید قابلیت حرکت برای خصلتها فرض علت ترکیب می باشد بنحویکه تو هم اینکه یک اتصال جبری را پیش میاورد در خاطر نیاورد .

(این توهم ، تو هم ابتدائی است) یعنی تو هم اینکه بگوئیم که این کیفیت اگر علت برای ترکیب را داشت حتما ترکیب خواهد شد . و این حتما شدن خلص است و همان پروسه است و این توهم باطل است چرا ؟

چون در آنجائیکه می گوید این کیفیت ، این خلصیت را دارد آیا می گوئید اینگونه است یا اینکه ممکن است این خاصیت را داشته باشد یعنی هر چیز را دو جزء گفتید برای این کیفیت هم میتوانید بگوئید هر چند آن جز هم طبق بحث قبلی جز مرکب است و عین اشکال در آنجا هم دارد میشود و الا اگر مرکب نباشد نباید زمان داشته باشد در حالیکه می بینیم زمان دارد .

سئوال دیگری بود که آیا خصلت نوعیه از درون مجموعه است یا نه ؟ اگر از درون است مسئله همرض بودن چگونه نسبت می دادید ؟ ج : بنابراین شد که کیفیت دارای خصال متعددی باشد که ظهور آن خصلت از درون این کیفیت به

شرط ربط است . فرضا در اینجا یک مجموعه آب داریم علاوه بر اینکه خصلتی که در یکمرتبه ظاهر شده به شرط ترکیب است از باید این کفیت خصلتهای به ظرط ترکیب داشته باشد که هنوز هم نشده است و وقتی که با یک کیفیت ترکیب میشود ظاهر مشود . آن خصلت با همعرض خودش ، ربط جامع است ولی باید از درون وجود داشته باشد در بحث قبل با ید عرض کردم که معنای خاصیت داشتن از درون ، موجب استیحاش نشد که بینهاسیت خاصیت میتواند در درون شی وجود داشته باشد البته اگر توانسید ممکن بودن هستی آن کیفیت را تمام کنید طبیعتا کلیه خصوصیاتش ممکن است این کیفیت و کیفیات به هستی اشان بازگشت میکند و ممکن میشود . اگر نتتوانستید ممکن بودن هستی اشان را ثابت کند کمترین خاصیت را که به کیفیت نسبت دهید کیفیت مستقل میشود و ناقض مطلب است . به هر گونه که بخواهید خصلتی را به کیفیت نسبت دهید آن کیفیت اگر ممکن نبود حتما واجب میشود ولی اگر توانسید مکن بودن هستی اش را اثبات کنید (که در موضع خودش اثبات خواهد شد) دیگر جمیع خواصش هم ممکن خواهد شد . بنابراین اینکه خصلت ربط جامع یا خصلت نوعیه یا همعرضش ظاهر میشود و متاثر از درونش نیست ، در مرتبه ایست که در این عین رتبه نظر نسبت به ترکیباتی که ظاهر میشوند داریم والا اگر با کیفیت دیگر ترکیب شود (که یک مرحله بالاتر بیاید و از همعرضش متاثر بشود) به این معنا است که خصلتی از درون این کیفیت ظاهر میشود . این خصلت درون آن هست که و ظاهر و میشود . نه اینکه قابلیت صرف است باز در این جا گفته نشود که اعطا وجود میشود . بحث ما د مورد کیفیت است این شی که اگر هستی اش ممکن بود ، و جودش هر لحظه به تفضیل حضرت حق سبحانه و تعالی است . این کیفیت هر لحظه نیازمند به اعطا است . ممکن نمیتواند قوام در حد حداقل مرتبه ا ٬ مستقل از حضرت سبحانه و تعالی داشته باشد .

و الا هیچکدام از این دو قسمت گفته شده موضع بحث در این قسمت نیست ولی چون ممکن است که برادران خوف این داشته باشند که در آخر مطلب چگونه میشود و باید الان در مقابلش موضع گرفت ممکن بودن را بکنید در آنجا بحث کنید و اثبات کنید . در اینجا ضرری نه به اینطرف و نه به آن طرف نمی خورد اگر توانستید ثابت کنید که هستی این کیفیت ممکن است ، همه کیفیت را شامل میشود .

برادر سیف : اگر قانون را ضروی بدانیم ولی هستی را ممکن بدانیم این چگونه میشود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ما بودن قانون را واجب نمی دانیم بلکه هستی آن در هر مرتبه ای که هست بسیط زمانی است که نه واچب (یعنی بسیط مکانی) در قبل هم از این بحث شد که آیا امر ثابت ذاتا بسیط است یا زمانا ؟ که ما در

آنجا بحث در واجب بودنش نکردیم شما اگر توانسید ثابت بکنید که چیز دیگری هم (غیر از خداوند جل جلاله)واجب است که آن س جای خوش بحث است که اگر سر جای خودش بحث می شود .

برادر سیف : منظور من بساطت زمانی امر ثابت بود .

برادر حجت الاسلام حسینی : بساطت زمانی ، یا امکان می سازد شما که نمی گوئید بساطت ، ذاتی ، آن است بلکه می گوئید قابلیت شکستن و اعدام را دارد که البته موضع بحثش بعد از هستی شناسی است که بعد ببینیم هستی قانون چه سنخی است ! پس بنابراین نسبت به این دو بحث را که جناب آقای معلی فرمودند اگر نخواهید سیر اول گفته شده بپذیرید تا رابطه بین آندو و کیفیت به تسلسل منجر بشود و بخواهید بگوئید که این ربط (ربط جامع) از حاق اکسیژن به حا ق ئیدورژن است ، و عملا بحث پائینی را نتیجه میدهد یعنی مطلب «جامع » میشود و ما همین بحث دومی که بر اساس آن خصلت ، بشرط ربط ظهور پیدا می کند را تقویت می کنیم تا بینیم که برادران چگونه مطلب را تضعیف می کنند اما بحث آقای سلیمی را نتوانسیم یادداشت کنیم کنم لطفا دوباره بفرمایند .

برادر سلیمی : عرض کردم خصلت نوعیه اگر خصلتی است که باید در هر دو باشد مثلا گاز ئیدورژن و اکسیژن مشترک است . اگر خصلت مشترک باشد که این خصلت دلیل بر ارتباط اکسیژن و ئیدورژن نیست و اگر خصلت جامع باشد و بگوئیم که فرضا آب خصلت نوعی یا ربط جامع اکسیژن و ئیدورژن است قابل قبول نیست . زیرا که آب نه در اکسیژن به تنهائی است و نه در ئیدروژن ، این چگونه می شود ؟

برادر حجت الاسلام حیسنی : آیا با این مکان که عرض شد رفع اشکال میشود که بگوئیم درون ایندو کیفیت خصلتی وجود دارد که بشرط ترکیب ظاهر میشود خصلتی وجود دارد که در زمان ظاهر میشود که منشاء ارتباط زمانی است .

برادر سلیمی : آیا به این معنا است که خصلتی در هر دو کیفیت است که شرط ارتباط ایندو و با هم ظاهر میشود ؟

برادر حجت السلام حسینی : بله ، اینکه می گوئید بشرط ارتباط ظاهر میشود به این معنا است که حرکت دارد یعنی آیا خود این مقوله را که می فرمائید ظاهر میشود آیا مقوله حرکت است یا نه ؟

برادر سلیمی : آیا خصلت نوعیه ای که ظاهر میشود ؟

برادر حجت السلام حسینی: آیا این حرکتی را که می بینید تأثیر خصلت نوعیه است یا نه؟ به عبارت دیگر در تغییر مکانی آیا پیدایش ربط جامع زمان می خواهد یا نه؟

برادر سلیمی: بله، زبان می خواهد ولی باید یک ربط محققی بین اینها باشد تا اینکه این دو کیفیت آن خصلتی را که درونشان است بروز بدهند.

برادر حجت السلام حسینی :من می خواهم بگویم که علت ربط محقق است، علت ربط خودش است. نه اینکه این کیفیت باشد و آنهم باشد تا ربط محقق بشود علت ارتباط خود کیفیت است . (س: آیا علت ارتباط خودش است؟) ج: فرق اینکه شما میگوئید که زمان مثل مکان نیست چون در مکان این کیفیت هست، آنهم هست آن وقت ربط جامع حاصل میشود.

برادر سلیمی: پس هر جا که خصلت مشترک بودند می فرمائید که حتما باید ارتباط برقرار کنند؟

برادر حجت السلام حسینی :آن خصلت مشترک، نفس ارتباط است. گاهی در مکان می گوئید که این هست، آن هم هست و در زمانی هم که هر دو هستند آن ربط جامع است.

برادر سلیمی: ممکن است که در مکان، این خصلت مشترک در هر دو کیفیت باشد. ولی تا رابطه ای برقرار نکنند ظهور پیدا نمی کنند.

برادر حجت السلام حسینی : یعنی هر دو کیفیت هستند و ربطی باید باشد تا آن خصلت ظاهر بشود.آیا می خواهید بگوئید در زمان، چون یک طرفش نیست، آن ربط جامع وجود ندارد؟ (ج : آن خصلت در هر دو هست) آیا در زمان، دو کیفیت متوالی وجود دارند؟ (ج: ولی آن خصلت مشترک باز در مراحل مختلف زمانی وجود دارد.) احسنت. ما میخواهیم عرض کنیم در همانجائیکه می گوئید در مکان وجود دارد. زمان خصلت مشترک را نمی توانید برابر با زمان دو کیفیت پائینی بدانید. یعنی نمیشود سرعت این خصلت را با سرعت هر یک از این دو خصلت "یکی" دانست اگر سرعت هر چیز برابر با خود می باشد، پس هر خصلتی سرعتش برابر با خودش است. یعنی آن کیفیت دو زمان دارد و در آنجائی هم که می فرمائید ایندو کیفیت هم زمانند، تسامحی می فرمائید. اگر زمان هر شیی برابر با سرعت خودش شد. آن وقت زمان آب با زمان اکسیژن و ئیدروژن فرق پیدا می کند. زمان اکسژن زمانی متناسب با خودشض است، زمان ئیدروژن هم متناسب با خودش است و زمان آب هم متناسب با خودش است سه خصلت هم خواهند بود.

برادر سلیمی: آیا شما بین ایندو کیفیتی که بهم ترکیب نشده اند ولی قابلیت ارتباط را با هم دارند و هنوز با هم ارتباط برقرار نکرده اند با آن مرحله ای که با هم ارتباط برقرار کرده اند و یک خصلت نوعیه ای جدید بروز پیدا کرده آیا شما بین ایندو مرحله تفکیکی قائل میشوید؟

برادر حجت السلام حسینی : در اینجا ظاهرا خصلت نوعیه نمی توانیم بگوئیم در اینجا باید وحدت ترکیبی و خصلت مکانی بگوئیم. ظاهرا زود نمی شود گفت که آب خصلت نوعیه است. اگر بمعنای زمانی بکار میبرید خصلت نوعیه را میتوانید بگوئید . اگر بمعنای مکانی میگوئید خصلت نوعیه نیست.

برادر سلیمی: پس آب خصلت نوعیه نیست، و باید حتما ربطی بین ایندو کیفیت برقرار شود که آن ربط غیر از خصلت نوعیه اینست که اینها دارند.

برادر حجت السلام حسینی : بستگی به این دارد که شما از چه موضعی بخواهید بیان بفرمائید، آیا از موضع اینستکه این کیفیت چیزی دارد و آن کیفیت هم چیزی دارد که آن چیز علت تحقق ترکیب ایندو است؟

برادر سلیمی: آن "چیز" که درون آندو کیفیت است، علت قابلیت تحقق ترکیب است.

برادر حجت السلام حسینی : اگر قابلیت صرف باشد اگر کنار هم گذاشتیم بدون هیچ نیروتی. چه دلیلی دارد کمتر کیب نشوند؟

برادر سلیمی: پس ترکیب نمی شوند و علتشان جدای از خودشان است من ربط جامع را غیر از خصلت نوعیه می دانم.

برادر حجت السلام حسینی : ربط جامع از کجا پیدا می شود؟ آیا در هستی این کیفیت خصلتی است که به شرط ربط ظاهر میشود یا نیست؟ (ج : بله در هستی آن کیفیت خصلت است) اگر خصلت در هستی آنست پس بفرمائید قابلیت محض دارد. چون فاعلیت را شما به آن نسبت می دهید و می گوئید که به شرط ربط ظاهر می شود. (س: آن کیفیت قابلیت خاص را دارد؟) قابلیت به معنای پذیرائی و پذیرش است.

برادر سلیمی: به معنای استعداد پذیریش است.

برادر حجت السلام حسینی : آیا بمعنای قوه است یا پذیرش؟

برادر سلیمی: به معنای قوه است.

برادر حجت السلام حسینی : اگر قوه است پس بنابراین صرف قابلیت نیست و چیز دیگری هم هست. با کلمه استعداد بهتر میشود بیان کرد. امکان صرف و پذیرش صرف نیست.

برادر سلیمی: اگر اینگونه باشد ربط جامع با این استعدادی که در کیفیت است دو تا میشود.

برادر حجت السلام حسینی : چرا؟ در این صورت ربط جامع که ظاهر شد ترکیب محقق میشود. آن وقت ما در اینجا سه خصلت داریم. خصلت اول خصلت ثانی و خصلتی که علت ترکیب شده است. (س : آیا وقتی که قوه ظاهر شد) ج: بله.

برادر سلیمی: آیا این ظهور، خود عامل میخواهد.

برادر حجت السلام حسینی :می گوئید در شرائط خاصی که ما اینرا قرار دادیم

برادر حسینیان: شرائط هم خودش یک چیز است.

برادر حجت السلام حسینی : شرائط، شرط ترکیب است نه علت ترکیب.

برادر حسینیان: آیا شرائط. خود بمعنای ربط نیست؟

برادر حجت السلام حسینی : شما می گوئید که این کیفیت باید تحت یک رابطه عمومی قرار بگیرید تا این ترکیب محقق بشود. ولی روابط درونی را که شما بیرون نمی آورید. در صورتیکه شرط را شما همیشه بیرون ذکر می کنید. می گوئید که در فشار فلان در چه اینها ترکیب می شوند. یعنی مشرط ربط ترکیب میشوند ولی باز در آن شرائط چیزی هست که پیدا می شود.

برادر سلیمی: من باز بنظرم میرسد که قوه با مرحله فعلیت دو تا است در درون یک کیفیت قوه هست ولی فعلیت موقعی است که ربط جامع محققی باشد.

برادر حجت السلام حسینی : آیا ربط جامع را شما از درون مجموعه تان خارج می گیرید؟ (س: این به چه معناست؟) آیا ربط جامع غیر از این مجموعه چیز دیگری است که این دو را با هم جمع می کند؟

برادر سلیمی: وقتی که ایندو جمع شدند، ربط جامع چیزی است که ایندو را جمع کرده است ولی وقتی که جمع نشده اند ربط جامعی هم نیست.

برادر حجت السلام حسینی : ربط جامع بقاءاش به چه چیزی است، وجودش به چه چیز است؟ آیا به دو خصلت دو جزء متکی نیست؟ (ح: بله، وجودش متکی به آنها است) پس خصلت به شرط ربط این کیفیت و خصلت بشرط ربط آن کیفیت وقتی ظاهر بشود ربط جامع. محقق شده است.

برادر سلیمی: ولی ربط جامع همان دو کیفیت نیست؟

برادر حجت السلام حسینی : بله درست است ربط جامعه همان دو کیفیت به قید تجزیه نیست. ولی همان دو کیفیت به قید ترکیب است آن دو کیفیت به قید تجزیه یعنی اینکه هنوز ترکیب نشده است.

برادر حسینیان: این قیدی را که می فرمائید آیا چیزی است که اضافه بر این ترکیب میشود؟

برادر حجت السلام حسینی : آن قید همان شرائطی است که می فرمائید.

برادر حسینیان: آیا شرائط در ترکیب لحاظ نمی شود؟

برادر حجت السلام حسینی : ملاظحه میشود اما نه به این معنا که آن شرائط علت است علت باید از درون باشد. البته این مطلب را ما تأئیدی نداریم شما می توانید استدلال کنید که علت باید از بیرون باشد، آن وقت من اشکالاتم را وارد میکنم.

برادر حسینیان: آن خصلت به شرط ربط ظاهر می شود یعنی تا آن ربط نباشد خصلت بروز نمی کند.

برادر حجت السلام حسینی : آیا نسبت به جزء هم همین طور است؟ (ج : بله) پس کیفیت هیچ خاصیتی را ندارد (ج : کیفیت به شرط ربط خاصیت دارد) شما هر خاصیتی را که می خواهید منسوب به درون کنید عین همین اشکال وارد میشود. تا وقتی که دیگر هیچ خاصیتی باقی نماند که آن وقت معلوم میشود که هیچ چیزی نیست.

برادر حسینیان: شما میفرمائید این خصلت بشرط ربط بروز پیدا میکند.

برادر حجت السلام حسینی : خود این خصلتی را که می فرمائید بشرط ربط بروز پیدا میکند آیا خود خصلتی است یا نه؟ یا اینکه دیگر این خصلت، خصلت نیست؟

برادر حسینیان: این خود خصلتی است ولی به شرط ربط، الی آخر.

برادر حجت السلام حسینی : اگر گفتید به شرط ربط بروز پیدا میکند به خود آن خصلت دیگر نمی توانید خصلت بگوئید. این خصلتی که به شرط ربط بروز پیدا میکند آیا میتواند خصلت نداشته باشد؟

برادر جاجرمی: اینکه میفرمائید علت ترکیب همان خصلت نوعیه است که درون شیی وجود دارد. ما متوجه نشدیم که آیا علت ترکیب را بمعنای علت تغییر میفرمائید. چون هر جا ترکیبی واقع شود تغییری واقع شده است اگر در مورد اصل تغییر صحبت می کنیم. این بحث هستی شناسی است. و اگر در مورد کیفیت تغییر صحبت می فرمائید، علتش همان امر ثابت بود که تمام کردیم.

برادر حجت السلام حسینی : این که اصل تغییر صحبتش در هستی شناسی است به چه معناست؟

برادر جاجرمی: یعنی ایئکه علت حرکت و هستی و ذات تغییر چیست؟

برادر حجت السلام حسینی :ما هستی تغییر را نمی گوئیم بلکه کیفیت تغییر را می گوئیم.

برادر جاجرمی: علت کیفیت تغییر که منسوب به امر ثابت شد.

برادر حجت السلام حسینی :آیا در مرتبه تحقق می فرمائید؟

برادر جاجرمی: بله، اینکه چرا بعد از هر کیفیتی، کیفیت خاص بیاید منسوب به امر ثابت شد، حالا می فرمائید که چرا این ترکیب ظهور پیدا کند و ترکیب دیگری ظهور پیدا نکند به خاطر خصلت درونی کیفیت قبلی است بنابراین امر ثابت مساوی با خصلتهای درونی شیی می شود.

برادر حجت السلام حسینی : آیا ما در اینجا خصلت نوعیه را زمان دار می دانیم؟ آیا زمان خاص خودش را برایش قائلیم یا نه؟

برادر جاجرمی: بهرحال بنظر نمی رسد که علت باشد. این که زمان داراست به چه معناست؟

برادر حجت السلام حسینی : به این معنا که آیا خصلتهای نوعیه تغییر هم می کند یا نه یعنی از نوع به نوع دیگر میرود یا نه؟

برادر جاجرمی: خصلت نوعیه را شما خصلت دومی فرمودید که بروز پیدا میکند.

برادر حجت السلام حسینی : خصلتی که بین خصلت اول و دوم است.

برادر جاجرمی: آیا آن خصلت، علت بروز خصلت جدید است؟

برادر حجت السلام حسینی :آیا آنرا در مکان ملاحظه می فرمائید یا در زمان؟ (ج: در زمان) اگر در زمان صحبت می فرمائید که گفتیم خصلت مشترک بین اولی و دومی همان خصلت نوعیه یا خصلت ربطی است که وجود دارد.

برادر جاجرمی: آیا مگر ترکیب مساوی تغییر نیست ؟ آیا تا وقتی که ترکیب صورت نگرفته تغییر معنی دارد؟

برادر حجت السلام حسینی :آیا زمان و مکان را برای شناسائی تجزیه می کنید یا تجزیه نمی کنید؟

برادر جاجرمی: برای شناسائی زمان را تجزیه می کنیم.

برادر حجت السلام حسینی :آیا تغایری دارند که شما می توانید آنها را جدا کنید؟ میشود گفت که تغایری ندارند و ما همین طور جدا می کنیم که آن وقت من سئوال می کنم که شما چگونه جدا می کنید؟

برادر جاجرمی: ما بحثمان در جمع کردن زمان و مکان است که ببینیم از چه قانونی پیروی می کنند.

برادر حجت السلام حسینی :آیا ما در امر ثابت بودیم که این حرفها را میزدیم؟

برادر جاجرمی: در مکانیزم تغییر و تغایر بودیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس ما دون امر ثابت میشود مکانیزم را صحبت کرد.

برادر جاجرمی: من سئوالم اینجاست که در مکانیزم چرا صحبت از علت تغییر بیاید.

برادر حجت الاسلام حسینی: ما در اینجا در مکانیزم تغییر هستیم.

برادر جاجرمی: شما علت ترکیب را بیان کردید.

برادر حجت الاسلام حسینی: بله ولی در موضع مکانیزم.

برادر جاجرمی: پس این علت به چه معناست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: خودتان فرمودید که به معنای بیان مکانیزم.

برادر جاجرمی: مکانیزم، صحبت از علت نمی کند.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا نمی تواند بگوید که چند بخش دارد و چه خصلتهائی هستند؟

برادر جاجرمی: این که بگوید چند بخش و چه خصلتهائی دارد دیگر علت ترکیب نیست (س: در چه رتبه علت نمیشود؟) در هیچ رتبه ای نمیشود.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا علت کیفیت هم نمی شود؟

برادر جاجرمی: علت کیفیت که امر ثابت بود علت خصلت خاص امر ثابت بود.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا همر در مرحله تحقق و هم در مرحله قانون اینگونه بود؟ عیبی ندارد که شما گاهی علت را در مرحله هستی ملاحظه کنید تا مادر هستی شناسی برویم و گاهی هم در مرحله قانونیت....

برادر جاجرمی: شما بفرمائید که برای اینکه بحث به هستی شناسی کشیده نشود موضع بحث کجاست؟ یعنی چگونه میشود که بحث از علت ترکیب بکنیم و وارد هستی شناسی بشویم؟

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۳

برادر معلمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. بحث جلسات مشترک و واحد قبل در مورد مبنای تقسیم بندی و ربط شامل بود یک سئوالی که در جلسات واحد مطرح شده بود این است که بحثهای فعلی که مطرح میشود و ما به عبارتهای مختلف یک بحثی را عنوان می کنیم.

چرا اصلا وارد چنین بحثی شده ایم ؟ بعضی وقتها صحبت از خصلتهای نوعیه و شخصیه میشود و بعضی وقتها صحبت از ربط شامل و مشمول میشود و غیره که کل این مهره در سیر بحثی ما برای چیست ؟ و دنبال چه چیزی می گردیم ؟

پاسخی که در این مورد داده شد اینست که همانطور که در جلسات قبل هم تذکر داده شده است این موضع بحثی مهمترین مهره و نکته بحث منطقهاست و بقیه صحبتهائی که بعدا مطرح خواهد شد شامل است از یک جهت الآن اگر ما بتوانیم مبنای تقسیم بندی را پیدا کنیم به عبارت دیگر قانون جمع بندی را پیدا کرده ایم وقتی چنین شد بصورت کلی بحثهای منطقها و تنظیم منطق ها آسان خواهد بود و اینکه بعضی وقتها صحبت از خصلتهای نوعیه و شخصیه میشود و بعضی وقتها از شامل و مشمول و کل و جزء صحبت میشود علتش شمول این مطلب بر تمام اینهاست و در اینجا این مساءله هست که بعد از اینکه ما تعین در رابطه را پیدا کردیم اگر بدون هیچگونه استدلالی و ربطی که برقرار کنیم به سراغ بحث منطق برویم یعنی مشخص نکنیم که منطق بعنوان یک کیفیت رابطه با سایر روابط چگونه رابطه دارد ؟ یعنی جایگاهش در کل جهان در کجاست ؟ اگر این مطلب را جواب ندهیم داخل خود منطق هم که برویم نمیتوانیم جواب دهیم و بگوئیم جایگاه منطق نظر در دستگاه منطق کجاست ؟ و همینطور نمی توانیم بگوئیم که بدیهیات و نظریات ، تصور و تصدیق در منطق نظر چکاره است ؟ مجبوریم همه را بدون جواب بگذاریم یا یک تعریف اجمالی از آن بدهیم و بگوئیم دیگر در مورد این تعریف اجمالی سئوال نکن ما از اینجا شروع می کنیم و فرقی ندارد که این مسائله را در کجا بحث کنیم هر جا که یک قانون تقسیم بندی یا یک قانون جمع بندی را در یکی از موردها پیدا کنیم قابل سرایت به بقیه موارد هست بنابراین دیده میشود که در بحثها که به نقاط مختلف می رویم علتش همین مساله است یک ابداع احتمال در همین مورد یکی از دوستان فرمودند که اگر این مطلب صحیح باشد آیا ما میتوانیم سراغ منطق صوری برویم

و در آنجا بگردیم و ببینیم در آنجا آیا جائی رابطه کل و جزء یا شامل و مشمول یا شخصیه و نوعیه را به نوعی معرفی کرده اند که اگر آن کار را انجام داده باشند و ما در جائی هم پذیرفته باشیم که منطق صوری در جای خودش حق است بتوانیم آن قانون را قید خصوصیتهای شخصیه اش را حذف کنیم و آن را در این موضع بیاوریم که قرار شد خود دوستان دقت کنند ببینند آیا در جائی چنین مطلبی گفته شده است یا نه ؟ یعنی رابطه کل و جزء را توانسته اند مشخص کنند و یا با یک تعریف برگزار شده و صحبتی در مورد آن نشده است ؟ یک صحبت دیگر این بود که برای پیدا کردن این قانون اگر ما یک مجموعه را حال مثلا کل مجموعه عالم را خصلتش را بصورت دقیق داشتیم و می دانستیم چه خصلتی دارد. مثلا امر ثابت را داشتیم و می دانستیم که جهانی که باید تحت این امر ثابت متعین شود چه خصلتی باید داشته باشد. بعد خصلت شخصیه یکی از این موارد را هم داشتیم مثلا منطق را بصورت دقیق می دانستیم چیست در مورد این دو خصلت که دقت می کردیم رابطه این دو با هم مشخص میشد یعنی بعد می فهمیدیم که باید منطق در کجای جهان قرار بگیرد تا آن کلی (آن جهان) این خصلت را داشته باشد در بحثهای قبل مشخص شده که خصلت نوعیه کل جهان را فعلا نمی توانیم صحبت کنیم و بطور دقیق بگوئیم که چیست یا امر ثابت را نمی توانیم بگوئیم که چیست و بعد آن خصلت نوعیه ای را که باید تحت این متعین شود را بگوئیم که چیست . آیا ما باید ابداع احتمالاتی پیرامون رابطه ای که بین جزء و کل است بکنیم ؟ یک کل را با اجزائش در نظر بگیریم و بعد ابداع احتمال کنیم که چه رابطه ای ممکن است بین جزء و کل باشد در حالیکه می دانیم که هم شناخت ما از آن کل و هم شناخت ما از آن جزء اجمالی است و بعد یک حدس بزنیم که اجمالا بتواند آن رابطه را تمام کند و بعد آن ابداع احتمال را در نقاط مختلف بچرخانیم و آزمایش کنیم ببینیم صحیح است یا نه ؟ این یک راه هست آیا از آن اطلاعات غیر قابل انکاری که در مراحل قبل داشتیم میشود دقت کرد و این مطلب را تمام کرد؟ این بحثهائی بود که در جلسه پنجشنبه مطرح شد. جلسه ای هم که دیروز بود پیرامون یک صحبت بود و آنهم همان مطلبی است که چند جلسه قبل مطرح شده که اگر ما طبق تعین در رابطه آمدیم و گفتیم یک رابطه وقتی موضع خودش را نسبت به سایر روابط عوض می کند یا موضعش نسبت به سایر روابط عوض میشود یا از یک مجموعه به یک مجموعه دیگر میرود خصلتش عوض میشود و تبدیل به یک رابطه دیگری میشود. حال اگر ما یک کل (یک مجموعه) را بخواهیم بشکافیم یعنی ببینیم که داخل آن چند بخش است اگر ما بتوانیم اجزاء آن را بصورت دقیق تعریف کنیم میتوانیم رابطه را بصورتی حذف کنیم که آن رابطه در خصلت اجزاء حل باشد. یعنی اگر آب را بعنوان یک مجموعه و کل میخواهیم ببینیم دارای چه بخش هائی است ؟ میشود گفت که اکسیژن و هیدروژن و ربط

بین اکسیژن و هیدروژن است ولی طبق تعین در رابطه نمی توانیم بگوئیم که هیدروژن مثبت و اکسیژن منفی است، یعنی آن ربط را که خصلت شخصیه به اکسیژن و هیدروژن در این مجموعه می بخشد آن را در اجزاء حل کنیم و دیگر از آن اسمی نیاوریم که هیدروژن و اکسیژن را جوری تعریف کنیم که فقط اکسیژن و هیدروژن درون آب بتوانند آن تعریف را داشته باشند و اکسیژن و هیدروژنی که در جای دیگر است خصلت شخصیه دیگری داشته باشد که در این تعریف ما اشاره ای به آنها نشود. یعنی به عبارت دیگر بگوئیم که مبنای تقسیم بندی (هست) ربط مشخص . باز آن صحبتی که در جلسه دیروز بود اینست که ما قبل از اینکه وارد این بحث شویم یک خصلت نوعیه و خصلت شخصیه را پذیرفته ایم یعنی می دانیم که کلیه آبهائی که هستند خصلت نوعیه ای دارند که بعد ما می گوئیم اگر آب را تجزیه کنیم و بخواهیم ببینیم چند بخش دارد می گوئیم اکسیژن و هیدروژن برای اکسیژن و هیدروژن هم خصلت نوعیه پذیرفته ایم ، و آن چیزی که به اکسیژن و هیدروژن خصلت شخصیه می بخشیده است بجای اینکه بتوانیم پاسخ این سئوال را بدهیم که این چه نحوه ای است که اکسیژن و هیدروژن در اینجا همان اکسیژن و هیدروژنی که در هوا هست. نمی باشد ؟ این سئوال را به خود اکسیژن و هیدروژن منتقل کرده اید و گفته ایم در اینجا بجای اینکه بگوئیم اکسیژن و هیدروژن می گوئیم هیدروژن مثبت اکسیژن منفی که نشان دهنده اینست که این درون آب است که باز گفته شد پس بین این اکسیژن منفی و اکسیژن خنثی که در هوا هست یک خصلت نوعیه قائل شدیم . می گوئیم اکسیژن مثبت یا اکسیژن منفی یا اکسیژن بدون بار و اکسیژن بدون بار و می گوئیم چیزی به اکسیژن بدون بار اضافه میشود یا کم میشود که اکسیژن منفی بدست می آید.

سئوال در مورد ارتباط همین دو بود. یعنی ما بجای اینکه آن ارتباط را که بنی اکسیژن و هیدروژن بر قرار میشود و به اینها خصلت شخصیه می بخشد را جواب دهیم این سئوال را یک پله عقب تر برده ایم یعنی آنرا درون مجموعه دوم برده ایم . بجای اینکه در مجموعه آب جواب دهیم در مجموعه هیدروژن برده ایم و گفته ایم هیدروژن . هیدروژن مثبت است که باز سئوال چنین مطرح میشود که بین آن چیزی که هیدروژن را مثبت کرده است و آن چیزی که جامع مشترک بین اکسیژن و هیدروژن منفی است این اضافه یا کم را چه چیزی بهم متصل کرده است ؟

و سئوال جواب داده نشده است. صحبتهای واحد در همین حد بود که اگر مطلب دیگری است دوستان بفرمایند تا مشخص شود که این قانون تقسیم بندی یا قانون جمع بندی چه در مورد جزء و کل صحبت شود چه شامل و مشمول و چه نوعیه و شخصیه به چه صورت است ؟

برادر جاجرمی: من از فرمایشات آقای حسینی در جلسات قبل چیزی را استنباط کرده ام که درباره تبیین رابطه بین دو کیفیت است که آنرا عرض می کنم اگر اشکالی در آن است تصحیح بفرمائید. بنابراین ما این دفعه از مطلب دفاع می کنیم و نمی خواهیم نقض کنم. ما تمام کرده ایم که در تغییر یا در توالی دو کیفیت انفصال نیست. اتصال نیست، این بحث به ما یک نتیجه ای داد که پس در توالی دو کیفیت بی کیفیتی نیست یعنی ملاحظه کردیم که اگر یک کیفیت تغییر می کند و کیفیت دیگری می آید در این تغییر بی کیفیتی صورت نگرفته است. در قدم دوم از این مطلب یک چیز دیگر را متوجه میشویم که حال که کیفیتی هست که رابطه بین کیفیت اول و دوم است یعنی بی کیفیتی نیست پس آن کیفیت (یعنی ربط) هم در زمان کیفیت اول باید باشد هم در زمان کیفیت دوم یعنی اگر رابط بین کیفیت اول و دوم بد است کیفیتی باشد نباید زمانش به زمان یک و دو محدود شود. بکله آن هم باید در زمان (۱) و هم در زمان (۲) باید باشد تا بتوانیم بگوئیم آن کیفیت رابط بنی (۱) و (۲) است. از این با یک نتیجه ای گرفته میشود و آن اینکه اگر کیفیتی باشد که هم در زمان کیفیت اول وجود باشد و هم در زمان کیفیت دوم موجود باشد بنابراین آن کیفیت رابط نبایستی از کیفیت اول و دوم متأثر شود.

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۴

برادر معلمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. بحث واحد تحت عنوان مبنای تقسیم بندی پیرامون ربط شامل یا ربط جامع، خصلت نوعیه و خصلت شخصیه بود. در جلسه مشترک قبل آقای جاجرمی یک سیر بحثی را فرمودند و در جلسات واحد به صورت مشخص تر و ریزتر آن مطالب را گفتید. اکنون ایشان مطلب خود را توضیح بیشتری می‌فرمایند و دوستان هم اشکالاتی که در مورد آن است مطرح می‌فرمایند.

برادر جاجرمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. مقدمتا ما دنبال این بودیم که به وسیله تعین در رابطه و اصالت رابطه نگاهی دوباره به بحث تغییر و تغایر بکنیم. در بحث تغییر ملاحظه کردیم که در توالی دو کیفیت، انفصال نیست. لذا می‌خواهیم کیفیت ارتباط متوالیین را کشف کنیم و تفاوت آن رابطه رابط را با آن دو رابطه متوالی بدانیم. در اینجا به نظر می‌رسید که ما به عنوان یک سیر بحث چند مهره را به ترتیب دنبال کنیم تا از مجموع آنها این مسئله نیز حل شود. اینک سیر بحثی را بدین ترتیب عرض می‌کنم.

۱ـ معین کنیم که "چرا خصلت نوعیه و خصلت شخصیه را ضروری یک تغییر می‌دانیم". توضیح اینکه اول باید معین کنیم که چرا این تقسیم بندی در مورد تغییر لازم است؟ چرا وقتی که در توالی دو کیفیت دقت کردیم چنین تقسیمی‌را برای کیفیات قائل شدیم؟ و کیفیات را به دو دسته کلی خصلت نوعیه و شخصیه تقسیم کردیم؟

۲ـ چرا خصلت نوعیه درونی است؟ در رابطه با این مطلب باید دو مطلب مورد توجه قرار بگیرد. الف: تقسیم به درون و بیرون به چه معنی است. ب: رابطه خصلت نوعیه با درون چیست؟

این بحث که تمام شود باید معین شود که ۳ـ لوازم ذاتی بودن یا درونی بودن خصلت نوعیه چیست؟ آیا لوازم این بحث با اعتقاداتمان سازگار است؟ آیا ایراداتی را که به منطق دیالکتیک و یا به معتقدین اصالت شی می‌گرفتیم در اینجا وارد می‌شود؟

۴ـ خصلت نوعیه چه رابطه ای با امر ثابت دارد؟ توضیح اینکه چون در اینجا دو فرض مطرح است یکی اینکه امر ثابت همان نوع الانواع باشد و دوم اینکه امر ثابت و نوع الانواع دو چیز باشند. روشن کنیم که کدام دو فرض صحیح است؟

به نظر می‌رسد این سیری است که اگر طی کنیم آنگاه می‌توانیم نقاط اختلاف و اشتراک ربط شامل و جامع. خصلت نوعیه و خصلت شخصیه را بدست آوریم و خلاصه ببینیم وضع روابط از دید تعین در رابطه چه شکل است؟ و شامل و مشمول و نحوه شمولیت و مشمولیت را در این بحث مشخص کنیم.

این آن مقدار از این سیر بحثی را که به نظر می‌رسد می‌تنوان تمام کرد در اینجا عرض می‌کنیم تا دوستان هم نظراتشان را بفرمایند.

اما برای اثبات مهره اول یعنی چرایی دو کیفیت شخصیه و نوعیه عرض می‌کنیم که ۱ـ "ما تمام کرده ایم که در توالی دو کیفیت بی کیفیتی نیست." این نتیجه بحث عدم اتصال و عدم انفصال در تغییر بوده است و ملاحظه کرده ایم که در تغییر هیچ جا نیست که کیفیت نداشته باشیم و بی کیفیتی محض باشد.

۲ـ چون با دقت در دو کیفیت متوالی در تغییر متوجه شدیم که وقتی کیفیت گذشته موجود است کیفیت آینده نیست و بالعکس وقتی کیفیت آینده باشد کیفیت گذشته نیست و بین این دو بی کیفیتی هم نیست. پس رابطه ای که رابطه دو کیفیت متوالی است ضرورتا باید در هر دو زمان موجود باشد پس آن رابطه باید خصلت مشترک دو کیفیت متوالی باشد. نتیجه و اثر این بحث این است که خصلت مشترک به هنگام تغییر ربط اول به دوم به لحاظ خصلت مشترک بودن تغییر نمی‌کند. بنابراین ۳ـ خصلت مشترک نبایستی از دو کیفیت متوالی در تغییر تاثیر بپذیرد. زیرا اگر خصلت مشترک از کیفیت اول تاثیر بپذیرد تغییر خواهد کرد و نمی‌تواند خصلت مشترک کیفیت بعدی باشد. لذا باید از کیفیت اول و دوم تاثیر بپذیرد. این بحث دو فرض را پیش می‌آورد:

الف: اینکه خصلت نوعیه بر خصلت شخصیه اثر نگذارد و خصلت همه آنها را امر ثابت معین کند.

ب: خصلت نوعیه بر خصلت شخصیه اثر بگذارد و امر ثابت همان نواع الانواع باشد...

مباحثهمشترک ما درباره این سیر بحث تا همین جا بیشتر نبود تا انشا الله جلسه آن را پیگیری کنیم.

برادر معلمی: برای اینکه بحث ها زودتر به نتیجه برسد دوستان سعی بفرمایند در موردهمین یک سیر صحبت کنند. اگر به نظرشان جایی از آن اشکالی و کمبودی است و یا لازم به تقویت می‌دانند، همان را مطرح کنند تا تکلیف این سیر روشن شود تا اگر احیانا این بحث نقصی داشت که موجب رد شدن آن بود به سیر دیگری می‌پردازیم.

برادرامیری: بسم الله الرحمن الرحیم. استدلالی را که برای مهره اول مطرح کردند تا اینجا قبول است که در توالی دو کیفیت بی کیفیتی نیست. یعنی انفصال نیست اما قسمت دوم این استدلال این مهره می‌تواند بدنی ترتیت کامل شود.

ایشان از اینکه وقتی کیفیت اول هست کیفیت دوم نیست و بالعکس آن، نتیجه گرفته اند پس رابطه باید در هر دو زمان باشد. اینجا طبق بحث تعین در رابطه که گفتیم هر چیز زمان خاص خودش را دارد و یک کیفیت نمی‌تواند در دو زمان باشد. بهتر به نظر می‌رسد این گونه استدلال کنیم که با توجه به اینکه کیفیت دوم را منسوب به کیفیت اول می‌کنیم، به‌هرحال آن رابطه ای را که با نفی انفصال قبول کردیم باید امر مشترکی بین ربط الوی و دومی‌باشد و بعد هم بگوییم این امر زمان خاص خود را دارد و به همین دلیل و به دلیل اینکه می‌خواهیم یک رابطی بین کیفیت الآن و کیفیت بعدی باشد الزاما این تنها به یک گونه ممکن است و آن هم اینکه بگوییم زمان رابط زمان شامل باشد. حال چگونه این را می‌توانیم بگوییم شاید با طرح اختلاف سرعت ها ممکن باشد ولی اگر به شکلی در اینجا گفته شد و عنوان فرمودند که این باید در هر دو زمان باشد. شاید مقداری اشکال ایجاد شود. زیرا یک کیفیت نمی‌تواند دو زمان داشته باشد. مگر آنکه بگوییم شامل بر این ها باشد که شامل بودن آنرا هم با اختلاف سرعت بتوانیم تبیین کنیم.

عرض هم در مورد نتیجه گیری این بحث دارم که گفتند "پس خصلت مشترک نبایستی از دو کیفیت متوالی در تغییر تاثیر بپذیرد. می‌گویم اگر تاثیر نپذیرد که دیگر مشترک نیست چگونه می‌شود که یک چیز بین دو کیفیت مشترک باشد ولی از هیچکدام هم تاثیر نپذیرد؟ مگر به یک شکل که بگوییم در کیفیت اول و دوم یک چیز ثابت است که آن چیز ثابت نه تاثیر می‌پذیرد و نه تاثیر می‌گذارد به نظر می‌رسد که این قسمت نمی‌تواند مطلب را روشن کند.

برادر جاجرمی: لطفا این قسمت دوم را توضیح بفرمایید که چرا خصلت نوعیه نمی‌تواند از خصلت شخصیه تاثیر نپذیرد؟

برادر امیری: می‌فرمایید خصلت مشترک، اگر بگویید یک کیفیت دو قسمت دارد یک قسمت متغیر و یک قسمت ثابت. اگر آن خصلت که در کیفیت اول و دوم تغییر نمی‌کند از کیفیت اول و دومتاثیر نمی‌پذیرد چگونه مشترک است؟ اشتراکش به چیست؟ آن مرزی را که شما مشترک قلمداد می‌کنید آیا بدون تاثیر ممکن است؟ (س: تاثیر از خود کیفیت اول؟) باشد از هرجا (س: یعنی مشترک بین خصلت نوعیه و خصلت شخصیه می‌فرمایید؟) بله.

برادر حسینیان: بسم الله الرحمن الرحیم. عرض بنده نسبت به بند سومی‌است که جناب آقای جاجرمی فرمودند و قسمتی از صحبت مرا نیز آقای امیری فرمودند. خصلت مشترکی را که می‌فرمایند در تغییر نباید از دو کیفیت اول و دوم تاثیر بپذیرد. نهایتا روشن نمایند که آیا قابلیت تاثیرپذیری را هم ندارد یا دارد؟ یعنی ما کاری الآن به این نداریم که آیا از خصلت‌های شخصیه تحت شمول خود تاثیر می‌پذیرد یا از خصلت‌های نوعیه ای که حاکم بر خودش می‌باشد. اگر این را بپذیریم که خصلت نوعیه نهایتا تاثیرپذیر هست (البته نه از خصلت شخصیه که تحت شمولش بلهک از خصلت نوعیه

شامل بر آن) یعنی قابلت تغییر را در خصلت نوعیه آورده اید. و این نپذیرفتن تاثیر ناپذیری مطلق را از بین می‌برد. و لذا آن ابداع احتمالی که در بند دوم فرمودند که همان معنی امر ثابت است ظاهرا با توجه به اینکه برای خصلت نوعیه قابلیت تاثیرپذیری را پذیرفتیم شکسته می‌شود حال نه از شخصیه آن بلکه از نوعیه آن. اما اینکه از خصلت شخصیه هم تاثیر می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد، باید گفت حتما حرکات و تغییرات اجزا آب مثل اکلترون و پروتون های درون آب و خصلت خود آب موثر است. شما نمی‌توانید خصلتی را الآن مشاهده می‌کنید همان خصلتی بدانید که چند قرن پیش مشاهده می‌شده است. یعنی خصلت آب به کل عوض نشده است ولی حتما تغییر کرده است و به عبارتی که آقای امیری فرمودند اگر آن خصلت درون آن را ثابت بدانیم آن گاه آن کیفیت ثابت نمی‌توان مفسر تغییر باشد پس آن خصلت مشترک حتما تغییر می‌کند و تغییر آن نهایتا روی سیر ثابتی است البته تغییر آن سیر هم به سیر دیگر حتما تحت یک نوع بالاتری است. پس این بند سوم را به نظر می‌رسد باید توضیح بفرمایند که آن خصلت مشترک را دو کیفیت متوالی در تغییر یعنی از خصلت هی شخصیه تحت شمول خود چگونه می‌تواند تاثیر نپذیرد.

برادر سیف: بسم الله الرحمن الرحیم. یک سوال در مورد قسمت دوم بیانات آقای جاجرمی دارم که گفته شد وقتی کیفیت اول هست کیفیت دوم نیست و وقتی کیفیت دوم هست کیفیت اول نیست و نتیجه گرفتند که رابط بین او و دوم باید رابطه ای مشترک در کیفیت اول و دوم باشد و سپس بقیه بحثها را فرمودند. حال سوالبنده این است که آیا وقتی که کیفیت اول نیست کیفیت دوم هست یا نیست؟ اگر کیفیت دوم هست آنگاه که دیگر چیزی بین دو کیفیت لازم نیست. یعنی می‌پذیریم که وقیت کیفت اولی هست دومی‌نیست و وقتی دومی‌است اولی نیست؟ اما به عکس آن چطور؟ آیا وقتی اولی نیست دومی‌هست یا نیست؟ و وقتی که دومی‌نیست اولیهست یا نیست؟اگر وقتی اولی نیست دومی‌هست و برعکس، آنگاه احتیاجی به ربط بین یا ربط شامل و خلاصه چیزی غیر از همین دو کیفیت برای ارتباط این دو کیفیت نیست. واگر احتیاجی است که ربطی اضافه واسطه ارتباط این دو به هم باشد چرایی آن را توضیح دهید چرا که انفصالی نیست که به رابط احتیاج داشته باشیم. به خصوص اگر دو کیفیت حقیقتا متوالی منظور نظر باشد البته اگر بتوان در نظر گرفت به این معنی که کیفیت مابین برایشان مطرح نباشدیعنی درست بلافاصله پس زا این، آن باشد. اگر این تصور از توالی باشد دیگر آن موقع ربط بین این ها معنایش به یک صورت دگیر باید طرح شود.

اما سوال دیگر این که آیا خصلت نوعیه راهمان خصلت مشترک گرفته اید؟ اگر چنین هست به معنی این است که خصلت مشترک یا خصلت نوعیه هم در اولی و هم در دومی‌هست یعنی وقتی اولی هست و دومی‌هم نیست باز خصلت

نوعیه هست و وقتی دومی‌هست خصلت نوعیه هست اگر چنین است در آن صورت دیگر باید گفت موضوع ندارد که بگوییم خصلت نوعیه آیا از کیفیت اول اثر می‌پذیرد یا نه، چون خصلت نوعیه همان کیفیت اول است جز کیفیت اول است. کیفیت اول است که خصلت نوعیه را درون خودش دارد. چگونه میتوان تصور کردکهیک کیفیت خصلتی(نوعیه)داشته باشد ولی این خصلت از آن کیفیت اثر نپذیرد اثر از موثر جدا نیست. دیگر فاصله ای بین خصلت نوعیه و کیفیت اول نیست تا بگوییم آیا کیفیت اول بر خصلت نوعیه اثر می‌گذارد و بالعکس. بنابراین یکسوال تبیینی اینجا مطرح است که، آیا منظورتان از خصلت نوعیه آن خصلتی است که از رفتن کیفیت اول به کیفیت دوم حاصل می‌شود؟ یعین کیفیتی است که در کیفیت اول نیست و در کیفیت دوم هم نیست بلکه از رفتن کیفیت اول به کیفیت دوماین کیفیت که خصلت نوعیه هست ظاهر می‌شود؟ و یا به آن شکل اولی است که اشکال آن را عرض کردم؟

برادر سلیمی: بسم الله الرحمن الرحیم. من فکر می‌کنم در این سیری که فرمودند آن چیزی که تا به حال اثبات شده این بوده که در تغییر و رفتن از یک کیفیت به کیفیت دیگر یک چیزی باید مشترک باشد یعنی کیفیتا ربط مشترک یا خصلت مشترکی بین دو کیفیت متوالی باید باشد والا تغییر ممتنع می‌شود و انفصال پیش می‌آید حالا این طور به نظر من می‌رسدکه اگر این ربط مشترک را خصلت نوعیه بگیریم و این دو کیفیت متوالی را خصلت شخصیه بگیریم در این صورت ثابت شده است که وقتی خصلتهای شخصیه تغییر می‌کند خصلت نوعیه ثابت است والا نمی‌تواند ربط شامل باشد و یا خصلت نوعیه باشد. اما هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم خصلت نوعیه خصلت شخصیه را معین می‌کند و یا برعکس خصلت شخصیه ها جمع می‌شوند و خصلت نوعین را معین می‌کنند. در اینجا تنها از لحاظ زمانی ثابت شده که خصلت نوعیهثابت و شخصیه متغیر. ولی چرا ما این خصلت نوعیه را در این مرحله منسوب به درونش می‌کنیم در حالی که در بحث تعین در رابطه هم شرایط و هم خصلت درونی شی را برای بروز یک کیفیت جدید شرط دانستیم. ولی در این جا فقط منسو به درون می‌کنیم و می‌گوییم خصلتی می‌بایسد در اکسیژن باشد و همین طور در ئیدروژن باشد تا این ها باهم ترکیب شوند و تا یک خصلت جدید یا کیفیت جدیدی را بروز بدهند؟ پس آیا بهتر نیست ما هم بر طبق بحث تعین در رابطه بگوییم درست است که خصلت نوعیه و خصلت شخصیه هر دو شامل و مشمول هستند ولی هر دو از لحاظ اینکه کدام دیگری رامعین می‌کند تحت امر ثابت می‌باشند و با ملاحظه آنها از رتبه امر ثابت هیچ فرقی با هم ندارند که بگوییم اول خصلت نوعیه هست که خصلت شخصیه را معین می‌کند یا خصلت شخصیه است که خصلت نوعیه را معین می‌کند. بزرگ و کوچکی هم که گفتیم در اینجا معنا ندارد پس خصلت‌های نوعیه اثر درخصلت‌های شخصیه

ندارند و همین طور خصلت‌های شخصیه هم اثر درخصلت‌های نوعیه ندارند همه آنها تحت شرایطی معین میشوند و از هم نیز تفکیک می‌شوند. آنوقت دیگر این بحثها پیش نمی‌آید که آیا حرکت منسوب به درون است یا بیرون و آیا مثلا جوهره هستی ثابت است یا نه. و اگر ثابت باشد رابطه جوهر با عرضش به چه صورت است؟ اگر جوهر ثابت باشد چگونه می‌تواند عرضش تغییر بکند. عرض که ظاهرا تابع جوهر باید باشد و از این قبیل بحث ها.

برادر معلمی: آقای جاجرمی لطفا این سوالرا هم پاسخ بفرماییدکه آیا خصلت مشترک و خصلت نوعیه را یکی گرفته اید؟

برادر جاجرمی: بله یکی گرفته ایم. بعضی از دوستان می‌فرمایند اگر چنین مطلبی اینجا طرح بشود با تعین در رابطه ناسازگار نیست چرا که ما در آنجا ثابت کرده ایم که یک خصلت در دو زمان نمی‌تواند موجود باشد و یانجا شما ثابت می‌کنیدکه خصلت مشترکی است که در دو زمان موجود است این مطلب به نظر من اگر دقت بکنیم و ببینیم زمان هر رابطه ای مساوی با تغییرات همانرابطه است و بخواهیم برای رابطه ای که به آن نسبت خصلت نوعیه بودن می‌دهیم، قائل شویم مسلما باید تغییرات خود آنرا ملاحظه کنیم لذا تغییرات خصلت نوعیه به نحوی بطئی تر است و مانند امر ثابت اطلاق ثبوت برای آن فرض نمی‌کنیم. بلکه تغییرات آن را نسبت به تغییرات خصلت شخصیه به نحوی می‌دانیم که با تغییر متوالی خصلت شخصیه آن خصلت تغییر نمی‌کند. بنابراین وقتی زمان هر رابطهرامساوی تغییرات خود آن بگیریم این اشکال که خصلت نوعیه را ملاحظه کنید باید روی خود آن بنشیند و تغییرات خود آنرا ملاحظه کنید. و ببینید خصلت نوعیه چه نحوه تغییراتی دارد و ببینیم آیا در طول تغییرات خودش می‌توانیم یک خصلت مشترک پیدا کنیم؟ خواهیم دید که اگر نسبت به خودش ملاحظه کنیم چنین چیزی ممکن نیست. بلکه در هر زمانی خصلت نوعیهخاصی دارد. یعنی اگر نسبت به مرتبه بالاتر آن ملاحظه کنیم تغییراتی برای خود این ملاحظه می‌کنیم و اختلاف مراحل مختلف را خواهیم دید. بنابراین عرضم این است که اگر می‌خواهید بگویید که چگونه یک رابطه در دو زمان موجود است،از آنجا که زمان هر رابطه ای مساوی با خودش می‌باشد باید روی خودش بنشینیم و ملاحظه کنیم که آیا در دو متوالی و دو نحوه کیفیتی که بروز پیدا می‌کند می‌شود یکسانی را ملاحظه نمود؟ بنابراین با توجهخ به این تغییرات خصلت نوعیه در مقایسه با مراتب بالاتر خود قابل ملاحظه است و در دو مرحلهاز تغییرات آنهم حتما تغایر کیفیت دارد.

آقای امیری هم فرمودند که اگر خصلت نوعیه در هر دو کیفیت اول و دوم مشترک است چگونه می‌شود از آن دو تاثیر نپذیرد. در این مورد شاید ابداع احتمالی که در پایان آقای سلیمی‌کردند که خصلت نوعیه و خصلت شخصیه هیچ کدام تابع چیزی نیستند بلکه همگی تحت امر ثابت معین می‌شوند، جواب این مسئله را بدهد. یعنی هم خصلت نوعیه و هم شخصیه منسوب به امر ثابت هستند وعلت نحوه خاص ترتیب این ها را امر ثابت تعیین نموده است. بنابراین بحث تاثیر و تاثر از هیچ طرفی مطرح نمی‌شود.اما یک مطلب دیگر که با توجه بهمینبحث می‌توان جواب داد این است که چون ثابت کرده ایم که در توالی دو کیفیت بی کیفیتی نیست و وقتی که کیفیت دوم هست کیفیت اول نیست و برعکس، می‌توانیم نتیجه بگیریمکه پس کیفیتی باید باشد که لااقل در طول زمان این تغییر نتوانیم به آن نسبت تغییر بدهیم زیرا اگر چنین نباشد نتیجه آن انفصال دو کیفیت خواهد بود. چون ما می‌خواهیم ارتباط متکیف بین دو کیفیت را اثبات کنیم. اگر شما بخواهید رابطه ای متکیف بین دو چیزی که تحققا قابل جمع با هم نیستند (لزوما باید پشت سر هم باشند تا تغییر را نتیجه دهند) قائل شوید لزوما آن رابطه متکیف در هر دو زمان باید موجود باشد. یعنی به صورت نقضی اثبات می‌کنیم که اگر اینگونه نباشد انفصال پیش می‌آید. شما اگر می‌توانید به شکل دیگر بگویید و انفصال هم نتیجه آن نباشد. ما می‌گوییم اگر خصلت مشترک رابطه متکیف موجود در هر دو زمان نباشدانفصال پیش می‌آید یعنی در رابطه بین دو کیفیت نمی‌تواند تغییر راه داشته باشد و چون بی کیفیت هم نمی‌تواند باشد پس باید کیفیتی باشد که در هر دو زمان موجود باشد و اگر چنین نباشد آنگاه کیفیات لا اقل از طریق امر متکیفی مرتبط نخواهد بود و شاید از طریق قانون آنها را مرتبط بدانید که در این صورت هم باز چون قائل شده ایم که در عینیت بی کیفیتی نیست نتوانسته ایم چگونگی آن را توضیح بدهیم. آقای سیف هم فرموده اند که آیا خصلت مشترک قبل از وقوع تغییر هم واقع است یا بعد از تغییر بروز پیدا می‌کند؟ چنانکه الآن عرض کردم اگر بروز نداشت انفصال پیش می‌آمد. یعنی ما قبلا تمام کرده ایم که باید رابطه رابطه ای متکیف باشد و اینگونه نیست که این رابطهبعداز تحقق کیفیت اول و دوم بروز پیدا بکند. بلکه آن کیفیت متکیف بایستی به نحوی بر این تغییر شمولیت داشته باشد و خود آن خصلت نوعیه نفس رابطه می‌شود. یعنی نفس رابطه بین دو کیفیت همان خصلت نوعیه متکیفی است که از حاق کیفیت اول شروع می‌شود و به کیفیت دوم ختم می‌شود. بنابراین بایستی قبل از اینکه کیفیت اول به کیفیت دوم تبدیل شود بروز وجود داشته باشد. اگر بروز نداشت رابطه بین دو کیفیت رابطه ای متکیف نبود و آنگاه انفصال پیش می‌آمد و باز می‌توانستیم جایی را سراغ بگیریم که بین دو کیفیت بی کیفیتی باشد این پاسخ هایی بود که به نظرم می‌رسید.

حجت الاسلام حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین... بار الها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران. کلمه باطل را از زمین برکن. آنچه به ولیت وعده فرموده ای هرچه زودتر به او عنایت بفرما. نایب ولیت امام خمینی را معزز و منصور بدار. بارالها لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز بگردان. لشکر کفر را در همه جناحها مخذول بفرما. ولایت ما را د رهمه آنا لیل و نهار خودت بر عهده بگیر و ما را آنگونه بدار که تو راضی هستی و آنگونه بدار که تو راضی باشی. انتقال ما را تفضلا از این عالم بهعالم دیگر در راه خودت و برای خودت به وسیله شهادت در راه خودت خالصا لک قرار بده. خدایا شهدای جنگ را محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما. معلولین جنگ را شفای عاجل بفرما. خدای علل ظاهری و باطنی ما را به عنایت خودت تبدیل به شفای عاجل بفرما. اموات را از توفیقاتی که تفضلا نصیب ما می‌کنی بهره مند قرار بده. ما را ازدعای خیر ولیت و اولیایت و صلحا امت حیا و میتا خصوصا ذوی الحقوق برخوردار بفرما.

حالا بازگردیم به سیر بحث. سیر بحثی که جناب آقای جاجرمی فرمودند جز در یکی دو تا نکته ای که در اواخر فرمایشاتشان بود بقیه ظاهرا درست است یعنی در بحثهای قبل گذشته است. مگر اینکه بر این سیر جناب آقای سیف اشکالی فرمودند که اشکال به ریشه مطلب می‌خورد یعنی به مقدماتی که ظاهرا مورد اتفاق سایر برادران بود که اگر اجازه بفرماییدما مقداری به آن بپردازیم و وقتی آن مقدمات تمام شد نوبت به اینکه این چه هست و چه نیست می‌رسد. اشکال ایشان این بود که آیا دو کیفیت اگر حقیقتا متوالی باشد، دیگر رابطه ای می‌خواهد یا نه؟ هرچند این بحث را به‌گونه ای در سابق داشتیم، ولی ممکن است نظریه آثارش را حالا که فرموده باشند بگویند ما آن حرف را آنجا زدیم. لکل یوم رجل. امروز از سر می‌گیریم. اگر بدانیم یک چنین لوازمی‌دارد نمی‌پذیریم و ما هم راضی می‌شویم که رد شود منوط به اینکه آن حرف ها هم رد شود. و آن عبارت از این است که حرکت دفعی است یا تدریجی؟ اگر حرکت را از مقوله ای دانستید که در آن معنی امتداد باشد منتهی نه امتداد درمکان، امتداد خاصی که زمان را تحویل می‌دهد، آنگاه این منفصل نیست و در این صورت دیگر دفعی نمی‌تواند باشد. گاهی است که شما می‌آیید تجرید می‌کنید می‌گویید اول و دوم و در عین تجرید یک مفهوم عامی‌را انتزاع فرمودید که جایی برای رابطه باقی نمی‌ماند ما می‌گوییم بسیار خوب حال این تجریدی کهمی‌فرمایید معین بفرمایید آیا مفسر حرکت می‌تواند باشد یا نمی‌تواند؟ اگر می‌فرمایید می‌تواند حرکت را تفسیر کند می‌پرسم آن حرکت دفعی است یا تدریجی؟ انتقال از اول به دوم دفعتا واقع می‌شود؟ اگر قول انتقال دفعی را قبول کنید سر از انفصال حقیق در نمی‌آورید؟ منظورم انفصال از نظر وجود نیست بلکه از نظر کیفیت می‌گویم. کیفیت اول در زمان الف و کیفیت دوم درزمان ب. بدین ترتیب در اینجا تفسیری از حرکت عنایت نفرموده اید. قول به اتصال

برابر خود قول به دفع را دارد. یعنی آیا مساوی قول به دفع است؟ قوری را دست می‌گیرید و می‌خواهید چایی را در استکان بریزید شکل چای از لحظه شروع جریان چای به طرف استکان پر می‌شود در هر لحظه کیفیتی خاص دارد،گاهی چای هنوز وارد لوله قوری نشده است. زمانی وارد شده و زمانی هم از لوله قوری خارج نشده و وارد استکانمی‌شد. حال توجه به خود مفهوم حرکت می‌کنیم تا ببینیم آیا در هیچ وضعیتی حرکت را یک امر متصل می‌دانید یا منفصل؟ اگر حرکت مانند بعد مکانی امری متصل است همانطور کهمی‌گویید مثلا طول این خودکار هیجده سانتی متر است و می‌شود آن را نصف و نصف آنرا نصف و نصف نصف آنرا نصف و .... می‌پرسم آیا می‌توانید نهایتی برای تقسیم معرفی کنید؟ می‌گویید خیر. تا بعد وجود دارد و تا طرفین وجود دارد نصف شدنی است ولو ما نتوانیمولی عقلا می‌توان آن را نصف کرد. هیچگاه هم نمی‌شود که طرفین نداشته باشد، هرقدر تقسیم هم ریزشود باز طرفین دارد مگر آنکه خارج از بعد طول شوید.

برادر سیف: آیا مگر می‌شود خارج از بعد شد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر با فرض اولی که کردید و گفتید امتداد، شدنی نیست. پس اگر امتداد را در حرکت هم ببینید، آیا زمان دومی‌را که می‌خواهید بفرمایید می‌توانید قائل به دفع شوید؟ یا مجبورید قول به تدریج را بیاورید؟ هرچه مسافت تغییر را کوچک کنید و بگویید کمترین تغییر را ملاحظه میکنم می‌گویم این کمترین تغییر تدیرجی واقع شده است یا دفعی؟ آنجا هم دوباره می‌گویید تدریجی است و درست مثل انقسام متوالی می‌شود و بالاخره میگویم تا وقتی که حرکت را امتداد می‌دانید نمی‌توانید به دفع قائل شوید. اگر بنا شد تدریج باشد مجبورید وضعیت اول و وضعیت دوم را در حال حرکت ملاحظه کنید نه در حال انفصال و سکون. یعنی کلمه وضعیت دیگر تعین حقیقی پیدا نمی‌کند. البته چون حضرت عالی کلمه حقیقی را بکار بردید ما هم بکار بردیم والا راجع به کلمه حقیقی باید در جای خود صحبت شود. فعلا چه حقیقی و چه واقعی و یا هر تعبیر دیگری که مورداتفاق باشد استفاده می‌کنیم. گاه تعین را تعین نوعیه می‌دانیم که بر اساس آن جز اصول کلی تعین را نمی‌توان ذکر کرد. علت تغایر تغایر اصول کلی تعین است. این یک حرف است. حرف دیگر این است که به تعین حقیقی قائل باشید و معنی آن این است که بشود حرکت را در یک لحظه قفل کرد. اگر یک لحظه را قفل کنید به معنی آن است که شما یک لحظه سکون را ملاحظه می‌کنید. حرکتتان از سکون های متوالی درست شدهاست درحالیکه حرکت را اگر امتداد بگیرید اتصالی است نه به شکل اتصال حقیق که هر دو در یک وضعیت باشندو انفصالی است نه در شکل اینکه به هیچ نحوه رابطه ای نداشته باشند. از یک طرف دوئیت داشتن

آنها معنی انفصال را می‌رساند و از طرف دیگر در یک امتداد بودن معنی اتصال را می‌رساند و آنگاه شما را به پذیرفتن رابطه ملزم می‌کند. حال ما در خدمتتان هستیم تا ببینیم شما این مسئله را آیا به طریقی دیگر حل کرده اید؟ اگر راه دیگری باشد، ما هم با شما همراه هستیم.

برادر سیف: اگر تدریج دائمی‌باشد یعنی انقسام دائمی‌است، یعنی فاصله زمانی هرچند زمان کوتاه به حد غیرالنهایه بین دو کیفیت فرض دارد.(اگر غیر النهایه معنی داشته باشد).

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی اگر تا مجمل جلو برود.

برادر سیف: مجمل را برای من روشن فرمایید که چگونه مجملی است برای این مجمل که دو طرف بیشتر فرض ندارد یا به این معنی است که بالاخره حدی دارد و تمام شدنی است و یا تمام نشدنی است. اگر تمام شدنی است که به قول اول قائل شده اید و امتداد را نفی فرموده اید و اگر تمام شدنی نیست که در آن صورت انقسام ادامه می‌یابد و در نتیجه نهایت در بینهایت ضرب می‌شود و نتیجه چنین ضربی هم مبهم خواهد بود و نمی‌توانیم جزما نتیجه این ضرب را محدودیت و یا بی حدی تلقی کنیم. ابتدائا که به نظر می‌رسد عدد هر چند عدد بسیار کوچکی باشد اگر در بی نهایت ضرب شود نتیجه آن بی نهایت خواهد بود و لازمه این نتیجه آن خواهد بود که هیچگاه از کیفیت اول به دوم نرسیم. چون لازمه این تغییر گذشت بی نهایت زمان است و حداقل مطلب آن است که نتیجه را مبهم بدانیم و اگر هم بگوییم مبهم است آنگاه حرکت بر ابهام صحیح و یا ممکن نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی: بله، این مسئله مهمی‌است، ابهام که می‌گوییم به معنی نفی قدر متیقن برای مطلب نیست (برادر سیف: حال کدام قدر متیقن را دارد؟) بله در آینده هم ما ابهام را زیاد بکار می‌بریم ابهام و اجمال سازگار است با قدر متیقن داشتن.(برادر سیف: البته مرز ابهام و اجمال را جدا بفرمایید) بله می‌خواهم عرض کنم این ابهام از قبیل اجمال در یک بعد است نه از قبیل آن است که از بحث فرار شود. چون کلمه ابهام گاه معنی "نمی‌دانم"می‌دهد و گاه به معنی آن است که "حق آنچه که هست را نمی‌دانیم" ولی قدر متیقن اجمالی دارد چنین اجمال و ابهامی‌عیبی ندارد این ابهام در همه جاها ممکن است باشد و ما آن را قبول داریم. عدم اجمال وعدم ابهام به این معنی جز در علمی‌که "لا اختلاف فیه" است وجود ندارد. خوب ما آن چیزهایی را که از مطلب اطلاع داریم می‌توانیم جمع کنیم و نظر به مجموع اطلاعات نماییم. مثلا به جمع نظر کنیم و بگوییم حرکت تدریجی است. چون در یک امتداد است و سکون ندارد. دوم اینکه دفعی نیست چون در یک امتداد است سوم اینکه تعین شخصی خاصی که بتوانیم از امر ساکن عکس برداری کنیم

نداریم نحوه تعین آن عوض می‌شود نحوه تعین به اصول کلی تعین تبدیل می‌شود. ببینید، یک انواع شخصیه های قائل می‌شویم که اصول کلی تعین است و یک انواع نوعیه ای که ارتباط بین این تعین نوعیه با تعین های نوعیه دیگر است. به عبارت دیگر عرض می‌کنیم که حضرت عالی می‌گویید بین دو کیفیت تا الی لا نهایه تدریج است، ما می‌گوییم چون شما دو کیفیت را دو کیفیت ساکن فرض نموده اید چنین هم باید باشد. اگر حرکت را از کیفیت نزع نکردید و گفتید حتما متحرک است آنگاه استنباطی از "این" نخواهد بود ـ اجازه دهید موقتا من از اصل مطلب بگذرم و تذکری در پرانتز عرض کنم. توجه بفرمایید که این تجرید غیر از تجرید در مرتبه هستی است. تجرید شما در اینجا نسبت به حرکت و کیفیت است. در باب تجرید از هستی ضروری است که شما تا آنجا پیش روید که حاکم بر اصل حرکت بشوید و معنی ندارد که نسبت به ممکن بودن بگوییم ممکن از ممکن بودن خود تغییر می‌کند! و مثلا واجب و یا ممتنع می‌شود! چنین حرفی نمی‌شود زد. در ممکن بودن هستی ممکن که تغییر واقع نمی‌شود. بنابراین صحیح است که شما در آنجا مطلب را به جایی برسانید که ساکن بشود. نسبت به امر ثابت هم که حاکم بر جهت است جهت بالمره حرکت نمی‌کند و حرکت متناسب با فعل خدای تبارک و تعالی است و فعل هم متناسب با حضرت حق سبحانه و تعالی است و ظلم در آنجا ممتنع است یعنی تغییر در این امر واقع نمی‌شود که هر حرکتی اصل حرکتش در دستگاه خلقت ظلم نیست. البته در پایین حتما ظلم هست چون اختیار وجود دارد. در موضع بالا و جهت کل نمی‌تواند ظلم باشد، جهت کلی هم جز به خود حضرت حق سبحانه و تعالی به دیگری منسوب نیست. یعنی شما در همانجا می‌گویید خلقت فعل نبی اکرم(ص) و خلقت فعل ابلیس رجیم، از باب اینکه خلقت او است، از باب اینکه از مرتبه والای خالق و مخلوق نظر می‌کنید حتما ظلم نیست. پایین تر که نگاه می‌کنید حتما ظلم واقع می‌شود. ابلیس نسبت به حق رسول اکرم(ص) ظالم است. ایادی او هم نسبت به شخص ایشان (صلوات ا... علیه) ظالم هستند (نام مبارک ایشان که می‌آید اگر ادب هر مجلسی را رعایت بفرمایید این عین بی ادبی می‌شود لذا نام مبارک ایشان که آمد صلوات بفرستید در پرتو نام مبارک ایشان هست که همه کلمات جای خودشان را پیدا می‌کنند).

این امتداد که شما به طرف بی نهایت می‌برید آنجایی است که سکون ملاحظه بکنید ولی اگر این امتداد را با حرکت ملاحظه کنید آیا آنجا همین طور است؟ آنجا هم اگر تدریج را تدریج اشخاص نگیرید تدریج اصول کلی تعین بگیرید آنجا هم همین طور است؟ یا خیر؟ حال بیاییم در این مطلب نظری بکنیم و دوباره من عرض خودم را تکرار می‌کنم که ببینم با این موضع یعنی از موضع حرکت نگریستن (نه از موضع سکنون نگریستن به حرکت هرچند مفهوم صکون مطلق را

شما جز در تجرید نهایی نظیر هستی شناسی و امر ثابت بدست نمی‌توانید بیاورید.) در اشیایی که ملاحظه می‌کنید چه نحو لحاظی را می‌توانید بکنید اگر گفتید سکون مطلق نیست حرکت است مفهومی‌را که از حرکت می‌دهد چه چیز است؟ آیا مفهوم حرکت یعنی یک امتداد غیر قابل انقسام؟ نهایت امتداد آن امتداد مکانی نیست. اگر امتداد قرار دادید و غیر قابل انقسام هر تقسیمی‌را که شما می‌کنید باید زا خود این ملاحظه بشود و سازگار با خود این باشد. آنوقت آیا می‌شود از این امتداد غیر قابل انقسام جز اصول کلی برای تعیناتش چیزی ملاحظه کرد که تغایر را تمام کند؟ یعنی تغایر را گاهی در شکل شی می‌دیدیم (در ابتدا) خوب تا آن را ملاحظه نمی‌کردیم و بالا نمی‌آمدیم نمی‌شد تغایر را به صورت رابطه ببینیم گاهی در شکل رابطه می‌بینید و گاهی کمی‌از رابطه بالاتر می‌بینید. "در شکل اصول کلی تعین می‌بینیم" یعنی برای رابطه هم تعین شخصی مکانی نمی‌بینیم یعنی در حقیقت آنجایی که به صورت رابطه می‌بینید دارید زمان را قفل می‌کنید. درست است که تغیر را روی اشیا نمی‌برید ولی روابط را منهای حرکت نگاه می‌کنید. حالا اگر در رابطه با حرکت نگاه کنید دیگر تغایر اشیا یا تغایر روابط نمی‌گویید. تغایر اصول کلی تعین می‌گویید تغایر انواع شخصیه که این انواع با آن مختلفتند با این انواع هم مختلفند ولی وقتی که سخن از نوع می‌گویید قدرت شمول آن با قدرت شمول شخصی خیلی فرق دارد وقتی یک شخص را شما ذکر می‌کنید این دیگر نمی‌تواند تعدد بردار باشد خودش این همانی است ولی حالا آیا این انواع شخصیه با آن انواع شخصیه (که این همانی انواع این با این همانی انواع آن فرق دارد) تا چه مرتبه می‌تواند فرق داشته باشد؟ شخص یا نوع واسط می‌تواند داشته باشد؟ آنوقت باز خود این تجزیه انواع را از همدیگر گاهی هم مرتبه ملاحظه می‌کنید می‌گویید یک نوع داریم "انسان" یکنوع داریم "شجر (درخت)". گاهی است که علاوه بر این اینها را قائل اینکه تحت انواع نوعیه ای هم قرار بگیرند ملاحظه می‌کنید یعنی می‌گویید نوع حیوان که می‌گویم انسان و حیوان را شامل می‌شود و نوع نامی‌را که ذکر می‌کنم مثلا انسان وحیوان وشجر را شامل می‌شود البته می‌شود اینجا اصطلاح را تبدیل به جنس کرد ولی ما الآن در پی این نیستیم که تعاریفشان تقسیم می‌کنند می‌گویند اگر متفق الحقیقه باشد به آن نوع می‌گوییم والا اسم مفعول جنس را بر آن می‌گذاریم و تا جنس الا جناس می‌رویم آنجا جایی است که برای تعین اشخاص تحت یک نوع هر تک فرد آن را متعین می‌بیند و ما بحثمان در اینجا این است که تعین حقیقی صحیح نیست تعین حقیقی با مفهوم امتداد حرکت سازگار نیست بنابراین تعریفی را که از نوع می‌دهیم تقسیم بندی را که می‌کنیم با تعریفی راکه از نوع آنجا می‌دهند اختلاف پیدا می‌کند.

برادر سیف: از هرجای مطلب شروع کنیم تقریبا یک معنا را دور می‌زند. من درهمین قسمت اخیر عرض می‌کنم آنجا فقط زمان را حذف کردند یعنی از یک طرف به تعین قائلیم از یک طرف به لا علی التعین قائلیم یعنی در عین اینکه تغایر را می‌پذیریم تغایر شی ساکن را با شی ساکن ملاحظه نمی‌کنیم اما تغایر حرکتر را با حرکتی ملاحظه می‌کنیم ولی آنجا آمده اند طرفین اینکه این متحرک است و آن هم متحرک است حذف کرده اند صرف تعین آنها توجه کرده اند و لذا دیگر بحث های آنها بر همین اساس ادامه دارد و ما صرفا آمدیم به طرفین یک حرکت اضافه کرده ایم یعنی هر دو را با زمان ملاحظه کرده ایم.

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی آن چیزی را هم که از اول می‌خواستیم همین بود. آن چیزی را که قبل از اینکه وارد منطق بشویم دنبال آن بودیم چه بود؟ مسئله موضع‌گیری بوده. مسئله موضع‌گیری یعنی توجه به زمان.

برادر سیف: ولی آیا این مسئله ما را حل می‌کند با توجه به اینکه ما در هر صورت آنجا که می‌خواهیم تعیین وضعیت کنیم تعیین موضع نسبت به کیفیتی می‌کنیم که آن را در یک موضع ثابت تلقی می‌کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: شما تعیین موضع که می‌کنید مگر نمی‌گویید ذهن من بربرای یقینی از این دارد وقتی گفتید خود این نمی‌تواند برابری یقینی با خودش داشته باشد گفتید برابری آن به صورت اصول کلی تعین است نه برابر تعین شخصی...

برادر سیف: قدر متیقن دارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: قدر متیقن که گفتید وارد انتزاع می‌شوید مثلا می‌گویید به‌هرحال این شی قندان است به‌هرحال این میکروفون است به‌هرحال این مداد است. هرگاه تکیه بر این نه آنی اینها بکنید. تکیه بر تغایر آنها بکنید می‌توانید تا مرز اصول کلی تعین پیش بروید بعد هم می‌گویید عملی را که من می‌کنم نسبت تقریب را بالا می‌برد. یک نکته کوچکی را اینجا عرض بکنم و گاهی شما می‌گویید در معنای هماهنگی و صحت باید به تطابق حقیقی برسیم از نقطه و خط شروع می‌کنیم می‌رویم به مساحی کردن اشکال و بعدمن انکار میکنم می‌گویم به چه دلیل شما می‌گویید مجذور شعاع ضربدر پی مساحت دایره را تحویل می‌دهد شما شروع می‌کنید به استدلال می‌رسانید به اینکه اگر این نباشد تعریفمان از نقطه و خط درست نیست. اینجا به آن تطابق حقیقی می‌گوییم. در امر نظر تطابق حقیقی حتما هست گاهی شما می‌گویید صحت مبتنی است بر تطابق حقیقی(این یک فرض) پس هر منطق و دستگاهی که می‌سازیم تا تطابق نظری آن را نتواند اثبات بکند قدرت دفاع و برهان ندارد گاهی دقیقا یک دستگاه دیگر می‌زنیم می‌گوییم "قدرت

عملکرد" آن وقت روی این قدرت عملکرد فیکس هم نمی‌گذارید بگویید مطابق آنچه که گفتم می‌گویید نسبت تقریب آن بالاست قدرت عملکرد انسان مقداری است که سال دیگر دوبرابر است و سال دیگرش سه برابر است. می‌گویید این واقع شد. این امر واقعی است. گاهی می‌گویید فقط عملکرد صحیح است بنابراین فرض کنید به فرض محال (بر این مبنای دوم حتما) آمریکا می‌تواند بگوید من کار صحیح می‌کنم بدلیل اینکه قدرت عملکردم بالا می‌رود دلیل بر صحتکارم قدرت عملکردم است.

گاهی می‌گوییدخیر نه این می‌تواند دلیل صحت باشد و نه آن می‌توان دلیل صحت باشد هماهنگی تطابق نظری و قدرت عملکرد معیار صحت است. چگونه هر دو حرف را نقض می‌فرمایید تا اینگونه صحبت کنید. می‌گویید کسی که می‌گوید قدرت عملکرد معیار صحت است من می‌گویم آیا استنباط از عینیت ندارید؟ آیا در استنباطتان عمل تجرید انجام نمی‌دهید؟ در محاسبه آیا نیازمند به سنجش و تطابق هستید یا خیر؟ اگر نیازمند باشید پس نگویید قدرت عملکرد تنها، بلکه یک قدم بالاتر بیایید بروید سراغ اینکه هستی این(در آن دستگاهی که می‌خواهید استنباط کنید) چه چیز است؟ پس امر تطابق نظری شما با عملکرد شما خواه ناخواه رابطه دارد که هر قدر رابطه را سست بگیرید و بگویید هستی شناسی آنرا کار ندارم در واقع، علیه شما واقع می‌شود چه شما بخواهید و چه نخواهید.

به این طرف هم می‌گویید تطابق نظری تنها را که شما می‌گویید اگر در قدرت عملکرد مغایر با آن قرار گرفت تطابق شما نمی‌تواند جریان واقعی را پیدا بکند و نتیجه هایی را که داد آن نتیجه ها بریده می‌شود. یعنی به یک التزامات قلبی می‌رسد که آن التزامات قلبی از عینیت بریده است، آن وقت در خود التزام اشکال می‌کنیم.

برادر سیف: یعنی شما هماهنگی آن را نمی‌توانید اثبات کنید یعنی ضعف در کیفیت ارتباط را بیان می‌فرمایید که هست ولی با التزام قلبی و با عینیت حضار که می‌گویید کردیم و شد و هماهنگی هم برقرار شد ولی استدلال بر اینکه چگونه می‌شود هماهنگی برقرار شود؟ ما در این هستیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی آن دو را قبول دارید که نباید روی اصول تطابق صد در صد کار بکنیم و نه روی عملکرد به تنهایی. این دو را قبول دارید؟

برادر سیف: من تکیه ام روی این است که از اینکه تطابق هرچند به شکل نسبی در عین و ذهن برقرار می‌شود می‌توانیم اثبات کنیم که آنجا که انتزاع می‌کنیم و آنجا که عمل می‌کنیم هر دو بر یک محور استوار هستند و آنجایی که تعین را

در عینیت می‌بینیم به عنوان متغایرین و آنجایی که تعین را می‌بینیم به عنوان نوع الانواع و به عنوان جنس، این دو با هم منافاتی ندارد یعنی ضروری است که تغایر را همانطور که در عین مجبوریم بپذیریم در ذهن هم بپذیریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: یک چیز دیگر را من فقط از حضرتعالی سوال می‌کنم. آیا شما رابطه بین تعین و حرکت برقرار کردید؟(تطابق نظری مان تعین بود)

برادر سیف: بله یعنی دو طرف را می‌پذیرم یعنی لوازم طرفین را بعد می‌گویم باید پذیرفت.

برادر حجت الاسلام حسینی: سوالی را که من دارم عین همان سوال را پاسخ بفرمایید. در منطق نظری که کاری نمی‌کنیم جز تجرید کردن، یعنی ملاحظه خصلتی (جواب: خیر) آن را متعین ملاحظه کردید. در منطق عملی هم که حرکت را ملاحظه می‌کنند. شما رابطه بین این دو را قائل هستید یا نیستید؟

برادر سیف: رابطه هم دارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: احسنت، ما هم همین را می‌گوییم. تعین با حرکت رابطه دارد.

برادر سیف: در نتایج استدلالی است که برای ما مبهم و اشکال است.

برادر حجت الاسلام حسینی: ببینید (من می‌خواهم این را بلافاصله متبادر در خود اشکالتان بکنم) می‌خواهم بگویم قول به اینکه دو کیفیت متصل به هم هستند امتداد زمانی را نمی‌پذیرید ولی تجرید را می‌پذیرید. شما که می‌گویید هم این و هم آن یعنی هم امتداد و زمان و هم انتزاع تجریدی در یک کیفیت خاص خارجی را قائل می‌شوید که خصلتی را دارد که دیگری ندارد این معنای تجرید و فیکس کردن شد چون می‌گویید دارد، ندارد و هم می‌گویید این حرکت هم بکند از این کیفیت به کیفیت دوم این مفهوم حرکت است. مفهوم حرکت را شما با مفهوم خصوصیتی که فیکس کردید و تجرید کردید و گفتید این نه آن است و آمدید در این قالب تجرید این دو چه رابطه ای با هم دارند آیا می‌گویید این خود این است؟ اگر بگویید این خود این است در قول دوم می‌توانید بگویید دو کیفیت متعاقب واقع می‌شوند بلافاصله بدون ربط در قول بالا هم نسبت به منطق همین را می‌توانید بگویید یعنی اگر شما این دو را دو کیفیت متصل دانستید که برای هر کدام یک خصوصیات شخصیه ای ذکر کردید و گفتید هیچ ربطی لازم نیست کافی است که عین همین را ببرید در دستگاه منطقی تان بگویید هیچ ربطی بین این دو کار لازم نیست چون این کار شما توجه است به انتزاع کردن خصلتهایی، یعنی فیکسشان می‌کنید، نوع، جنس، فصل و الی آخر ... در تعاریفی که می‌دهید و بعد هم در ارتباط و جمع بندی که می‌کنید. این طرف مقوله حرکت را ملاحظه می‌کنید یعنی می‌گویید ایندو رابطه دارد یا می‌گویید رابطه ندارد

اگر بفرمایید رابطه ندارد ما مشکل اول را ذکر می‌کنیم اگر بگویید رابطه دارد ما می‌گوییم همان قول به ربط را قائل شدید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

جلسه ۹۲

گزارش واحد

برادر معلمی: بسم الله الرحمن الرحیم. همانطور که در نظر برادران هست در یکی از جلسات گذشته عرض شد سوالاتی را که درباره تعیین در رابطه است دو قسمت کنیم. یک قسمت سوالاتی که در شیوه استدلال اثبات تعین در رابطه است و یک قسمت سوالاتی که در مورد مصداقهای نقض کنندته تعین در رابطه است و قرار شد که ابتدا در قسمت اول بحث کنیم که بحث آن تمام شد و تقریبا در جلسات واحد اشکال عده ای برای دوستان نبود البته یکی از دوستان مسیر جدیدی به ذهنشان رسیده بود که تعین در رابطه قبل از امر ثابت اثبات می شد و سپس ضرورت امر ثابت واحد را اثبات می نمودند. در این مورد قرار شد که ایشان بحث خود را منظم نمایند و در جلسه واحد مطرح کنند تا اگر مورد موافقت دوستان قرار گرفت در یکی از جلسات مشترک گزارش آن عرض شود. بنابراین قسمت اول بحث فعلا تمام است.

اینک اشکالاتی که در قسمت دوم بحث یا پذیرفتن تعین در رابطه برای بعضی مصادیق خاص در جلسه واحد مطرح شده است عرض می کنیم و جناب اقای حسینی هم توضیح مختصری در مورد این سوالات می فرمایند و بعد هم قسمت بعدی بحث را مطرح می کنند. دو تا از سوالات پیرامونشان در جلسه واحد زیاد بحث دشه است لذا دوستان می توانند استدلالات گفته شده در جلسه واحد را در اینجا در نظر آورند . مثل اینکه اگر همه چیز رابطه است در جزءترین مرحله چطور می شود چه چیزی با چه چیزی رابطه بر قرار می کند که اولین کیفیتها بروز می کند. یا اینکه اگر همه چیزها را به عنوان کل عالم در یک مجموعه جمع کردیم با چه چیز خارج از خود رابطه بر قرار می کند؟ که گفتیم در مورد این سوالات در گذشته زیاد صحبت شده است که از دیدگاه اصالت شیی مطرح است و اگر از دید اصالت رابطه به آن نگاه کنیم این سوالات اصولا وارد نیست. توضیحات مفصل این مطلب را در جزوه ها هم می توان یافت. سه سوال دیگر هم بود. یکی اینکه تاثیر و تاثر روابط چگونه است؟ یا ترکیب روابط یعنی چه؟ بعد که گفتیم همه چیز رابطه است و بنابراین هر کیفیتی را که ملاحظه می کنیم یک دسته یا مجموعه از روابط است. این سوال مطرح شد که وقتی می گوییم مثلا

اکسیزن یک ربطی است یا هیدروزن یک ربط است و آب هم ربط شامل است. این رابطه اکسیزن و هیدروزن چگونه است؟ (گر چه شاید نتوان از لغت رابطه استفاده کرد).

آیا این رابطه ای که اسم آن اسکیزن است بر آن رابطه ای که اسم آن هیدوزن است اثر می گذارد و مثلا آب تولید می شود؟ آیا اینجا با اصالت رابطه سخن از تاثیر و تاثر کردن صحیح است؟ آیا تاثیر و تاثر خود رابطه است؟ چگونه می شود این ترکیبی که در آنجا واقع می شود. آن مجموعه ای که از روابط اصطکاک پیدا می کنند؟ (یا به هر ترتیب دیگر) کیفیتی جدید ظاهر می شود چگونه است؟ آیا این دید اصالت شیی است و نباید از این بحث استفاده بشود؟ مطالبی که در جلسات واحد زیاد روی آن صحبت شد این است که آیا امر ثابت واحد با تعین در رابطه یکی است؟ آنهم به این معنی که وقتی ما صحبت از امر ثابت واحد می کردیم می گفتیم امر ثابت واحد مکان و زمان کیفیات را معین می کند یعنی معین می کند که یک کیفیت کجا باشد بعد از چه کیفیتی . قبل از چه کیفیتی و همجوار با کدام کیفیتها . یعنی می گفته ایم که هم کیفیات را و هم روابط بین کیفیات را امر ثابت واحد متعین یا معین می کند. حال که بحث تعین در رابطه را تمام کرده ایم گویا می گوییم کیفیات را مجموعه روابط معین می کنند. بدین ترتیب برای یک چیز و یک کیفیت دو امر را به عنوان علت معرفی کرده ایم. یک جا داریم می گوییم تعین در رابطه یعنی علت آن روابط است و یک جا می گوییم که علت آن امر ثابت واحد است. آیا این مجموعه روابط همان امر ثابت واحد است؟ یا اینکه مطلب دیگری است . البته در جلسات واحد زیاد روی این صحبت شده است ولی چون جلسه کمی دیر شروع شد فرصت نیست که آنچه در جلسه واحد بحث شده است عرض بکنیم.

یک صحبت دیگر هم این بود که از تعین در رابطه تا کنار ر فتن شیی فاصله است و این مطلب احتیاج به توضیح دارد. یعنی از آنجایی که می گوییم هر کیفیت در رابطه متعین می شود. قسمت اول به نظر می رسد که ما می گوییم کیفیاتی هستند که با همدیگر روابطی دارند که این روابط کیفیات کیفیات دیگری را متعین می کنند. یعنی هنوز یک مقدار بوی اصالت شیی از قسمت اول تعین در رابطه می آید. تا اینجا که بعد از آن می خواهیم بگوییم همه چیز رابطه است تاثیر و تاثر هم یعنی رابطه . کیفیت هم یعنی رابطه تا آنجا که بخواهیم همه چیز را رابطه بگوییم فاصله است . و یکی دو تا از دوستان توضیح می خواستند که به نظر می آید اگر همان سوال اول را توضیح بدهند پاسخ سوال سوم هم گفته خواهد شد. بعد که پاسخ سه سوال داده شود وارد مهره بعدی بحث می شویم. حال مقداری امور ثابت غیر قابل انکار را پیدا کرده ایم و این امور هم خاص منطق نبود و خاص تعین کیفیات بود و برای همه چیز بود. از ابتدا هم بدنبال ریشه

منطقها و پایگاه منطق بودیم و چون منطق هم خود یک تعینی دارد این مطالبی را که گفتیم چه تغایر چه تغییر چه سنجش چه هماهنگی چه امر ثابت واحد و چه تعین در رابطه شامل منطق هم می شود اما چرا ما یک مرتبه از این ریشه فورا وارد منطق می شویم؟ ارتباط و اتصال این ریشه با منطق چگونه است؟ چه چیزهایی در کنار منطق قرار می گیرند؟ یعنی این ریشه هم ریشه منطق است و هم ریشه چیزهای دیگر. آن چیزهای دیگری که در کنار منطق قرار می گیرند چه چیزهایی هستند؟ اینجا که می خواهیم تقسیم بندی بکنیم باید بر چند چیز تقسیم بندی کنیم؟ آیا از اینر یشه تنها منطق به دست می آید یا یک تعینات دیگری نیز بدست می آید؟ آن تعینها باید چند تا باشند آیا تقسیم به سه بکنیم یا بر دو تقسیم بکنیم؟ و بعد از اینکه این مطلب هم روشن شد همان علتی را که برای تقسیم بندی در این مرحله از راه این ریشه به منطق به کار می گیریم همان تقسیم بندی را هم در داخل منطق بکار می گیریم. مثلا اگر معلوم شود که باید از این ریشه به سه تقسیم کنیم. یعنی منطق و دو چیز دیگر داریم آنگاه داخل منطق هم که رفتیم همان طبق صحبتی که جناب آقای حسینی یک مرتبه فرمودند که وقتی تقسیم بندی می کنیم باید ساری ترین و ساده ترین باشد همان مطلب در مورد خود منطق هم صدق می کند بنابراین منطق را هم باید به سه تقسیم کنیم . بعد یکی از آن منطقها مثلا منطق نظر و منطق انتزاع است. که منطق نظر و انتزاع را در مورد کل کیفیات به کار می گیریم انتزاع می کنمی تا ببنیم کخصلت مشترک کلیه کیفیتها چیست؟ بعد که آن خصلت مشخص شد چیستی امر ثابت واحد مشخص خواهد شد. اینرا هم در بعضی جلسات واحد و احیانا در یکی از جلسات مشترک هم تذکر داده شده است که در مورد چیستی امر ثابت واحد در مرحله کنونی که هنوز وضع منطق انتزاع مشخص نشده است نمی توانیم صحبت کنیم و اول باید به سراغ منطق انتزاع برویم و بعد به اینجا برگردیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم ... بسم الله الرحمن الرحیم... بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران . و تفضلا ما را در گسترش کلمه حق سهیم و شریک بفرما. بارالها کلمه باطل را از زمین برکن. و تفضلا ما را در کندن کلمه باطل از زمن سهیم و شریک فرما. بارالها آنچه را که به ولیت وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عنایت بفرما. بارالها نایب ولیت امام خمینی را موید و منصور بفرما.

بارالها لشکر اسلام را برابر لشکر کفر صدامی پیروز بفرما. بارالها لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز بفرما. و لشکر کفر را در همه جبهه ها مخذول بفرما. بارالها ما را جز والیان حق قرار بده. بارلها ما را جزو دعوت کنندگان بسوی خودت . خالص برای خودت قرا ربده شهدای جنگ را شهدای مسلمین را محشور با حضرت سید الشهداء بفرما. بارالها انتقال ما را

از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار بده. انگیزه ما را منور به نور ایمان و برخاسته از نور ایمان قرار بده.

اینک وارد بحث می شویم . یک سوال این بود که «وضع ترکیب تاثیر و تاثر و رابطه چگونه است ؟» اگر در خاطر دوستان باشد بحثی را که قبلا به نام ربط جامع داشیم که در نهایت آن بحث به اینجا کشید که هر چه که هست رابطه است. و سیر آن به اینگونه بود که شبی مرکب بوسیله ربط جامع آن منتجه و اثر خاص را دارد. پس آن ربط جامع رابطه بود. آن دو شیی همه که تحت ربط جمع قرار می گیرند. آنها هم خود ربط جامعی نسبت به اجزاء تحت خود هستند. و یکبار سیر کردیم و نتیجه اش آن شد که چیزی جز ربط نداریم.

در منتهی الیه آن هم این بحث پیش آمد که ارتباط کوچکترین ربط با چیست؟ که گفتیم اصولا این سوال از دیدگاه و خواستگاه اصالت شیی است . به همان چیزی که تعین بزگترین ربط است. تعین کوچکترین ربط هم هست. وقتی که چیزی جز رابطه نداشتیم آنگاه این مفهوم دیگر موضعی پیدا نمی کند. یعنی تعین روابط که بوسیله معادلات امر ثابت شد. به معنای آن است که هم روابط ریز و هم روابط بزرگ تعینی و کیفیتی از روابط هستند و هیچ چیز دیگری نیست. پس کیفیات روابط مطرح است. مثل این است که یک دستگاه معادلاتی پیدا کردیم که به آن امر ثابت می گفتیم و یک دستگاه تحققی هم تحت آن معادلات که به آن روابط می گوییم وجود دارد. و همه تعینات هم کیفیت روابط هستند. صحبت که به اینجا بکشد می گوییم اثر و تاثیر چکاره است؟

می گوییم کیفیت رابطه است. می گویید منتجه چکاره است؟ می گوییم کیفیتی از رابطه است. چیزی جز رابطه نخواهید داشت. کیفیتهای مختلف بوسیله معادلات مختلف حاکم بر آنها مشخص می شود. انفصالی هم در جایی وجود ندارد که شما بگویید حالا مثلا این یکی با آن یکی می خواهد تاثیر کند زیرا همگی با هم ارتباط دارند. کیفیت روابط هستند. کیفیت ارتباطات هستند که این کیفیت آنها هم تحت معادلات متکیف می شود. اگر به خود آن بحث هم رجوع کنید شاید پیرامون آن حدود ربع ساعت صحبت شده باشد. و سیر گسترده تر بحث هم در آنجا هست.

اما صحبت از اینکه امر ثابت واحد با تعین در رابطه چه نسبتی دارد. عرض می کنیم که بنا شد در امر ثابت هیچ گونه تغییر و حرکتی نباشد. ثابت باشد (یعنی با کلمه ثابت تغییر را از آن نفی کردید) گفتید بر تغییر امری ثابت و حاکم است که در نهایت بر همه معادلات هم حاکم شد. یعنی همه معادلات چیزی جز آنچه که مقتضیات آن امر ثابت است نیستند و همگی هم یکپارچه هستند. آنوقت در ابتدا که به تعین نظر می کنیم می گوییم تعین تحت رابطه است ولی اگر در

همین بحث قبلی دقت کرده باشیم معلوم شد که تعین چیزی نیست جز کیفیتی از رابطه. پس ما یک کیفیتی از رابطه داریم و یک چیزی که این کیفیت رابطه تحت آن مشخص و معین می شود. آن حاکم است و این محکوم است آن امر ثابت هم همان امر حاکم بر تغییر است که گفتیم اگر حاکم نباشد خاص بودن و خصوصیت از تغییر حذف شده و در نهایت هم مشخص می شود که حرکت بدون آن ممکن نیست. پس امر ثابت قانون است. آن چیزی که حاکم است. آن چیزی که حرکت و تغییر در آن راه نمی تواند داشته باشد تعین در رابطه همه عملا تعین کیفیات رابطه است که تعین کیفیات رابطه مکان و زمانی هر دو تحت آن امر ثابت است . و فرق فاحشی هم پیدا کرده تعین در رابطه در مقام تحقق و تغییر است و تغییر پذیری ضروری آن است ولی امر ثابت اساس تغییر را نمی تواند بپذیرد . یعنی امر ثابت علت است . بنابراین اگر بخواهیم تعبیر ابتدایی از آن بکنیم که هنوز شیی از خاطرمان نرفته باشد می گوییم مکانیزم تعین اشیاء روابط می شود. اگر کمی با دقت بیشتر نگاه کنیم جز کیفیت روابط چیز دیگری نداریم و تعینها تعین کیفیت «روابط» خواهد بود. آنگاه یک «امر ثابت» است و یک «کیفیت روابط» . پس علت در حقیقت همان امر ثابت می باشد. علت تعین ها آن معادلات شد و به آن امر است که این معلولها متعین می شوند. این مکانیزم به آن امر است که در خارج محققا می تواند این کیفیت یا آن کیفیت را داشته باشد . اینجور حرکت بکند یا آنجور حرکت بکند. روابط در اینجا مکانیزم عینی خارجی واقعی می شوند. مکانیزم تغییرات مکانی و زمانی می شوند و علت (چون کلمه مکانیزم را شاید نتوان بکار برد زیرا خود احتیاج به توضیح دارد زیرا نباید مفهوم حرکت در آنجا راه داشته باشد) آن امر ثابت و قانون می شود.

حال که به اینجا رسیدیم اشاره ای کوچک به این بکنیم که تعبیری که مادیون در مورد حرکت و موتور حرکت و به اصطلاح علت تغییرات می کنند و خود علت تغییرات را متغیر می گیرند فاصله آن با حرفی که اینجا می زدهیم بسیار زیاد است زیرا آنها اصل را روی خود ماده می برند و علت تغییرات را هم در حال تغییر می بینند. هرچند در همانجا نیز که به تضاد بی نهایت می رسند به بن بست می افتند و نمی توانند علتی ذکر کنند و می گویند علت ذاغتی آن است در حالی که صحبت ما از این باب نیست. هر چند آنها بحث منطق و هستی شناسی را قاطی می کنند. در اینجا به فرق آن هم اشاره ای می کنیم و رد می شویم. پیرامون فرق آن هم دوستان لزومی ندارد کهد رجلسات وارد بحث بشوند زیرا فرق آنرا باید بطور وسیع در هستی شناسی بحث کنیم در اینجا تنها من یک اشاره ای کردم که دیگر دینامیزم به آنگونه را در اینجا نخواهیم داشت. امر ثابت احد علت و حاکم بر همه تغییرات خواهد بود و آنچه که از قانون و امر ثابت هم در

اینجا تمام است همین است کت تغییرات بدون آن نمی تواند صورت گیرد حال هستی خود آن به چه شکل است بحثی است که باید در هستی شناسی مطرح شود.

یک سوال سوم هم مطرح است که آیا تعین ر رابطه تا اصالت رابطه فاصله ندارد؟ زیرا تا اینجا رسیده ایم به اینکه اصلا رابطه اصل است و در تعین در رابطه انسان به نظرش می آید که یک تعین داریم و یک رابطه که در «تعین» رابطه اصل است خوب اگر قسمت اول بحث را دقت بفرمایید ملاحظه می کنیم که تعین تعین کیفیات روابط است و طبیعتا ابتداء هم نمی توان مطلب را به شکلی که در نهایت استدلال به آن می رسیم بیان کرد زیرا اذهان ما ؟؟؟؟؟با اشیاء و اصالت شیی هستند و این یک مرتبه دیگر غیر از آن است. چرا (مانوس) با اصالت شیی هم هست را انشاء الله تعالی بعد از این در تقسیم بندی منطقها عرض می کنیم و علت ارتکاز را هم می گوییم. علت ارتکاز به دو مطلب بر می گردد یکی مطلبی که در منطق هست که وقتی انتزاع می کنید حتما انتزاع یک جهت را از جهات دیگر می کنید و قبل از بکار گرفتن منطق و قبل از محاسبه هم افراد بیشتر با اشیاء مانوس هستند زیرا تغایر ابتدایی ترین چیزی است که انسان با آن برخورد دارد و قابل احساس و ادراک است. حال رسیدن به جوهره یک چنین حرفی و تمام کردن چنین مطلبی کمی طول دارد.

اما سراغ اصل بحث بیاییم. این تعین در رابطه چه ارتباطی با منطق دارد؟ خوب کار منطق چیست؟ ما اول کار گفته ایم که برای رسیدن به هر نتیجه ای روش هم موثر است. حتی در آن اوائل یک مقدار عدد می نوشتیم و در جمع بندی رعایت زیر نویسی مرتب یکان و دهگان وصدگان آنرا نمی کردیم . و جای آنها را عوضی می نوشتیم و نتیجه غلط می گرفتیم و روشن می کردیم که کیفیت روش جمع بندی بسیار حساس است و باید به آن پرداخت. حال این تعینی را که راجع به آن بحث کردیم هم شامل منطق می شود و هم چیزهای دیگر . چرا شامل منطق هم می شود زیرا هر هستی متغیری در هر جا که ثابت شود تحت این امر در می آید. مثلا اگر گفتید که رشد در ادراک ممکن است به معنای آن است که در آنجا تغییری ممکن است. حال تا جای آن و تا چه پایه ای از آن من کار ندارم. در آن چیزی که تغییر است بازگشت به امر ثابت می کند. چون علی المبنا جز به اتکاء امر ثابت محال است. تعین امر متغیر یعنی تغایرهای آن هم تحت امر ثابت است اگر تعینهایی هم داشته باشیم باید همینطور باشد حال خود این مطلب نه فقط در بکارگیری یک منطق و پیدایش یک اطلاع جدید به عنوان نتیجه باید موثر باشد بلکه باید در پیدایش خود منطق هم همینگونه باشد. خود منطق هم از امور تدریجی الحصول است و اول به این شکل مدرن و مشخص نبوده است. حال ولو بشر آنرا هم بکار

می گرفته است ولی حداقل آن این است که اطلاع او بر بکارگیری این روش زمانی بوده است که کم کم مقدمات تدوین آن پیدا شده است. آدم یک کاری را می کند و نمی داند که چرا اینکار را می کند ولی می داند که اینگونه باید باشد. بعد از مدتی کم کم علتش را می فهمد مثلا نجاری چوبی را می برد و می گوید فهمیده ام که قلق کار شیوه کار نحوه بدست گرفتن این اره اگر اینگونه باشد چوب خوب بریده می شود. و اگر آنطور بگیری اره گیر می کند و اعضای بدن آدم هم خسته و کوفته می شود. بعد از آن کم کم علت آنرا کشف می کنندو می گویند مثلا سطح اصطکاک و سطح اتکاء باید چگونه باشد و مرتب شروع می کند تا قانون آنرا بدست آورد. درست است که قبلا هم که حواس او به اینها نبوده است همین قوانین را بکار می گرفته است. ولی اطلاع بر اینکه چه چیزی را به کار می گرفته است نداشته است و کم کم هم اینرا گسترش می دهند و مرتب دقت او بیشتر می شود و جلوتر می رود خود منطق هم همینطور است . علمای منطق بحثها کرده اند تا منطق ارسطویی را گسترش داده اند اینگونه نبوده است که بحثهای منطق یک بحثهایی باشد که هیچ رشدی نداشته باشد. همین که مسائل ما به الاختلاف پیدا می کند به معنای آن است که آمادگی نسبت به رشد دارد ادراک از مسائل متفق علیه آن هم مرتب رشد می کند. می گویند چند دلیل هم که خیلی محکم تر از دلایل اولیه است برای همان اصلی و مطلبی که اول مدعی بودیم و قبول داشتیم و استدلال می کردیم پیدا کرده ایم. حدود و ارتباط و ثغور همان مطلب و مفهوم روشنتر می شود. بعد یک مرتبه می آیند و دلایل اولیه را حذف می کنندو می گویند الان ما به فلان دلیل رسیده ایم که همه استدلالهای گذشته را شامل می شود . ادراک نسبت به همان امر تعینی که الان هم تغییر نکرده است تغییر کرده و گسترش یافته است. پس حتی یک چنین چیزی را هم ما ملاحظه می کنیم که ادراک بشر در همه این امور متغیر است و رشد دارد و تدریجی الحصول است و در عین حال در تغییرش تابع امر ثابت است.

یک چیز دیگر را هم باید در اینجا متوجه بوده و مواظبت کنیم و آن این است که این نحو تغییری که در ادراک حاصل می شود هر چند نسبت به امر تعین در رابطه تابع است ولی بین این و دیگر اشیاء یک فرق قائل شده ایم آنجایی که گفتیم سنجش فی الجمله غیر قابل انکار است برای همه اشیاء سنجش فی الجمله را قائل نشدیم والا تخصصمان تخص غلطی بود. بشر یک چیزی دارد که اشیاء دیگر ندارند. آن چیز تکامل یافته دیگر اشیاء است؟ نمی دانیم این بحثی است که در شناخت شناسی باید بحث شود تنازل یافته آن است؟ نمی دانم یا اصلا ربطی به این ها ندارد و جزء عالم ذهن است و جزء عامل عقل است و مجرد است؟ نمی دانیم این قوه فهم را بعد از منطق و بعد از هستی شناسی است که باید بررسی کنیم . اول بنابراین گردید که ما روی متد کار بکنیم. اگر بنا شد که ابتدا روی متد و روش جمع بندی کار کنیم

یک چیز را به عنوان سنجش فی الجمله پذیرفته بودیم و آنرا غیر قابل انکار می دانستیم والا خود صحبت کردن نیز غلط است. حتی وقتیکه یک چیزی را هم انکار کنید و مثلا بگویید عقل وجود ندارد مجبورید که مقایسه و سنجش نمایید. برای اینکه استدلال کنید عقل و آگاهی وجود ندارد مجبورید که مقایسه و سنجش نمایید. البته بحث سنجش فی الجمله و غیر قابل انکار بودن آنرا مدتی بحث کرده ایم همین که شما می پذیرید که سنجش فی الجمله غیر قابل انکار است یعنی یک سری تغییرات داریم که با تغییرات سنگ و خاک و ... فی الجمله فرق دارد. پس یک دسته بندی کلی در اینجا نسبت به آنچه که در جهان است بر می گردد ولی اگر بخواهیم ببنیم اینهایی که تحت تعین در رابطه هستند آیا به تقسیماتی منقسم می شوند یا نمی شوند؟ با ذعان به سنجش فی الجمله معنایش این است که حداقل تو تقسیم می خورد.

برادر سیف: فصل تقسیم چیست؟ فصل جدا کننده سنجش از تاثیر و تاثر و غیر آن چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: فصلی که می گویید گاهی فصل اجمالی یعنی فصل بعید مورد نظرتان است و گاهی فل قریب را می گویید هر چند پرسش از این فصل هم از پایگاه یک دستگاه منطقی خاصی است.

برادر سیف: از پایگاه مفاهیم عرفی سوال می کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: بله می شوود منطق را به نام عرف شمرد فصل قریب آنرا نباید در اینجا بتعوانید بگویید زیرا باید بعد از هستی شناسی که فهمیدیم سنجش چیست بیان کنیم. فصل بعید آنرا عیبی ندارد ذکر کنیم. یعنی علم اجمالی نسبت به آن می توان داشت . علم اجمالی شما نسبت به آن فصل اجمالی را چنین معرفی می کند که انسان چیزی دارد که اشیاء دیگر ندارند. آنها نمی توانند مقایسه کنند ولی انسان می تواند مقایسه کند. حد این را در حداقل مطلب اگر انکار کنید و بگویید چرا من می گویم این «چرا» را می از من نمی کند.

برادر سیف: چه بسا می کند ولی شما متوجه نمی شوید.

برادر حجت الاسلام حسینی: همین قدر فاصله است که چرایی شما را می فهمم و چرایی آنرا نمی فهمم پس یک چراهایی هستند که ما نمی فهمیم . این چراهای قابل فهم و غیر قابل فهم دو تا هستند.

برادر سیف: اینکه با تکیه به نفهمیدن ما است.

برادر حجت الاسلام حسینی: اینکه می گویید فهمیدن و نفهمیدن به معنای اعتراف به امری است که یک چیزی در اینجا هست. آن چیست؟ فهم چیست؟ شناخت چیست؟ نمی دانم ولی می دانم که آنرا از غیر انسان سلب می کنید . و

از انسان تعجب می کنید که چرا می گوید نمی فهمم. ولی نه انتظار سوال و نه انتظار جواب و نه... از میز ندارید اگر من بگویم چرا شما این سوال را از من نمی پرسید؟ شما چه جواب می دهید؟ (بگذریم) به هر حال با خود سنجش فی الجمله آشکار می گردد که باید تغایر دو دسته باشد. حال یک صحبتی را در اول فهرست عوض کرده ایم که : «هماهنگی نظام هستی اساس هماهنگی نظام اطلاعات است» «هستی ها» ! هستی اعم از هستی خارجی است هماهنگی هستی باید اساس هماهنگی نظام اطلاعات باشد. اگر غیر از این باشد به معنای آن است که اطلاع هماهنگ با هستی نباشد. یعنی اطلاع «اطلاع» نباشد. چون روی خود جوهره هستی برده اید و اطلاعی که هماهنگ با هستی نباشد هستی ندارد.

اینجا اشارتا عرض می کنیم که از اینجاست که امر ثابت ما ارزش اطلاعات را شدیدا بالا می برد از ارزش سنجش دو موقع بحث می شود. یک موقع آن وقت است که درباره شناخت شناسی بحث می شود. نوع دقتهایی که در ارزش اطلاعات و سنجش شده است را در شناخت شناسی جواب داده اند ولی ما به نظرمان می رسد که در آنجا پاسخ دادن جا ندارد زیرا برای دشمن جای پا می سازد. در حالیکه اگر شما از مباحث فلسفی و منطقی یعنی قبل ازآنکه به شناخت شناسی برسید تا امکان مناقشه را به دشمن بدهد که بگوید شما از پایگاه هستی شناسی و انسان شناسی و غیره و ذلک خودتان و در دستگاه منطقی خودتان دارید مطلب را می شناسید. پای مطلب را گره بزنید و بگویید به همان دلیل که این میکروفون میکروفون است و به همان امر ثابتی که میکروفون بودن این میکروفون به آن بسته است ارزش ادراکات هم به همان پایه بسته است . بگویید ارزش تعین به امر ثابت بر می گردد. آنگاه می توانید بگویید منطقی که بر اساس آن صحبت می کنیم پایگاه آن همان منطقی است که معادلات سیم پیچ اینرا درست می کند. پایگاهش همان امری است که ترانزیستور را درست کردته است. انکار آن پایگاه یعنی انکار امر ثابت و انکار کلیه قوانین است. هیچ کس نمی تواند اشیاء خارجی عینی را انکار کند , جزء سوفیست ها که راجع به آنها هم در اول تغایر بحث کرده ایم. پس یک سری از بحثها در گذشته در هفته های اقتصاد بوده است که ما مرتب تاکید کرده ایم که به همان امری که این اشیاء خارجی هست. به همان امر حرفمان صحیح است. اگر یک ماتریالیست این حرف را بشنود متعجب می گردد که عجب ما مدعی این هستیم که فلسفه مان عینیت است, منطقمان منطق عینیت است, این هم که همان حرف را دارد می زند؟ ولی این حرف را آنها به غلط دست گرفته اند, این حرف مال آنها نمی تواند باشد زیرا این حرف با منطق دیالکتیک جور در نمی آید, جوهره اش متناقض با آن است , آنها با منطق دیالکتیک امر ثابتی را نمی توانند اثبات و تمام کنند پایگاه نمی

توانند ذکر کنند, ولی ما پایگاه را به عنوان امر ثابت که هم بر عین یعنی بر تعین اشیاء خارجی یا بر کیفیت روابط خارجی و هم بر کیفیت روابط متغیری که در هر جا (از جمله در ذهن ما) فرض می شود حاکم است, عرض کردیم اگر تغییر در ذهن است در ذهن اگر در مغز است در مغز به هر حال تغییر در هر جا که هست تابع همین یک امر ثابت است . د رهمان بحثهایی که هفته پنجم هم می کردیم . که اگر این امر ثابت را بردارید و رشد اطلاعات را هم قبول کنید آنگاه پایگاه شما در اثبات صانع کجا خواهد بود؟ آنگاه حقانیت مطلب به حقانیت ادراک فعلی شما بر می گردد و اگر ظرف قانون تنها ذهن باشد به معنی آن است که با تغییر و رشد ذهن آن ادراک هم تغییر کند. علاوه بر اینکه وقتی انسان نباشد و ذهنی وجود نداشته باشد آنگاه دیگر لزومی ندارد که حقانیت یا بطلان یک مطلب تمام شود . عرض می کنیم اینکه اثبات کننده نقیض آن است زیرا می رساند وقتی که انسان و ذهن او هم هست در حقیقت چیزی وجود ندارد و این به معنای آن است که راهی برای اثبات این مطلب نیست. ولی اگر گفتید که آیا اگر ذهن نباشد آب از کوه پایین نمی آید؟ اگر می اِد این حرکت ریزش به طرف خاص تابع امر ثابت باید باشد و آن امر ثابت است که این تعینها را تمام می کند و بدین ترتیب است که می توانید بگویید تکیه ذهن هم به همان امر ثابت است و لذا می تواند به حقایق پی ببرد و حقیقت دیگر حقیقت ذهنیه نمی شود. بلکه ذهن به حقیقت پی می برد نه اینکه مخلوق ذهن باشد . پس بنابراین ارتباط تعین در رابطه و امر ثابت با منطق محرز شد.

اینک مقسم تقسیماتی داریم. ببینیم صلا مقسم تقسیمات از کجا باید آغاز بشود و ریشه اینکه تقسیم کنیم از کجا پیدا می شود, تا بتوانیم تقسیمات درونی منطق را هم بر همان بنا استوار کنیم. در صورتی که در خاطرتان باشد قبلا گفته بودیم که «ترتیبی» که در اشیاء متغایر هست, یا به تعبیر دیگر «مکان» یا هر تفسیری که بخواهید از مکان داشته باشید می خواهید بگویید «تغایرهای هم عرض» و یا هر چیز دیگر به هر حال در ادراکی که از مکان دارید و زمان دارید در ادراکی که از وضعیت از تغییر وضعیت دارید و محال است که تغییر وضعیت را بشو د ملاحظه کرد جز آنکه وضعیت به نحوی هر چند به نحو اجمالی قابل تصویر باشد. وضعیت و «تغییر وضعیت» و حتی محال است بشود تغییر را ملاحظه کرد حتی از کلمه «تغییر وضعیت» «وضعیت» را حذف کنید و صرفا بگویید «تغییر» در تغییر مختلف بودن افتاده است. آنهم مختلف بودن تدریجی و در همان مختلف بودن افتاده است که مختلف بودن و تدریج دو تا هستند با درک «مختلف بودن متعاقب» , یک ادراک از مختلف بودن است و یک ادراک از «تعاقب» داشتن یعنی یک ادراک حرکتی دارد (تعاقب و یک ادراک نسبت به اینکه چه امری واقع می شود که صحیح است به آن حرکت گفت, وضعیت و تغییر وضعیت, زمان

و مکان و الی آخر یک ارتباطی با هم دارند هر چند هر دو بعد یک شیی باشند. در خود زمان هم گفته بودیم یک وضعیت فعلی و یک وضعیت آتی و یک ربط بین آنها و گفته بودیم که چه بگویید بمن امروز و هزار قرن آینده و چه بگویید «زمان فرضی یک» و «زمان فرضی دو» در هر صورت بین امروز و هزار قرن آینده, بین اولی و دومی یک ربطی هست, نمی توانید ربط را حذف کنید. در همان بحث اتصال و انفصال و رابطه هم این مطلب که سه چیز مطرح است بحث شده بود. در شکل خیلی کلی آنهم که بگوییم مکان وزمان و ربط بین ایندو نیز قابل ملاحظه است . در مکان تنها و در حرکت مکانی نیز (که نمی توانست جدای از زمان باشد) باز به اختلاف پتانسیل و ربط بینشان تعبیر می کردیم. در تفسیر ترکیب با دید اصالت ربط هم که بخواهیم ملاحظه کنیم, باز اختلاف پتانسیل و ربط بین آنها را می بینیم. آن چیزی که ساری ترین و جاری ترین امر باشد. قانونی که ساده ترین باشد. به معنای آن است که شما برای شناسایی نیازمند به یک «کلیترین» (اگر کلیترین چه از نظر عینی و چه از نظر ذهنی کلیترین نسبی فرض شود) چنانکه قبلا هم عرض شد اینگونه هم نیست که که نتوانیم بگوییم کلیات اصلا نمی توانند در خارج محقق باشند. درباره این انشاء الله باید در بحث انتزاع که یک بخش از منطق است مقداری بیشتر پیرامون آن بحث کنیم و فعلا به آن جز به اشاره نمی پردازیم , نسبی بودن کلیات در این حد که این کلی شاملتر از آن کلی است روشن است آنجا هم می گفتیم قدرت شمول این ربط شامل بر چند چیز دیگر است. قبلا صحبت اینکه این «کل» است یا «کلی» است را به جای خود واگذار می کنیم. فعلا در این حد ساده و اجمالی می توانیم وارد این صحبت شویم که اگر ساده ترین شرط است. مجبورید به دوئیت و رابطه بین آنها برسید, چون اگر به پنج چیز برسید به معنای آن است که ساده تر نتوانسته اید بکنید ولی اگر خصلتها را آوردید و به دوئیت و ربط بین آنها رسیدید به ساده ترین شرط رسیده اید. از طرف دیگر باید ساری ترین هم باشد. یعنی باید در هر کدام از آن «دو» ها هم , دوباره برای جریان و حرکت پتانسیل دوئیت و ربط شامل و جامع و ارتباط باشد, و به همینگونه تا پایین.

اینک این قسمت را یک کمی توضیح می دهیم. برای توضیح یک مقدار بصورت تمثیلی از بحث جدا می شویم, البته این تمثیل برای اثبات نیست برای تقریب به ذهن است. فرض کنید به دلائلی ثابت شد که جامعه وجود خارجی دارد و در آن دوئیت و ارتباط بین آنها راه دارد, این فربض اول و فربض دوم اینکه یک طرف دوئیت را خصلتی که مناسب با خصلت انسان است به نام فرهنگ گرفتیم و یک طرف دیگر را خصلت متناسب با خصلت جهان به نام اقتصاد گرفتیم و ارتباط بین آینها یا ربط جامعشان را سیاست قراردادیم. در اینجا اصلا سخنی از چرایی این دسته بندی نمی کنیم, تنها می

خواهیم ببنیم از اینکار چه خاصیتی برخواسته است. حال می خواهیم بودجه بگذاریم و یا آمار بگیریم. یک وقت است که شما مجموعه خرجکرد سالیانه خود را روی این کاغذ می نویسید و مشخص می کنید که مجموعه خرج و بودجه ما در تمام شئون جامعه در عرض سال چقدر شده است. در زیر این برگه نه «خوب» می توان نوشت و نه «بد» چون شما صرفا جمع کل را گفته اید . یا خرج کل خانه خودتان را در نظر بگیرید, زیر آن نه خوب می توان نوشت و نه بد می توان نوشت و بعد هم اگر بخواهید خوب یا بد بگویید باید ملاحظه تعادل را بکنید یعنی نسبت اقلام وارقام را با هم بسنجید تا ببینید متعادل خرج کرده اید یا غیر متعادل. یعنی آیا مقدار کتابی که خریدید متناسب با مقدار لباسی است که خریده اید؟ آیا مقدار امکاناتی که صرف امور فرهنگی شده است. متعادل بوده است؟ تعادل و عدم تعادل که مطرح شد به معنای آن است که شما وارد دستگاهی شده اید که تعادل را با توجه به تغییر می سنجید می گویید تعادل برای رسیدن به فلان وضعیت , عدم تعادل نسبت به رسیدن به فلان وضعیت پس شما برای محاسبه کارتان نیازمند به قانون تغییر هستید. حالا به فرض ملاحظه کرده اید که به شاخه فرهنگ کم بها داده شده است . حال می خواهید این کمبود را جبران کنید اما به چه طریق؟ آیا خیلی خود کار بخرید خیلی کتاب بخرید؟ خیلی کاغذ بخرید؟ چه چیز را باید خیلی خرید؟ پس بنابراین باید یک دستگاهی داشته باشید تا بیایید تعادل و عدم تعادل را در آن بخش مطالعه کنید. مثلا در آن بخش گناه می کنید و ملاحظه می کنید مقدار نواری که خریده اید به نسبت چیزهای دیگرتان کم است. پس باید اینرا اضافه کرد تا درست شود. حال شما در هر بخش پایینتری که بیایید می توانید آنرا خود تر کنید و ببینید که این بیماری و نقض از کجاست تا برسد به مشخص کردن کمبود در یک جزء خاص پس قانون تغییر که با آن الگو می سازید باید تا جزئیترین بخش ساری باشد. اگر اقتصادتان ضعیف بود , باید بتوانید آن ضعف را علت یابی کنید, البته اول می فهمید که کل سیستم ضعیف است. پس از اینکه ملاحظه تعادل را در بخشهای اصلی کردید, و متوجه می شوید که بخش اقتصاد بد کار می کند, سپس باید ملاحظه کنید که چه بخشهایی از اقتصاد است که خوب کار نمی کنید و همینطور تا ریزترین بخش در اقتصاد پیش بروید, و بعد نتیجه بگیرید که باید اینجا را اینگونه کم و زیاد کرد تا حرکت درست و متعادل بشود.

اگر بگوییم در سیستم شامل اینکه سه دسته باشد را قبول داریم ولی در هر کدام از بخشها که آمدیم آنجا دیگر سه دسته نباید کرد مقسم باید چهارتایی باشد . خوب مقسم چهار باید برای قانون تغییر امر چهار را اثبات بکند چون امر تغییر شما در بخش, با امر تغییر در کل نمی تواند متفاوت باشد. چرا؟ زیار اگر در بخش فرق کرد تعادل را نمی توانید

تبدیل بکنید. اگر استنباطتان از تغییر استنباط شد قابل تبدیل به همدیگر نیستند علاوه بر این اگر استنباط شما از تغییر دو تا شد به دو ریشه اصلی بازگشت کرد. معنایش این است که از عینیت دو استنباط متناقض دارید نگویید این شیی به دلیل خصوصیات شخصی اش در استنباط باید به چهار تقسیم شود آن شیی چیز دیگری است می گویم قانون حاکم بر تغییر حاکم بر تغییر حاکم بر تغییر کل باید باشد. چرا؟ چون طی تغییر است که این یا آن درست شده است. و طی قانون تغییر است که می گویید از این می شود کم کرد و آن را می شود سنگین کرد پس شما قانونی را که برای تقسیم نیازمندید پیدا کنید باید ساری ترین قانون باشد همان قانونی که اصل تغییرات جهان را باید تفسیر کند همان قانون باید تغییراتی را که در ادراکات شما پیدا می شود یا تغییراتی را که در جامعه پ یدا می شود همانطور که تغییراتش باید به یک امر ثابت باشد , باید مقسم تقسیماتش برای مطالعه به یک امر برگردد و الا قدرت مطالعه از شما گرفته می شود. حالا ریشه تغییرات ساری ترین است باید ساده ترین هم باشد به قول معروف پیچیده ترین باشد اگر پیچیده ترین را نتوانید تبدیل به ساده ترین بکنید قدرت مطالعه را از خودتان گرفته اید.

مثلا عرض می کنم بگویید صد هزار پارامتر باید در گرداندن یک کشور رعایت بشود. می گویم صد هزار پارامتر را در آن واحد می توانید ملاحظه کنید؟ می گویید نه می گویم پس چکار می کنید؟ می گویید, مثلا مجبورم در چند دسته هزارتایی قرار بدهم که صد تا بشود (حداقل) می گویم صد تا را می شود مقایسه کنید و مسلط بر آن بشوید؟ می گویید خیر نمی شود, می گویم چکار می کنید؟ می گویید دسته بندی می کنم و جمع بندی می کنم تا بشود ده تا ده رقم را می شود نگاه کرد می گویم به همان دلیل که از صد هزار به ده آمدید ملزم یم شوید تعادل را بیاورید در ساده ترین تااینکه گیر نیفتید بگویید معلوم نیست این پارامتر موثر تر است یا آن پارامتر پس بیاییم مثلا برای اقتصاد سنجی یک روند طولانی بگیریم و گاهی این را کم کنیم گاهی او را زیاد کنیم و ... تا بلکه آن پارامتر را پیدا کنیم این برای جایی است که راه بسته باشد اگر امکان داشته باشد که بر گردانیم به ساده که بشود دو تا بگویید این قسمت معیوب نیست آن قسمت معیوب است بعد در آن قسمت دوم بگویید این را هم تقسیم می کنم به دو و این قسمت معیوب نیست این قسمت معیوب است دوباره آنجا را هم به دو تقسیم کنید بگویند این قسمت معیوب نیست این قسمت معیوب است به اینگونه عیب را راحتتر می توانید پیدا کنید پس برای پیدا کردن آسیب باید شما بتوانید ساده ترین تقسیم را بکنید و وقتی که اینطور شد رشد هم با همان ابزاری شناخته می شود که عیب شناخته شد پس مقسم تقسیمات باید قانون حاکم بر تغییرات باشد قانون حاکم بر تغییر را دوئیت و ربط بین آنها تمام کردیم که مقسم عملا سه عامل پیدا می کند

که وقتی برگردیم ونظر مجدد بکنیم می بینیم دوئیت هم دوئیت کیفیت ارتباط است و دوئیتها هم از دوئیت می افتد دوئیت کیفیت ارتباط و ربط حاکم بین آنها را که بدست بیاورید معنی اش این است که در ساده کردن شما نگاه می کنید که چگونه تغییری را من می توانم در رابطه ایجاد کنم که این حاصل بشود (ساده می کنیم و بعد بر می گردم و مثال می زنم) در اقتصاد می گویند کارخانه ها را اختیاراتش را از اینها بگیر به آنها بسپار بعد می گویم چطور شد می گویید رابطه ها تغییر کرد می گویم چه فایده ای دارد که رابطه ها تغییر کند می گویید همه چیز همین رابطه ها بود کیفیت ربطها بود پس برای تغییر کیفت ارتباط متکی به قانون ثابت می باید دوئیت را به عنوان دوئیت کیفیت ارتباط ملاحظه کرد دوئیت دو کیفیت ربط ملاحظه کرد و رابطه آنها را هم باز رابطه ای که کیفیت ارتباط دو دوئیت است باید ملاحظه کرد حالا انشاء الله تعالی تشریح بیشتر مطلب فکر می کنم به جلسه آینده موکول بشود فعلا در همین اندازه که مقسم تقسیماتتان اگر ساری ترین و ساده ترین باشد قدرت جمع بندی و استنتاج را از شما می گیرد حالا بعد هم صحبتی خواهیم کرد انشاء الله تعالی که این در خود منطق هم چگونه می آید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۵

برادر معلمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. همانطور که در نظر دوستان است، آخرین بحثی که داشتیم در مورد بحث حرکت بود (در ادامه بحث مبنای تقسیم بندی) که وقتی حرکت را بررسی می‌کنیم آیا دو کیفیت و کیفیت اتصال دهنده یا ربطی که آن دو کیفیت را به هم اتصال می‌دهد به چه نحوه‌ای هستند. برادران قرار شد که کتاب‌های مختلفی را که در دسترس است ملاحظه کنند که وقتی در فلسفه یا در منطق و یا قبل از آن تقسیم‌بندی‌هایی شده است علتش چه بوده است و موضع بحث را اگر در فلسفه و یا منطق است به موضع فعلی ما برگردانند و ببینند که در این موضع چه ابداع احتمالاتی می‌توان مطرح کرد. ضمنا امروز صبح تذکری را هم جناب آقای حسینی فرمودند تا خدمتتان عرض کنم که دوستان سعی کنند در پیدا کردن این ابداع احتمالات از اسامی‌شخصیت‌ها استفاده نکنند (چه در جلسات مشترک و چه در جلسات واحد). زیرا ممکن است که آن حرف را درست متوجه نشده باشیم و نقد کنیم درصورتیکه حقیقت حرف به‌گونه‌ای دیگر باشد. در هفته های اقتصاد هم این مطلب تذکر داده شده است (که چرا نباید از اسم بزرگان استفاده کرد). به‌هرحال چون وقت کم است فقط به صورت خلاصه عرض می‌کنیم که بررسی‌هایی که در طول این چند روز در کتاب‌های مختلف داشتیم مطلبی را که بتواند موضع فعلیمان را حل کند پیدا نکردیم و به علت ضیق وقت توضیح بیشتر آن را در جلسات آینده مطرح می‌کنیم و اکنون از حضور جناب آقای حسینی استفاده می‌کنیم که بحث افتراق و اشتراک را در حرکت چگونه حل می‌کنند.

برادر حجت الاسلام حسینی: اعوذ با... بارالها کلمه حق را در سراسر گیتی بگستران. کلمه باطل را از زمین برکن. خدایا شهدای اسلام را محشور به سید الشهدا بگردان. ولایت ما را خودت به وسیله اولیائت قرار بده و بدست ابلیس اماره مسپار. علل باطنی ما را به عافیت تبدیل فرما...

به حضورتان عرض کنم کهاین بحث یک قسمت لغزنده داردکه باید در آن کاملا توجه داشته باشید که رابطه بین دو کیفیت نمی‌تواند "هستی" تلقی شود. "هستی" باید هم در قبل و هم در بعد و هم در ربط باشد و لکن در بحث کیفیت، رابطه بین دو کیفیت باید از مقوله کیفیت باشد، زیرا اگر گفتید که بین دو کیفیت هستی است، سوال این است که آیا هستی در آنجا در پی کیفیتی است، یا دارای کیفیت است؟ علاوه بر این اگر فرمودید بین دو کیفیت "هستی" است، آن وقت یا هستی زمان بردار است و تغییر را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. اگر تغییر را می‌پذیرد که دوباره اشکال انفصال مطرح می‌شود و اگر تغییر را نپذیرد آن وقت سوال در اینجاست کهاین دو کیفیت از نظر کیفی انفصال پیدا می‌کنند و "هستی" برای نسبت دادن یک کیفیت به وضعیت سابقش کافی نیست. یعنی ای" هستی" که بین جماد و انسان و همه چیز مشترک می‌گیرید. این برای اثبات ارتباط بین لحظه اول ودوم (مثلا) یک انسان کافی نیست. شما می‌گویید این همان انسان است که رشد یافت. این همان سیب است که رشد یافت، این همان شکوفه است که رشد یافت، این همان خاک است که سیب شده است و الی آخر. شما در اینجا یک وجه مشترک کیفی را نسبت می‌دهید. اگر هستی چیز غیر متغیری در همهاین اشیا باشد و ثابت هم باشد (یعنی منهای زمان باشد) این منهای زمان بودنش با نسبتی را که شما بین دو زمان می‌دهید(مثلا می‌گویید این میز از فلان درخت است) این میوه از فلان شکوفه است. این بخار از فلان آب است) نمی‌سازد یعنی این نسبتی را که شما می‌دهید نسبتی صوری خواهد بود و قطع خواهد بود و تمام اشکالات انفصال طرح خواهد شد. شما حتما بهاین نیازمندید که اتصال بین کیفیاتتان را بوسیله کیفیت و خصلت تمام کنید. بله، البته در آخر کار در بحث هستی شناسی می‌گوییم که بودن کیفیت به هستی بازگشت می‌کند و هیچ ضرری هم ندارد. ما درباره اصل هستی شی یا هستی کیفیت صحبت نمی‌کنیم ما دربارهاین تغایرها و تغییرهای هستی سوال می‌کنیم و بحث منطق هم کما اینکه قبل عرض شد، بحث درباره همین کیفیات است. بنابراین حالا زمان را اگر بمعنای امتداد هم نگیرید (که در جلسه قبل صحبت شد) باز هم انفصال پیدا می‌شود. اگر زمان بمعنای امتدادی باشد که منفصل نباشد مثل امتدادی که در مکان ملاحظه می‌کنیم اگر چنین امتدادی در زمان قابلیت ملاحظه نداشته باشد، آن وقت اتصال بین دو کیفیت و نسبت دادن قطعی است. مثال هم عرض کردیم که حرکت اینطور نیست که ما عکسهایی جدا جدا بگیریم و

کنار هم بگذاریم مثلا هزار عکس از دست بلند کردن من کسی بگیرد و یک کتاب درست کند و هرکدام جداجدا باشد. بلکه حرکت یک جریان است ارتباط و امتداد دارد و اگر این گونه باشد لازم می‌آید که بعضی از خصلتها مشترک بین دو زمان واقع بشود یعنی هم در این زمان باشد و هم در آن زمان، به عبارت دیگر می‌شود گفت که خصلت های مختلف باید با سرعت های مختلف باشند مانند مرکبی که در یک مکان است، زمان اجزایش لازم نیست که برابر با زمان کل باشد و زمان هر کدام برابر با وضع خودشان بود. و سرعتی برای خودشان دارند. در عین حال سرعت منتجه هم متکی بر سرعت آنهاست. مثال این قسمت هم برای تقریب به ذهن این است که شما یک اتومبیل دارید که آن اتومبیل یک سیستم تولید الکتریسیته بنام دینام دارد که باید در یک سرعت خاص بچرخد تا بتواند برق شمعهای سرسیلند را بدهد. ولی لزوما آن سیلندر و دستگاه پیستوان و چرخش چرخها همین سرعت را ندارد یعنی شما این سرعت را با محور تبدیل کم و زیاد می‌کنید تا متناسب با دینامتان بشود. در عین حال این مجموعه را در یک شکل کلی به عنوان وسیله‌ای که ما سوار می‌شویم وسرعتش کیلومتر خاصی است ملاحظه می‌کنید. می‌گویید: در این کیلومتر خاص چرخ چند دور می‌زند؟ شما معین می‌کنید و می‌گویید وقتی که سرعت را روی ۱۰۰ کیلومتر تنظیم کنیم، پلوس که چرخ را می‌چرخاند در این سرعت خاص حرکت می‌کند و بعد می‌گویید دینامش در چه سرعتی می‌چرخد؟ شما یک سرعت دیگر را ملاحظه می‌کنید و تغایر این دو نیز هیچ منافاتی با هم ندارد. در قسمت به قسمت این دستگاه هم همین مطلب است مثلا می‌پرسند در این سرعت ماشین در چه دنده‌ای است؟ می‌گویید: فرضا دنده سه است. و در جای دیگجر هم سرعتی غیر از سرعت چرخ است. یعنی اختلاف داشتن سرعت حرکت متناسب با هر دستگاه با حرکتی که برای منتجه ذکر می‌کنید هیچگونه اشکالی ایجاد نمی‌کند و از این جهت روشن می‌شود که اگر ما زمان را از موضع منتجه کل ملاحظه کنیم آنگاه می‌توانیم مقایسه کنیم و بسنجیم ولی اگر زمان خاص هر کدام را بخواهیم ملاحظه کنیم که بابر با سرعت خاص خودشان است، اینجا معنا ندارد که بگویید اجزا مرکب یک گونه درحال حرکتند، بلکه هرکدام در حرکت متناسب با خودشان در حال حرکتند و متنازلا در مراتب مختلف هم، حرکت را مختلف می‌بینیم. یعنی سرعت مولکول آب غیر از سرعت اکسیژن و غیر از سرعت ئیدروژن است و سرعت الکترون و نوترونش غیر از سرعت خود اکسیژن و

سرعت مئون آن غیر از سرعت الکترون آن است و هر کدام متناسب با خودشان سرعتی را دارند، و یادمان نرود که وحدت ترکیبی که از اصطکاک و برخورد همین سرعت ها حاصل می‌شود غیر از بساطت حقیقی است. اگر این کیفیات بسیط حقیقی می‌شدند دیگر معنا نداشت که فرقی داشته باشند ولی مرکبند و تا آخر هم مرکبند. درهر جا که بروید ترکیب کیفیات و ترکیب سرعتها را ملاحظه می‌کنید. حالا همین اختلاف درسرعت و زمانی که پیدا می‌کنند برای ما کافی است تا درتغییراتی که برای یک مرکب حاصل می‌شود لازم نباشد که اجزا بروند. یعنی در آنجاییکه ما می‌گوییم دو کیفیت متغایر، آیا داریم عکس برداری و تجرید می‌کنیم و تمامآن چیزی که در کیفیت است یک چیز فرض می‌کنیم؟ (درست است که وحدت ترکیبی دارند، درست است که اصطکاک پیدا کردند، درست است که در اینجا آب است) و در زمان و لحظه دوم هم یک عکس جدید کنار آن می‌گذاریم؟ یا اینکه نه، همان اول ما بد کاری کردیم که عکس گرفتیم، زیرا کیفیت اولی آنگونه که ما خیال کردیم خودش و اجزایش یک سرعت دارند، نبود. اینگونه نبود که همه اجزای آن یک چیز باشند تا وقتی به کیفیت دوم می‌رسیم بگوییم این غیر از آن کیفیت و بینشان هم انفصال باشد. در همان کیفیت اولی هم در سرعت وتغییرش اختلاف بود. آب را که ملاحظه می‌کردم، درست است که آب در ذهن تجرید می‌کردم و می‌گفتیم وقتی که من نظر به آب دارم دیگر نظر به اکسیژن و ئیدروژن ندارم و همه را منحل در آب می‌بینم! ولی آیا حرکت اجزا آب حل بود یعنی یک حرکت بود یا اینکه نه. یک حرکت نبود و حرکت های مختلفی بود. مثل همان کارخانه و مثل همان اتومبیل بود که هرجایش به‌گونه‌ای خاص حرکت می‌کند. اگر حرکتها مختلف شد آنوقت من کدام یک از آنها را اصل قرار می‌دهم و بر آن اساس بقیه را می‌گویم؟ آیا همین که من تغییرات آب را اصل قرار دادم آیا واقعا هم برای اکسیژن و ئیدروژن و الی آخر اصل قرار گرفته است؟ یا اینکه همان کیفیت تابع انتزاع و برخورد من به مطلب نیست. اگر تابع من نیست آیا خصلتهای درونی این کیفیت وجه مشترکی نسبت به کیفیت اول و دوم ندارند؟ می‌شود گفت که خود آب نسبت به تغییرات درونی خودش خصلت مشترک است این یک صحبت است که بگوییم تغییرات درونی سریعتر هستند و خود آب است که حاکم بر تغییرات قبلی و تغییرات بعدی اجزای درونیش است. سرعت آب کندتر از سرعت مزونها و اتمها و کذاست و می‌شود بالعکس آن را هم فرض کرد. که بگوییم آب سرعتش بیشتر است

و اجزایش سرعتشان بطئی تر است پس خصلت مشترک بین دو وضعیت آب، وضعیت اجزا است و هم می‌شود گفت اصلا خود این بحث محل سوال است. یعنی همین که حرکتشان اختلاف داشته باشد کافی استکه چیزی بین این دو و وضعیت آب مشترک باشد. یعنی می‌شود گفت آنکه سرعتش بیشتر است مشترک بین وضع قبل و وضع بعد کیفیت است یا انکه بگوییم اینکه کند تر حرکت می‌کند مشترک است.

بالاخره آنچه مهم است این است که حین ملاحظه دچار تجریدی که حالت عکسبرداری داشته باشد نشویم بلکه به ملاحظه تغییر که می‌پردازیم توجه به مباحث گذشته و کل نگری و اختلاف در حرکت و مجموعه‌ای که گفته شده بود داشته باشیم و همچنین توجه به عدم انفصال که دو کیفیت را مانند دو عکس از هم جدا نمی‌کند داشته باشیم. حالا اگر گفتیم ما به الاختلاف دو وضعیت در هر مرحلهی که فرض بشود و برایش مراتب قائل شدیم و ما به الاشتراک دو وضعیت در مرحله که فرض بشود(مرتبه مجموعه بالاتر، یا مرتبه مجموعه درونی یا کوچکتر و ....) اول مراتبی بین مجموعه ها قائل بشویم. مثل پوستهای پیاز که روی هم قرار گرفته‌اند و بگوییم که یک سری موجودات‌اند در حد بسیار ریز و اگر بگویید حدش چقدر است، می‌گویم که ذاتا مرکب است و معنا ندارد که سوال کنید. موضوعا مسئله ترکیب را در سکل اصالت شی است که می‌پرسم حدش کجاست. مثلا مجموعه‌ایست از روابط، حالا اگر بگوییم در هر مرتبه‌ای که فرض کنیم در همان مرتبه، یک مابه الاشتراکی بین دو زمان دارد و یک مابه الاختلاف دارد. ویک وجه تغایر تدریجی دارد که ما از آن زمان و تغییر و این چیزها را می‌فهمیم و یک مابه الاشتراک دارد که می‌توانیم وضعیت دوم را به وضعیت دول نسبت دهیم . همان گونه که قبلا گفتیمکه در تغییر باید تسلیم شد که حتما امر ثابت وجود دارد و گفتیم که اگر آن امر ثابت نباشد خود تغییر از بین می‌رود. آن چیزی را هم که آنجا گفته شد ابتدائا به ذهن جود نمی‌آید که ثابت ضد تغییر است ولی گفته شد که اگر این را نپذیرید، خود از بین می‌رود. حال علی فرض اینکه در اینجا هم گفته باشیم که در تغییر حتما باید به یک مابه الاختلافی و یک مابه الاشتراکی باشد. آیا می‌شود گفت که ما به الاختلاف وضعیت مکانی را تمام می‌کند؟ (آیا اینگونه می‌شود گفت) و می‌توانیم بگوییمکه ما به الاشتراک، وضعیت زمانی را تمام می‌کند. این به چه معناست؟ به‌این معنا که بگوییم تغییر کردن، گفتن اینکه‌این رفت و آن آمد حتما نیاز به مابه

الختلاف بین دو وضعیت داریم والا نمی‌توانستیم بگوییم که‌این رفت و آن آمد و از طرف دیگر هم گفتیم که در زمان انفصال نیست و چیزمشترکی است که آن تکیه گاه مسئله زمان است. حالا آیا می‌شود گفت که‌این تغایرها (آنهایی که می‌گوییم این آمد و آن رفت) نستبشان به همدیگر استکه وضعیت مکانی را می‌سازد یا اینکه مجموعه آنها است که وضعیت مکانی را می‌سازد؟ ابتدائا فرض می‌کنیم که چنین چیزی بشود که یک وضعیت مکانی داریم و یک وضعیت زمانی، آن تغایری را که متعاقب همدیگر باشند را زمان گفته بودیم و آن تغایری راکه در کنار همدیگر باشند را مکان گفته بودیم. حالا آن معنا را مورد دقت قرار می‌دهیم و می‌گوییم به همان چیزی که تدریجا از بین می‌رود مکان قوام پیدا می‌کند و قوام زمان به آن امر مشترک دو کیفیت است. آیا می‌شود چنین حرفی را زد؟ اگر چنین حرفی گفته بشود آیا جامع بین آنها هم لازم است باشد یا نه؟ اگر گفته شود که جامع بین این دو مسئله جذب عمومی‌است که هم جذب عمومی‌ارتباط اختلاف پتانسیل بین اشیا را تمام می‌کند یعنی قرارگیری کیفیاتکنار هم وضعیتی دارد که متناسب با زمان است و زمان هم نسبت به بعد و غایت اختلاف پتانسیل دارد، یعنی اختلاف پتانسیل مکانی را نمی‌توان از اختلاف پتانسیل زمانی جدا کرد. اگر چنین چیزی را بگوییم آن وقت جامع این دو را وجود اختلاف پتانسیل و وجود فشار و وجود جذب بگیریم. یعنی آن چیزی معین می‌کند که "بعد" از چه چیز دیگری واقع شود؟ (البته نه در مرتبه قانونی، بلکه در مرتبه تحقق) می‌گویم فشاری که دارای جهت خاص است. می‌پرسید چه چیز موجب این است که چه چیزی در "کنار" چه چیزی قرار بگیرد؟ آن هم می‌گویید فشاری که به جهت خاص است. مثلا جاذبه‌ای قرار بدهیم غیر از جاذبه‌ای است که در آن صحبت از نسبت وزن شی و سرعت شی به شی دیگر است ولی اینکه اصل حرکت، پدیده چه جذبی است؟(چون اصل حرکت فشار می‌خواهد) جذبی که باید مبدا حرکات زمانی و مکانی و مبدا اختلاف پتانسیل های زمانی مکانی قرار گیرد. به عبارت دیگر آن جاذبه باید شامل و جامع باشد. به اتکا آن جاذبه است که صحیح است بگوییم این اشیا درمکان و متناسب با این زمان و با هم هماهنگند.

(معنای هماهنگی را ملاحظه می‌کنید) ، از باب مثال هدفی دارید و فرضا جهتی زمانی دارید که کیفیت باید سیر کند تا به آنجا برسد، و یک ترکیب مکانی هم باید متناسب با سیر در این راه داشته باشید. آن وقت وقتی من می‌گویم که‌این

کیفیت منظم است، شما ممکن است اشکال کنید که اگر این کیفیت هر شکل دیگری هم بود می‌گفتید که منظم است، می‌گویم که نه، این کیفیت، نسبت به‌این راه منظم است. حالا اگر ما این را بگوییم مجبوریم مسئله حرکت را در زمان و چه در مکانی تابع یک ربط جامعی بدانیم که آن پتانسیل عمومی‌و جاذبه عمومی‌باشد حالا خود این جاذبه باید از مقوله کیفیت باشد، نمی‌تواند از مقوله هستی باشد کیفیتی است از هستی. فشار داشتن به‌این طرف کیف هستی است و این غیر از خود هستی است. چون جاذبه را که می‌گویید بدون جهت نمی‌تواند ملاحظه بشود،همینکه جاذبه را می‌فرمایید نفس آن، فشار به طرفی است این غیر از این است که مجرد از هر طرفی و هر فشاری ملاحظه بشود آنوقت اگر این را هم از مقوله کیف دانستید باید با طرف جذب خود که غایتش باشد. این دو را باید روی هم ملاحظه کنید و بعد بگویید که ممکن بود هستی که خصلت دیگری است جامع بین این جذب و این غایت است از ممکن بودن آن طرف تر که بیایید آنجا دیگر صحبت ازهستی است که مثلا در اوصاف هستی صحبت کنیم که‌ایا ممکناست یا واجب است... و ما کاری نداریم که‌اینجا وارد آن بحث بشویم. ولی از همانجایی که خصلت را گفتید همان جایی است که از هستی پا را اینطرف گذاشته‌اید و درباره اوصاف صحبت می‌کنید. ولو اینکه بگویید که‌این وصف ذات باشد بگویید که‌این هستی بدون وصف نمی‌شود، می‌گویم که بسیار خوب شما بگویید که‌این هستی بدون کیفیت هم نمی‌شود، ولی گاهی در مورد کیفیت هستی صحبت می‌کنید و گاهی در مورد اصل خود هستی صحبت می‌کنید مسلما هستی ممکن بدون کیفیت و بدون زمان و بدون مکان و بدون طعم و بو و ... نمی‌شود. (فرضا با صد هزار قید).

این مطلب دال بر این نیست که درباره اصل هستی سخن گفتن و درباره کیفیات آن سخن گفتن (که بحث منطق در کیفیات است) داخل شود، آن وقت از این باب که ملاحظه کنید بحثمان درباره تقسیمات هم دیگر باید در همین جا ریشه‌اش ملاحظه بشود. انشا ا... تعالی . سوالی هم که می‌خواستم بکنم که‌ایا روی این بحث شده که تقسیم بندی بیش از سه باشد؟ یا اینکه وارد آن بحث هنوز نشده اند؟

برادر معلمی: نه، هنوز وارد آن بحث نشده اند.

برادر جاجرمی: من استفاده‌ای را که می‌خواستم از حضورتان بنمایم درباره فهم این کتبی است که مطالعه می‌کنیم که آنجایی که بحث را از عرض به جوهر می‌برند آیا در اینجا به نوعی وارد هستی شناسی می‌شوند یا اینکه همان خصلت نوعیه‌ای است که جنابعالی طرح می‌فرمایید که جوهر یا خصلت نوعیه وقتی که خصلت شخصیه تغییر می‌کند ثابت است آیا بنظر نمی‌رسد که در آن بحث وارد هستی شناسی نشده‌اند و بحث کیفیت شناسی باشد و نظراتی را که آنجا می‌دهند دقیقا همان موضعی باشد که جنابعالی طرح می‌فرمایید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ما باید در بیان تعاریف و اصطلاح کتابها از شما استفاده کنیم ونه فقط در بیان، بلکه در استدلالاتشان هم باید از شما استفاده کنیم ما عرضمان را درباره مسئله انواع شخصیه و انواع نوعیه و تعبیری را که داشتیم عرض کرده‌ایم شما برای ما بگویید که یک احتمال و دو و یا چند احتمال دیگر هم درکنار این هست که ما از خدمتتان استفاده کنیم.

برادر جاجرمی: بله، متوجه هستم، ولی می‌خواستم بدانم که اگر نسبت به‌این مطالب ما روشن بفرمایید که آنها وقتیکه تقسیم می‌کنند...

برادر حجت الاسلام حسینی: چه چیز و کدام مطلب، بنابراین شده که حضرت عالی مطالعاتی را که می‌فرمایید به نام احتمالاتی که خودتان ابداع می‌فرمایید یا به نام احتمالاتی که ذکر شده بدون اسم قائلش، وارد بحث شوید و این هم اقرب به ادب نسبت به بزرگانی است که در باب خودش زحمت فراوانی کشیده اند.

برادر جاجرمی: پس از مطالب خودتان استفاده کنیم که‌این سرعتی را که می‌فرمایید به چه معناست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: عرض ما این است که وضعیت خود شی نسبت به قبل خودش وقتی ملاحظه می‌شود ، وقتی که می‌گویید که تغییر کرد گاهی است که می‌گویید که‌این تغییرات پشت سرهم که واقع می‌شود با تغییرات دیگری سنجیده می‌شود و می‌گویید که تغییرات این سریعتر است. مثال خیلی ساده‌ای را که باعرض معذرت خدمتتان عرض می‌کنم، دوتا تخم سبزی را در باغچه کاشته‌اید یکی از آن در همان دو روز اول جوانه می‌زند و رشد می‌کند و می‌گویید که‌این زودتر ثمر داد و زودتر هم خشک شد و آن سبزی دیگر را می‌گویید که دیرتر سبز شد. این مقایسه ابتدایی مطلب

است حالا یک ادراک از سرعت داریم که شما بدون مقایسه بین دو چیز نمی‌توانید آن را ملاحظه کنید و بعد یک بررسی دارید در مورد همین چیزی که درک کرده‌اید، که‌ایا "سرعت" هر چیز مقایسه بین تغییرات دو چیز است یا اینکه می‌گویید "ادراک از سرعت" نمی‌توانم بکنم الا به مقایسه. ولی آن سرعت که غیر از ادراک من است. تبدل حالات و تعاقب آنها هرکدام پشت سرهم واقع می‌شود و هر کدام برای خودش و منهم که آن را می‌بینم که دارم تغییر می‌کنم و رابطه بین من آن هم خود دارای سرعت خاص است. بعد می‌گویید که من ادراک از سرعت هیچ شی آن گونه که هست نمی‌توانم داشته باشم.

از سرعت هر شی بالمطابقه، ادراک نمی‌توانم داشته باشم، اولین مقایسه ام از شی اول ، مقایسه ام از شی دوم با آخرینمی‌تواند مطابقت حقیقی داشته باشد، تطابق، اولین تطابق نظری نیست، نسبی است غیر یقینی است، سازگاری است و از این عبارات که برای ملاحظه سرعت یک شی استفاده می‌کنید حال اگر این بار از شما سوال بشود که در مفهوم سرعت، چه چیزی را می‌بینید؟ شما جز مسئله تعاقب چیز دیگری را ذکر نمی‌توانید بکنید، نهایت مجبورید که یک زمان کلی را فرض کنید و بگویید کهدر این تعاقب و پشت سر هم بودن، سرعت بطیی هست و سرعت سریع هم هست.

برادر جاجرمی: پس به عبارتی سرعت همان معنای تغییر شد. یعنی تعاقب معنایی جز معنای تغییر را نمی‌دهد.

برادر حجت الاسلام حسینی: توالی، تغییر، تعاقب همه‌اینها فعلا برای ما یکی است، گاهی است که شما می‌فرمایید که خودشان چگونه هستند و گاهی است که با کلمه هر چیز سرعت خودش را دارد اعتراف می‌کنید که نمی‌توانید بگویید که خودش چگونه است. فقط در مقایسه است که می‌توانید بسنجید و بگویید. در بحثها هم صحبت شده است که تا مقایسه سنجش نباشد تمیز ممتنع است. تمیز سرعت هم بدون مقایسه محال است هر چند وجودش غیر از تمیزش است البته تمیز غیر یقینی و تقریب آنهم بدون سنجش محال است.

برادر جاجرمی:حالا من غرضم این است که در این تعریفی که برای سرعت می‌کنیم در رابطه تا بفهمیم ربط شامل است که رابطه بین دو کیفیت چگونه است که شما در آنجا می‌فرمایید که آن سرعتش بطیی تر از خصلتهای شخصیه است.

برادر حجت الاسلام حسینی: سه فرض گفتیم، یکی اینکه بگوییم سرعت آب بطئی تر است و آنچه که بطئی تر است رابطه واقع می‌شود و یکی اینکه بگوییم آنچه که سریعتر است رابطه واقع می‌شود. یعنی اینکه بگوییم آنکه سریعتر در حال تغییر است، در زمانی که آن چیزی که بطئی تر است با هم برخورد می‌کنند یک هم زمانی نسبی بین متغیر های این با آن پیدا می‌شود، از باب مثال شما در یک اتومبیل با سرعت خاصی عازم تهران هستید بعد اتومبیل های زیادی پشت سر هم از کنار شما رد می‌شوند، به هر حال گاهی احتمال دارد که بگوید وقتی که شما کمی‌جلوتر می‌روید آن که سریع تر است، یک چرخش محاذی شماست و یک چرخش از شما جلوتر است یعنی شامل بر وضعیت شما و وضعیت بعد شما است. گاهی بالعکس این می‌شود فرض کرد که شما شامل بر آن باشید، گاهی می‌شود گفت که اختلاف سرعت کافی است و ما کاری به‌این نداریم که کدامش علت می‌شود و اصلا موضوع این مسئله را کنار می‌گذاریم. قدر متیقنی که در بحث ما کافیست این است که زمانشان مختلف است. مختلف بودن یعنی این که خصلت ها مختلف است. نمی‌شود که شما بگویید که تغییراتی که واقع می‌شود در خصلت کل بالمره تاثیری ندارد (که‌این ممکن نیست) چه در کل تغییراتی حاصل شود و چه در اجزا، نمی‌توانید بگویید که‌این تغییرات به هیچ نحو به هم ربط ندارند. اگر بگویید که ربط ندارد به‌این معنا است که کل با اجزایش هیچ ربطی ندارد، اگر بگویید همین که تغییر می‌کند معنایش این است که خصالش عوض می‌شود. همین که می‌گویید بعضی از آن عوض می‌شود و بعضی از آن عوض نمی‌شود کافی است.

برادر جاجرمی: ابداع احتمال سوم چه بود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ابداع احتمال سوم این بود که من اصلا کاری به‌این که کدامش بطئی و کدام سریع است ندارم. به همین قدر متیقن تکیه می‌کنیم که اختلاف سرعت است و همین کافی است. دیگر نمی‌آییم نسبت به بقیه آن استدلال کنیم که کدام بطئی تر است و کدام سریع تر است. می‌گوییم آنچه که محقق است آن است که اختلاف سرعت وجود دارد.

برادر جاجرمی: اختلاف سرعت که همان اختلاف تغییرات است بود.(ج ـ بله، اختلاف تغییرات وجود دارد) و آیا این اختلاف تغییرات در آن مرحله‌ای است که اختلاف متغایرها را می‌بینیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر بگویید که در یک چیز اختلاف تغییرات وجود دارد پشت سرش صحیح است که بگویید که اوصاف این چیز مختلف است، بعضی از اوصاف آن ثباتش بیشتر است و بعضی از اوصاف آن اصلا از بین رفته و یک اوصاف دیگری به جایش آمده است.

برادر جاجرمی: برای اینکه دو کیفیتند که ما ملاحظه می‌کنیم و تغایر دارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: صحبت این است که آن چیز مشترکی که در کیفیت اولی و در کیفیت دومی‌است آیا در نظر شما چگونه است؟ اگر گفتید که سرعت های آنها به یک اندازه است به‌این معنا است که بعد از این باید کل کیفیت اول رفته باشد و کل کیفیت دوم که همان کیفیت اول است بیاید. اگر گفتید که اختلاف سرعت است آیا به‌این معناییست که بین اوصافش اختلاف سرعت است؟(س: آیا بین اوصاف کیفیت اول؟) می‌خواهیم بگوییم که زمان آیا نسبت به اوصافش مختلف می‌شود یا نه؟ یعنی اینکه‌ایا بعضی از اوصافش سریعتر و بعضی بطئی تر از بین می‌روند یا نه؟

برادر جاجرمی: همین را می‌خواهیم ثابت کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا اختلاف سرعت این را اثبات می‌کند یا اینکه می‌توانیم این را اثبات نکنیم؟ اگر گفتیم که‌این اختلاف سرعت دارد.

برادر جاجرمی: البته می‌خواهیم اختلاف سرعت را اثبات کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا شما در اول کار می‌خواهید بگویید که سرعت مجموعه با سرعت اجزایش به یک اندازه است؟ یعنی زمانی کل و زمان اجزا یکی است؟ یا اینکه‌این را پذیرفته‌اید. اگر گفتید که زمان کل با اجزا یکی است آن وقت به‌این معنا است که هر چیز زمان خودش را ندارد. پس این را یاد داشت بفرمایید که هر چیز زمان متناسب با خودش را دارد.

برادر جاجرمی: این را در کجا اثبات کنیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ظاهر مطلب این است که در بحث کل و جز و صحبت های قبل صحبتش شده است و در عین حال اگر بنا باشد دوباره تکرار می‌کنم که‌ایا می‌توانیم بگوییم زمان هر شی متناسب با خودش است؟(در بحث زمان و امر ثابت)

برادر جاجرمی: اگر زمان را توالی دو کیفیت معنا کردیم...

برادر حجت الاسلام حسینی: اول اینکه مکان را به معنای کل و زمان را به معنای کل و بعد هم اینکه زمان هر جز متناسب با خودش است آیا گفته شده است یا نه؟

برادر جاجرمی: ما از ابتدا زمان را برابر با توالی دو کیفیت در نظر داشتیم

برادر حجت الاسلام حسینی: چند بحث در این مورد داشتیم. یک بحث به صورت تجریدی بدون لحاظ مجموعه وصرفا در مفهوم توالی بود یک بحث دیگری بود غیر از آنچه و به نحو خاص تر درباره‌اینکه‌ایا کل هم تغییر دارد، آیا کل داریم یا نداریم، آیا قرارگیری‌های مختلف اشیا بر اساس سرعت های مختلف آنهاست؟ این بحث را پس از بحث توالی داشتیم.

برادر جاجرمی: ما در مورد سرعت باید تکیه کنیم روی همان مطلبی که از بحث توالی داشتیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: بحث دوم درباره‌این است که اگر همه سرعت ها یکی است چگونه می‌گویید که تحت امر ثابت چیزی بالاتر قرار می‌گیرد و چیزی در پایین قرار می‌گیرد. اینکه در تحقق می‌گویید چیزی سبک تر است و بالاتر و چیزی که سنگین تر است پایین قرار می‌گیرد. آیا این اختلاف سرعت است یا نسبت؟ آیا اختلاف حجم است یا نیست؟

برادر جاجرمی: آیا برای فهم اختلاف سرعت نباید به مفهوم اجمالی تغییر تکیه کنیم که توالی دو کیفیت است یا نه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ولی باید قدم به پله تفصیل بگذاریم و اختلاف اجمال و تفصیل را ملاحظه کنیم. نه‌اینکه در همان اجمال بمانیم.

برادر جاجرمی: برایمن کیفیت تمام کردن رابطه آن(توالی دو کیفیت) مورد سوال بود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بعدا انشا ا... در خدمتتان هستم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۶

برادر معلمی: بسم ا... الرحمن الرحیم. بحث جلسات قبل درباره تغییر و تغایر و اینکه این دو به چه نحوی با همدیگر اتصال یا ارتباط دارند بود. در جلسه واجد ابتدائا یک سیر بحثی نوشته شد و بعد توسط دوستان مقداری تکمیل شد و بعد این سیر بحثی اشکالاتی گرفته شد که هم سیر بحثی و هم اشکالات را مطرح می‌کنم: در سیر بحثی اینطور گفته شده است که:

۱ـ در تغییر ذاتا دوئیت وجود دارد. چرا که اگر کسی بخواهد بگوید در تغییر دوئیت وجود ندارد این بمعنای اتصال مطلق و نفی خود تغییر و تغایر می‌باشد.
۲ ـ در تغییر اگر چیز مشترکی نباشد انفصال مطلق می‌شود و باید حتما در تغییر یک چیز مشترکی وجود داشته باشد زیرا که اگر در یک تغییر دو متغیر متغایر از جمیع جهات با هم مختلف باشند در ااینصورت بین آن دو متغیر باید انفصال مطلق باشد یعنی هیچ نحوه ارتباطی بین آن دو نباید باشد.

۳ـ آن چیز مشترک وجود یا هستی نیست. مهره سوم این است که بخواهیم ببینیم آیا آن مهره مشترک چیست؟ اگر کسی ادعا بکند که آن چیز مشترک وجود یا هستی است، از او سوال می‌کنیم که آیا این وجود یا هستی، هستی بی‌کیفیت است یا با کیفیت؟ اگر ادعا شود که هستی بی‌کیفیت است که در این صورت می‌گوییم هستی بی‌کیفیت بخواهد بین

متغایرین در تغییر باشد، لازمه‌اش این است که از هستی بی‌کیفیت همه گونه کیفیتی بیرون بیاید و در این صورت تغییر خاص محال می‌شود یعنی از هستی بی‌کیفیت همه چیز بیرون می‌آید. اما اگر ادعا شود که هستی با یفیت است که در این صورت می‌گوییم خود آن دوئیتی همه که در تغییر است هستی با کیفیت هستند و سوال این بود که آیا این دو کیفیت و چگونگی را چه چیزی به هم متصل می‌کند؟ یعنی هستی در هر سه مشترک است و لذا کیفیت است که آن دو کیفیت را متصل می‌کند.

٤ـ در یک کیفیت اتصال مطلق نیست. تعین در رابطه و خصال مختلف یک کیفیت نشان دهنده این هستند که کیفیت مرکب است یعنی کیفیت بسیط نیست بلکه مرکب است و این را هم از تعین در رابطه می‌فهمیم و هم از این که می‌بینیم یک کیفیت وزن، حجم، رنگ، سفتی، سختی و سایر مشخصات را دارد، که هرکدام از این مشخصات را که در نظر بگیریم عبارتست از یک نحوه رابطه با سایر کیفیات و این نشان دهنده این است که کیفیت مرکب است.

٥ـ در یک تغییر خاص بعضی از خصال ثابت مانده و بعضی عوض می‌شوند، بنابراین آن چیزی که در این تغییر مشترک است، همان خصلت‌هایی هستند که ثابت مانده‌اند.

٦ـ آن چیزی که در این تغییر خاص ثابت مانده است در جای دیگر خودش تغییر می‌کند و در این تغییر خاص بوده که ثابت مانده است.

٧ـ نتیجه: بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که حرکت امتداد است و ارتباط در حرکت با کیفیت‌هاست یعنی وجه مشترک هم خود کیفیتی است.

بر این سیر بحثی چند تا اشکال وارد شده است:

١ـ آیا در این سیر بحثی، مرکب بودن کیفیت، حتما باید تمام شود؟ اگر باید تمام شود در این مرحله بحثی که هستیم، چگونه می‌توانیم بحث بسیط و مرکب مطرح کنیم و آن را حل کنیم؟

٢ـ آیا وجه تغایر در حرکت، وجود و عدم پیدا می‌کند؟ یعنی وقتی در یک حرکت نگاه کرده و می‌بینیم دو تا متغایر هستند و می‌گوییم یک وجه اشتراکی دارند و یک وجه اختلاف، آیا وقتی از وضعیت اول به وضعیت دوم می‌رود، آن

چیزی که در کیفیت اول هست و در کیفیت دوم نیست معدوم می‌شود و آن چیزی که در حرکت دوم هست خلق می‌شود؟

اگر چنین باشد، بدان معنی است که خصلت‌های شخصیه دائما در حال خلق و عدم هستند و چون هر خصلت نوعیه ای هم خودش در یک مرتبه دیگر خصلت شخصیه است، معنای وجود و عدم در همه کیفیت‌ها ساری و جاری می‌شود و بدنبالش انفصال را نتیجه می‌دهد. و اگر بگوییم که بین وجه اختلاف‌ها هم باز وجه اشتراک وجود دارد، که باز بین اختلافهای مرتبه دوم هم باید بگوییم اشتراک وجود دارد و تا مبهم که جلو برویم، مدام باید بگوییم وجه اشتراک وجود دارد که در نهایت هم کیفیت‌ها را یکی می‌کند و معنای اتصال مطلق را می‌دهد.

۳ـ آیا به چه دلیل حرکت از سکون‌های متناوب تحت قانون تشکیل شده است؟ یعنی در اینجا ادعا شده است که حرکت و کیفیت‌ها ساکن هستند و ارتباطشان به وسیله قانون است و از طریق قانون ارتباط آنها برقرار می‌شود.

٤ـ چنین توضیحی که درباره تغییر گفته شده که: "بین دو متغایر وجه اشتراکی است و وجه اختلافی و این دو متغایر از وجه اشتراک به همدیگر اتصال و ارتباط دارند." حل مساله را در تغییر به حل مساله در تغایر می‌کشاند یعنی مساله را جواب نمی‌دهد و آنرا در حبث تغایر می‌آورد، لذا الآن که وارد یک کیفیت بشویم یک وجه اشتراکی است و یک وجه اختلاف و این وجه اختلاف و وجه اشتراک که می‌خواهیم ادعا کنیم که وحدت ترکیبی دارند و یک چیز هستند، آیا چگونه با همدیگر رابطه دارند؟

بنابراین حل رابطه ای که در تغییر و حرکت مطرح است منوط به حل این مساله می‌شودکه بفهمیم در یک کیفیت خاص وجه اشتراک یا وجه اختلاف یا خصلت نوعیه و خصلت شخصیه ها چگونه با همدیگر ارتباط دارند.

۵ـ اگر دو کیفیت متغایر شدند، آیا کلیه خصلت‌های آنها متغایر نمی‌شود؟ یعنی طبق بحث های تعین در رابطه، وقتی یک کیفیت و یک چیزی در بین مجموعه روابط جایش عوض می‌شود کاملا عوض می‌شود و تبدیل به چیز دیگری می‌شود و آثار جدیدی از آن بروز می‌کند. بنابراین اگر یک کیفیت را مرکب از مجموعه ای از خصال بدانیم، وقتی یک

چیزی از آن عوض می‌شود نمی‌توانیم بگوییم چیزهای دیگر آن ثابت می‌ماند بلکه همه چیز آن کلا عوض می‌شود و لذا مرحله دوم سیر بحثی قابل قبول نیست.

٦ـ یک کیفیت نمی‌تواند زمان‌های مختلفی داشته باشد و حتی زمان اجزا هم با زمان کل باید یکی باشد.

در ارتباط با بعضی از سوالهای فوق در جلسات واحد صحبت شده ولی چون فرصت کم بود بحث کاملی درباره آنها نشده است. لذا دوستان هرکدام می‌خواهند در مورد این اشکالات پاسخی بدهند بفرمایند.

برادر حسینیان: بسم ا... الرحمن الرحیم در مورد سوال دوم که آقای معلمی‌فرمودند، یعنی اینکه: "اگر بپذیریم در تغییر وجه اشتراکی وجود دارد که حتما هم وجود دارد آیا آن وجه اختلاف‌ها با هم باید ارتباط داشته باشند یا نه؟ اگر ارتباط داشته باشند و وجه مشترک نداشته باشند که نهایتا تغایر از بین می‌رود و انفصال مطلق می‌شود و اگر وجه مشترک نداشته باشد در نتیجه در شخصیه ها وجود و عدم لازم می‌آید و شخصیه ها هم خودشان نوعیه هستند." شاید بتوان این جواب را داد که بین کیفیت‌های متغایر و شخصیه ها که مکان را تشکیل می‌دهند چیز ثابتی (که ما فرض کردیم که علت تحقق کیفیت‌های خارجی در جا و مکان خودشان و همچنین در توالی می‌شود) باید محقق باشد. یعنی به تعبیری که جناب استاد در جلسه قبل فرمودند اگر همان جذب عمومی‌را محقق بگیریم و بین کیفیات یک جذبی وجود داشته باشد،این جدب علتی برای فراگیری کیفیت‌های مختلف سرجای خودشان است. و در این صورت رابطه بین اختلاف کیفیت‌ها آن جذب عمومی‌می‌باشد. یعنی وجه اشتراک مابه‌الاختلاف‌ها به آن جذب عمومی‌که حاکم بر همه کیفیت‌هاست برمی‌گردد. به‌هرحال سوال ها نوعا برمی‌گردد به اینکه آیا وجه مشترک با شخصیه ها (وجه اختلاف) اختلاف سرعت دارد یا نه؟ اگر ما بپذیریم که حتما بین دو کیفیت در تغییر، وجه مشترکی وجود دارد آن مشترک نسبت به آن توالی حتما باید ثابت باشد چرا که خود آن هست که لفظ مشترک را می‌آورد و درون لفظ مشترک معنای ثابت را می‌شود پیدا کرد.

برادر امیری: بسم ا... الرحمن الرحیم. چند نکته در رابطه با سیر عرض می‌کنم و بعد سوال ها را تا آنجا که بتوانم طرح می‌کنم. " سیری که عنوان شده دو سه نکته اصلی دارد که اگر روی آن دقت شود مطلب روشن تر می‌شود" یک نکته

این است که مرکب بودن یک چیز باید حتما در این سیر تمام شود ولو به صورت فی الجمله اعم از اینکه برای اثبات این بع تعینی در رابطه تکیه کنیم و یا اینکه از مساله بساطت استفاده کنیم. به‌هرحال ترکیب فی الجمله ظاهرا غیر قابل انکار است و در جلسات قبل هم بحث شده است و لذا به نظر من اگر مهره چهارم سیر (مرکب بودن) مهره اول قرار گیرد بهتر است. و بعد از این هم مساله رابطه تغیر و تغایر عنوان شود چرا که در این صورت بعضی از سوالها جواب داده می‌شود. یعنی بحثی که ما می‌کنیم بحث مرکب متغیر است و یک مرکبی که اجزا دارد و در عین حال تغییر می‌کند مورد بحث است و خود این یک سری از سوال ها را جواب می‌دهد.

حال اگر صرفا به همین حد تکیه کنیم به نظر می‌آید چیزی را حل نمی‌کند یعنی در اینجا فقط دو تا چیز گفته شده، اول اینکه: مابه‌الاختلاف و مابه‌الاشتراک در حرکت غیر قابل انکار است. مابه‌الاختلاف دارد چون برای دو کیفیت متوالی دوئیت قائل می‌شویم و مابه‌الاشتراک دارد بدلیل اینکه دومی‌را از نظر کیفی منسوب به اولی می‌کنیم. اما سوال اصلی و اینکه مابه‌الاشتراک چیست تبیین نشده است، مگر اینکه اثبات کنیم زمان هرچیز برابر با تغییرات خاص خودش است و به تبع آن سرعت خاص خودش را دارد و از اینجا نتیجه بگیریم که سرعت چیزهای مختلف است که جایگاه خاص آنها را مشخص می‌کند. تا بعد در تبیین امر مشترکی که به ما امکان می‌دهد که در تغییر کیفیت دوم را به کیفیت اول منسوب کنیم بگوییم نفس وجود اختلاف سرعت بیانگر این اشتراک می‌باشد. یعنی خصالهایی که به عنوان اجزا یک کل را نتیجه داده‌اند هرکدام خصال خاصی است و خصال مختلف سرعتهای خاص خودشان را دارند و لذا وقتی که از یک حالت به حالت بعدی می‌روند صفات و یا خصال ثبوت نسبی دارند یعنی در حالی که از این کیفیت به آن کیفیت می‌رویم یک خصلت اگر زمان یا سرعت آن را در مقایسه با خصلت دیگر بسنجیم، چنانچه فرضا ثبوتش ده دقیقه و خصلت بعدی در هفت دقیقه باشد در حالی که خصلت دوم دارد از بین می‌رود یا وقتی از بین رفته است، خصلت اولی هنوز ثبوت نسبی خودش را دارد. بنابراین اگر روی سرعت تکیه کنیم و ثبوت نسبی را مطرح کنیم شاید که مطلب تبیین شود.

اما مساله ای که در رابطه با تفسیر زمان و مکان با این امر مشترک مطرح می‌شود این است که بپذیریم یک چنین چیزی رابطه در تغییر را تعیین می‌کند آیا چیزی را حل می‌کند؟ یا اینکه مثل حالت قبلی کلی و اجمالی است؟

در این رابطه حاج آقا حسینی تفسیر خاصی از زمان و مکان داشتند که من در تبیین صحبت آقای حسینیان عرض می‌کنم و آن اینکه وقتی که ما می‌گوییم زمان و مکان باهم ارتباط دارند با توجه به اینکه زمان یعنی تغایر تعاقبی و مکان یعنی تغایر همجواری الزاما دو متغایر (چه همجوار و چه متعاقب) در حال حرکت هستند و لذا بالاخره باید یک اختلاف پتانسیلی داشته باشند تا حرکت کنند چرا که اگر اختلاف پتانسیل کیفی نداشته باشند تغییر کیفیت آنها محال است پس باید متغایرین متوالی و همجوار فشاری و اختلاف پتانسیلی داشته باشند(و کاری هم نداریم که این فشار کجا هست ولی ضرورت آن را باید تمام کنیم). یعنی اگر می‌گوییم زمان و مکان با هم هماهنگ هستند و هماهنگی آنها هم متحقق است. این امر متحقق همان جاذبه عمومی‌که آقای حسینیان و حاج آقا فرمودند می‌باشد و در این صورت تفسیر زمان و مکان این می‌شود که بگوییم آن پتانسیل هم حرکت متغایرین همجوار و در نتیجه مکان را ایجاب می‌کند و هم حرکت متغایرین در طول را. یعنی زمان و مکان تحت آن جاذبه عمومی‌می‌باشد.

از این به بعد ظاهرا وارد بحث نشده ایم و رابطه این بحث با امر ثابت هم مطرح است که می‌توان عنوان کرد.

برادر معلمی: آیا مطلب که گفتید در جواب کدام سوال بود؟

برادر امیری: اینها در تبیین مطلب بود.

برادر معلمی: قرار شد که در مورد این سوال ها اگر کسی پاسخی دارد بفرماید، ولی شما یک سیر بحثی دیگر مطرح می‌کنید و بعد هم یک مقدار اشکالات گرفته و همانها را جواب می‌دهید که زمان و مکان به چه معنایی است و غیره. اگر این سیر بحثی رد شد و معلوم شد اشکالاتی به آن وارد است این را کنار گذاشته و یک سیر بحثی دیگر می‌آوریم. شما یک سیر بحثی جدید می‌فرمایید و بعد هم اشکالات جدیدی می‌گیرید و سپس آنها را هم می‌دهید.

برادر امیری: در تبیینی که عرض کردم بعضی از سوال ها را هم جواب دادم. از جمله این سوال که "آیا مرکب بودن باید تمام شود؟" که عرض کردم با توجه به این سیر که الزاما باید تمام شود چرا که داریم روی سرعت اجزا و سرعت

مرکب یا کل تکیه می‌کنیم. و این مساله که" آیا سکون های متناوب ممکن است تحت قانون باشد یا نه" هم محال است، چرا که اگر قطعه عکس های مختلفی که در نظر دارید و می‌گویید اینها تحت یک قانون خاصی پشت سر هم می‌آیند، چنانچه بین دو قطعه عکس را بررسی کنیم، در عین حالی که تناسب وجود دارد دیگر نمی‌تواند بین آنها انفصال مطلق باشد، چرا که اگر انفصال مطلق باشد در تحقق آیا چگونه ممکن است از این چیز خاص به آن چیز خاص رسید؟ و به هر حال اگر در خود تحقق تجزیه و تحلیل کنیم چنین چیزی محال است و حتما باید یک چیزی بین آنها باشد.

برادر معلمی: به‌هرحال از جناب آقای حسینی می‌خواهیم که نظرخودشان را راجع به این سیر بفرمایند که آیا اشکالی و یا چیزی تکمیلی دارد یا نه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بسم ا... الرحمن الرحیم. بار الهی کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران. کلمه باطل را از زمین برکن. آنچه به نبی ات در امر ولیت وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عنایت فرما. نایب ولیت امام خمینی را معزز و منصور بدار. ولات او را تایید فرما. لشکر اسلام را محشور به حضرت سید الشهدا بفرما. معلولین جنگ اسلام و کفر را شفای عاجل عنایت بفرما. انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصا لک قرار بده. علل باطنی و ظاهری ما را به عافیت تبدیل بفرما. اموات را در خیراتی که تفضلا نصیب ما می‌فرمایی شریک قرار بده. ما را از دعای خیر اموات و صالحین امت بهره مند فرما.

خدایا بر قلوب ما و برادران ما از انوار خاص خودت حل همه مشکلات را به گونه ای که ما دچار اوهام نشویم و آنچه را که سزاواز مطلب است به جا آوریم با عنایت و لطف خودت به همگی ما عنایت فرما و آن را در راه خودت قرار بده.

سیر خود بحث که به سیری نیست و سیری خوبی است. البته اینطور نیست که از این بهتر نباشد و لکن به‌هرحال سیر خوبی است. حال اشکالاتی که در این رابطه مطرح شده است بررسی می‌کنیم:

اشکال اول این است که "آیا در این سیر بحثی باید مرکب بودن تمام شود؟" که جواب این است که ترکیب به معنای اصالب ربط بدون اینکه از بحث از بسیط شود، لازم است و گویا بحث هم شده باشد. یعنی آنجایی که بحث مکان را می‌گفتیم که کیفیات با هم رابطه دارند و یک مجموعه هستند و آنجایی که بحث ربط جامع می‌کردیم عملا بحث ترکیب

شده است و منتها نه آن مرکبی که در برابر بسیط باشد که آن مفاهیم خاصی که مصطلح است عنوان شود. مرکب به معنای مجموعه لازم است...(قسمتی از نوار نامفهوم است.)

یعنی مکان مثلا یک مجموعه است. ربط جامع، جامع حداقل دو کیفیت ربط است و به عبارت دیگر یک منتجه ای را تحویل می‌دهد. یعنی خودش یک مجموعه ای را همراه دارد. پس مرکب به معنای مجموعه ملاحظه کردن (و نه به معنای جز جز ملاحظه کردن) و ملاحظه آثار ارتباط کیفیت‌ها (کیفیت ربط ها) به هم، لازم است و گویا بحث شده باشد.

سوال دوم این است که: "وقتی می‌گوییم تغییری در شی حاصل شد، یک چیز بین کیفیت اول و دوم مشترک است و یک چیز دیگر مشترک نیست حال اگر بگوییم همه اعضای مجموعه مشترک است ، که در این صورت معنای چیز جدید و تغییر نمی‌دهد و اگربگوییم بعضی از آنها عوض شده اند، یعنی بعضی از بودند و حالا نیستند، آیا این وجود و عدم است؟ اگر یک خصلتی وجود و عدم شود مثلا یک خصلتی قبلا بود ولی حالا نیست و یا حالا هست و قبلا نبود، فرضا از پنج خصلتی که داشتیم خصلت شماره الف نیست و بجای آن در مجموعه ما خصلت شماره ب پیدا شده است و لذا منتجه جدیدی می‌باشد و در اینجا یک تعین نوعی هم دارد که باقی می‌ماند و بعد بین همه اینها تا آخر کار و تا مبهم ملاحظه می‌کنیم که یک کیفیت ثابت هست و بنابراین دوئیت نفی می‌شود".

اما باید توجه شود که اگر ما می‌گفتیم یک وجود هست که در همه این کیفیات سیلان دارد و مابه‌الاشتراک موجودات هست، در مرتبه وجود هم که نگاه می‌کردیم دوئیتی ملاحظه نمی‌شد (چرا که بنا شد که وجودی در بی‌کیفیتی نباشد).

اما آیا یک کیفیت جامع و شامل هم که پیدا کنیم می‌شود گفت که برای آن هم این کیفیت و آن کیفیت مساوی است؟ یا اینکه برای آن دیگر نمی‌تواند کیفیاتی که در مراتب پایین هستند یا کیفیاتی که در مراتب بالا هستند مساوی باشد؟ مثلا نسبت آن تنها با دو کیفیت زمانی که خیلی شامل است قابل مقایسه است فرضا اگر بگوییم کل عالم و کل سیر را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم، آن حکم ربط جامع بین این دو دسته را پیدا می‌کند. یعنی آن رابط است. مثلا شما یک امتدادی را فرض بفرمایید که یک متر طول باشد. از ابتدای این مسیر تا نیم متر اول یک دسته قرار دهید و از نیم متر

دوم تا آخر هم یک دسته قرار دهید بین این دو باید یک چیز شمال باشد. یعنی ابتدائا رابطه‌اش به این دو دسته تمام می‌شود و نه به اجزا این دو دسته. بعد از این، یکی از این نیم مترها دو تا یک چهارم است و ارتباط این خصلت با آن مطرح است. بعد اجزا کوچکترش و همینطور ادامه یابد. آیا می‌توان یک چنین چیزی را گفت؟ و بعد هم صحبت کنیم اگر عامل ربط را پیدا کردم دیگر صحیح نیست که وجود و عدم بگوییم یعنی اگر عامل ربط پیدا شد دیگر نمی‌توان وجود و عدم گفت. آیا نسبت به کوچکترینش هم وقتی می‌گویید خصلتی که مابه‌الاختلاف بوده "نیست" یعنی چه؟ آیا کیفیت آن از طریق یک خلت جامعی تبدیل به یک کیفیت دیگر تبدیل نشده است؟ وقتی می‌گوید "دیگر نیست" یعنی چه شده است؟ ابتدائا می‌گوییم که " نیست" یعنی اینکه آن قبلی یک کیفیت بود بنام آب ولی کیفیتی که حالا دارم بخار است. اولی قانونمندی و خصلت دیگری داشت که الآن "نیست" شده است، یعنی آب میل سرازیری و سراشیبی داشت سیلان و جریان به طرف محلی که پایین تر و سراشیب بود داشت اما بخار رو به بالا می‌رود و سر بالایی بخار را می‌توان سراشیب گفت؟ یعنی قانون اختلاف پتانسیل بخار نسبت به قانون آب وارونه است. آب فرو می‌ریخت ولی این صعود پیدا می‌کند. لذا عوض شد، تبدیل گردید و آن خاصیت "نیست" شد و یک خاصیت دیگری "هست" شد در آن کیفیت آب نسبت به هوا سنتگین تر بود ولی حالا دیگر آن سنگینی نیست بلکه سبک تر است و بالای هوا قرار می‌گیرد، سنگینی خود یک خاصیتی است که در اینجا "نیست" شده است.

یک حرف هم این است که بگوییم همان خاصیت و همان جاذبه است که در کیفیت پتانسیل این را سنگین تر از هوا قرار می‌داد و در یک کیفیت دیگر هم همان جاذبه است که الآن بالاتر از هوا قرار می‌دهد. تعین کیفی آن اینطور ایجاب می‌کند. حال آیا وجه مشترک دارد؟ به فرض که وجه مشترک داشته باشد. مثلا اکسیژن خصلت نوعی داشته باشد که هم در بخار باشد و هم در آب و جاذبه هم حاکم بر هر دو باشد، آیا این وجه اختلاف چطور می‌شود؟ آیا وجه اختلاف بازگشت به اختلاف کیفیت و اختلاف فرم می‌کند؟ آیا بین فرم اول و فرم دوم چه چیزی "نیست" شده است و چه چیزی "هست" شده است؟ یا چه چیزی تبدیل شده است؟

آن چه مسلم است این است که تبدیل شده است و بکار بردن کلمه "هست" و "نیست" غلط است چرا که اگر گفتید "نیست" شده در این صورت آن چیزی که "نیست" شده، دیگر معنا ندارد که بین آن چیزی که " هست" شده رابطه برقرار کنید. اما اگر بگویید تبدیل شده هر دو امر وجودی لحاظ می‌شوند. یعنی همان استکه بدل به این شده است و در این صورت رابطه هم می‌تواند داشته باشد ولی اگر آن را به صورت عکس برداری مطرح کرده و گفتید که آن عکس "نیست" شد و این عکس دوم پیدا شد، دیگر نمی‌توانید به صورت یک امتداد به آن نظر کنید و در این حالت حتما وضعیت امتدادی نخواهد داشت. اما اگر گفتید "تبدیل شد" آنوقت این سوال جا دارد که :"اگر آن شده این، آیا تدریجی شده؟ دفعی شده؟ رابطه دارد؟ رابطه ندارد؟ و .... "

پس بنابراین وجه اختلاف‌ها را به راحتی نمی‌توان عدم و وجود گفت و تنها اگر عکس برداری بکنید عدم و وجود است ولی اگر امتداد بگیرید تبدیل است. به عبارت دیگر شما این کاغذ را در یک شکل طاقی و انحنا در نظر بگیرید یک مقاومت دارد که اگر آن را در شکل انحنا نگیرید آن مقاومت را نخواهد داشت. کیفیات که دارد تبدیل می‌شود آیا می‌توانید شما بگویید این با همه هستی‌اش و با همه آنچه را که داشت ذاتا عوض شد به گونه ای که مفصل است و هیچ اتصالی نیست؟ البته توجه شود که بحثمان، بحث وجود نیست. ولی آیا چه چیزی تبدیل می‌شود؟ وجود از حیث اینکه ممکن است یا غیر ممکن بحث ما نیست و کیفیت از حیث تبدیلش مورد بحث ماست و اگر کیفیت از جهت تبدیل مورد توجه باشد معنایش اینست که آن خواص بدل به این خواص شده است، آن کیفیت بدل به این کیفیت شده است. نه اینکه آن کیفیت مثل یک عکسی باشد که آن را بسوزانند و از بین برود و بگوییم "نیست" شد و یک کیفیت دیگر "هست" شد و رابطه ای هم بین این دو نباشد و همان جا که گفتیم انفصال نیست و ارتباط هست، پاسخ این مطلب را داده ایم . به عبارت دیگر تعبیر از عدم وجود، نسبت به کیفیات، شناختن تغییر از موضع اصالت شی و از موضع اصالت سکون، و از موضع ایستا ملاحظه کردن و عکس برداری ملاحظه کردن می‌باشد اما اگر امتداد را ملاحظه کنیم، تغییر را هم در شکل تبدیل باید ملاحظه کنیم نه در شکل اعدام و وجود و وقتی کهزمان را در شکل امتداد و اتصال ملاحظه کنیم و در دو کیفیت چیزی مشترک است که در عین انیکه منتجه ها ـ به دلیل تبدیلی که واقع شده ـ دو

تا هستند و متعین‌اند و دومی‌غیراز اولی است و دوئیت دارند. در عین حال هیچ عیبی ندارد که جهت نوعی آن محفوظ باشد. مثلا آب یک لحظه قلبل با آب لحظه فعلی حتما فرق دارد و نمی‌توان برای آن سکون فرض کرد و حتی وقتی آب مدتی در یک جا می‌ماند و بدبو می‌شود، تغییرات آن بعد از بدبو شدن برای محسوس شده اما تغییرات آن از همان آغاز شده است و نه اینکه تغییرات دفعی صورت گرفته منتهی محسوس شدن این تغییر برای مابعد از این مدت می‌باشد. حال این درست استکه مجموعه و منتجه اول با مجموعه و منتجه دوم مختلف استن ولی مابه‌الاشتراک آنها موجب می‌شود که جهت نوعیه شان هم جهت باشد.

اشکال سوم این است که"به چه دلیل حرکت از سکون های متناوب تحت قانون درست نشده است؟" که در جواب می‌گوییم: "شما قانون را از قانونمند یا جدا می‌دانید یا جدا نمی‌دانید. یعنی وقتی می‌خواهید رابطه بین دو تا سکون را قانون قرار بدهید، یا قانونمندی هم داریم و میگویید بین دو سکون قانونمند، یعنی یک کیفیت رابطه، است که در این صورت کلمه سکون کنار می‌رود چرا که این کیفیت و آن کیفیت و ربط آنها هر سه دارای کیفیت می‌شود زیرا می‌گویید قانونمند است و هرگاه قانونمند را در خارج فرض کنید، معنایش این است که خصلتی و رابطه ای در خارج وجود دارد و اگر بین دو کیفیت در خارج خصلتی و رابطه ای وجود داشته باشد، این همان رابطه ای استکه ما از آن صحبت می‌کنیم. اما چرا رابطه بین دو سکون باشد؟ اگر بگوییم حرکت از سکون هایی پیدا شده است آیا تفسیری را که برای بین دو سکون می‌کنید چیست؟ یا تفسیری از آن دارید و یا اینکه ندارید. اگر تفسیر شما از بین دو سکون، تفسیر از حرکت باشد که در این صورت یا کیفیت دارد یا ندارد؟ اگر کیفیت دارد می‌گوییم همان تفسیر حرکت و تغییر می‌باشد و نه اینکه آن باشد و سکون هم باشد. و اما اگر از بیان اینکه بین دو سکون چه واقع می‌شود، عاجز باشید یعنی وقتی فرضا یک سکون روی این میز و یک سکون دیگر روی آن میز باشد، آیا بین این دو چه می‌شود؟ آیا حرکتی که واقع می‌شود از سکون درست شده است. یا اینکه می‌گویید آن حرکت کیفیت ندارد؟ به‌هرحال اگر از حرکت تفسیری غیر از سکون دارید، همان تفسیر شما از تغییر می‌باشد و در این صورت آیا دیگر دو سکون را چگونه قائل می‌شوید؟ معنایش این است که تغییر از تفسیر کرده اید و ما به همین تغییر می‌گوییم و در این حالت آن طرف قضیه دلیل می‌خواهد، یعنی

اینکه "چرا داخل حرکت سکون قائل شده اید" دلیل می‌خواهد چرا که حرکت را بدون نیاز به سکون توانستید تفسیر کنید. و اما اگر قانونمند نخواهد بدان معنی است که کیفیتی و حرکتی وجود ندارد یعنی این شی (میز) بود و دفعتا آن شی (میز) پیدا شد و هیچ حرکتی هم در کار نیست و وجود یکباره از این پرید و به آن رسید و سنخ رفتن آن معلوم نیست.

سوال چهارم این است که: "آیا رابطه وجه اختلاف و وجه اشتراک در یک تغییر چیست؟"

که جواب این است که رابطه آنها همان رابطه ای است که بین زمان و مکان است. همان رابطه ای است که بین اشیا است که آن را پتانسیل یا جاذبه نامیدیم. به‌هرحال باید رابطه ای باشد والا منتجه واحد ذکر کردن صحیح نیست و مرکب شدن با آن صحیح نیست و سوال بهتر است اینگونه گفته شود که "چرا رابطه است و یا چرا رابطه نیست" ؟

سوال پنجم این است که: "از حرکت به تغایر کشیده شده ولی پاسخ داده نشده است" که عرض می‌کنم مطلب مطرح شده تا انشا ا... صحبت کنید و به آن پاسخ بدهید.

برادر معلمی: سوال پنجم این است که: "اگر دو کیفیت متغایر شدند کلیه خصلت‌های آن ها متغایرند و در این صورت به سیر فوق اشکال دارد چرا که طبق بحث تعین در رابطه وقتی دو چیز متغایر باشند همه چیز متغایر است و بنابراین وجه مشترک ندارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: متغایر شدن همه چیز در منتجه غیر از متغایر بودن همه چیز در کیفیت درونی است و این دو بحث است. یعنی در یک مجموعه یک عضوش را که عوض بکنید منتجه کاملا عوض می‌شود و تحت کی قانون دیگر و تحت رابطه ای دیگر قرار می‌گیرد ولی این به معنی آن نیست که عضو مشترک با مجموعه ای دیگر ندارد و چنین مطلبی در اصالت شی مطرح است و نه در اصالت رابطه. یعنی وقتی از موضع اصالت شی نگاه کنیم و آنها راجدا بدانیم اینطور گفته می‌شود که جز مجموعه الف، فرضا پنج چیز است و جز مجموعه ب هم پنج چیز و سه تای از اینها مشترک است حال اگر مجموع برداری بزنید، بردار اولی یک جهتی را نشان می‌دهد و بردار دومی‌جهت دیگری را نشان می‌دهد و در عین حال زیر مجموعه مشترک هم دارند، اما اگر جمع عددی بزنید، می‌گویید خیلی از چیزهای آنها

همانند و مثل هم هستند و خاصیت های آنها هم مشترک می‌باشد. حال اگر کاری کنیم که ترکیب نشوند و فرضا در این اطاق، میز، صندلی،موکت، و میکروفون داریم و در آن اطاق، میز، صندلی و سماور داریم ولی موکت نداریم، در این صورت یک چیزهای مشترک در این دو اطاق داریم که مشترک های علی حده هستند و خاصیتشان یک گونه است مثلا خاصیت میز و صندلی دو اطاق یکی است ولی خاصیت سماور و موکت فرق دارد.

بنابراین بسته به اینست که چگونه جمع بزنیم، اگر جمع برداری بزنیم حتما تعین هرکدامش تعین خاصی است که زمان ومکان متناسب با خودش را دارد و این تعین خاص داشتن موجب این نمی‌شود که خصلت مشترکی که در دو بردار آن نیرو وجود داشته باشد، در دو منتجه کاملا متغیر باهم باشند، اگر از این بعد نگاه کنید و دو چیز مشترک داشته باشیم این مضر نیست.

سوال بعد این است که یک کیفیت نمی‌تواند زمان‌های مختلف داشته باشد حتی اجزا هم زمانشان با زمان کل یکی می‌باشد این مطلب را نفهمیدیم منظورتان چیست؟ یعنی می‌فرمایید سرعت اتم باید برابر سرعت زمین به دور خورشید باشد؟ یا اینکه انتزاع کنیم بگوییم یک میلیارد سال آن که برابر می‌شود با یک دور زمین به دور خورشید. یا به دور خودش. اسم آن را نباید گذاشت یک میلیارد. باید گفت از آن یک واحد زمانی گذشته، این حرف چه معنی می‌دهد؟ می‌گوییم، این بر می‌گردد به معنایی که از حرکت و سرعت بکنید تا مشخص شود حرکت را برابر خودش می‌دانید یا نه؟

برادر سیف: بسم ا... الرحمن الرحیم به نظر من می‌رسد سوال اصلی بحث روشن نشد. سوال اصلی بحث این بود که کیفیت ارتباط بین دو متوالی را ما تمام بکنیم و ببینیم چگونه می‌شود "این ارتباط برقرار بشود. در این که انفصال نیست پس ربط است در جلسات قبل هم به این نتیجه رسیده بودیم، در این جلسه من به نظرم می‌آید بیش از آن چه قبلا گفته شده بود استفاده نکردم. بالاخره بین دو کیفیت متغایر عدم و وجود است یا خیر؟

در مورد قسمت آخر بیاناتتان، فرمودید "یک جز در یک یک مجموعه اثری دارد که در مجموعه دیگر آن اثر را ندارد" مساوی دید اصالت شی است. در حالیکه این دقیقا با دید اصالت ربط است. وقتی که یک کیفیت عوض می‌شود تغییری

در آن رخ می‌دهد اگر بگوییم بین این کیفیت وجه مشترک و وجه افتراقی می‌باشد، این دید نفی اصالت ربط است. چرا که بین اجزایی که مشترک هستند و احزایی که اختلاف پیدا کرده‌اند آیا ربط هست یا خیر؟ اگر ربط هست پس به نحوی تاثیر در یکدیگر دارد و در نتیجه آن اجزا مشترک نیستند پس باید گفت کلا کیفیت اول با کیفیت دوم، هم از نظر منتجه و هم از نظر اجزا با یکدیگر مختلف هستند و در این صورت هیچ وجه مشترکی ندارد.البته درست استکه ما در عینیت غیر از این می‌بینیم، ولی به‌هرحال ما دنبال تفسیر صحیحی برای عینیت هستیم این جا پاسخ داده نشده است.

برادر حجت الاسلام حسینی: گاهی می‌گوییم ما می‌خواهیم کیفیت ارتباط را که چگونه هست بیان کنیم و گاهی می‌گوییم ما دنبال این نیستیم که این را بیان کنیم و دنبال این هستیم که آثار این که ارتباط هست و انفصال نیست را پیدا کنیم، در این صورت در دو موضع دو وجه می‌شود. یعنی گاها می‌گوییم ما در این موضع بحثی در مرتبه اجمالی می‌توانیم بحث بکنیم و بگوییم انفصال و اتصال مطلق نیست ولی آثارش را می‌توانیم ملاحظه کنیم و به آثارش می‌پردازیم و از موضع آثار هم اشکال می‌شود که آیا این معنای عدم و وجود پیدا می‌کند؟ آیا وجه اختلاف‌ها کلا از بین می‌رود؟ یعنی آیا لازمه سخن این است؟ و جواب می‌دهیم که خیر این لازمه ها را ندارد. کلا در این قسمت هستیم و دنبال این نیستیم که اصل آن چیست. آن را نمی‌توانید اینجا بیان کنید، باید پس از شناختن هستی دوباره نظریه کیفیت بکنید و همه این سیر را در بار دوم به صورت تبیین بیشتری بیان کنید. حداقل در این جا اگر کسی از دوستان بخواهد مدعی شود می‌توانیم در این جا بحث کنیم. بسم ا... این تیر و تخته نان پزی، ببینیم چه می‌کنید، وارد بحث بشوند.

برادر سیف: اگر فرض را اول بر این نگذاریم که حرکت تدریجی و ممتد می‌باشد و انفصال باشد و بگوییم این تصور ما می‌باشد که حرکت صورت می‌گیرد در حقیقت این چنین نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی بین دو کیفیت انفصال مطلق است؟ (ج ـ بلی) انفصال هم تا مرتبه هستی می‌باشد؟ (ج ـ بلی) خیلی خوب! این دیگر خیلی عالی می‌شود! دیگر نه شما صحبت می‌کنید و نه من!!..

برادر سیف: بلی همینطور می‌باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی:این بلی گفتن شما دال بر این است که این چنین نیست!

برادر سیف: این روشن می‌کند که هم من و شما تحت یک امر ثابتی هستیم که دو نفر ما نمی‌فهمیم و بازیگر دیگری است.

برادر حجت الاسلام حسینی: آن هم نمی‌شود.

برادر سیف: چرا؟

برادر حجت الاسلام حسینی: چون دیگر مفاهمه هم ممتنع می‌شود.

برادر سیف: ما فرض کردیم که مفاهمه هست (این مفاهمه نیست) چه بگوییم هست و چه بگوییم نیست چون بازیگر دیگری است مساوی است.

برادر حجت الاسلام حسینی: این حرف آن فردی است که می‌گوید عالم خیال است.

برادر سیف: این هم خودش فلسفه ای است.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر تا اینجا رسید که فلسفه ای است، پس بیایید روی معنای فلسلفه دقت کنید! و آنجا هم نمی‌توانید این حرف را بزنید.

برادر سیف: به هر حال اگر چنین پاسخ بدهند خودش زیر بنای یک....

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر، پاسخ دادن این چنین، مثل آن آدمی‌است که در اصفهان رفته بود و پیغام داده بود و پیغام داده بودند به مرحوم فشارکی که یک عالمی‌آمده وهمه را شکست می‌دهد و هیچ کس نمی‌تواند با آن بحث کند و می‌گوید من همه چیز را می‌دانم و همه چیز را جواب می‌دهم و همه رقم بحث می‌کنم. مرحوم فشارکی پیغام داده بود که شما منکر ضرورت امتناع اجتماع نقیضین هم می‌شوی؟ گفته بود بلی . آقا فشارکی گفته بود بلی راست می‌گوید و این از همان نوع جواب دادن است.

معنای این صحبت شما این است که هرگونه تصدیقی نسبت به عالم ممتنع می‌شود حتی تصدیق به این که چنین است.

برادر سیف: درست است!!...

برادر حجت الاسلام حسینی: نقض صحبت خودتان در خودش است. یعنی همین درست بودن هم صحبت خودتان را می‌شکند.

برادر سیف: بلی، هیچ چیزی روی هیچ چیزی بند نمی‌شود، خوب نشود؟!!.

برادر حجت الاسلام حسینی: همین نشود، خوب نشود هم که می‌گویید باز در آن تصدیق و تکذیب وجود دارد.

برادر سیف: سوفسطایی ها که ادعا کردند قائل به این نبودند که کسی نمی‌تواند حرف خودشان را نقض کند. می‌گفتند که اگر لازم بشود در موضع نفی حرم خودم هم بر بیایم می‌توانم و درست است که این ناسازگار با عینین خارجی است یعنی ما واقعا مفاهمه می‌کنیم، اگر "خدا وکیلی" برخورد بکنیم چنین می‌باشد ولی اگر کسی بخواهد در موضع ادعا بر بیاید چگونه می‌شود جواب داد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: معنای این حرف این است که بدیهی و غیر قابل انکار و هیچ چیزی نداریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: راهش این استکه بگویید پس دنبال ما بیایید.

برادر سیف: چون آمدن و نیامدنش هم مساوی است نمی‌آید.

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر، مخالفش که این حرف را نمی‌زند پس باید بیاید دنبال آن و حق مقاومت هم نخواهد داشت.

برادر سیف: در قسمت مرکب متوجه نشدم جواب چه شد؟ بالاخره بر اساس تعین در رابطهیکمرکب وقتی یک جز آن تغییر می‌کند درست است کل مرکب تغییر می‌کند ولی آیا تغییریک جز بر اجزای دیگر اثر ندارد که اجزا را هم به نحوی عوض کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: در خصلت ترکیبی آثار عوض می‌شود نه به این معنا که آن جز دیگر جز قبلی نیست. یعنی اگر منتجه اکسیژن را نگاه کنید حتما تغییر می‌کند و لکن خصلت نوعیه اکسیژن از اکسیژن بودن هم در می‌آید؟

برادر سیف: ما هنوز به نوعیه نرسیدیم و می‌خواهیم ببینیم نوعیه هست یا خیر؟

برادر حجت الاسلام حسینی: یعین اگر ما قائل بشویم همه چیز آن عوض می‌شود مطلقا، یعنی نفی مابه‌الاشتراک کردیم، بر قول این که مابه‌الاشتراک هست در آن صورت مابه‌الاشتراک باید حرکت خاصی در جهتی داشته باشد که صحیح باشد. اطلاق مابه‌الاشتراک به آن، اگر نپذیرید مابه‌الاشتراک هست مساوی انفصال می‌شود.

برادر سیف: پس بگوییم این مابه‌الاشتراک بدیهی است و غیر قابل انکار است و به عنوان یکی از اصول از ابتدا قبول کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: ظاهرش این است که وقتی می‌گویید انفصالی نیست و ارتباطی هست باید یک چیزی را تمام کرده باشد.

برادر سیف: همانجا بحث ما تمام می‌شود اگر راجع به چیستی‌اش نخواهیم بحث کنیم (ج ـ بلی) چون در رابطه به چیستی آن نیستیم از این به بعد جلساتمان مساله ای حل نشده در حد خودش ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی:اگر ندارد که خیلی خوب است. الحمدلله رب العالمین.

برادر حسینی: بسم ا... الرحمن الرحیم. من یک سوال تبیینی نسبت به بحثی که فرمودید دارم، آیا وقتی در تغییر می‌گوییم وجه اشتراک وجود دارد زمان را مساوی وجه اشتراک می‌گیرید؟ یا اینکه می‌فرمایید زمان تغییر دلالت بر وجود وجه اشتراک در تغییر می‌کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: می‌خواهم عرض بکنم که، وجه اختلاف را اگر تنزیل بکنید می‌شود در آن بحث زمان ومکان را ملاحظه کرد. البته با یک مقدار دقت که آیا این که می‌گویید در زمان چیزی است که موجب اشتراک است آن چیز حرکت دارد یا خیر؟ سرعت دارد یا خیر؟ و چگونه می‌گویید مابه‌الاشتراک است؟ و در مکان هم اگر بگویید مثل زمان مابه‌الاشتراک است وجود دارد آن وقت مابه‌الاختلاف آن چه می‌شود؟ یامی‌خواهید بگویید تغایرها از آن مکمان بدست می‌آید و دوئیت زمانی و تبدیل ها مکان بدست می‌آید، آن وقت اگر چنین چیزی را قائل شدیم لوازمش را ملاحظه کنیم که مکان و زمان را می‌شود جدا کرد و گفت مکان بحث از چیز دیگری می‌کند و زمان بحث از چیزی دیگر. یا اینکه در عین حالیکه کجایی مورد توجه هست ولی از سرعت و تغییر هم نمی‌توان آن را جدا کرد، یعنی دو

بعد یک چیز هستند؟ آیا تا این درجه تفکیک نمی‌توانیم بکنیم که بگوییم چیزی را که معرف مکان می‌کنیم آن نباید معرف زمان باشد یا باید بگوییم که این وجه معرف وضعیت مکانی است و این وجه معرف وضعیت زمانی است به‌هرحال روی این باید یک مقدار بیشتر دقت بکنیم.

برادر حسینی: در ربط بین زمان و مکان اشکال نیست ولی این که زمان را...

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی هرجا زمان است همان‌جا مکان هم هست و بالعکس؟

برادر حسینی حسینی: زمان شئی حتما مکانی هم دارد و دو بعد یک شی هستند.

برادر حجت الاسلام حسینی: آن شی یا آن سرعت.

برادر حسینی: سرعت و زمان و حرکت را مترادف گرفتیم.

برادر حجت الاسلام حسینی:آن سرعت جایگاه متناسب خودش را در بین سرعت‌ها معین می‌کند؟

برادر حسینی: سرعت و زمان را شما دو چیز می‌گیرید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر، سرعت و زمان یکی است، ولی هر سرعتی جایی دارد یعنی نسبتی دارد با سرعت‌های دیگر؟

برادر حسین حسینی: بلی، هر سرعتی مکانی دارد که سرعت دیگر ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: هر سرعتی نسبت خودش را با سرعت‌های دیگر را دارد آن وقت در اینجا زمان را دارید نسبت سنجی می‌کنید با سرعت‌های دیگر یا مکان را؟

برادر حسین حیسنی: فرقی نمی‌کند، اگر زمان را سنجیدیم مکان را هم سنجیدیم. چرا که ربط با یکدیگر دارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر گفتید فرق نمی‌کند و هر جا زمان را سنجیدیم مکان را هم سنجیدیم و بالعکس آن هم صادق بود. آن وقت یک مقدار در مورد مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف باید صحبت کنیم. به‌هرحال نسبت بین سرعت‌ها آیا یک نسبت زمانی است یا مکانی؟ یا یکی است؟ یا مثلا یک سرعت‌هایی داریم و یک نسبت بین آنها و نسبت بین آنها مکان را تمام می‌کند؟

برادر حسینی حسینی: در ربط زمان ومکان اشکال نیست ولی گفتن این که زمان همان وجه اشتراک است این یک مقدار درکش ثقیل است چون وجه اشتراک را با توجه به بحث مرکب بودن..

برادر حجت الاسلام حسینی:وجه اشتراک را وجه اشتراک خصلتی می‌بینید که غیر از خصلت‌های دیگر است یا این که سرعتی است غیر از سرعت‌های دیگر؟ و در آن وقت نسبت سرعت این وجه اشتراک دارد آیا این وجه اشتراک دارای سرعت است؟

برادر حسینی: بلی چون از اجزای آن کیفیت است.

برادر حجت الاسلام حسینی: وجه اختلافشان هم دارای سرعت است؟ (ج ـ بلی) نسبت بین این دو سرعت‌ها چگونه است؟

برادر حسین حسینی: همان رابطه است که بین زمان و مکان است.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس شما هم همان چیزی را می‌گویید که ما اول کار اشاره کردیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۷

برادر معلمی: در جلسه مشترک قبل یک سیر بحثی در مورد وضعیت حرکت و ارتباط و اشتراک و اختلافی که در حرکت هست مطرح شد. که در جلسه واحد پیرامون این سیر بحثی صحبت داشتیم که ۷ سوال از طرف دوستان مطرح شد که عرض میکنیم.

سوال اول:بحث مرکب چگونه می‌توانیم از مرکب صحبت کنیم و بحث آن را حل کنیم.

تا چه اندازه میشود وارد بحث مرکب شد؟

سوال دوم:چرا در تغییر وجه مشترک ثابت است؟

سوال سوم:آیا اگر وجه مشترک متکیف بود اتصال مطلق نمی‌آورد؟

سوال چهارم:آیا امر مشترک ذاتا ثابت است؟که اگر نه در تغییر خاص حرکت میکني هر چند حرکت آن بطی باشد.

سوال پنجم:با طرح گفته شده رابطه تغییر و تغایر و رابطه آن مطالب با امر ثابت چیست؟

سوال ششم:وجه تغایر در حرکت چگونه است؟

سوال هفتم؟در دو متغایر طبق تعین در رابطه نمی‌تواند وجه مشترک وجود داشته باشد.

در مورد سوال اول که بحث مرکب چگونه در این مرحله بحثی حل میشود؟همان صحبتهایی که در جلسه مشترک گذشته بود تکرار شي که ما در اینجا وقتی بحث مرکب را مطرح میکنیم مرکب به آن معنا که در مقابل بسیط است و دارای اجزایی است و بخواهیم مطرح کنیم که آیا خصلت مجموعه همان خصلت اجزا بشرط ربط

است.به چه نحو است وارد این بحث نمی‌شویم.میگوییم تعین در رابطه یعنی وقتی که رابطه یا چگونگی ملاحظه میشود این حاصل سایر چگونگی ها و روابط است و تغیش تحت آن روابط است و یا اینکه وقتی کیفیتی را ملاحظه میکنیم این همان معنای تعین در رابطه است. می‌بینیم یک کیفیت در عین یک بودن دارای خصال مختلفی از قبیل وزن و حجم و رنگ و سستی و سختی و غیره میباشد.

یعنی در عین یک بودن متعدد است به همین اندازه برای این قسمت از بحث ما کفایت میکند روی این قسمت از بحث دوستان اشکالی نداشتند ولی بعض از دوستان روی استفاده ای که از این بحث مرکب در سیر بحثی میشود اشکالی داشتند که بعدا آن چیزهایی که استفاده میشود بیش از این است که قرار شد اگر در سیر بحثی بیش از این مطلب(که یک کیفیت در عنی یک بودن خصال مختلفی است)استفاده بشود.در آنجا اشکالشان را وارد کنند.

بحث دومی که بود در مورد سوال سوم بود که اگر وجه مشترک متکیف بود آیا اتصال مطلق نمیآورد که دو پاسخ گفته شد:

۱_ اگر بخواهیم بگوییم وجه مشترک متکیف نیست بایي به یک چیز بدون کیفیت قایل بشویم یعنی بایي بگوییم که هستی بدون کیفییت است.که هستی بدون کیفیت غیر از اینکه غلط است در بحثهای گذشته اثبات کردیم که اگر چنین چیزی بگوییم باید از لا کیفیت(بدون کیفیتی)همه چیز بیرون بیاید که این نقض کننده تغییر و تغایر است.(جواب سلبی)

۲_ وجه مشترک متکیف است اما متکیف بسیط نیست.ما کیفیتها را بسیط ندانستیم اگر کیفیتها را بسیط دانست بودیم و اینجا هم می‌گفتیم وجه مشترک متکیف است اتصال مطلق بود.چون آن را مرکب دانستیم اتصال مطلق نمی‌آورد.

سوال بعدی که در جلسه طرح شد سوال ششم بود که آیا وجه تغایر در حرکت چطور میشود؟

وقتی که ما در مورد دو متغایر سوال کردیم.در حرکت وقتی ما دوئیت می‌بینمی چگونه است؟

پاسخ گفته شد که هر کدام از این دوئیت کیفیتهائی است،هر کدام کیفیتی هستني که وقتی این کیفیت تبدیل به یک کیفیت دیگر میشود خصالی از آن یعنی کیفیتهای،آثاری می‌ماند و خصالی عوض میشود.گفته شد که این حرفی که می‌زنید ما دو مرتبه سوال میکنیم که آن دو قسمت که اشتراک است ما به آن کاری نداریم او که تغییری نکرده است.آن

چیزی که تغییر کرده است آن قسمت تغایر بوده است که دو مرتبه سوالمان را روی همان وجه تغایر می‌آوریم که اینکه رفته و کیفیت دیگری آمده است،چطور شده است؟آیا در آن هم می‌خواهید بگویید وجه اشتراک است.اگر چنین بگوییي این صحبت ادامه می‌یابد آخر به این می‌رسیم که تغییری واقع نشد یعنی هر دو یک چیز بودند و دوئیتی واقع نشد.و اگر هر مطلب دیگری را برای تبدیل آن دو متغایر بگویید باید همان را برای کل هم بگویید و تفسیر و توصیح را عوض نکنید.

اگر بر طبق شکل(۱)و (۲) را یک حرکت بگیریم و بگوییم(۳)بعد از(۱)آمده است بعد سوال کنیم که این تبدیل(۱)به (۲) یا تغییر از(۱)به(۲)چگونه اتفاق افتاده است.و بفرمایید که یک وجه اشتراکی است.چون اگر وجه اشتراک نباشد گفتیم که انفصال مطلق می‌آورد.و یک وجه اختلافی است چون اگر وجه اختلاف نباشد اتصال مطلق می‌آورد و هر دو غلط است.بعد بگوییم وجه اشتراک و وجه اختلاف مثل شکل است مثلا شکل(۱)را می‌توانیم تقسیم کنیم و بگوییم یک قسمت الف و یک قسمت ب است بعد که تبدیل به دو میشود.آن قسمت که الف است باقی می‌ماند و قسمت ب می‌رود قسمت"ج" جای آن می‌آید.

می گوئید:بسیار خوب آن تغایری که بین(۱) و (۲) بود را به تغایری که بین"ب"و "ج" هست کشانیدید.ما باز همان سوال را تکرار می‌کنیم که تبدیل "ب" به "ج" چگونه ممکن است؟

اگر باز بخواهید درون "ب" و "ج" هم دنبال وجه اشتراک بگردید.مطلب همینجور ادامه دارد و نهایتش اینست که به اتصال مطلق میرسد یعنی دوئیت از بین می‌رود.اگر تفسیر دیگری دارید و می‌خواهید بگویید "ب" و "ج" از طریق "الف" بهم تبدیل میشوند

(۱)و (۲) هم در عین حالی که مرکب هستند و یک کیفیت هستند جزیی از یک مرکب دیگر هستند.عین هیمن تفسیر را می‌توانستید در آنجا بگویید.

پاسخهایی هم که در جلسه گفته شد:

۱ـ این تقسیمی که به الف و ب می‌کنیم تقسیم اصالت شی ای است.چنین نیست که دو جز الف و ب باشد.و ما بتوانیم بین آنها وجه تمایز قرار دهیم یعنی دو وجود باشد.و بگوییم یک وجودی بنام "الف" و یک وجودی بنام "ب" هست.وجود الف منتقل به حالت دوم میشود و وجود "ب" عدم میشود و وجود "ج" بجای آن خلق میشود.این الف و ب را که در اینجا تقسیم کردید یک وجود است و دو وجود نیست.بنابراین معنای خلق و عدم در مورد تبدیل ب به ج صادق نیست بلکه باید معنای تبدیل را بکار ببریم معنای خلق و عدم چون به یک وجود اطلاق میشود.صادق نیست که بگوییم ب معدوم شد و "ج" بوجود آمد.

بسمه تعالی

جلسه ۱۰۸

برادر معلمی : بسم ال.. الرحمن الرحیم , برای تبیین بیشتر بحث جلسه مشترک قبل در جلسه واحد مطالبی گفته شد که به صورت خیلی خلاصه عرض می‌کنم و بعد همین بحثها را ادامه می‌دهیم . در آنجا مطرح شد که با صحبتهای مختلفی که در جلسات قبلی داشتیم چند مطلب دیگر برایمان تمام شده است .

یکی اینکه در تغییر و تغایر اتصال مطلق نیست و انفصال مطلق هم نیست بنابراین هر صحبتی را که بعداً در مورد تغییر و تغایر می‌کنیم اگر جزء لوازم و ملزوماتش یکی از این دو تا صحبت بود آن صحبت غلط خواهد بود. بعد گفته شد در جلسه مشترک اسبق هم یک مقدار در مورد این که کیفیات مرکب هستند صحبت شد که تعیین در رابطه خود نشانگر مرکب بودن و بسیط نبودن کیفیات است . بعد گفته شد دقتی در مورد تعین در رابطه بکنیم تا ببینیم تفاوت آن با اصالت جمع یا اصالت کل و تفاوت آن با اصالت فرد یا اصالت شیی در چیست؟ تا وقتی در پدیده‌ها بدنبال وجه اختلاف و وجه اشتراک می‌گردیم یکمرتبه سر از اصالت شیی و اصالت جمع در نیاوریم گفته شد اگر بخواهیم به اصالت شیی یا اصالت فرد قائل باشیم باید برای هر کلی اجزائی را در نظر بگیریم که خصلت کل منسوب به آن اجزاء است و چون آن اجزاء هم خود کلی نسبت به اجزاء درونی خود هستند مطلب ارامه پیدا می‌گند که نهایتاً باید به اجزائی برسیم که آنها دیگر تجزیه نشوند و همه کیفیات از این اجزاء لایتجزی که دارای خصلبی مخصوص بخود هستند درست شوند . گفتیم اگر بخواهیم خیلی اصالت شیی و اصالت جزئی برخورد کنیم این مطلب حل نمی‌شود . یعنی در نهایتاً ما باید بین کلیکه اجزاء و کلیه کیفیتها و بین کلیه کل های موجود انفصال مطلق قائل باشیم چون اصالت به جزء داده شده است آن جزء از جزء همجوار خود نباید اثر بپذیرد بلکه باید خودش چیری داشته باشد که خصلت کل را نتیجه بدهد , بنابراین ارتباط بین متغایرین مکانی قطع میشود که در نتیجه ارتباط کیفیات متوالی در تغییر هم نفی میشود و در نهایت آن اجزاء

غیر قابل تجزیه را نیز نمیتوانیم بپذیریم و اشکال وارد خواهد شد . این صحبت را از این جهت طرح می‌کنیم که وقتی داریم بدنبال تعین در رابطه می‌گردیم یکباره در صحبتهای خود به یک چنین جزئی نرسیم که بخواهیم خصلت را تنها منوط به یک جزء بکنیم و بعد هم بخواهیم اثر کل را منوط به این جزء بنماییم و بعد هم بگوییم وقتیکه این جزء از این مجموعه وارد مجموعه ای دیگر شود مثلاً جهت آن مجموعه را عوض می‌کند و این جزء هم دقیقاً همان جزء قبلی است و هیچ اثری نپذیرفته است اگر هم بخواهیم اصالت جمع یا اصالت کل را صحیح بدانیم و بگوییم که اجزاء درون این کیفیت خصلت خود را از کل می‌گیرند , اینها هم در نهایت با صحبتهائی که در آنجا شد منجر به اتصال مطلق و تهی بودن درون میشود و وقتیکه درون تهی شد خواه ناخواه بیرون هم تهی خواهد شد چون هر جزء کل هم نسبت به اجزاء خود کل است و در نهایت هیچ چیزی نباید وجود داشته باشد یعنی درون آن قسمت آخر تهی میشود . پس باز همین بحث مطرح است که نباید به کیفیت ها چنین نگاه کنیم که بگوییم هر گاه یک کیفیت از یک مجموعه به مجمموعه دیگر میرود کلاً تمام خصلتهای خود را از دست میدهد و نگوییم این کیفیت چیزی جز خصلتی که در رابطه با کل پیدا کرده است ندارد چرا که اگر چنین بگوییم گفته ایم که آن جزء تهی است و هیچ ندارد و در اینصورت درون مجموعه تهی میشود و خود آن مجموعه بزرگتر هم تهی و بی خصلت خواهد شد , پس گفتیم وقتیکه در مورد تعین در رابطه دقت می‌کنیم باید در نظر داشته باشیم که هم جزء در کل اثر دارد و هم کل در جزء اثر دارد و رابطه یک طرفه نیست . سپس گفتیم با تمام شدن این مقدمه اگر حرکت خاصی را در نظر بگیریم و مثلاً یک اتومبیل را که از فرهنگستان به طرف حرم مطهر حرکت می‌کند مورد نظر قرار دهیم در این حرکت یک متحرک ثابت را فرض نموده ایم . گفته ایم اتومبیل متحرکی است که زمانی در مکان الف است و بنابراین ارتباطات خاص موقعیت خود را دارد و بعد حرکت کرده و به مکان می‌رود و در آنجا ارتباطات خاص دیگری پیدا می‌کند , در اینجا این متحرک را برای این حرکت خاص ثابت گرفته ایم . اگر گفته شود که خود این ماشین هم در این حرکت خاص دچار تغییراتی شده است می‌گوییم پس در آن حرکت خاص درونی نیز باید بدنبال متحرک دیگری بگردیم و این عملدراک شهودی بر بسیاری از اسرار کلی و جزئی عالم نیز آگاه می‌شود.

د: با توجه به مطالب یاد شده اگر در کلام حضرت امام خمینی به عنوان یک حکیم ژرف اندیش و عارف نازک نظر و مفسر توانا، (تسلیم حظ قلب و علم حظ عقل) دانسته شده بدین است که چون قلب از مراتب عقل عملی است که جنبه پذیرش و عمل و تسلیم و انقیاد و اطاعت مربوط آن است و هم چنین قلب چون گذشته از آن که می‌داند آن را مشاهده می‌کند لذا در برابر یافته های خود تسلیم است چون حقیقت آن شیء را بخوبی یافته و تردیدی در صحت آن ندارد. لذا نوعاً آنرا می‌پذیرد به این دلیل امام خمینی بر این نکته تصریح کرده است که تسلیم و پذیرش از آن قلب است. بعنی مرتبه ای از مراتب نفس انسان که از آن به قلب یاد می‌شود نوعاً گذشته از درک اشیاء پذیرش آن را نیز عهده دار است.

اما عقل که شأنی دیگر از نفس انسانی است نوعاً می‌فهمد و علم پیدا می‌کند و در حد مفهوم از وجود اشیاء آگاه می‌شود، ولی چه بسا به دلایلی از پذیرش آن شیء عاجز است و این به جهت آن است که نوعاً کار عقل فهمیدن است و نه پذیرفتن. کار پذیرفتن مربوط به عقل عملی است که قلب از مراتب آن شمرده می‌شود، ولی عقل نظری عهده دار فهمیدن اشیاء است. پس مراد امام خمینی از آن که گفته است (علم حظ عقل است) عقل نظری است یعنی فهمیدن کار عقل است و پذیرفتن شأنی دیگر نفس است که گاهی از آن به قلب و گاهی به عقل عملی یاد می‌شود. و اگر امام فرمود: (حظ قلب غیر از حظ عقل است) روشن است که فهمیدن غیر از پذیرفتن است، چون چه بسا انسان چیزی را بفهمد اما نپذیرد و یا برخی از شئون نفس چیزی به نحوی درک کند اما شأن دیگر نفس که عهده دار پذیرش امور است آن را نپذیرد، مثلاً مفهوم شریک باری انسان درک می‌کند اما به دلیل بطلان آن را نمی‌پذیرد.

انتزاع کردن یک خصلت مشترک از چیزی که ذاتاً دوئیت در آن راه دارد و متغیر است برای یک مرتبه پائینتر انتزاع کردن قابل تصور نیست هر چند که سرعتش بطئی‌تر باشد . به نظرم میرسد ما در بحث انتزاع فی‌الجمله و اینکه ملاحظه می‌کنیم بعضی از خصلتهای یک کیفیت مثل لیوان در حال تغییر است و بعضی از خصلتهای آن باقی مانده است که به آن لیوان می‌گوییم چون خصلتهایی که به خاطر آنها به این کیفیت لیوان میگوییم خود هر چند به کندی در حال تغییر هستند انتزاع ما به کیفیت واقعی این کیفیت در خارج منتسب نمی‌شود . یعنی اگر بر اساس انتزاع آنچه را ما در

لحظه قبل لیوان می‌دانستیم حالا هم آنرا لیوان بدانیم با توجه به اینکه این کیفیت ذاتاً متغیر است انتزاع ما انتزاعی است که منطبق با واقعیت نیست و مسامحتاً ما ادراکی را از یک سرعت و زمان بطیئتر داریم که بر اساس آن این را وجه مشترک برای تغییر کیفیتی که سریعتر بوده دانستیم , اما ما که نمی‌خواهیم بحث ادراکات انتزاعی خود را بکنیم بلکه ما می‌خواهیم نسبت به رابطه یک شئی متغیر در جهان خارج نظر بکنیم . آیا رابطه متکیف بین دو کیفیت غیر از این است که ذاتاً تغییر پذیر است ؟ یعنی ما بر هر چیزی که دست بگذاریم که متغیر باشد و آنرا رابطه بدانیم چون ذاتاً آنرا متغیر دانسته ایم بنابراین دوئیت را در دو مرحله توالی آن راه داده اید و نمی‌توانید بگویید چون انتزاعی ذهنی من چنین بوده است که سرعت یکی کندتر است پس رابطه عینی خارجی را نیز همان بدانید , در حالیکه ابزار اندازه‌گیری شما است که نمیتوانید تشخیص تفاوت لیوان این لحظه و لحظه قبل را بدهد و مشخص کننده تغییرات همان باصطلاح خصلت مشترک را نشان دهد. چون ابزار محاسبه شما دقیق نبوده چنین می‌گویید و لیکن اگر ما بر روی تغییرات خود کیفیت بنشینیم خواهیم دید که مسلماً خصلت مشترک هم چون متغیر است نمیتواند مشترک برای دو کیفیات متعاقب که عملاً در دو زمان واقع هستند تلقی شود هر چند سرعت آن کندتر باشد. بنابراین روشن بفرمایید که چگونه ما رابطه را در توالی دو کیفیت قائل میشویم در حالیکه ما آنرا رابطه‌ای ذاتاً متغیر می‌دانیم و دوئیت را در آن راه می‌دهیم.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اعوذبال..السمیع العلیم ..بسم ال..الرحمن‌الرحیم.. بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران . کلمه باطل را ریشه کن بفرما آنچه را به ولیت وعده فرموده‌ای هر چه زودتر به او عنایت بفرما ونائب ولیت امام خمینی را معزز و منصور بدار. لشکر اسلام را در همه جبهه‌ها بگردان لشکر کفر را در همه جناحها و جبهه ها مخذول بفرما . بارالها شهدای اسلام را با حضرت سید الشهداء محشور بفرما . معلولین جنگ اسلام با کفر را شفای عاجل عنایت بفرما , علل ظاهری و باطنی ما را به عافیت تبدیل فرما.

انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار ده.

ولایت ما را در همه آناءلیل و نهار خود بر عهده بگیر. ولایت ما را به ابلیس و نفس مسپار . بارالها اموات خصوصاً ذوی الحقوق , پدر و مادر را در توفیقاتی که تفضلاً نصیب ما می‌فرمایی سهیم و شریک قرار ده . ما را از دعای ولیت و صالحین امت حیاً و میتاً و پدر و مادر بهره مند فرما.

حال به بحث بپردازیم. انشاءال.. با جد و کوشش جزء جزء این بحث را به دقت مورد توجه قرار دهید و با امید به عنایات خداوند متعال بر نبیش و ولیش , توفیق یافتن راه حلی را که از کمال قوام برخورد باشد انشاءال.. تعالی پیدا کنید.

حال چون من بعضی سئوالات را متوجه نشدم برادران سئوالان خود را در ضمن صحبت بصورت خیلی خلاصه تکرار بفرمایند با دقیقتر در جریان قرار بگیریم . مطلبی را جناب آقای سیف فرمودند که اگر کیفیت نهایی تغییر نکند نباید با کیفیات دیگر همسنخ باشد. خوب اگر همسنخ نباشد چه میشود؟

برادر سیف: بسم ال.. اگر همسنخ نباشد و ما هم بحث را به هستی و کیفیت تقسیم نموده باشیم آنگاه اگر کیفیت نباشد منحصراً هستی خواهد بود.

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر به هستی و کیفیت تقسیم کردیم و کیفیت خود دو بخش دارد , کیفیت ثابت و کیفیت متغیر .

برادر سیف:و اگر که به کیفیت ثابت قائل شدیم آنگاه مترادف با همان امر ثابتی میشود که قبلاً بحث آنرا کرده‌ایم.

برادر حجت الاسلام حسینی: خوب چه عیبی پیدا می‌کند؟

برادر سیف: مسئله اینجاست که قبلاً به امر ثابت دست یافته بودیم و حالا به دنبال امری دیگر بودیم که در عینیت غیر از امر ثابت باشد و بتواند مفسر ارتباط باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی: ما مسئله ای ثابت غیر از هستی را مطرح می‌کنیم , ً کیفیت هستیً , که به عنوان مثال ًجاذبهً را مطرح نمودیم که کیفیتی از هستی است و با هستی یکی نیست , ثبات هم دارد.

برادر سیف: در اینصورت سئوالی پیش می‌آید که در چند جلسه گذشته وقتی که بحث جاذبه عمومی را مطرح فرمودید به ذهن بنده رسید که الان مطرح می‌نمایم , و آن اینکه جاذبه هم نمی‌تواند جهت و جهات مختلفه نداشته باشد , آنموقع برای خود جاذبه هم یک کیفیت و یک هستی قائل شده ایم.

برادر حجت الاسلام حسینی:نه, خود جاذبه کیفینی دارد که جهت عمومی است و کیفیاتی تحت آن قرار می‌گیرند. یعنی عیبی ندارد که یک کیفیت مانند این قندان داشته باشیم که کیفیاتی در درون آن باشد. پس بلافاصله نگویید حتماً وجود است , تا زمانیکه خصوصیتی زائد بر هستی ذکر می‌کنیم بحثمان در کیفیت است.

برادر سیف: آیا این جاذبه از وجود است یا اثر وجود نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : مانند اینکه کیفیت را از وجود می‌دانید این حد وجود است , حد جهتی وجود است گاهی می‌گوییم حد جهتی وجود را در بحث وجود بحث می‌کنیم و گاهی می‌گوییم اصلاً در بحث وجود کاری به آن نداریم.

برادر سیف: آیا در بحث وجود مطرح است و ما کاری به آن نداریم و یا...

برادر حجت الاسلام حسینی: از موضع بحث و جود که نگاه بکنید هیچکدام از خصوصیات اینرا نمی‌توانید ببینید.از موضع و جهت وجود که نگاه بکنید تنها امکان و وجوب آنرا می‌توانید ببینید.نمی توانید وارد خصوصصیات آن بشوید.و از موضع خصوصیات که نگاه بکنید نمی‌بایست به طرف هستی آن بروید.توجه بفرمایید که گاهی می‌خواهم بگویم این زیر- سیگاری موجود است یعنی در مورد وجود و هستی آن بحث می‌کنم که آیا وجودش قدیم است یا حادث؟اما گاهی است که میگویم چه قدیم باشد و چه حادث غیر از قندان است و غیر از قلم است،و در تفاوت زیر سیگاری با اشیاء دیگر بحث یم کنم.در این موضع اصلا موضع پرداختن به هستی زیر سیگاری نیست.اگر ماهیت هم حد وجوئ باسد و امری جز مرز هستی نباشد ولی بهر حال این مرز غیر از مرز دیگری است و من حق دارم سئوال کنم چرا؟چرا این مرز را پیدا کرده است؟شما می‌فرمایید به دلیل اینکه به این مرز وجود داده اند،اگر به آن وحود نداد ه بودند نمیشد، من می‌پرسم که چرا وجود داده اند؟اینرا فراموش نکنیم که ما این بحث را با تأکید عرض کردیم که در

جایی که می‌فرمایید"این"حد وجود است و دلیل بودن اینرا هستی آن می‌دانید جواب سئوال را نداده اید و فرار کرده اید از اینکه چرا این را خلق کرده اند.

برادر سیف: یک جواب دافه شد که لزوما امرثابتی هست که چگونه بودن همه اینها را تعیین می‌کند.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس چگونه بودن به هستی برنگشت.

برادر سیف: بله سئوال ما از چگونه بودن هستی بود بنابراین پاسخ آن به هستی بر نمی‌گردد.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس اگر سئوال ما از چگونه بودن هستی است ، جاذبه جزء گونه ای بودن است یا جزء خود بودن است ؟ سئوال از جاذبه و سئوال از اینکه چرا فشار به این طرف دارد سئوال از گونه ای بودن است یا سئوال از اصل بودن؟

برادر سیف: وقتی که شما از جاذبه سئوال می‌کنید آیا می‌پرسید که چرا این جاذبه خاص در اینجاست و آن جاذبه خاص در آنجاست؟ و یا می‌پرسید چرا جاذبه هست؟ و یا می‌خواهید ادعا کنید که جاذبه ای هست؟ کدامیک؟

برادر حجت الاسلام حسینی: هرگاه بگویم جاذبه ای هست آیا جاذبه حد وجود است یا نیست؟

برادر سیف: ابتدا توضیح بفرمایید که جاذبه چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: جاذبه یعنی میل، میل از خصلت های هستی است یا خود هستی است؟

برادر سیف: آیا منظورتان از میل خود خصلتهای هستی است ؟ آیا وقتی که می‌گویید خصلت یک و خصلت دو، به معنی جذب یک و جذب دو نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: کلیه اینها جذب یک، جذب دو و جذب سه و چهار و ... و در نهایت یک جذب بزرگ پیدا کردیم و گفتیم کلا اینها به طرف این غایت جذب دارند. حال این جذب بزرگی را که پیدا کردیم برای همه این سیر و همه. این هستی حد است یا حد نیست؟

برادر سیف: اگر اثبات کرده باشیم که یک کل وجود دارد و همه به سمت یک غایت واحد هستند این جذب بزرگ حدی برای کل سیر و هستی است.

برادر حجت الاسلامی حسینی: بسیار خوب، در صورتی که چنین حدی را پیدا کرده باشیم بحث ما در مورد حد خواهد بود یا درباره وجود؟ باز توجه بفرمایید که اگر بر فرض گفتیم که همهٔ اینها میل به طرف غایتی دارند، یعنی بطور کلی گفتیم وجودجاذبه اثبات غایت گرایی را برای همه موجودات می‌نماید، (س: بطرف غایت واحد؟) بطرف غایت واحد بودن. حال این غایت کجا هست، کاری به آن نداریم و کاری به اینکه مادی است یا مادی نیست نداریم این بحثی است که بعد از وجود میشود.

برادر سیف: منظورم این است که می‌فرمایید حرکتی هست و ...

برادر حجت الاسلام حسینی: حرکت نقطه اثر می‌طلبد، حرکت بدون نقطه اثر نیست.

برادر سیف: منظورم این است که این را که حرکات مختلفه در مجموعه حرکت واحدی به عنوان منتجه دارند را به عنوان مقدمه اثبات نموده ایم و ...

برادر حجت الاسلام حسینی: و حرکت منتجه هم نقطه اثر دارد پس اجبارا باید بپذیریم که بنابراین فشار عمومی به طرف نقطه اثر وجود دارد. حال اگر این مقدمات را هم به دعو اجمال بگذاریم و آنها را هم مطلقا حذف کنیم، نقش پیدایش حرکت غیر از اهل هستی است، حرکت صنعت هستی است عین هستی نیس. همین که صفت هستی شد در آن تندی و کندی و دیگر چیزها مطرح می‌شود...

برادر سیف : پس آیا حرکت صفت ذاتی هستی متحرک نمی‌تواند باشد؟

برادرحجت الاسلام حسینی: هرگاه صفت ذاتی می‌گویید به معنی نفی صفت نیست. شما در برهان منطقی ارسطوئی هم هرگاه صفتی را درون ذات می‌برید و می‌گویید مثلا پلاستیکی که درجه ذوب آن این باشد و یا آهنی که درجه ذوب آن این باشد، و خصوصیت خاص را در خود مفهوم و ماهیتی که ملاحظه می‌کنید می‌برید ولی نمی‌توانید آنرا عین خود وجود آن بدانید والا تمام ماهیات همین طور هستند مگر کدام ماهیت است که خود ماهیت و کیفیت را که لحاظ می‌کنید، خود خصلت مفهوم را که ملاحظه می‌کنید، آن خصلت ذاتی آن نباشد؟ باز تذکری هم که دو بحث داریم. یک بحث در مورد اصل هستی است که می‌گوید ماهیت حد وجود است، نه تنها جاذبه حد وجود است که همه خصلتها

چنین هستند نه فقط حرکت که همه خصلتها و یک بحث دیگر داریم که چرا اینگونه وجود است ؟ می‌گویید چون خدا اینگونه خلق فرمود؟ می‌پرسم چرا اینگونه خلق فرمود؟ بحث در اینگونه بودن که مطرح شد کلیه صفات ذات را می‌گیرد و به عنوان حاشیه بر مطلب عرض می‌کنم که فراموض نکنیم که تنها یک جا داریم که صفت زائد بر ذات نیست و آن حضرت حق سبحانه و تعالی است، آنهم چون متکیف به کیف نیست و مطلق است. والا در همه جا صفت زائد بر ذات است لذا همه جا هستی می‌تواند کیفیت داشته باشد.

برادر سیف: پس کیفیت ذاتا متحرک نمی‌توانیم داشته باشیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: ببینید، وقتی می‌گویید کیفیت ذاتا متحرک است به معنی آن نیست که در اینجا دیگر نمی‌شود حتی وجود را عاری از حرکت ملاحظه کرد یا نکرد معنایش این است که حرکت نمی‌تواند در مرحله اصل وجود جزء ذات این وجود باشد. یعنی علی فرض قول متألهین – علی فرض می‌گوییم چون هنوز اثبات نکرده ایم و بحثمان به آنجا نرسیده است و لذا بحث در لازمه است وقتی می‌گویید ممکن است مگر می‌توانید حرکت را برای آن واجب بدانید؟

برادر سیف: حرکت برای ذات متحرک ضروری نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: نه ، ببینید، جزء ذاتش نمی‌تواند باشد، بله می‌گویید (خلق) نخواست مگر برای غایتی باشد پس واجب است که حرکت داشته باشد وقتی که ممکن گفتید نسبت ممکن با خصالش در هیچ کجا وجوب ندارد.

برادر سیف: بله متوجه فرمایشتان شدم.

برادر حجت الاسلام حسینی: چون شما اصل ذات آنرا ممکن گرفتید و به قول معروف مورچه چیست که کله پاچهٔ آن چه باشد، شما اصل آنرا ممکن گرفتید دیگر نسبت به صفات آن که جای خود دارد.

حال به بحث بر می‌گردیم و می‌گوییم گیرم که بفرمایید در ذات و جوهره هستی ممکنات فشار و حرکت نهفته است. آنگاه می‌گویم فشار طرف می‌خواهد، یعنی به این طرف داریم و به طرف ضدش داریم، فشار به این طرف یعنی به طرف غایت خاص عمومی شد مثلا گفتید عالم به طرف ابتهاج و به ظرف سرور حرکت می‌کند... اگر اول مقدمتا بحث

کردید که ما هم باز در حاشیه عرض می‌کنیم بعدا به این میرسیم و صحبت می‌کنیم که عالم مخلوق است و مخلوق هم برای نفع خالق نیست چون مطلق است و برای نفع خود مخلوق است، اگر هم بنا بود دنیا و آخرت و هیچ چیز دیگری خلق نشود بنا نمی‌شد که اصل سرور برای مخلوق نفی شود و سرور تغییر حالت است انتقال از مرتبه ای به مرتبه ای است پس باید حتما مسئله حرکت را بپذیریم، حال سرور را یک طرف و ناراحتی را طرف دیگر قرار می‌دهیم، آیا این دو جهت است و دو فشار می‌خواهد یا یک فشار؟ حتما دو جهت دو فشار می‌خواهد در اینگونه بودن عمومی که جهت فشار عمومی را به یک طرف تمام می‌کند می‌توانیم حتما بحث کنیم و بگوییم فشار ثابت است و برای همه اشیاء است و در منتجه به طرف سرور است، گویی که انسانها هم مختار میشوند و دلیلش را هم بعدا خدمتتان در موضع خود عرض می‌کنیم، و علم و اختیار لازم است و در این عالم و اختیار ممکن است اختیار هم تا مرزی بالا رود که انسانهایی هم خود را از چیز انسانیت بیندازند و خود را وسیله ای برای التزاد غیر خود کنند و مثل سوختن هیزم که آدم را گرم می‌کند انسانهایی از سوختن آنها لذت ببرند! و هم میشود جنگ با کفر و کفار برای انسانهایی وسیله ارتقاء باشد که خداوند تفضلا نصیب بفرماید در همه حدودی که تفضلا عنایت فرموده است – و شما می‌گویید هم در این دنیا نردبان ترقی می‌شود و هم در آخرت از سوختن انسانهایی که از حیز انسانیت افتاده‌اند مؤمنین انشاء الله ابتهاج پیدا می‌کنند.

به هر حال جاذبه در شکلهای جزئی درون این حرکت هست و در شکل خیلی کلیتر آن هم هست. این را میشود مطرح کرد و عرض کردیم که ما هنوز اینرا به عنوان یک امر تمام شده بحث نکردیم به عنوان یک احصال که شاید چنین باشد بحث کردیم که بگوییم جاذبه است و بعد هم بگوییم جاذبه هم میتواند زمان را شامل بشود و هم مکان را چون منهای جاذبه زمان ممکن نیست، عدل در مکان هم ممکن نیست، یعنی ارتباط عدل در مکان و در زمان بوسیله جاذبه باشد. یک چنین چیزی را تمام کنیم و اگر آن جاذبه جاذبه عام نهایی باشد دیگر نباید زمان دار باشد و تغییر در آن راه نداشته باشد، در مرتبه پائینتر از او باید همه من تغییرات به فشار او پیدا بشود نه اینکه علت تغییر بشود، علت تغییر را باید نسبیت بدانیم و این قسمت را باید جداگانه بحث نمائیم.

برادر سیف: فرق جاذبه با خصلت چیست؟ ما قبلا هم می‌توانستیم بگوییم و گفتیم که همه چیز خصلت دارد، جهت دارد، حال هم می‌گوییم همه چیز جاذبه دارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا می‌پذیرید که خصلت محدود به زمان و مکان خاصی است؟

برادر سیف: چنانکه جاذبه خاصی هم همین طور است.

برادر حجت الاسلام حسینی: بله اگر جاذبه را هم بخواهید جاذبه خاص معنی کنید همین طور است.

برادر سیف: و اگر خصلت را هم بخواهیم خصلت نوع الانواع یا خصلت کل فرض کنیم باز هم جاذبه کل می‌شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر شما بجگویید خصلتی داریم رابطه بین زمان و مکان، یا آنرا معرفی نمی‌کنید و مجمل می‌گذاریم و صرفا به عنوان رابطه زمان و مکان معرفی میکنید

برادر سیف: میشود هم اسمی مثلا اسم جاذبه را روی آن گذاشت.

برادر حجت الاسلام حسینی: بعد می‌خواهیم ببینیم اگر آن خصلت وجود داشته باشد آیا با جهت داری حرکت هم می‌توانیم خود آن مسئله علت جهت را بگذاریم.

برادر سیف: با توجه به امر ثابت بله.

برادر حجت الاسلام حسینی: حال ببینیم که آیا این فقط اسم گذاری و توصیف است و از این کلمه به کلمه مترادف بردن است یا چیز دیگری را هم اضافه دارد؟

برادر سیف: پس باید آن نکته اضافی روشن شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: بله، باید مقداری دقت کنیم و ببینیم آیا خصلت اعم از جاذبه است یا اخص است؟ یا مترداف بوده و مانند دو دایره منطبق هستند؟ حال بگذریم. ولی به هر حال آنچه می‌خواستم عرض کنم این است که چرا می‌فرمایید همان جوهر خواهد بود؟

برادر سیف: خلاصه عرض می‌کنم، یک امر ثابت داشتیم که جهت کلی را تعیین می‌کرد و برای آن هم کیفیت اماکیفیت ثابت قائل بودیم و یک کیفیت به عنوان ماهیات اشیاء داشتیم و یک هستی، گفتیم اگر ثابت نباشد کیفیت متغیر هم نباشد، آنگاه تنها فرض هستی بودن باقی می‌ماند.

برادر حجت الاسلام حسینی: هستی که نبود ممکن است چیز دیگری باشد. ممکن است پنجاه چیز داشته باشیم سئوال می‌کنیم که چرا شما همه چیز را منحصر در این سه چیز کرده اید (هستی، امر ثابت و ماهیات) حال بررسی می‌کنیم ببینیم چیز دیگری هم هست یا نیست. بعد هم ببینیم تقسیم بندیها چگونه میشوند آیا واقا اگر بنا است که تقسیم بندی برسد باشد اصلا در این دایره می‌آید و یا در دایره دیگری است که باید هستی را با اینها ملاحظه کنیم؟ مثلا ممکن است همه اینها یک کاسه یک چیز بشود در مقابل هستی. مثلا این با غایت و با پنجاه چیز دیگر یکی بشوند و بعد بگویید هستی و بعد هم فعل خداوند تبارک و تعالی که آن هستی را موجب می‌شود و هستی هم علت فلان می‌شود. تازه آنجا هم که می‌خواستید تقسیم کنید صحبت از این نبود که هستی یکی از این سه تا باشد. ما یک زمان و یک مکان و یک امر ثابت داشتیم که این سه به عنوان کیفیت تلقی می‌شد. امر ثابت کیفیت کلی، مکان کیفیت مقطعتی و زمان کیفیت در حال حرکت بود. حال ببینیک آیا این مسئله رابطه زمان و مکان خود امر ثابت است؟ یا تحت امر ثابت باید یک چیز دیگری هم باشد که در درون اینها باشد و این ارتباط را برقرار کند و بعد اینها روی هم با امر ثابت و با یک هدف خاصی سه تا بشوند. یک بستری هم پیدا کند، آن بستری که امر ثابت معین کرده است یک هدفی هم باید باشد که آن صدف هم علت پیدایش امر ثابت باشد. حالا به هر حال آن جوهری را هم که حضرتعالی فرمودید به دلیل ضیق اینکه حتما یکی از اینها را قرار بدهیم است؟

برادر سیف: به دلیل آنکه فرمودند آن امر حرکت می‌کند یعنی خودش متحرک واقع میشود بیان آقای معلمی این بود که مجبوریم به یک چیز قائل بشویم که آن امر در حرکتهای مختلف واحد است حالا آن امر یک امری است که حرکتها و سرعتهای مختلف پیدا می‌کند و کیفیتهای مختلف از آن تشکیل می‌شود؟ یا خیر؟ ما اصلا راجع به این قسمت نظر نمی‌دهیم بلکه در کل توجه می‌کنیم که یک امر ثابت باید باشد که این همان حرف قبلی است. یعنی من می‌خواهم ببینم

آن کیفیتی که میخواهد در همه جا متحرک واقع بشود میتواند یک امر ثابت باشد به معنای امر ثابتی که مورد نظر حضرتعالی است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر فشار را ثابت قرار دهیم چه عیبی دارد؟

برادر سیف: می‌گوئید این متحرک است که با حرکتهای خودش....

برادر حجت الاسلام حسینی:نه متحرک به آن معنا. این منشأ حرکت به یک جهت است. منشأ جهت خاص است و به دلیل انیکه خصوصیت دارد غیر از وجود است. و آن امر جهت را مشخص می‌کند. کل را به این طرف می‌کشاند. این غیر از هستی است در اصل هستی ممکن جهت نیافتاده است، هم می‌تواند این طرف باشد هم میتواند آن طرف باشد.

برادر سیف: پس این حرف ظاهرا غیر از آن حرفی است که آقای معلمی مورد نظرشان است.

برادر حجت الاسلام حسینی:هیچگونه تغییری در جاذبه در آن مرتبه قرار نمی‌دهیم صرفا فشاری است که به این طرف می‌برد بر اثر این فشار یک سوی اصطکاکهایی بوجود میآید حرکتهایی بوجود میآید زمانهایی بوجود میآید و تغییرهایی بوجود می‌آید زمان رابطه داشت با مسئله تغییر، نه به معنای انتزاع و مهلت باشد. خود اینکه تغییر نمی‌کند، خود این یک جهت دارد، جهت حاکم بر حرکت هستی، بطرف علت غایی است و در این هیچ اختلافی نخواهد افتاد.

بعد هم صحبت می‌کنیم که این اختلاف نیافتادن به معنای معلول بودن دست حضرت حق نمی‌شود اصلا این حرف خیلی فاصله دارد. وقتی ظلم را از خدای تبارک و تعالی ممتنع می‌کنید و می‌گوییئ عدل و ما فوقها مراتب فضل، به این معناست که جهت خاصی را می‌پذیرد حالا انشاء الله تعالی بعدا روی آن صحبت کنید و استفاده می‌کنیم.

یک بحث هم جناب آقای حسینیان داشتند که ما امروز صحبت دوستان را خیلی متوجه نشدیم غیر از توضیح آقای جاجرمی که از قضای فلک متوجه شدیم. چون وقت کم است با اجازه دوستان توضیح آقای جاجرمی را کمی درباره‌اش صحبت می‌کنیم.

اما اینکه می‌فرمائید که اختلاف سرعت موجب ربط نمی‌شود چرا؟

برادر جاجرمی: چون گفته‌اند که ذاتا متغیر است.

برادر حجت الاسلام حسینی: شما در معنای تغییر چه می‌گوئید.

برادر جاجرمی: توالی دو کیفیت

برادر حجت الاسلام حسینی: توالیها همه با هم متحدند یعنی هم زمانند یعنی هم زمانی را تمام می‌کنید؟ زماندار هستند با هم زمانند دو حرف است. شما زمان دارند را می‌گوئید یا هم زمانند؟

برادر جاجرمی: ما قبول داریم که زمان میکروفون با کتاب فرق می‌کند.

برادر حجت الاسلام حسینی: آقای معلمی مسئله اختلاف سرعت را می‌فرمایند مثلا بین دو چیز را می‌گیرم که در عرض یکسال اختلاف سرعت آنها یک هزارم است شئی الف یک هزارم تغییر شیی ب را بکند می‌گویند در عرض یک روز هم برید باز سرعت آن یک هزارم است در عرض یک ثانیه هم بیاورید باز سرعت آن یک هزارم است تا مبهم جلو بروید یک هزارم ثابت است، ما یک فرض می‌گذرایم شیئی داریم بنام الف و شیئی داریم بنام ب بعد می‌گوئیم د رمدت یکسال سرعت شیی الف یک هزارم سرعت شیئی ب می‌باشد.

برادر جاجرمی: سرعت به چه معنا؟

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی می‌گوئیم تغییرات این سریعتر است توالیهای این سریعتیر است این زودتر عوض می‌شود آن دیرتر عوض می‌شود حالا بگذریم از اینکه خود این قیاس کردن غلط است.

برادر جاجرمی: چطور می‌شود اینرا با چیزی که غلط نباشد توجیه کرد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: آنجا می‌شود توجیه کرد که بپذیریم اختلاف سرعت است یا نپذیریم. انیکه هر چیز زمان خودش را دارد می‌پذیرید؟

برادر جاجرمی: اینکه تغییرات اختلاف دارد یعنی این یک تغییرات است و آن یک تغییرات دیگری است می‌پذیریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: چگونه در تغییرات، این و آن می‌گوئید.

برادر جاجرمی: برای اینکه اختلاف تغایر انکار ناپذیر است.

برادر حجت الاسلام حسینی: این اختلاف سرعت را می‌گوئید؟ اختلاف سرعت انکار ناپذیر است؟

برادر جاجرمی: خیر خصلتهایی که بعد از این می‌آید بعد از آن نمی‌آید.

برادر حجت الاسلام حسینی: ما یک آهن داریم و یک طلا داریم آهن طی زمانی تبدیل به اکسید می‌شود ، طلا تبدیل نمیشود می‌گوئیم تغییرات شیمیایی در طلا بسیار کند است شما اینجا چکار می‌کنید؟ می‌گوئید نخیر تغییرات هر دوی آنها برابر است طلا هم اکسید شد؟

برادر جاجرمی: این کندی و تندی نسبتی است که من می‌گویم اگر نسبت به چیز دیگری ملاحظه بکنیم امکان دارد مطلب عکس بشود.

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی ممکن است نسبت به چیز دیگری بگوئیم که آهن هنوز هست؟! و طلا اکسید شد و آن شخص نفهمید!!

برادر جاجرمی: خیر نسبت به ادراکی که من دارم می‌گویم طلا تغییر نکرده است در صورتی که اتفاقها در طلا افتاده است.

برادر حجت الاسلام حسینی: خیلی اتفاقها افتاده است ولی هنوز سیم برق را این طرف طلا وصل می‌کنم و آن طرف هم وصل می‌کنم جریان الکتریسیته هست و لکن در آهنی که کنار این گذاشته بودیم چون اکسید شده دیگر جریان را رد نمی‌کند.

برادر جاجرمی: من فکر می‌کنم که دقیقا همین ارتباطی که الان بوجود میآید همین ارتباط ده سال پیش بوده است یعنی من یک انتزاع کلی کردم که ...

برادر حجت الاسلام حسینی: عرض من این است که شما تغییرات اشیاء را می‌پذیرید یا نمی‌پذیرید (جواب: می‌پذیریم) این تغییرات را شما درک می‌کنید یا نمی‌کنید مگر شما غیر از آن نیستند.

برادر جاجرمی: ما که کاری به ادراک خودمان نداریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: من میگویم خودتان در حال تغییر هستید من کاری به ادراک ندارم چشم شما در حال تغییر است دست شما در حال تغییر است به چه دلیل این تغییر کرده است خود شما تغییر کرده اید خیال می‌کنید که این تغییر کرده است.

برادر جاجرمی: ما راجع به کیفیات متغیر صحبت می‌کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: کیفیات متغیری که نداشتیم چرا انتزاعی بحث می‌کنید.

برادر جاجرمی: حالا فرض می‌گیریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: ما بحجث انتزاعی نمی‌کنیم ما درباره خارج میخواهیم کار کنیم.

برادر جاجرمی: حالا بالاخره چکار کنیم!!!

برادر حجت الاسلام حسینی: پس از اینطرف بحث می‌کنیم.

برادر جاجرمی: ما هم از همان طرف که شما بحث را شروع فرمودید بحث کردیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی یک سئوال است که اگر زمان متحد است و هم زمانی را می‌گوئید در تغییرات (دو شیی یا بیشتر) این بحث زمان به معنای انتزاع را مورد توجه قرار داده اید و این غلط است اگر هم زمانی را نمی‌پذیرید میگوئید زمان دارند ولی هم زمان نیستند کافی است که ارتباط تمام بشود. چون نسبت تفاوت که در اشیاء غیر هم زمان وجود دارد در تمام مراتب وجود دارد شما نمی‌توانید به یک مرتبه ای برسید که بگوئید دیگر اینجا برابر شد و هم زمان شد و تا هم زمانی نباشد نسبت انفصال دادن غلط است اگر هم زمانی شد نسبت انفصال صحیح است.

برادر جاجرمی: ما هم زمانی را نمی‌پذیریم ما اختلاف در زمان را می‌پذیریم ولی باز بنظر می‌رسد که این ارتباط نمی‌تواند باشد یعنی همین دلیل نمیتواند باشد برای ارتباط. برای اینکه شما یک کیفیتی را قائل میشوید که زمان آن با کیفیت دیگری تفاوت دارد (هر چند سرعت آن بطئی تر باشد) آیا در موقعی که این از کیفیتی به کیفیت دیگر تبدیل بشود آن تغییر نمی‌کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر می‌خواستید هم زمانی را بفرمائید غیر از این چه چیز می‌گفتید؟ "هر چند بطئی تر باشد ولی این هم دارد تغییر می‌کند هم زمان با تغییرات آن"

برادر جاجرمی: اینرا شما نمی‌پذیرید که وقتی این تغییر می‌کند آن هم تغییر می‌کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: غیرهم زمان در یک نسبت یا در دو نسبت؟

برادر جاجرمی: اینرا متوجه نمی‌شوم توضیح بفرمائید نسبت یعنی چه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: نسبت سرعت این با آن برابر است نسبت تغییر این با آن برابر است یا خیر؟

برادر جاجرمی: نسبت را به منزله رابطه ای بین دو تغییر می‌گیرید (احسنت) آنرا شما رابطه قائل میشوید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: آن نسبت متأسفانه عینیت هم دارد.

برادر جاجرمی: آن رابطه را می‌فرمائید ربط خصلت مشترک است.

برادر حجت الاسلام حسینی: آن بوجود میآید بوسیله اختلاف سرعتها این سرعت به سرعت دیگر برخورد می‌کند یکی کند و یکی تند میشود.

برادر جاجرمی: بعد آنرا می‌فرمائید رابطه ایجا می‌کند.؟

برادر حجت الاسلام حسینی: برخورد سرعتها می‌تواند رابطه ایجاد کند هم سرعتها را تعدیل کند هم سرعتهای درون را و هم سرعتهای بیرون را و هم مجموعه را بسازد.

برادر جاجرمی: پس شما شکلی را که آقای معلمی کشیدند نمی‌فرمائید.

برادر حجت الاسلام حسینی: چرا این برخورد سرعتها است که این شکل را تحویل داده است اگر برخورد نکند که این شکل از کجا پیدا بشود.

برادر جاجرمی: اجازه بدهید من متوجه بشوم. کیفیت الف در حال تغییر و کیفیت ب هم بطئی تر در حال تغییر است...

برادر حجت الاسلام حسینی: چرا بطئی تر؟ به دلیل اصطکاک آن با سایر کیفیتها

برادر جاجرمی: ما که دنبال علت سرعت نبودیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر ما دنبال رابطه هستیم (رابطه توالی دو کیفیت) و بنا نیست که هر چیزی را که شما دنبال می‌کنید مثلا عدم رابطه ما همان را اثبات کنیم.

برادر جاجرمی: ما هم دنبال رابطه هستیم.

برادر حجت الاسلام حسینی:این اختلاف سرعت را ما از خودتان یا گرفتیم.

برادر جاجرمی: ما از شما استفاده می‌کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: نه جدا این بحث اختلاف سرعت را خودتان نگفتید !!

برادر جاجرمی: آنجا گفتیم ولی توجه به لازمه آن نداشتیم حالا اگر آقای معلمی اجازه بدهند من اینرا متوجه بشوم. ما کیفیت الف داریم که در حال تغییر است کیفیت ب داریم که آن هم در حال تغییر است با توجه به اینکه طرح می‌کنیم سرعتی بطئی تر و سرعتی سریعتر است می‌گوئیم آنها که سرعت آن بطئی تر است رابط می‌شود برای آن کیفیتی که متغیر است.؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ما یک نکته داریم که سرعتها در رابطه با هم سریعتر و بطئی تر می‌شوند پس بنابراین ارتباط است خود نفس اختلاف آنها ارتباط است.

برادر جاجرمی: اختلاف بین دو سرعت اما در یک توالی خاص که ملاحظه می‌کنیم رابطه چگونه تمام میشود ما رابطه بین دو سرعت را قبول کردیم اما در یک تغییر رابطه بین توالی دو کیفیت چگوهه شد

برادر حجت الاسلام حسینی: آن وقت خصلتها نسبتهایشان به هم چگونه است آن وقت سئوال این است که آیا هر شئی را که دست بگذارید یک شئی است یا آن مرکب است و ارتباط دارد با خارج و داخل خودش.

برادر جاجرمی: پس وحدت ترکیب میشود رابطه.؟

برادر حجت الاسلام حسینی: وحدت ترکیبی که فقط در مکان بکار نبرید چون وحدت ترکیبی نوعا در مکان بکار میرود خصلت مشترک زمانی بکار ببرید.

برادر جاجرمی: آن خصلت مشترک که می‌گوئید وحدت ترکیبی دو سرعت با همدیگر است؟ نه اینکه سرعت یک کیفیت رابط برای سرعت بعدی بشود.؟

برادر حجت الاسلام حسینی: وحدت ترکیبی که نوعا گفته میشود در مکان گفته میشود آیا عین همین را در زمان می‌گوئید یا نمی‌گوئید اگر در زمان بگوئید درست است اگردر زمان نمی‌گوئید خیر.

برادر جاجرمی: وحدت ترکیبی در زمان به معنی برخورد دو سرعت؟

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر وجود خصلت مشترک همان چیزی که قبلا می‌گفتیم بعلی نمی‌توان ببینید گفت که بین کیفیت قبل و بعد هیچ چیز نیست قطع است و نمی‌شود گفت کاملا هر چه در این است در دومی هم هست این اتصال مطلق است تغییر محال میشود شما این وجه مشترکی را که می‌خواهید بگوئید غیر از وجه مشترک در مرتبه انتزاع است وجه مشترک در مرحله عین است غیر از این است که من بگویم این زیر سیگاری سیاه است این پایه هم سیاه است پایه صندلی هم سیاه است پس خصلتی را انتزاع می‌کنم بنام سیاهی. یا فرضا این میز تخته‌اش زرد است آن عکس هم زرد است برگ درخت هم زرد است و من زردی را انتزاع می‌کنم. شما یک چیز می‌خواهید که این را منفصل نکند و اینرا وجود هم نمی‌توانید بگذارید باید کیفیت وجود بگذارید آن کیفیت را اگر کیفیت سرعت بگذارید این مسئله ظاهرا قابل تأمل میشود یعنی قابل میشود که بگوئید نزدیک به حل شدن است.

برادر جاجرمی: نسبت دو سرعت یا دو سرعت.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر نسبت دو سرعت را اول گذاشتید بعد حتما می‌توانید دو سرعت را بگذارید مگر میتوانید دو سرعت را از نسبت دو سرعت جدا کنید.؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۹۰۱ گروه نظری

برادر معلمی : درجلسات واحد ، برآن سیربحثی که درجلسات مشترك قبل مطرح شده بود شش سئوال مطرح شدکه عرض می‌کنیم • سئوال اول اینستکه وجه مشترك باید حاکم برکیفیات باشد نه در درون آن ؟ سئوال دوم : وجه مشترك نمی تواند رابط باشد مگر اینکه اثبات ثابت بودن آن شود ؟ سئوال سوم : چرا اختلاف سرعت دلیل بروجه اشتراك است ؟ سئوال چهارم : وجه مشترك کلی اگر ذاتاً ثابت باشد چگونه در همه کیفیات ظهور دارد ؟ سئوال پنجم : فرق تبدیل با تحول چیست ؟ سئوال ششم : چه چیز ضرورت وجه مشترك را درکیفیات تمام می‌کند ؟ بعد برای پاسخ به این سئوالات مطالبی درتبیین بحث جلسه مشترك قبل عرض شدکه نسبت به آن مطالب هم سئوالات دیگری مطرح شدکه اول آن توضیحات وبعد هم سئوالات مطرح شده را عرض می‌کنیم • همانطورکه درنظر دوستان است • آن سیر مطروحه به اینصورت بودکه درحرکت حتماً وجه تغایر وجود دارد ، چون اگر بخواهیم بگوئیم که وجه تغایر نیست ، اتصال مطلق حاصل میشود وتغییر منتفی میشود واینکه اتصال مطلق نیست نشان دهنده اینستکه درتغییر وجه اختلاف است و اینکه انفصال مطلق هم نیست نشان دهنده • اینستکه دوکیفیت متغایر متوالی درحرکت حتماً باید وجه اشتراکی داشته باشد که اگر وجه اشتراك نباشد دوکیفیت کلاً ازهم منفصل خواهند بود صحبت سوم این بود که کیفیات مرکب هستند (والبته مرکب بودن نه به آن معناکه کیفیت دارای اجزائی است واز دید اصالت شیی باشد که البته همین معنا هم با دید اصالت شیی سازگار نیست زیرا طبق اصالت شیی مرکب نباید وجود داشته باشد) واین که کیفیات مرکبند نتیجه ای بودکه از بحث تعین درروابطه گرفته شد که گفته شد هررابطه وکیفیتی راکه ملاحظه می‌کنیم با سایر کیفیات ، با سایر روابط ، رابطه ها و تاثیر وتاثرها و حرکتهای خاصی دارد • پس یک کیفیت درعین حالیکه واحد است ویك کیفیت و یك تعین است ، از زاویه روابط مختلف کیفیتهای مختلفی دیده میشود نه اینکه فقط دیده میشود بلکه این کیفیت باندازه • برخورد باکیفیات

مختلف , کیفیتهای مختلفی است • یعنی متعدد دیده میشود ومتعدد هم هست• و درهمان حال تعدد , درخودش وحدت دارد ویکپارچگی است (مرکب به این معنا منظور است) و بعد گفته شدکه اگر مرکب را به این معنا بگیریم که معنای اصالت رابطه است وقتیکه یك کیفیت در حال عوض شدن است وتغییر می‌کند , تغییراتش (بمعنای توالی دو کیفیت) همسان وهمانند و همزمان وهم سرعت باهمدیگر نخواهد بود • تغییرات روابط مختلف وتاثیر و تاثرات مختلف با همدیگر مختلف است • بنابراین اگر این چنین کیفیتی رادرنظر بگیریم به عنوان وسط یك تغییر, ازاین شکل استفاده می‌کنیم و بعد که توضیحات دیگری را میدهیم این شکل عوض خواهد شد و قابل تثبیت نیست • اگر چنین چیزی را بگوئیم بعد میگوئیم که توالی حرکت درزنگ وجود دارد مثلاً رنگ یك و دو و سه وچهار همینطور ادامه دارد , و توالی کیفیات در وزن هم هست وهمینطور ادامه دارد , درحجم هم به همین گونه است, اشتراك و یا اختلاف صد درصد نیست (در قسمت اول گفته شد) بعدگفتیم که به این عبارت که به این مرکب نگاه می‌کنیم دو وجه دارد , یکی وجه خارجی ویکی وجه داخلی , (در این جامعنای خارج ودا خل بمعنای تعین در رابطه است نه بمعنای اصالت شیئی که در درون شیئی وبیرون شیئی منظور باشد) اینجا وقتیکه درمورد رنگ صحبت می‌کنیم می‌گوئیم رنگ ۱ که به رنگ ۲ تغییر می‌کند این توالی را سایر خصال نگه میدارد (از یك بعد وزن وحجم وغیره) و این رنگ , رنگ چیزی است که وقتی آن عوض میشود آن چیز هست که رنگش عوض میشود وازاین بعد اشتراك که به رنگ نگاه می‌کنیم معنای تحول رامی‌بینیم , یعنی اینکه این مجموعه را منهای رنگ (یعنی اشتراك) که نگاه کنیم , یکزمان با رنگ شماره یك است وبعد رنگ شماره یك زوال پیدا می‌کند ورنگ شماره دو پیدا میشود ازاین دیدکه نگاه کنیم بنظر میرسدکه تبدیل رنگ شماره یك به رنگ شماره ۲ یك تحول استولی تحول به معنای تحول رابطه , نه تحول بمعنای تحول شیئی بسیط که وجودی باشدکه نابود واعدام شود و وجود جدیدی خلق بشود ولی همین معنائیکه

رنگ	۱		۲
وزن	۱	۲	۳
حجم	۱	۲	۳	٤

در مورد تغییر دو رابطه گفتیم در مورد خود رنگ یك و رنگ دو نیز صادق است • اگر خود رنگ یك و رنگ دو را به عنوان دو متغایر دو نظر بگیریم باز هم در مورد آنها همین مطلب را تکرار می‌کنیم که رنگ هم رابطه ای مرکب است (مرکب از دید تعین در رابطه) که با رنگ دیگر وجه اشتراکی دارند (رنگ یك و دو) و وجه اختلاف دارند واین معنا را هرچه که جلو ببریم دو مرتبه این بحث تکرار میشود که این دوئیت و دوکیفیت و دو رابطه وجه اشتراکی ووجه اختلافی دارند واین مطلب پایانی به این معناکه به دوئیتی برسیم که آن دوئیت کلاً و ذاتاً متغیر باشند نیست ، زیرا اگر آنجا پایان باشد آن اختلاف در همه کیفیات ساری وجاری میشود ودرلا زمه و معنای انفصال مطلق را میدهد ، آن دوئیت اولیه از جمیع جهات هم باهم شباهت ندارند که اگر شباهت داشته باشند اتصال مطلق و بساطت لازم میآید و آن بساطت ساری وجاری در کل کیفیات میشود وکل کیفیات را ازبین خواهد برد • بنابراین با این عبارت میتوان گفت که هر کیفیت یك وجه اشتراك درونی ویك وجه اشتراك بیرونی دارد که وجه اشتراك درونی همینطور که صحبت کردیم ادامه دارد و وجه اشتراك بیرونی آنهم سایر کیفیات بود • حالا برای تبدیل وزن هم همینطور است برای تبدیل وزن هم ، رنگ وسایر چیزها نگه دارنده هستند و برای تبدیل حجم ، وزن و رنگ و سایر روابط نگه دارنده هستند یعنی هرکیفیتی وهررابطه‌ای برای سایر روابط نگه دارنده است • واز دو بعدکه به مطلب نگاه کنیم، از بعدی تحول را میرساند (یعنی از بعد وجه اشتراك تحول را میرساند ولی تحول در رابطه) واز بعد معنای اشتراك را میرساند ، (یعنی از خودش که نگاه کنیم معنای اشتراك است یعنی خودش با کیفیت قبلی یك چیز مشترك دارند که این به همان معنای نفی اتصال وانفصال درتغییر است که در اینجا ساری وجاری شده است • واینکه میگوئیم هرکیفیتی خودش وجه اشتراك برای سایر کیفیات است این درست همان معنای تعین در رابطه است که می‌گفتیم هرکیفیتی سایرکیفیات را متعین می‌کند وسایر کیفیات هم اینرا متعین می‌کنند • واینگونه نبودکه بگوئیم سایر کیفیات ، این کیفیت را متعین می‌کند به این عنوان که خود این کیفیت " هیچ " و " تهی " باشد

و چیزی نباشد و یا اینکه اینگونه نبود که بگوئیم این کیفیت سایر کیفیات را متعین می‌کند به این معناکه این کیفیت چیزی داشته باشد وسایر کیفیات هیچ باشند وتابع این باشند . همان معنائی را که در آنجا درمورد تعین در رابطه می‌گفتیم دراین مجموعه هم ساری وجاری است . این مطلب را اگر ازبیرون کیفیت هم ادا نه بدهیم (البته بمعنای اصالت رابطه) از زاویه وجه مشترک ، تغییر، معنای تحول را میدهد ، خود این کیفیت هم بصورت کلی وجه مشترکی داردکه اگر از زاویه وجه مشترک ملاحظه کنید باز تحول اتفاق میافتد . وآیا این معنا تاکجا ادامه دارد ؟ اگر بخواهیم بگوئیم که این معنا تابینهایت ادامه دارد ، این بمعنای تغییر در تغییر است وباز معنای انفصال رامیرساند وگفته شدکه این مطلب به این معنا نیست وحد یقفی دارد . واین حد یقف از کجا اثبات میشود ، البته از آنجائیکه وارد بحث امر ثابت شدیم وقتی که بحث امر ثابت را کردیم (" که برهمه تغییرهاوتغایرهاوزمانهاو مکانها آن امر حاکم است وبه هرچیز می‌گوید که چه باش ودرکنار و قبل و بعد چه چیزهائی باش ") این به این معنانیست که امر ثابت قانونی است که حاکم برکل است که درونش هیچ و تهی باشد وبه درون تهی بگوید که چه چیزی باشد بلکه امر ثابت چیزی است که وقتی درون رامطرح می‌کنیم این درون باآن امر ثابت تناسب دارد ، یعنی این درون چیزی داردکه امر ثابت سواربرآن است . درون امر ثابت چیزی استوقانونمندی است که قانونش امر ثابت است ، (روی این ابداع احتمال که امر ثابت چیست وچه چیز است که این کیفیات رابهم وصل می‌کند ، کاری نداریم) بنابراین اگربتوانیم آنرا (امر ثابت) برای یک مثال به عنوان یک جهت ثابت در نظر بگیریم بسته آنجاکه میرسد دیگر تغییر درتغییر ختم میشود و آن امر ثابت حد آخرین است . مثلاً در یک تغییراتی شناحجم آن تغییرات را ثابت بگیرید (به عنوان قانونمندی برای یک امر ثابت خاص) وبعد شکلی رابکشیم که دارای طول وعرض وارتفاع باشد (می‌خواهیم حجم را ثابت نگه داریم) وقتی تغییر درطول را ایجاد می‌کنیم حتماً باید عرض وارتفاع هم عوض بشود تاآن جهت ثابت بماند و از آن زاویه که نگاه می‌کنیم می‌گوئیم که طول است که عرض وارتفاع را مشخص می‌کند وعرض است

که طول و ارتفاع را مشخص می‌کند وارتفاع است که طول وعرض را مشخص می‌کند • یعنی اینکه هرکدام از آنها دیگران رامتعین می‌کند چرا ؟ زیرا که ما دراینجا دربحث مکانیزم این مطلب هستیم وعلت‌این مطلب ثابت بودن حجم است ، در اینجا هم که صحبت می‌کنیم که هرچیزی ، چیز دیگر را متعین می‌کند وهرچیزی نگه دارنده سایرین در هرتغییر نگه دارنده سایر روابط استصحبت ما درمکانیزم است و این مطلب که به امر ثابت برسد ختم میشود وامر ثابت علت واقع میشود و امر ثابت که علت واقع میشود نه به این عنوان که قانونی است که درونش تهی است بلکه به عنوان قانونی که قانونمندش وجود دارد واین مطلب به بحث قانونمند امر ثابت برسد ختم میشود (البته ازطرفی که مابخواهیم به وجه اشتراك بیرونی یك مجموعه نگاه کنیم‌نه اینکه ازبعد وجه تغایر، بلکه از بعد وجه اشتراك) ، حتماً دوستان توجه کردندکه با قبول تعین در رابطه وجه مشترك بیرونی ودرونی یکی میشود زیرا هرچه در بیرون بود در درون اثر وحضور دارد نه اینکه جدای از یکدیگرند •

بعد از همه این صحبتها چند سئوال ازطرف دوستان مطرح شد و ماآن تذکراتی راکه در دو و سه جلسه قبل گفتیم دومرتبه عرض می‌کنیم که تعین در رابطه با اصالت شیی که درونش تهی است‌اشتباه نشود و توقع هم نداشته باشیم که درتعین در رابطه هرچه پیش میرویم و رابطه های کوچك و بزرگ را ملاحظه می‌کنیم در نهایت به اصالت شیی یابه اصالت کل درون تهی برسیم ، این معنا نباید باشد • البته سئوالات مطروحه بنظر میرسدکه جوابش‌دراین مطلب داده شده است و از زاویه دید آن دیدگاههای مختلف است • سئوال اول : وقتی یك خصلت تغییر می‌کند سایر خصال هم عوض میشود ، جواب : این صحبت از جائی است که ما کل را درنظر گرفته باشیم که درونش‌هیچ وتهی باشد وبعد بگوئیم ، این که عوض میشود سایر خصال هم عوض میشود • چون چیزی ، از خود ندارند ، ولی اگر خواستید تعین دررابطه راد وطرفه معرفی کنید (یعنی بگوئیدکه هم این کیفیت سایر کیفیات را متعین می‌کند وهم سایر کیفیات این کیفیت را متعین می‌کند) دیگر این سئوال موضوعیت ندارد زیرا طبق تعین در رابطه

هر کیفیت دارای چیزی میشود و وقتی که تغییر می‌کند چیزی وجود دارد که تغییر می‌کند البته این چیز ، جدای از سایر کیفیات نیست ، وخودش هم کیفیتی است وبرای تغییر هرکیفیت و خصلت ، سایر خصلتها وکیفیتها آن چیز (چیز مشترک) هستند ، سئوال دوم : مرکب از دید فوق با دید اصالت شیی صحیح است ؟ جواب : ما در صحبتهایمان عرض کردیم که مرکب از دید اصالت شیی معنای درون را میدهد واصلاً با دید اصالت شیی محض مرکب بی معنا میشود ولی مسامحه هم اگر بخواهیم نگاه کنیم مرکب به معنای اجزائی است که درون این مجموعه قرار دارند و ما در صحبتمان مرکب رابه این معنا (اصالت شیی) نگرفتیم ، بلکه مرکبی راکه مادر اینجا منظور داشتیم مرکبی به عنوان یك مجموعه است و گفتیم که این کیفیت با سایر کیفیات ارتباطاتی دارند که این کیفیت ، همان ارتباطات است و ما در اینجا کاری به بحث وجود نداریم ، یعنی می‌گوئیم که وجود دراین ارتباطات ، این تعین ها را نتیجه می‌دهند ۰ سئوال سوم : اختلاف سرعت نمی‌تواند وجه مشترك باشد ؟ جواب : بنظر میرسد که جوابش را عرض کردیم ودوباره هم تکرار می‌کنیم که وقتی شما تغییر رابه عنوان توالی دوکیفیت معرفی کردید وبعد گفتید که توالی کیفیات مختلف ، دوروابط مختلف باهم مختلف است و وقتی که دارد تغییر می‌کند (هرچند کلی یا جزئی ، کند یا تند) سایر روابط همسان وتابع او حرکت می‌کنند بنابراین بقیه روابط میتوانند در اینجا نگهدارنده باشند ۰ سئوال چهارم : اختلاف سرعت بین دوکیفیت که جهت مختلف دارند معنا ندارد ؟ جواب : ما در صحبتهایمان از بحث سرعت استفاده نکرده ایم وباز اگر بخواهیم به حاق این سئوال اعتقاد داشته باشیم ، نمی‌توانیم بگوئیم که کلیه کیفیاتی که دارای جهات مختلف هستند باهم اختلاف دارند ۰ اگر بگوئیم که چون اختلاف دارند ، دلیل بروجود اشتراك هم هست یا اینکه بگوئیم چون اشتراك دارند دلیل بروجه اختلافشان است ، همین مطلب در سرعت هم صادق است (اگر کسی بخواهد از لفظ سرعت استفاده کند) که البته ما از لفظ سرعت هم استفاده نکرده ایم ۰ سئوال پنجم نتیجه مرکب از دید تعین در رابطه چه معنا دارد ؟ (قبلاً می‌گفتیم که اکسیژن و ئید روژن باهم

ترکیب میشوند و منتجه اش آب است ، با این تعریفی که می‌کنید مجموعه وزن وحجم ورنگ و ... یك مرکب را تشکیل میدهد منتجه چه معنائی پیدا می‌کند ؟) جواب : گفته شد که منتجه این مرکب سایر کیفیاتند . می‌گوئیم که این کیفیت سایر کیفیات را متعین می‌کند ، یعنی تعین سایر کیفیات ، منتجه این کیفیت است . حالا برادران سئوالاتی راکه دارند بفرمایند تا بنویسیم

برادر حسینیان : اول اینکه شما در بحثتان دو وجه مشترك را ملاحظه فرمودید یك وجه مشترکی که درون کیفیات است ویك وجه مشترك هم حاکم است بر جای گیری کیفیات و همان امر ثابت محقق را وجه مشترك بیرونی گرفتید . در اینجا یك اشکال بنظر میرسد که وجه مشترك درونی را شما اشتراك وزنها یا حجمها در یك سیر تغییر ملاحظه کنید ، نهایتاً چیز تازه ای در این باره نگفته اید ، فقط اینکه کیفیات وزنشان مشترك است یا از اینکه دو کیفیت وزن دارند مشترکند ، حجم و رنگ دارند مشترکند . این مطلب معنای تناسبی راکه قبلا گفته بودیم تمام نمی‌کند ، یعنی به گفته شما میتواند یك کیفیت بعد از هرکیفیتی قرار بگیرد درحالیکه آن کیفیت هم وزن دارد وهم حجم دارد . لذا این تناسبی راکه می‌گوئیم فرضاً از آب بخار حاصل میشود وازیك کیفیت خاص ، یك کیفیت خاص دیگر بیرون میآید این تناسب را با این عبارت که چون دوتایشان وزن دارند وحجم دارند نمی‌توانیم تمام کنیم . یعنی باید یك چیزی درون این کیفیات باشد که فرضاً بتواند از آب خصلت بخار شدن حاصل شود . مطلب دوم : اینستکه شما در اینجا تغییر را با تحول روابط بیان کردید وبنظر میرسد که تحول ، معنای تغییر تدریجی را نمیدهد همینکه تبدیل وتحول را میفرمائید آیا این بدین معنا نیست که متغیری هست که تدریجاً حرکت می‌کند ، وآن چیزی که تدریجاً در حرکت است باید در همه کیفیات متوالی وجود داشته باشد . سئوال سوم : اینستکه رابطه چیست و به چه معناست وسنخیتش چگونه است ؟ آیا با این معنائی که میفرمائید ، را بسطه را بسیط معرفی نکرده اید ؟ که فرضاً یك کیفیت در رابطه با خورشید اینگونه است و در رابطه با زمین اینگونه است ؟ خود آن رابطه چیست ؟ آیا آن رابطه معنای شیی را میدهد ؟

برادرسیف : من ابتدا استنباط خودم را از فرمایشات جناب آقای معلمی گفته و بعد اشکالات خودم را عرض می‌کنم ، و آن اینکه فرمودید که امر ثابت تعیین می‌کند که کیفیات چگونه باشند واینگونه هم نیست که آنها هیچ چیز از خودشان نداشته باشند وامر ثابت هرگونه آنها را تعیین کند ، بلکه در واقع کیفیت تنظیمی که امر ثابت می‌کند یک مقدار تابع کیفیت تنظیمی است که آنها خودشان دارند . تلقی اینگونه از نحوه تعین ، امر ثابت راازآن موضع قبلی که به عنوان تعیین کننده کیفیات بوده است میاندازد . یعنی دو مرتبه یک سئوال پیش میآیدکه کیفیاتی که وجود داشتند وامر ثابت آنها رابه یک شکل خاص خودش تنظیم کرد ،کیفیت خود را ازکجا آورده بودند ؟ آیا این سئوال قابل طرح است یا نیست ؟ یعنی اگرمابخواهیم هویتی یا به عبارت بهتر اختلافی بین یک چیزهائی قائل باشیم که بگوئیم امر ثابت به سبب آن اختلاف ذاتی که باهم دارند مجبور است که به یک کیفیت خاص آنها را کنارهم بچیند وغیرا ز آن هم نمیتواند ! اگر چنین چیزی باشد اختلاف بین تنظیمات امر ثابت وتنظیمات خود اشیاء؟) مثل اینستکه مابرای آنها کیفیت خاص قائل شده ایم وباز سئوال جدیدی ایجاد میشودکه در آنمرحله باز منشاء اختلاف کجاست . آیا با توجه به فرمایشات شما این سئوال موضوعاً جادارد یا ندارد ؟

برادرامیری : اگر سیری راکه جناب آقای معلمی فرمودند از بالا نگاه کنید یعنی بعد از امر ثابت که جهت تغییر رامعین می‌کند وتعین درروابطه هم پیوستگی همه تغییرات را معین می‌کند بنظر میرسدکه جناب آقای معلمی دربحث خودشان یک جهت واحدی رابرای همه تغییرات پذیرفتند که به نام حجم و وزن و .. اسم بردند ، به این معناکه اگر همه تغییرات جهت واحد رابرسانند تغییر هرکدام از اینها توسط بقیه تغییرها کنترل میشود بگونه ای که آن جهت کلی یا واحد درمجموع حرکات حفظ شود . بنظر میرسد این اجمالی از مطلب پیشنهاد شده است . اگراینگونه باشد یک مطلب اینستکه بتوانیم روی آن جهت واحد مقداری بحث کنیم دوم ، اینکه اگر فرضاً اینچنین باشد ، این

چیزی غیر ازتعیین دو رابطه را نمی رساند که قبلاً گفتیم تعیین تغایزها بصورت کلی به تبـــــع دیگری است و حالا هم همان را تکرارمی کنیم واین آن تفسیر خاص از حرکت که مابدنبال آن بودیم نیست • مطلب بعد دراینجا مسئله اختلاف سرعت بود که جنابعالی فرمودید ماکاری بـــه اختلاف سرعت نداریم) که بگوئیم تغییرات باهمدیگر اختلاف سرعت دارند وبعد این اختـــلاف سرعتها ناشی از نسبتهائی است که به همدیگر دارند وهمین نسبت است که وقتی یك کیفیـــت تغییر می کند جهت این تغییر رابرآن جهت کلی مشترك حفظ میکندکه در اینصورت بنظر میرسد که این نسبتها باید ثابت باشد وبیشرد اینگونه سئوال کرد آیا خود سرعت کیفیات مختلف است که این نسبتـــها را بوجود میآورد یا اینکه عکس است • اگراختلاف سرعتها، این نسبت را بدهد چگونه میشودکه یك چیز از آنها ناشی شود ودرعین حال حافظ آنها درجهت خاص هم باشد ؟ بنابراین بازهمان سئوالات اصلی که ما تفسیری از حرکت و تغییر نداده ایم سرجای خودش باقی است مضافاً به اینکه به فرض که این حرف را پذیرفتیم آیا درآنجائیکه هدف اصلی ما بود که تقسیم بندی منطقی را پیدا کنیم ، این مطلب به چه درد آنجا می خورد ؟ یعنی هدف اصلی ما این بودکه بتوانیم تفسیری از حرکت بدهیم وبعد بگوئیم که قانون کلی حاکم برتغییراینستکـــه فرضاً به دو یا به سه تقسیم شود آیا در اینجا این مطلب (مبنای تقسیم بندی) راچگونه جواب میدهید ؟ (البته بالاجمال)

برادرمعلمی : آیا سئوالتان اینستکه تکلیف تقسیم بندی دراینجا چگونه میشود ؟

برادرامیری : حداقل باید آن حرف (تقسیم بندی) دراینجا جای پائی پیـــدا کند تا بتوانیم وارد بحث آن هدف اصلی بشویم آن جای پا چیست ؟ سئوال دیگری هم کـــه قابل طرح است اینستکه اختلاف سرعتها بانحو نمی تواند دلیل برارتباط باشـــد •

برادرسلیمی : من میخواستم به آن مطلب که درباره سرعت فرمودید اشکالـــی واردکنم وآن اینکه کاری راکه دراین طرح داده شده کردید اینستکه مقداری ازتغییرات(۱) راکه مثلاً تغییرات رنگ باشد ، معادل وهمزمان بایك مقدارازتغییرات وزن گرفتید درعین حالیکه

بنظر من میرسد که این مرز مشخص کردن و معادل قرار دادن شاید چیز درستی نباشد. چرا که ما نسبت به یك واحدی که فرضاً زمان رنگ دارد میسنجیم مثلاً می‌گوئیم رنگ این کیفیت زرد بود وحالا تیره شد. اما وزن این کیفیت یك کیلو بوده وحالا دو کیلو شده است. این چگونه است که ما تیره شدن رنگ زرد را برابر با عوض شدن وزنش قرار میدهیم یا اینکه بگوئیم در زمانیکه این کیفیت رنگش عوض شده است وزنش عوض نشده است وتغییری در وزن ایجاد نشده است ویا مثالی راکه جناب آقای حسینی درجلسه قبل فرمودند که آهن تغییر می‌کند واکسید میشود وا ز بین میرود ولی طلا هنوز تغییر نکرده است، بنابراین سرعت تغییرات طلا با سرعت تغییرات آهن فرق دارد، عرض من اینستکه ما اگر بتوانیم بشماریم که چند توالی واقع شده است که این آهن تبدیل به اکسید شده است وخاك شده است وآنجائیکه میفرمائید طلا تغییر نکرده است در آنجا هم بسنجیم وببینیم که آیا توالی واقع شده است یا نه آنوقت می‌توانیم نسبت سرعتها رابفهمیم، درحالیکه ما نمی‌توانیم آنها را آنطوریکه درواقع است بسنجیم اصلاً نمی‌توانیم بگوئیم اینها اختلاف سرعت دارند فقط میتوانیم بگوئیم که کیفیات حرکتهای مختلفی درحال واقع شدن است وایهن کیفیتها، جهتشان فرق می‌کند. بنابراین اگر نمی‌توانیم سرعتها را باهم بسنجیم (که آیا این سرعتش بیشتر است یا کمتر است یا اینکه اصلاً اختلافی باهم دارند یا ندارد) واگر فقط بتوانیم بگوئیم که جهتها باهم فرق دارند در اینجا هم نمی‌توانیم بگوئیم زمانیکه رنگ (۱) به رنگ (۲) تبدیل شده است، وزن (۲) ثابت است وتبدیل نشده است، فقط در اینجا یك چیز را میتوانیم بگوئیم که بین حرکتها رابطه ای وجود دارد یعنی تبدیل (۱) به (۲) به کیفیت خاص انجام میشود یعنی یك نسبتی بین ایندو است یا رابطه ای بین ایندو است، این مطلب عینی تر از اینستکه فرضاً مابگوئیم زمانی که (۱) به (۲) تبدیل میشود سرعتش باسرعت آن اختلاف دارد وبین سرعتهایشان اختلاف است، بگوئیم کیفیت تغییر خاصی واقع میشود. یعنی تبدیل از (۱) به (۲) به کیفیت خاص واقع میشود و نسبت سرعت هم جلسه قبل اشاره شد اما من هنوز متوجه نشده ام که آیا منظور جناب آقای حسینی از سرعت، کیفیت تغییر است، یعنی

جمع برد اری مرحله اول و مرحله دوم است یا اینکه این نسبت همان رابطه سنجشی است که ما انجام میدهیم که فرضاً دوتاکیفیت با سرعت ۵۰ کیلومتر بهم می‌خورند سرعتشان ۳۰ کیلومتر میشود • یعنی همین نسبتی که بین تغییرات فرضاً است $\frac{۲}{۳}$ و $\frac{۳}{٤}$ و $\frac{٦}{۸}$ و ... فرضاً مابگوئیم که دو جریان آب بصورت قائمه روبروی هم قرار دارند و اینها فشار زیاد دارند وبعد که بهم می‌خورند سرعت کمتر میشود اما حجم آب بیشتر میشود وبعد بگوئیم که ایند ونسبت بهمدیگر نسبت عینی دارند • یعنی این آب با کیفیت خاصی حرکت می‌کند یعنی از ابتدای این‌راه آب تا انتهایش یک کیفیت خاصی را دارد وبعد بگوئیم که این کیفیت در این تغییر وجه مشترک است (بین این شیار اولی وآن شیار منتجه)• آن کیفیت تبدیل ثابت است و نسبت هم برآن، حاکم است آن نسبتی راکه ما محاسبه می‌کنیم با آن سازگار است •

برادر جاجرمی : جناب آقای حسینی درجلسه قبل فرمودندکه هم زمانی، دلیل بر انفصال است • اولاً توضیح بفرمائیدکه همزمانی به چه معناست • دوماً اینکه چرا دلیل برانفصال است ؟

برادر معلمی : بنابراین شدکه به سیر بحثی مطرح شده اشکال کنید •

برادر جاجرمی : شما دراینجا میفرمائید (۱) و (۲) یعنی وزن و رنگ همزمان نیستند • سئوال ما اینستکه چرا همزمان نیستند • اگر همزمان باشند انفصال لازم میآید ؟ شما میفرمائید زمان هرشیی را بر با تغییرات خودش‌است ، یعنی وقتی که رنگ از (۱) به (۲) میآید (مطابق شکل قبل) وزن از (۱) به (۲) و (۳) میآید ما می‌گوئیم که چه اشکالی دارد اگر همانموقع وزن هم از (۱) به (۲) و (۳) بیاید • اگرهمزمانی رابه این معنا میفرمائیدکه درآنجا دو توالی را ملاحظه می‌کنیم ودر اینجا سه توالی را ، واگر اینگونه بگوئیم دلیل بر انفصال است ، چرا وقتی که (۱) به (۲) تبدیل میشود وزن نمی‌تواند (۱) به (۲) تبدیل شود ؟

رنگ	۱		۲	
وزن	۱	۲		۳
حجم	۱	۲	۳	٤	٥

با

برادر معلمی : آیاشماقبول همزمانی این سئوال

را می‌کنید ؟

برادر رجاجرمی : شما در اینجا پذیرفتید که همزمانی نیست ، یعنی وقتیکه رنگ (۱) به (۲) تبدیل میشود ، وزن (۱) به (۲) و (۳) تبدیل میشود . سئوال ما اینستکه چه اشکالی دارد که وزن هم از (۱) به (۲) تبدیل شود ؟

برادر معلمی : بنابراین شما معنای همزمانی را متوجه هستید وآنرا هم پذیرفتید آنوقت بعد میگوئید که چه اشکالی دارد که در یك زمان واحد تغییرات مشابه ایجاد شود .

برادر رجاجرمی : البته اگر همزمانی به همین معنای گفته شده باشد (آنگونه که رسم شده و غیر همزمانی مطرح شده) هیچ اشکالی ندارد که وقتی رنگ از (۱) به (۲) تبدیل میشود وزن هم از (۱) به (۲) بیاید و حجم هم از (۱) به (۲) بیاید و دلیل بر انفصال هم نیست .

برادر معلمی : پس سئوال شما اینگونه شد که همزمانی یعنی چه وچرا کلیه خصال یك کیفیت نمیتواند همزمان عوض شود ؟

برادر رجاجرمی : البته اگر همزمانی به معنای دیگر منظورتان است بفرمائید ؟

برادر رحسین حسینی : در هر تغییری از حرکت که با انفصال سازگاری نداشته باشد شما باید این سئوال را جواب بدهید که وجه مشترك یا رابطه بهرحال یا ثابت است ، یا متغیر ، چگونه میتواند که هم زمان دار باشد و کیفیتی متحرك باشد و هم در یك توالی خاص ، ثابت باشد ؟ خلاصه اینکه ، وجه مشترك اگر همان رابطه باشد چگونه میتواند هم در حال تغییر باشد (کیفیت زمان دار باشد) و هم در یك توالی خاص ثابت باشد ؟ ؟

برادر رجاجرمی : اشکال دیگری که به نظر میرسد اینستکه جناب آقای معلمی در اینجا مرکب را به معنای خاصی گرفتند ، به این معنا که رابطه شیی با کره ، زمین را وزن بگویند و رابطه آن شیی را با نور رنگ بگویند و یا چیزی دیگری حجم والی آخر ... وآنوقت مجموعه روابط یك شیی را ، مرکب نامیدند ، صحبت ما اینستکه یکبار میشود اینگونه به مرکب نگاه کرد

ویکبار میشود گفت که آب تشکیل شده است از اکسیژن و ئید روژن ، آب جدای از اینکه وزن و حجم و رنگ دارد و با کیفیات دیگر روابطی دارد ، خود آب هم اجزائی دارد که وقتی اینگونه گفتیم معنای مرکب را میدهد .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا شما در بحث ربط جامع هم همین اشکال را کردید یا اینکه در آنجا اینمطلب را قبول کردید . یا اینکه می‌گوئید لکل یوم رجل یعنی اگر ما آنچه را که قبول کردیم میدانستیم که چه لوازمی دارد قبول نمی‌کردیم .

برادر رجاجرمی : اتفاقاً دیروز درهمین مورد صحبت بود که جناب آقای معلمی فرمودند با توجه به تعین در رابطه اینمطلب ثابت میشود (مطلب فوق) ما اینرا متوجه نشدیم یعنی در آنجا ما فکر می‌کردیم که آب اگر ربط شامل است به این معناست که آب شامل برئید روژن و اکسیژن است ، و ئید روژن و اکسیژن اجزاء تشکیل دهنده آب هستند ، مرکب را به این معنا ما فکر می‌کردیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا در آنجا گفته نشد که آب خصلتی دارد که خصلت منتجه است و ربط جامعی است بین اکسیژن وئید روژن و خود اکسیژن وئید روژن هم یک ربط جامع نسبت به اجزائش است والی آخر . آیا آنجا اینمطلب گفته نشد ؟

برادر رجاجرمی : آیا ربط جامع را در تغییر میفرمائید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، در مورد ترکیب ، آیا اصلاً در مورد ربط جامع بحث شد یا نشد ؟

برادر رجاجرمی : اجمالاً بحث شد که همه چیز رابطه است .

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بفرمائید که ما در آنجا لوازمش را تا این حد ملاحظه نکرده بودیم واشکالی نمی‌کردیم ، وحالا که می‌بینیم که لوازمش تا این حد است از همان اول اشکال می‌کنیم .

برادر رجاجرمی : بنابراین ما اگر مرکب را به این معنا بگیریم که شیی ، درونی

دارد که میشود دو جزء را ملاحظه کرد به این معنا که آب تشکیل شده است از اکسیژن و ئید روژن ، نه به این معناکه خود آب تشکیل شده است از وزن و حجم و رنگ وغیره ۰۰۰۰ یکموقع است خصلتهای یك شیی را می گوئیم ویکموقع است که اجزاء یك شیی را میگوئیم ۰ ما متوجه نشدیم که خلاصه اجزای یك شیی فرقش با خصلتهای آن شیی درمرکب چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا درهمین جاشما خاطرتان هست که گفتیم ، منتجه کیفیت ارتباط ربط جامع با کیفیت دیگر است ؟یعنی دوباره یك ربط جامعی بین این مجموعه و مجموعه دیگر است و خودش هم یك کیفیتی دارد ؟ بعبارت اخری آیا درخاطرتان هست که وقتی همه چیز به اصالت کیفیت ربطها بازگشت کرد آنوقت جناب آقای اناركی اشکالی کردند که آخرین ربط نازل بین کدام دوچیز است ، که گفتیم که این مطلب از زاویه اصالت شیی است و باصطلاح دودستگاهی که برخورد کیفیت رابطه ماباشد دیگر اینگونه نیست که رابطه بین دو چیز باشد ، درآنجا فقط کیفیت ربط در تحقق است ! و آیا درخاطرتان هست که درآنجاوقتی می گوئید که خاصیت آب با خاصیت یك چیز دیگر که به یك تعبیری منتجه است ، به تعبیر دیگر کیفیت ارتباط بین این مجموعه و مجموعه دیگر است ، یعنی ربط جامع بین این مجموعه با مجموعه دیگر است و حالا اگر ازاین نقطه نگاه کنید مگرخصلت آب ویك خصلت نبود که شما بصورت کیفیت ربط ملاحظه اش کردید ؟ اگر بشود خصلت آب را بصورت کیفیت ربط ملاحظه کرد آیا وزن را بصورت کیفیت ربط نمیشود ملاحظه کرد ؟ اگر خصلت واثر وابه عنوان کیفیت را بطه ملاحظه کردید آنوقت ، وزن به عنوان یك خصلت و حجم و رنگ به عنوان یك خصلت والی آخر ۰۰۰ آیا اینها همه اش کیفیت وروابط نمیشود ؟ اگر اینگونه نیست پس فارق بین اینها راهشخص بفرمائید ؟ شماکه می گوئید ما آنجا را قبول کردیم ، یا اینکه شما کل مطلب را قبول ندارید یا اینکه میگوئید ما آن را قبول داریم ولی اینجا را قبول نداریم ؟

برادر رجاجرمی : حالا من توضیح میدهم ببینید که کجا را قبول دارم وکجارا اشکال دارم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا قبول دارید که درون آب ، شیی نیست وبسك مجموعه رابطه است که برابر با یك رابطه بنام آب است ؟

برادر رجاجرمی : ظاهراً اینمطلب راد ربحث تعین د روابطه پذیرفتیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس د رآب چیزی نیست جز یك مجموعه ازکیفیت روابط

برادر رجاجرمی : حالا چه تفاوتی رابین خصلت آب و اکسیژن د رون آب قائلید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا خصلت آب راهم به عنوان یك کیفیت رابطه قبول دارید ؟ (ج : بله) پس خصال هم کیفیت ربطند •

برادر رجاجرمی : پس اکسیژن وئید روژن چه میشوند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اکسیژن وئید روژن هم خود کیفیتهای رابطه اند

برادر رجاجرمی : آیا کیفیت رابطه آب هستند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، بلکه کیفیت رابطه اکسیژنی هستند

برادر رجاجرمی : اکسیژن و ئید روژن اجزاء آب هستند •

برادر حجت الاسلام حسینی : آب یك مجموعه از کیفیت روابط است • شما اینگونه بیان کردید •

برادر رجاجرمی : من سئوالم همین است که اجزاء یك مرکب خصلتهای آن مرکب هستند یا اینکه تشکیل دهنده آن مرکبند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : من عرضم اینستکه اگر کیفیت رابطه رانسبت به اجزا پذیرفتید ، آیا صحیح است که بگوئیم که خصلتها کیفیتهای روابطند یا نه ؟ بهرحال این روند بحثی است و شما هم بگونه ای بحث کنید وصحبت کنید که یا با مطالب پذیرفته شده قبل جور بیاید یا از اول برگردید وفرضاً بگوئید که ما مقدمه پنجم راقبول ندا ریم. بهرحال معلوم باشد که شما از کجا بحث می کنید •

برادر رجاجرمی : بهرحال ماسئوالمان تبیینی بود که جناب آقای معلمی روشن

بفرمایند ، که آیا اجزاء مرکب را به معنای رنگ و وزن و حجم می‌گیرند یا اجزاء تشکیل دهنده آن مرکب ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال شما هم برای ما روشن نمی‌شود ، بنابراین ما هم از سئوال تبیینی شما سئوال تبیینی می‌کنیم که غرضتان از این سئوال چیست ؟

برادر رجاجرمی : ما غرضمان همین است که خدمتتان عرض کردم که آیا اجزاء مرکب بمعنای رنگ و وزن و حجم یك شیئ است یا بمعنای اجزائی است که آنها در برخورد با همدیگر این کیفیت را داده اند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا این سئوال علی المبنا می‌گوئید یا نه ؟ یعنی با پذیرفتن اینکه کیفیت مرکب ، مجموعه روابطی است ؟ (ج : بله) پس براین مبنا است که فرضاً آب چیزی نیست جز کیفیت روابط .

برادر رجاجرمی : در اینصورت اجزاء آب که اکسیژن و ئید روژن هستند چگونه میشوند ؟ یعنی یکموقع است که می‌گوئیم اجزاء این کیفیت وزن و حجم و رنگ و غیره است ۰۰۰ و یکموقع است می‌گوئیم که اجزاء این مرکب (آب) اکسیژن و ئید روژن است ، فرق اینها و جزء چیست ، آیا هیچ فرقی بین اینها و تعبیر از جزء نیست ؟ آیا هم اینها جزء مرکبند و هم آنها ؟ اینرا لطفاً روشن بفرمائید ؟

برادر رسیف : من فکر می‌کنم وقتی می‌گوئیم که آب مجموعه روابطی است آیا در " آن واحد " (لحظه واحد) آنرا مجموعه ای از روابط می‌بینیم به این معناکه هم وزن و هم رنگ خاصی دارد و هم ، در رابطه با آهن ، این خصلت را دارد ، در رابطه با سیمان این خصلت را دارد و ۰۰۰ ولی آنچه راکه بالقوه میتواند داشته باشد آیا در یك لحظه زمانی در یك کیفیت جمع می‌بینیم ، و آیا همه آنها مارا در آن کیفیت بالفعل می‌بینیم یا اینکه ما ادراکی از یك کیفیت داریم که کیفیتهای مختلفی پیدا می‌کند و ما به آن چیزی که کیفیتهای مختلف پیدا میکند در مجموع ، اطلاق یك کیفیت می‌کنیم که جامع آن کیفیات است ، یعنی آب در رابطه با سیمان

غیراز آب در رابطه با گچ و رابطه آب با آهن است ولی به همه اینها آب می‌گوئیم یعنی به چیزی آب می‌گوئیم که اگر در این روابط قرار بگیرد این خصلتها راد ارد نه اینکه آب در لحظه واحد هم ارتباطی با آهن دارد وهم ارتباطی با گچ دارد وهم ارتباط با غیر اینهاد ارد ، درست است که تعین آب در رابطه با همه کیفیات جهان است ولی آنچیزی راکه به عنوان خصلتهای آب به آب می‌گوئیم ، خصلتهای بالفعل نیست ، یعنی خصلتهائی نیست که آن بالقوه داشته باشدکه ما آنها را بالفعل فرض کنیم وبگوئیم که آب اینها را دارد • یعنی اگر بگوئیم که آب مجموعه خصلتی است که با آهن و گچ و••• دارد ، می‌گوئیم این تصوری ذهنی است وگرنه همیشه آب در یك رابطه * خاص با یك کیفیت است ، یا در رابطه * با گچ است یا در رابطه با دیگر اشیاء (البته در رابطه مستقیم) وگرنه اگر بخواهیم بیش ازاین معناکنیم یعنی آن معنای اولیه تعین در رابطه را منظور داشته باشیم که آب تعینی دارد که بسته به همه کیفیات جهان است عین همین معنا راد ومورد این قندی که در اینجا ست میتوانیم بگوئیم وتفاوتی ازاین باب نیست تفاوت درآنجاست که مابگوئیم که آب در رابطه باگچ وقند در رابطه باگچ دو خصلت دارند پس اینها دوئیت دارند • ولی اگر بخواهیم بصورت انتزاعی بحث کنیم وبگوئیم که آب در رابطه با گچ و در رابطه با غیر گچ و•• وبصورت کلی همه اینها را جمع کنیم ویك اسم بگذاریم این درعینیت باهم نمی تواند صورت بپذیرد •• در حد مفهوم نوعی خصلت است ولی در عینیت یك خصلت خاص بیشتر بروز پیدا نمی‌کند • چون در رابطه مستقیم با یك کیفیت فقط میتواند قرار بگیرد • یعنی اگر آب رابه معنی جزئی عینی خاص درخارج مورد نظر قراربدهیم فقط یك رابطه * خاص دارد ، نه همه روابطی راکه بالقوه میتواند داشته باشد •

برادرمعلمی : ازصحبت شما من اینگونه متوجه شدم که تعین در رابطه بدر د خیالات واوهام میخورد والا در عینیت فقط یك کیفیت است ویکرابطه •

برادرحجت الاسلام حسینی : آنوقت بابیان این مطلب تغییر را چگونه تفسیر می‌کنید ، آیا قوه و فعل را درمورد وجود می‌گوئید یا درمورد کیفیت ؟

برادر رسیف : آنچه که بعنوان مقدمه درتعین در رابطه پذیرفتیم که یک کیفیت مجموعه خصلتهائی است درواقع درومعنا میتواند داشته باشد . یک معنا اینکه بالقوه باشد یعنی بگوئیم آب کیفیتی است که اگر در رابطه با کیفیات دیگر قرارگیرد این خصلتها را دارد .

برادر رحجت الاسلام حسینی : آیا ما درآنجا اگر مثلا اکسیژن درآب واکسیژن در بخار واکسیژن دراکسید و . . . راکه ملاحظه میکنیم آیا خصلت نوعیه ای قائل شدیم واگفته شد که انواع شخصیه ای داریم) گفتیم که چیزی در اینهاهست وثابت است که ماصحیح میدانیم که بگوئیم اکسیژن در اکسید وجود دارد یا نه ؟ نهایتاً اینکه آن چیز اگر دراین مجموعه بیاید یک منتجه متناسب میدهد مثل اینکه آب را روی آهک که بریزیم یک مجموعه متناسب میدهد که داغ میکند وآب را روی گچ که بریزیم داغ نمیکند . آلان هوابرفی است شمایک سنگ پخته آهک را بیرون بگذارید ویک لیوان آب روی آن بریزید بعد ازچند دقیقه داغ میشود ولی روی سنگ گچ اینگونه نمیشود . این یک خصلت خاصی داردکه دراین مجموعه یک منتجه رامیدهد و درمجموعه دیگر منتجه دیگر رامیدهدوچیز در دو جلسه قبل صحبت شد یکی اینکه آیا واقعاً میتوانیم بگوئیم که اکسیژن در اکسید آهن نیست . آیا شما میتوانید مابه الاشتراک رانفی کنید یا اینکه میخواهید بگوئید که درآنجا اکسیژن هست . اگرهستآیا برای آنها درعینیت یک خصلت مشترک قائلید یا نه ؟

برادر رسیف : اصل سئوال همین است که آیا میتوانیم بگوئیم یا نه ؟ما می بینیم ازیک طرف برای شناخت ومفاهمه اینرا به آن نسبت میدهیم ولی . . .

برادر رحجت الاسلام حسینی : شما اینرا به تولید برگردانید برای مفاهمه نیست که نسبت میدهیم بلکه برای تولیدکردن قند وآب وبخار است که می گوئید گاز واکسیژن رابیاورید وفلان چیز را هم بیاورید وترکیب کنید اینگونه میشود ودرمورد دیگر میفرمائید آن چیز دیگر را بیاورید وبا اکسیژن مخلوط کنید . اینگونه میشود عین همینکه بگوئید اگر آب رابیاورید و

روی آهك بریزید داغ میشود ولی اگر روی گچ بریزید داغ نمیشود • شما برای تولید و تغییر تکیه می‌کنید نه برای مفهوم وانتزاع وامری که تجرید از عینیت کرده باشید وحالا هم معلوم نباشد که آیا واقعاً دراکسید هم اکسیژن وجود دارد از باب مثال عرض می‌کنم ، شما براده روی را روی اکسید میریزید وحرارت بید هید بلافاصله اکسیژن جذب میشود درزیر آن بصورت ورقه آهن یا جوش آهن در میآید بعد میگوئیم که شما دراینجا چکار کردید میگوئید که من در اینجا اکسیژن را جذب کردم • میخواهم عرض کنم که قضیه اگر مفهومی بود خیالمان راحت بود • قضیه تغییر در عینیت چگونه واقع میشود • آیا این تغییر بدون وجود یك چنین خصلت مشترکی میشود ؟

برادر سیف : ومابدنبال تفسیر این خصلت مشترك هستیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : بنابراین بفرمائید این اشتراك ذهنی است بفرمائید یك چیزی در عینیت آثار اشتراك را نشان میدهد وثابت می‌کند وما از نظر فکری وفلسفی بدنبال تبیین آن هستیم • دنبال استنباط نسبت به چیزی هستیم که آنرا نمی‌توانیم انکارکنیم • یعنی استنباط هماهنگ میخواهیم داشته باشیم از آن چیزی که در عینیت قابل انکار نیست •

برادر سیف : که آن چیز هم مسئله دوئیت کیفیات نسبت بهم باشد و هم مسئله اشتراك آنها •

برادر حجت الاسلام حسینی : بله ، واین مطلب خیلی فرق دارد با آنکه شما بگوئید یك مفهوم رابرای مفاهمه یا تجرید یادرذهن جاگرفتن ، ماتجرید می‌کنیم • مادرعین حال درخدمتتان هستیم •

برادر حسین حسینی : سئوال من اینستکه آن خصلت مشترك راکه میفرمائید آیا درکیفیت اول ودرکیفیت دوم تغییر نمی‌کند •

برادر حجت الاسلام حسینی : عرض کردم که شما اکسیژن آب و اکسیژن بخار واکسیژن اکسید را که سه اکسیژن میگوئید درعین حال یك چیز شان مشترك است که اکسیژن می‌گوئید عین اینکه بگوئید آب را درمجموعه آهك بردم ، مجموعه آن حرارت شد ، آب را درمجموعه

دیگری بردم مجموعه دیگری راتحویل گرفتم • ممکن است آب را در یك مجموعه ببرید ، منتجه برودت شدید باشد ودریك مجموعه دیگر منتجه اش حرارت شدید باشد • درست است که آبی راکه درآنجا بردیم آب خاصی بوده است ویك استکان آب خاص در دوجا نمیتواند قرار بگیرد همه اینها محفوظ است ولی آنچه که خصلت مشترك است وجود دارد یعنی اگر می خواستند آب ـ لیوان را عوض کنند شما نمی گفتید که این نمیشود • مثلاً یك لیوان آب را در یخچال گذاشتید و یك لیوان رادرسماور ریختید • آنگونه نیست که شمابگوئید آن لیوان آبی را که برای سماور برده بودید آن آب از آن جنس آبی بود که جوش میآید و بدرد یخچال نمی خورد شما می گوئید اینگونه نیست • دلیلش هم اینستکه شما آن آب رابطرف سماور بردید •

برادرحسین حسینی : بنظر میرسد که این مطلب معنای انتزاعی رابدهد •

برادرحجت الاسلام حسینی : اگر اینگونه است پس برویم ودرمعنای انتزاع بحث کنیم •

برادرحسین حسینی : یعنی اینکه اکسیژن دوم عین اکسیژن اول که نیست • • •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا مگر انتزاع ، معنای کندن ازعینیت رانمیدهد آیا نزع به معنای جدا کردن نیست •

برادرحسین حسینی : بنظر میرسد که بحث شمابا عینیت سازگاری ندارد یعنی آیا اکسیژن دومی با اولی خصلتهایشان عین هم است ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : من میگویم که اینها خصلت مشترك دارند تااطلاق اکسیژن به آنها صحیح باشد • من می گویم آن استکان آبی راکه به سماور بردید حتماً غیراز استکانی است که برای یخچال بردید • صحبت اینستکه آیا اینها خصلت مشترك دارد یا ندارد ؟ آیا صحیح است که بگوئیم خصلت مشترکشان ثابت است یا نه ؟

برادرحسین حسینی : آیا اینکه خصلت مشترك دارد به این معناستکه عین همان اولی است ؟

برادر رحجت الاسلام حسینی : عرض من را توجه کنید • این حتماً غیر ازآن است ولی چیزی دراین است که درآن هم هست •

برادر رحسین حسینی : آن چیز ، چیست ؟

برادر رحجت الاسلام حسینی : همان چیزی که بآن گفتن اکسیژن صحیح است •

برادر رحسین حسینی : ماینرا ازباب خصلت نوعیه به آن میگوئیم •

برادر رحجت الاسلام حسینی : این نوع راکه میفرمائید ، نوع انتزاعی است یا نوع عینی است ؟ یعنی خلاصه آبی راکه بطرف سماور میبریم وآبی راکه بطرف یخچال می‌بریم آیا اطلاق آب به آن صحیح است یا نه ؟ آیا فقط درمرتبه ذهن اینمطلب صحیح است یا اینکه واقعاً یك خواص مشترکی دارند • خواص مشترك آنها در عینیت است نه اینکه من فرض کرده باشم که ایند و یکی باشد •

برادر رحسین حسینی : خواصشان که یکی نیست ، یعنی قرار براین شد که شیی با خصلت شخصیه اش درخارج باشد • این بحث را قبلاً خود تان هم فرمودید • یعنی اگر با این وضع نگاه کنیم از باب خصلت نوعیه می‌گوئیم •

برادر رحجت الاسلام حسینی : آیا مشترکات عینی دارند یا نه ، نه مشترکات مفهومی ؟ نوع تجریدی رانمی‌گویم آیا مشترکات عینی دارند ؟ آیا هردو روان هستند یانیستند ؟

برادر رسیف : درجه روان بودن آنها فرق می‌کند •

برادر رحجت الاسلام حسینی : ولی هیچکدام نیست که وقتی آنرا بجوشانیم قبل از جوشانیدن بطرف بالا برود • ولی بخار اینگونه است •

برادر رجاجرمی : ولی طبق تعیین در رابطه یك جزء که تغییر کند همه اجزاء تغییر کردند •

برادر رحسین حسینی : تمام اشکالات دراین است وجه تمایز ترکیب ازدید اصالت شیی وازدید اصالت رابطه درست مشخص نشده است اگر اینرا بحث کنیم شاید خیلی ازاشکالات

رفع شود وخیلی از تفسیرها صحتش و عدم صحتش مشخص شود • بنظر میآید این صحبتی را که شما میفرمائید بوی اصالت شیی میدهد •

برادر رجاجرمی : طبق تعین در رابطه خصلت شخصیه که تغییرکند چون با خصلت نوعیه هم رابطه دارد باید خصلت نوعیه هم تغییر کند •

برادر رحجت الاسلام حسینی : این عین همین مطلب است که میگوئید اختلاف سرعت موجب تفاوت نمیشود • این خیلی تعجب است • اگر اینگونه که میفرمائید باشد پس ما در عالم جمع برداری نداریم •

برادر رجاجرمی : شما اینرا روشن بفرمائید چون ما همین ها را متوجه نمیشویم •

برادر رحجت الاسلام حسینی : بهتر است من این مثالی راکه برادر رمان آقای سلیمی زدند بزنم • فرمودند که آب از اینطرف باسرعت یك کیلومتر در ساعت میآید واز آن طرف هم با همین سرعت و جریان دارد • در اینجا بهم که میخورند یك مقدار از فشارهمدیگرراخنثی میکنند • بعد در آن مرحله دوم (بعد از برخورد) سرعتشان ملایم تراست • اینکه این سرعت ملایم نتیجه این سرعتهای شدید باشد چگونه میشود ؟ یا اینکه شما اتومبیلی راکه سوار می شوید می گوئید دینام باید دوهزار دور در دقیقه بچرخد تا میل لنگ بتواند فرضاً هزار دور در دقیقه بچرخد • می گویم چرا وچگونه آن دو هزار را تبدیل می کنید ؟ می گوئید که باتبدیل محور می توانم • میل لنگ زورش بیشتر است واگر سرعت دینام را داشت پوسته سیلندر می ترکاند و می گوئید که دینام با این سرعت باید بچرخد تا جریان الکتریسیته اینگونه حاصل شود • میل لنگ سرعتش کند است ولی قدرتش زیاد است و آن (دینام) سرعتش تند است ولی زورکمتری را می برد • بعد می گوئیم مجموعه اینها این نتیجه را میدهد که چرخهای ماشین روی اسفالت بتواند حرکت کند • این حرکتهای مختلفی راکه در یك ماشین می بینید ، حرکتهای مختلفی راکه در یك ساعت می بینید چگونه میشود که اینها با همدیگر سازگارند ؟ مثالی راکه روز اول ما خدمتتان عرض کردیم گفتیم حرکت دو طرف یك خودکار وقتی که حول یك محور می چرخند در دو

جهت مخالف است این روی یك نقطه خنثی میرسد یعنی یك جا میرسدکه هیچ حرکتی برایش فرض ندارد عین‌برد ارهای سقف‌که در مهندسی همین را می‌گویند که یك نقاط خنثی داریم که هیچ فشاری درآن نقطه وارد نمی‌شود • شما ملاحظه بفرمائید درکجای این خودکار است‌که حرکت تبدیل میشود به جهت عکس‌خود • اینرا شما برای ما حل کنید • این دو حرکت عکس‌که درحرکت خودکار به حول محورش می‌بینیم باید به یك جای خنثی برسد • یا اینکه میزان حرکتها را که اندازه گیری کنید می‌گوئید حرکت در نقطه محیط دایره ای راکه این حرکت خودکار ایجاد می‌کند ده برابر حرکت آن نقطه ایست که بطرف مرکز نزدیك تراست • آیا ایند و نقطه بهم اتصال ندارند چگونه میشود که حرکت آن‌نقطه روی محیط بیشتراز نقطه درون آن‌است ؟ یا درقپان هم همین را می‌گوئید که این درکدام رابطه است • ودرمثالهای مختلف شما میتوانید اینرا بگوئید ومطلب رابچرخانید • خلاصه اینکه اختلاف حرکت و دور در درون یك مرکب با برو نش یا فرض دارد یا ندارد ؟ اگر فرض نداشته باشد باید همه چیز همزمان باهمدیگر تغییر کنند و زمان مشترك عینی هم داشته باشند نه انتزاعی ••• خود این حرکت هم باید ممتنع باشد • چرا یك شیی می‌پذیرد که دریك جایش حرکت بیشتری باشد ودریك جایش کمتر • شاید این شیی دوقسمت می‌شود و ما نمی‌فهمیم ؟

برادرسیف : دو رابطه است •

برادرحجت الاسلام حسینی : احسنت , اگر گفتید دو رابطه است معنایش این استکه شما بوسیله رابطه اختلاف زمانی را حل می‌کنید •

والسلام علیکم و رحمه الله •• وبرکاته

برادر معلمی : در جلسات گذشته یک ابداع احتمالی مطرح و تکمیل گردید و خلاصه آن سیر اینست که در حرکت وجه مشترکی وجود دارد و این وجه مشترک هم از سنخ کیفیات است و کیفیات و روابط همه مرکب هستند و با توجه به این رابطه مرکب (مرکب از دید اصالت رابطه) در یک تغییر که رابطه ای تغییر کرده یا عوض میشود ، بعضی از خصال در آن تغییر خاص ثابت هستند و ارتباط بین دو متغایر را حفظ میکنند و در عین حال وقتی هر کدام از خصلتهای دیگر تغییر می‌کنند ، سایر خصال ـ که خود این خصلتی که الآن تغییر کرده یکی از آن خصال میشود ـ حفظ کننده و نگهدارنده آن تغییر خاص می‌باشند در ضمن باید برادران توجه داشته باشند که تعین در رابطه دو وجه دارد که اگر به هر یک از آن وجوه منهای وجه دیگر تکیه کنیم ، به بن بست میرسیم اگر صرفاً به این تکیه کنیم که یک کیفیت تحت رابطه متعین میشود ، این بالاخره سر از یک کل یا مجموعه ای در میآورد که در مرحله اول درونش تهی میشود و در مرحله ثانی چنین کلی وجود نخواهد داشت و اگر هم بخواهیم به وجه دیگرش تکیه کنیم ، یعنی صرفاً به اینکه "یک کیفیت سایر کیفیات را متعین میکند" این هم در نهایت سر از اصالت شیئ ـ بمعنای جزئی که تأثیر میگذارد و تأثیر نمی‌پذیرد ـ در میآورد . و بهر حال هر دو حالت منتهی به انفصال مطلق میشوند و مجبور میشویم که خلق و عدم یا حدوث و زوال بی دریی بدون ربط با هم را بپذیریم . بنابراین در تعین در رابطه دو وجه مطرح است : یکی اینکه سایر کیفیات خاص بودن این کیفیت را متعین میکنند و خود این کیفیت هم در خاص بودن سایر کیفیات اثر دارد . یعنی هم این چیزی دارد و هم سایرین چیزی دارند و اینطور نیست که سایرین چیزی نداشته باشند و این با آنها خاصیت ببخشد و یا بر عکس این چیزی نداشته باشد و سایرین به این خاصیت ببخشند . این مطلب را هم از هر طرف جلو ببریم . بین روابط همیشه اختلاف و اشتراک مطرح است . حال اگر بخواهیم ببینیم که آیا چه چیزی بیک ترکیب هویت واحد می‌بخشد ؟ باید توجه کنیم که در آخر کار که به امر ثابت میرسیم ،

امر ثابت بعنوان یك قانونمندی (ونه صرفاً قانون) که ریشه در وجود همه کیفیات دارد باعث وحدت و یکپارچگی یك کیفیت خاص میگردد •

در ادامه مباحث فوق سئوالاتی از طرف دوستان مطرح شد که اکثر آنها در جلسات قبل پاسخ داده شده است و تنها یك سئوال بود که جدید بود و آن هم اینکه : "آیا با استفاده از این مطلب چگونه میتوانیم مبنای تقسیم بندی را مشخص کنیم ؟ " که در جواب عرض شد تا مطلب قبلی برای همهٔ دوستان حل نشود ، نمی توانیم پلهٔ بعدی را مطرح کرده و بررسی کنیم که مبنای تقسیم بندی دو ، سه و یا چند تاست • بهرحال اکثر این سئوالات ناشی از اینست که دوستان یا از دید اصالت شئ به مطلب نگاه میکنند یا اینکه یك کیفیت را هیچ میگیرند و فکر می کنند که در یك مجموعه یك کیفیت خود ش هیچ است و بقیهٔ اجزاء هستند که به این خاصیت می بخشند و از خود ش هیچ ندارد (که دیدیم لازمه اش اینست که در ادامهٔ این بحث ، سایر روابطی هم که در این مجموعه هستند ، همینطور خواهند بود و در آخر مجموعه ، مجموعه ای تهی و هیچ خواهد شد)•

بهرحال اگر دوستان فکر می کنند سئوالی دارند که پاسخ آن گفته نشده و از این دو دید نیست ، مطرح بفرمایند •

برادر جاجرمی : موضع بحث ما اینست که مطالب به یك مجموعهٔ بیان تهی کشیده میشد ولی ما متوجه نشدیم که آیا منظور از اینکه : " هر کیفیت چیزی دارد "چیست؟ آیا بحث راجع به وجود اشیاء و روابط است یا بحثی غیر از اینست ؟ بهرحال اگر براساس تعین در رابطه (که همه چیزها با هم رابطه دارند و هر تعینی در ارتباط با بقیهٔ روابط است و تعین بقیه روابط هم در ارتباط با این رابطه است) • یکی از روابط تغییر بکند مسلماً در کل مجموعه باید تغییر بوجود بیاورد چرا که اگر تغییر بوجود نیاورد ، تعین در رابطه صادق نیست زیرا براساس تعین در رابطه بود که ما می گفتیم هر تعین وابسته به بقیه روابط است ، بنابراین تغییر هر چند جزئی در یکی از خصلتهای شخصیه و در هر مجموعهٔ مرکبی و در هر —

جائی روی بقیه تعین ها و در جاهای دیگر و در مجموعه های دیگر باید اثر بگذارد و در اینصورت آیا چگونه تغییرات را در یك مرکب برای بعضی از خصلتها ثابت فرض میکنیم وبرای بعضی خصلتهای دیگر تغییر قائل میشویم ؟

برادر سلیمی : بفرض که بپذیریم : " وقتی فرضاً رنگ یك چیز تغییر میکند ابعاد مختلف آن چیز ، یعنی خصوصیات دیگر آن چیز ، مثل ، وزن ، حجم و غیره نگهدارنده این تغییر هستند " و نیز بپذیریم که : " همه کیفیات با همدیگر ربط دارند و همدیگر را متعین میکنند و در عین حال هم خود شان نیز چیزی دارند که باعث این تعین میشوند ۰ فرضاً آب که در اینجا هست بخار میشود و اگر آنرا در یخچال ببریم یخ می شود ، پس در عین حال که در ربط با بقیه است و همدیگر را متعین می‌کنند در خود ش هم چیزی هست " اما اگر بگوئیم یك چیز خصلتش در رابطه با همه چیزهای دیگر معین میشود یعنی یك تغییری که صورت میگیرد تمام خصلتهای چیزهای دیگر و ابعاد مختلف همین چیز (مثلاً اگر رنگ این چیز تغییر کند ، وزن ، حجم ، درجه حرارت و غیره که نگهدارنده این هستند و ارتباط را برقرار می‌کنند) و بعبارت دیگر همه دنیا نگهدارنده تغییر یك خصلت میباشند و در اینصورت سئوال اینست که اگر چه این مطلب درست است ولی آیا با چنین مطلبی تغییر را چگونه تفسیر می‌کنیم ؟ یعنی ما بدنبال این بودیم که در تغییر ربط شامل وسط مشمول معرفی کنیم و برای منطق ریشهٔ دسته بندیها را پیدا کنیم و بگوئیم اینگونه باید دسته بندی کرد نه آنگونه ، اما الآن برای یك تغییر که واقع شده ، تمام دنیا را وجه مشترك معرفی کرده ایم و لذا به نظر من میآید که هرچند در رتبهٔ خود ش مطلب درستی است ولی جواب سئوال ما را نخواهد داد ۰ مگر اینکه بگوئیم در یك کیفیت که ابعاد مختلف (رنگ ، حجم و غیره) دارد ، از دید تعین در رابطه ، یك منتجه هم دارد و این منتجه است که ما به آن کیفیت اطلاق کیفیت فرضاً " الف " بکنیم و بگوئیم مثلاً این کیفیت " آب " است ، و رنگ آب و حجم آب فلان طور است و رنگ و حجم و غیره میتواند تغییر

کند ولی از آب بودن خارج نشود .

حال آیا این منتجه (جمع برداری تمام خصلتهای مختلف یک شئ) است که وجه مشترک است (مثلاً آب بودن آب) یا اینکه این منتجه یک علتی دارد که فرضاً در درون شئ است و آن ربط مشترک است (مثلاً اگر آب درجه حرارتش تغییر کند ، باز هم از آب بودن خارج نمی شود ، چرا که آن علت هنوز در درونش وجود دارد و همان است که آب را آب کرده است . فرضاً ربط بین اکسیژن و هیدروژن) ؟ یا اینکه رابطه بین آن علتی که در درونش وجود دارد و این منتجه یا نسبتی که اینها با هم دارند وجه مشترک است و همان است که ثابت است ؟

برادر امیری : یک قسمت از مطلبی را که جناب آقای معلمی فرمودند ، به نظر میآید که میتوان بصورت غیر قابل انکار تمام کرد و آن اینکه وقتی در تعین در رابطه میگوئیم : " خصلتی را که به یک مرکب نسبت میدهیم ، بسته به اینکه در کجا و در چه روابطی باشد فرق میکند . " همین امر بیانگر اینست که این مرکب باید یک چیزی داشته باشد و مجموعه ای میان تهی نباشد و این هم غیر قابل انکار است . مثلاً اگر یک ساعت را در نظر بگیریم و آن را پیش ساعت ساز ، مکانیک ساعت و مهندس و سازنده ساعت ببریم ، هرکدام در رابطه با ساعت اطلاعات خاصی دارند . اما مهندس ساعت برعکس دو نفر دیگر قادر است که ساعت برقی و غیره را بسازد و دلیل آن هم اینست که آن مهندس آن چیز مشترکی که در همه ساعتها باید باشد تا کار کنند را میداند . یعنی در همه ساعتها یک چیز مشترکی است که عینیت هم دارد و آن فرضاً تخلیه انرژی است که اساس کار همه ساعتها میباشد یعنی اگر بنا شد که تخلیه انرژی یک امر واقعی باشد که هرگاه بخواهیم ساعت بسازیم الزاماً باید این امر واقعی تحقق یابد ، ولذا یک چیزی بنام تخلیه انرژی هست که در ارتباط با چیزهای خاص قرار گیرد ، تعین خاص پیدا میکند ، مثلاً در ارتباط با بعضی چیزها ، ساعت کوکی درست میشود ، در ارتباط با چیزهای دیگر ساعت برقی درست میشود ، در ارتباط

با چیزهای دیگر ساعت کامپیوتری درست میشود . این مطلب هم که :" تغییر یك کیفیت در کل مجموعه تغییر ایجاد میکند " درست است ولی صحبت سر اینست که گرچه این تغییرها وابسته به همدیگر هستند ولی در عین حال هرکدام طبق تعین در رابطه نگهدارنده و حافظ بقیه هستند . اما توجه ما به تعین در رابطه مقداری تبیین شده است . یعنی قبلاً وقتی در تعین در رابطه بحث میکردیم ، توجه به تغییر نداشتیم و ظاهراً اینگونه بود که روی خود تعین بحث میکردیم و برای اشیاء یك تعین شخصی ثابت قائل بودیم . اما الآن ، که توجه به تغییر کردیم متوجه شدیم که در عینیت تعین شخصیه بآنصورت وجود ندارد و خود آن هم در حال تغییر است . بنابراین با این دید و از زاویه تغییر که به تعین در رابطه نگاه کنیم ، خود همین بیانگر تفسیر تغییر است . آیا منظور ما از تفسیر تغییر چیست ؟ این بوده که بفهمیم وقتی یك تغییر واقع میشود ، با توجه به اصالت رابطه ، چگونه واقع میشود و چگونه دو توالی مربوط میشوند که دیدیم بقیه روابط این نقش را ایفا میکنند . و همین تفسیر یعنی تغییر ، مگر اینکه تفسیر حرکت بگونه ای دیگر تعبیر شود .

البته در اینجا فقط یك سئوال باقی میماند و آن اینست که : اگر این قسمت تمام شود که " یك تغییر توسط بقیه تغییر ها و برعکس ، بگونه ای کنترل میشوند که یك جهت ثابت یا یك جهت خاصی را همهٔ تغییرها با همدیگر ادامه دهند . " آیا این مطلب میتواند یك چیزی در رابطه با هدف اصلی که داشتیم — یعنی بدست آوردن مبنای تقسیم بندی برای منطق — بما بدهد یا نه ؟ (که فرضاً گفته شود یك وجه اشتراك داریم ، یك وجه اختلاف داریم و یك چیز دیگر که مثلاً خود مرکب باشد) که همانطور که آقای معلمی فرمودند ، این را بعد از تمام شدن قسمت اول میتوان بآن پرداخت و موضع بعدی بحث است .

مطلب دیگری که در رابطه با این سیر دوستان اشکال میکنند درباره مفهوم مرکب در آن

میباشد و در صدد ند تا آن را در مقابل مفهوم قبلی از مرکب قرار دهند و مال آنکه بنظر من هیچ تفاوتی بین حالت قبل که می‌گفتیم مرکب اجزائی دارد و الآن که میگوییم مرکب یعنی مجموعه ای از خصال نیست چرا که بعد از تعین در رابطه ، همه چیز رابطه شد و جزء و خود کل هرکدام کیفیتی از رابطه شدند و بعبارت دیگر چیزی جز کیفیت رابطه نداریم • لذا اگر از موضع تعین در رابطه نگاه کنیم مرکب عبارت است از مجموعه ای از خصال و خصلت یعنی کیفیت رابطه ، پس مرکب مجموعه ای است از کیفیت روابط • و تفاوت خصلت و جزء هم صرفاً در کیفیت آنهاست • یعنی هردو رابطه هستند منتهی دو کیفیت از رابطه می‌باشند •

مطلب دیگر اینست که اگر وجه مشترک اینگونه باشد که بعضی از روابط برای تغییر یک رابطه دیگر وجه مشترک باشند آیا تفسیر این وجه مشترک چگونه خواهد بود ؟ اگربخواهیم بگوئیم این وجه مشترک منتجه ، یا جزء یا چیز دیگر است شاید درست نباشد • اما یک احتمال هم اینست که بگوئیم تغییر ها (طبق تعین در رابطه که هرچیزی و هر تغییری زمان خاص خودش را دارد و اینگونه نیست که یک تغییر بتواند دو زمان داشته باشد) با هم رابطه دارند یعنی نسبتی با هم دارند که این نسبت عینیت دارد و امرمشترک در حقیقت خود رابطه تغییر هاست که باتوجه به پیوستگی همهٔ تغییرها در عینیت تغییرها می‌توانند همدیگر را کنترل کنند • و به نظر میآید که این نسبت تغییرها باهم در نهایت همان نسبیت باشد که اگر اینطور است از استاد میخواهیم که یک مقدار آن را تبیین بکنند • یعنی آیا وقتی که همه تغییر ها با همدیگر رابطه دارند و نسبت خاصی بین آنها برقرار است آیا خود این نسبت است که در آخر بعنوان نسبیت حاکم بر تغییرها میشود ؟ بعبارت دیگر آیا این نسبیت ها قانونمند امر ثابت نیستند که باتوجه باینکه امری محقق است تغییر ها را بگونه ای کنترل میکند که در جهت امر ثابت قرار بگیرند ؟

برادر سیف : شاید سئوال من ایرادی نسبت به قسمت خاصی از بحث نباشد

بلکه یک سئوال تبیینی است جهت اینکه حوزهٔ اندیشه مان را در کیفیت رسیدن به نتیجه ای که دنبالش هستیم معین بکند ، و آن اینکه با توجه باینکه علت مقیه از علت واحده جدا نیست یعنی همان چیزی که علت بوجود آمدن یک خصلت میشود ، همان چیزهم باعث و علت پایداری آن میشود ، آیا چنین برخوردی درست است یا نه ؟ یعنی ما عملاً بحثمان را اینگونه پیش می بریم که پذیرفته ایم خصلتهای مشترکی یا خصلت نوعیه ای و خصلت شخصیه ای هست ، یعنی بعضی از خصلتها بیشتر خود شان را حفظ میکنند ، بعضی سریعند و بعضی کند و در عینیت ما ناگزیر از پذیرفتن این مطلب هستیم تا بتوانیم حرکتی بکنیم تناسبی داشته باشیم ، بنابراین بر فرض پذیرش چنین مطلبی ، عملاً بدنبال این هستیم که آیا چگونه بعضی از خصلتها کندترند و بعبارت دیگر بیشتر حفظ میشوند و بعضی دیگرسریعتر دگرگون میشوند ؟ آیا این صحیح است و ما را بجائی میرساند ؟ آیا اصل وجود خصلت از کجاست ؟ آیا علت تغایر خصلتها و وجود آنها از چیست و چگونه یک خصلت پیدا میشود؟ تا بعد ببینیم که این خصلت اگر می خواهد حفظ شود چه چیز آن باید حفظ شود ؟ ما بصورت کلی گفته ایم که تعین خصلتها در رابطه است و جایگاهها هستند که خصلتها را معین میکنند و از این طریق می توانیم اینطور بگوئیم که اگر جایگاه یک کیفیت حفظ شود ، خصلتش هم حفظ شده است و وقتی که تغییری رخ میدهد ، تغییر جایگاه صورت گرفته است البته اینگونه بیان کردن جوابی است که سئوال ما را یکمرتبه به عقب برده است و آن — اینکه آیا اختلاف در جایگاهها چگونه صورت میگیرد و چگونه یک کیفیت جایگاهش عوض میشود ؟ درست است که با تعین در رابطه ، اگر جایگاهها عوض شوند کیفیات عوض میگردند و اگر جایگاه سریع عوض شود یا متحول شده و کاملاً عوض شود و فرضاً مسافتی زیاد در مکان طی کند و اختلاف زمانی شدیدی را عوض کند ، خصلتش به شدت عوض میشود و کاملاً متغایر با خصلت قبلی است ولی اگر بصورت نسبی مکان و زمانش یک مختصری عوض شود ، آنموقع خصلتش خیلی دور از خصلت قبلی نخواهد بود ، بهرحال اگر چنین تعبیرهائی هم داشته

باشیم ولی باز سئوال باقی است که آیا خود این اختلاف در مکان و اختلاف در زمان از کجا ناشی میشود ؟

بنابراین سئوال من کلاً یک سئوال تبیینی نسبت به کل بحث است که آیا این دو دقت یک دقت است و یک موضوع یا از دو موضع برخورد کردن است که ما روی اصل پیدایش خصلت دقت کنیم یا اینکه روی مکانیزم عوض شدن خصلتها دقت کنیم ؟ آیا این دو یک سئوال است یا این که دو سئوال هستند ؟

برادر جاجرمی : اگر مسأله همزمانی را که در جلسات قبل هم طرح شده — دوباره جناب استاد تبیین بفرمایند که چرا همزمانی دلیل بر انفصال است ؟ اگر به این معنا که در شکل (الف) طرح شده است باشد که تغییرات ، رنگ ، وزن و حجم را به معنای توالی های مختلفی که در یک موقع که توالی های بیشتری از وزن ملاحظه میشود از رنگ ملاحظه نمی شود و همزمانی را به این معنا بگیریم ، آیا به چه دلیل وقتی رنگ از (۱) به (۲) تغییر میکند ، وزن سه توالی پیدا میکند و (۱) ، (۲) و (۳) را می پیماید ؟ یعنی شما در اندازه گیری رنگ نتوانسته اید محاسبه کنید • شاید در آنجا هم چهار چیز رخ داده باشد ، یعنی موقعی که سه توالی از وزن ملاحظه می کنید چهار تا چیز از رنگ رخ داده باشد ولی شما نتوانست باشید ملاحظه کنید و لذا میگوئید (۱) به (۲) تبدیل شده است ، و در رابطه با اینکه وقتی تغییر را جدای از ادراک خود تان ملاحظه می کنیم اگر امتداد را در تغییر قائل شده باشیم ملاحظه می کنیم که موقعی که وزن تغییر میکند ، رنگ هم تغییراتی کرده است و اینکه ما بگوئیم یکی بطئی تر و دیگری سریعتر حرکت میکند نمی تواند منسوب به خود تغییرات باشد • بطئی تر و سریعتر مربوط به ادراک ماست کندی و تندی منسوب به ادراک ماست و شما نمی توانید در خارج — بگوئید رنگ سریعتر از وزن تغییر کرده است چرا که هر دو تغییر می کنند و آیا چگونه میتوان گفت وزن تغییر نکرد و رنگ تغییر کرد ؟ طلایی هم که در جلسات قبل حاج آقا بعنوان

مثال فرمودند تغییرات طلائی اخیلی بوده است و آیا ما چگونه می توانیم بگوئیم تغییرات طلا بطئی تر از تغییرات اکسیژن یا چیز دیگری بوده است ؟ البته ما تغایر تغییرها را می پذیریم و میگوئیم تغییرات این کتاب غیر از تغییرات قندان است و تغییرات قندان غیر از تغییرات میکروفون است اما اینکه یکی سریعتر باشد و دیگری بطئی تر ، به نظر میرسد چیزی است که نمی توانیم در عینیت ملاحظه کنیم . و بگوئیم در جهان خارج این سریعتر می چرخد ، بلکه تغییراتش با این مختلف است . آیا اینکه سریعتر می چرخد و سریعتر تغییر میکند یعنی چه ؟ آیا سریعتر و بطئی تر و همزمانی یعنی چه ؟ به نظر میرسد که جناب آقای حسینی در جلسات قبل پاسخی فرمودند که اگر همزمانی را قائل شویم در نهایت همه اشیاء میشود زمان مجموعه و در اینصورت در زمان مجموعه بین زمان اول و زمان دوم انفصال پیش میآید ، و حال آنکه در رابطه با کل مجموعه امر ثابت می تواند رابطه توالی و کیفیت باشد و مواجه با انفصال هم نمی شویم .

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم ا ... الرحمن الرحیم ... بارالهی کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران ، کلمه باطل را ریشه کن بفرما ، بارالهی آنچه که به ولیت وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عطا بفرما ، بارالهی نائب ولیت امام خمینی را معزز و منصور بدار . لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروزگردان ، لشکر کفر را در همه جناحها مخذول بفرما . شهدای جنگ اسلام با کفر را محشور با حضرت سیدالشهداء بفرما . معلولین جنگ اسلام با کفر را شفای عاجل عنایت بفرما . بارالهی علل ظاهری و باطنی ما را بعافیت تبدیل کن انتقال ما از این عالم به عالم دیگر بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار بده . ولایت ما را خودت بوسیله اولیائت بعهده بگیر . بارالهی ولایت ما را به ابلیس و نفس اماره مسپار . بارالهی اموات ذوی الحقوق و خصوصاً پدر و مادر را در ثواب توفیقاتی که تفضلاً نصیب ما میفرمایی شریک و سهیم قرار بده ، ما را مشمول دعای ولیت و صالحین امت ، حیاً و میتاً و دعای خیر پدر و مادر قرار بده .

یکی از اشکالهای برادرمان جناب آقای جاجرمی در این بود که این مجموعه میان تهی چگونه میشود ؟ که عرض میکنیم اگر نصف قضیه را مورد توجه قرار بدهیم ولی به نصف دیگر توجه نکنیم یعنی بگوئیم تعین تحت رابطه است اما به اینکه خود یک کیفیت هم رابطه ای است که وقتی میگوئیم تعین تحت رابطه عمومیت شمولیت اطلاق رابطه ، حتی خود آن شی و کیفیت را هم میگیرد) توجه نداشته باشیم ، لازمه اش اینست که نسبت به سایر روابط هم نباید توجه داشته باشیم ، یعنی اگر کلیه روابط عالم است که تعیین میکند که این ظلم چگونه باید باشد و به اینکه این هم خود ش یکی از روابط است توجه نداشته باشیم و از آن غفلت کنیم و در حقیقت بگوئیم روابط دیگر معین میکند که این چه باشد ، در اینصورت خود این رابطه هیچگونه دخالت و سهمی در چه بودن خود ش ندارد و سهمش صفر است ، ولی اگر بگوئیم این قلم تحت رابطه متعین میشود و یکی از روابط هم خود ش میباشد ، در تعین خود سهم دارد ولو سهم اندکی ، یعنی فرضاً براساس اصطکاک بردارهای درونی این با مجموعه بردارها هست که این متعین میشود و این بدان معنی است که برای این چیزی از صفر بالاتر قائل شده ایم ، حال این را در جای دیگری که ببریم چیز دیگری میشود و در آنجا هم باز معنایش ایمن نیست که این را منهای کلیه بردارها قرار داده باشیم بلکه اصطکاک این و سایر بردارها منتجه ای را داده و کیفیتی را متعین کرده است ، (البته شاید بکار بردن کلمه منتجه در اینجا صحیح نباشد بلکه بردارهای درونی این در اصطکاک بردارهائی که از برون بر این وارد میشود یک تعین خاص را تحویل میدهد ،

بنابراین لوازم و آثار عدم توجه به چنین مطلبی اینست که تاثیر خود این خودکار و کیفیت قبلی آن در اینکه کیفیت بعد ش چه باشد صفر میشود و این مطلب قابلیت تعمیم به بقیه کیفیات هم دارد و در همه آنها هم تاثیر کیفیت قبلی نسبت به کیفیت بعدی صفر میشود ، و در نتیجه تاثیر کلیه کیفیتهای قبلی نسبت به کیفیتهای بعدی صفر میشود

و در اینصورت مجموعه ، که عبارت بود از مجموعه روابط ، مجموعه ای از صفرها میشود .

و همانجا که ما کراراً می‌گفتیم : " جزء به منتجه کل میگوید با چه سرعتی و در چه جهتی حرکت کن (یعنی زمان و جهت کل منسوب به اجزاء است) و کل به هر جزء میگوید در کجا باش و چه کیفیتی را دارا باش " بیانگر عدم تهی بودن مجموعه بود . البته ابتداءً به نظر میآید که بین کل و جزء دور لازم میآید ولی دیدیم که اولاً ، بفرض که دور باشد دور معی است که آقایان این را درست میدانند : مثلاً دو آجر را که بهم تکیه دهیم ، قیام این آجر به آن است و قیام آن هم به این میباشد . ثانیاً اینها دو وجه یک مطلب هستند و نه اینکه دو مطلب باشند (و اگر در خاطر دوستان باشد در بحث زمان و مکان هم اینکه دو وجه یک مطلب هستند را بکار برده ایم) . پس اگر خود ربط جامع را براین اساس ملاحظه کنیم ، که هیچگونه خصوصیتی برای کیفیات و روابط نشناسیم مگر برای بزرگترین ربط ، در اینصورت بزرگترین ربط که حاصل ارتباطات درونی است ، بی وجه میشود و ابتدائاً مجموعه تهی به نظر میرسد ولی در نهایت اصلاً مجموعه ای در کار نیست بلکه وجودی توهمی است چرا که در آخر کار به آنجا میکشد که آیا خود آن مجموعه تهی هست یا نه ؟ و خود ش هم نیست می شود .

بعبارت دیگر اگر اصالت شی را قرار بدهید و با این تعبیری که آقای معلمی فرمودند قائل به این شوید که اشیاء تاثیر بگذارند ولی تاثیر نپذیرند در اینصورت چنانچه این تعبیر نسبت به همه اشیاء صادق باشد ، هیچ تاثیر و تاثر و خاصیتی ممکن نیست و نه فقط انفصال زمانی که انفصال مکانی هم پیدا میکنند و اصلاً هیچ چیز به هیچ چیز اثر نمی‌کند و یا اگر برعکس بگوئید اشیاء مطلقاً تاثیر می‌پذیرند ولی هیچ اثری نمیگذارند در اینصورت قائل به اصالت مجموعه و جمع ، در شکل توهمی آن شده اید . اما اگر از موضع اصالت ربط (که جناب آقای معلمی فرمودند و من همان را تقریب میکنم) نگاه کنید ، در اینصورت ، هم این کیفیت در آینده خود ش و در کل موثر است و هم کل در آینده این و خود شان موثرند .

بنابراین اگرمفهوم تعین تحت رابطه اینست که حتی خودش هم بعنوان یك رابطه تحت این قانون بیاید و در غیر اینصورت امکان فرض مجموعه تهی می باشد .

مطلب دیگری که فرمودند اینست که همزمانی چرا و چگونه دلیل انفصال است ؟ ما فرض میکنیم که تعدد توالی و متعدد بودن توالی ها از نظر تعداد همعدد شده و تناظر یك بیك داشته باشند ، هرچند جهت آنها مثل دو خط ، مختلف باشد ، یعنی هر عددی را روی این مینویسیم ، روی آن هم بتوانیم بنویسیم ، هرگاه چنین چیزی فرض شود نسبت به کل جهان اینگونه است که جهان از نظر توالی همزمان و معدد تبدیل میشود ولذا دیگر هیچ کیفیتی که بتواند بین کیفیت اول و دوم باشد و تبدیل نشده باشد نداریم و هرگونه خصلتی را که بخواهید بوجود نسبت دهید و هرگونه رابطه ای را که بخواهید بیان کنید کیفیتی است و باید آن کیفیت عوض شده باشد ، در اینصورت آیا چگونه میتوان بین کیفیت زمان اول و زمان دوم کیفیتی را فرض کنید ؟ ممکن است بگوئید : ما لازم نیست که در اینجا کیفیی را فرض کنیم ، بلکه وجود و قانون ثابت جهت این امر کافی است میگویم : قانون ثابت بدون قانونمند ، یا می گوئید ارتباط به وجود متغیر دارد که در اینصورت آنرا از ثبوت انداخته اید یا میگوئید ارتباط ندارند که در اینصورت ما یك چیزی میخواستیم برای هستی شیئ که در حال تغییر است و کیفیت لازم داشتیم وسعی بر این داشتیم که حتماً باید مثل دو خط موازی هم وجود منفصل نشود و هم کیفیت ، و بحث ما درباره کیفیت است و طبیعتاً اگر وجود بخواهد منفصل شود دیگر کیفیتی نمی تواند در کار باشد و اینکه وجودی باشد ولی کیفیت نباشد ، هم نمی تواند درست باشد چرا که در اینصورت نتیجه میدهد که تغییر یعنی تحول از یك شکل به شکل دیگر ، بصورت عکسهائی جدا جدا و علاوه براینکه تغییر را بعنوان یك امتداد تحویل نمیدهد علت اینکه پس از این شی شی دیگری واقع شود هم پیدا نیست زیرا برای هستی همه کیفیات در مرتبه مساوی هستند ، مثلاً فرض میکنیم که وجود از توی این قندان میخواهد دفعتاً به میکروفون برود ، حال آیا لحظه ای که

از قندان بیرون میآید به چه دلیل به میکروفون برود ؟ یعنی برای وجود مساوی است که در اینجا باشد یا در جای دیگر چرا به اینجا برود ؟ در ضمن گفتن اینکه : " خدا میخواهد " هم فایده ای ندارد چرا که باز می پرسیم " چرا خدا میخواهد ؟ " میگوئید " برای اینکه به این هدف برسد " میگوییم : " چرا و به چه دلیل برای رسیدن به آن هدف باید بعد از این آن باشد ؟ چرا بالعکس نباشد ؟ چرا بعد از کیفیت آب رسیدن به کیفیت بخار متناسب و هماهنگ با آن غایت است ؟ "

و در اینجا مجبورید که امری ثابت و امری که جامع کیفیات باشد را بپذیرید که خصلت در آنجا متعین شود و بر اساس آن تفسیر کنید .

پس بنابراین هم تعددی توالی که بجای کلمه سرعت شما آقای جاجرمی ـ سئوال کردید) نفی کیفیت رابط را میدهد .

اما فرمایش جناب آقای سلیمی این بود که فرمودند یک چیز که تغییر میکند ، تغییر آن در همه چیز موثر است و در اینصورت پاسخ سئوالمان را نیافته ایم . آیا چرا پاسخ سئوالمان را نیافته ایم ؟

برادر سلیمی : وقتی یک خصوصیت از یک کیفیتی تغییر میکند مثلاً رنگش عوض میشود ، تمام عالم نگهدارنده این تغییر هستند و برای رفتن رنگ (۱) به رنگ (۲) رابط میشوند (طبق شکل الف) یعنی تمام عالم نگهدار یک حرکت هستند و بالعکس آن هم صادق است و این حرکت هم نگهدارنده حرکت تمام عالم میباشد . در اینصورت وجه مشترک در یک تغییر خاص همه عالم میشود که آنها هم درحال تغییر می باشند و در اینجا آیا ما میتوانیم از حرکت خاص تفسیر بدهیم یا نه ؟ آیا در مکانیسم وجه مشترک همه عالم است؟ آیا وزن است یا حجم ؟ به چه دلیلی یکی از اینها را بگیریم ؟ اگر همه اینها هم باشند که باز نمی توانیم راجع به حرکتهای مختلف تفسیر بدهیم . یعنی یک چیز کلی بدست آورده ایم و میگوئیم هر حرکت خاص واقع میشود بقیه حرکات نگهدارنده آن هستند و

این را در تعین در رابطه هم گفته بودیم و بدرد منطق هم نمی خورد •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس خلاصه شما ناراحت هستید که چرا بدرد منطق نمی خورد ؟

برادر سلیمی : مشکلی را هم حل نمی کند ، یعنی ما بدنبال وجه مشترک بودیم والان به وجه مشترکی دست پیدا نکرده ایم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر بدرد منطق بخورد مسائله حل است ؟

برادر سلیمی : اینگونه که معلوم است بدرد منطـــق نمی خورد •

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا بفرض محال که بدرد منطق بخورد چه ؟

برادر سلیمی : اگر بخواهیم یك قانون منطقی را بیان کنیم ، باید تمام عالم در نظر گرفته شود تا ببینیم که این قانون منطقی صحیح است یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر فرض کنیم بدرد منطـــق بخورد آیا سیر خوبی است ؟

برادر سلیمی : باید این خصوصیت را داشته باشد • یعنی وجه مشترك را اگر موضع خاص معرفی کردید آنوقت بدرد منطق میخورد •

برادر حجت الاسلام حسینی : این قسمت از سئوال شما که به چه دردی میخورد در مواضـــع بعدی بحث بآن می پردازیم •

برادر سلیمی : شما باید وجه مشترك را در اینجا معرفی کنید چرا که بنابـود که در حرکت خاص وجه مشترك یا خصلت نوعیه معرفی کنید و بعد بگوئید خصال نوعیـــه مراتب دارند تا برسد به نوع الانواع •

برادر حجت الاسلام حسینی : جواب این قسمت را اگر تا آخـر بحث داده نشد در آینده انشاء ••• عرض میشود •

برادر سلیمی: آیا الان وجه مشترك را برای یك تغییر خاص همه دنیا میدانید؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : برای تغییر خاص، همان قانونی صادق است که برای تغییر کل صادق است • یعنی اگر میگوئیم کلیه روابط طولی و روابط عرضی و ارتباط مشترک بین رابطه طولی و عرضی (یا رابطه زمان و مکان) و ربط جامع بین آنها، یا ارتباطی که میتواند این کیفیات را به طرف علت غائی ببرد، مطلب را برای ما خیلی سهل میکند و آثارش را هم خدمت شما عرض میکنم که یک مقسم تقسیم بندی تحویل ما میدهد که کلیه رشدها نمی‌تواند خارج از این مقسم باشد و همین یک اصل (مثل ممکن بودن جهان که یک اصل بسیار مختصر است و حاصل خیلی از تلاشهای فکری است) که بدست آید، بعد اگر مقسم برسه باشد و تقسیم کنیم در جمع بندی میگوئیم اگر هرگونه تغییری (رشد یا نکس در ادراک یا جای دیگر) بخواهد پیدا شود براین اساس تغییر میکند و بعد اینکه رشد و نکس چیست هم باید تفسیر شود تا دیگر خیلی راحت معنای صحیح از غلط را بدست آوریم پس اول باید تغییر را بدست آوریم که چگونه میشود شناسائی کرد و بعد تغییر صحیح را بشناسیم و بعد از آن است که وارد بخش خاصی میشویم •

برادر سلیمی : آیا هنوز به آنجا نرسیده ایم ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آنچه را که فعلاً درباره تغییر عرض میکنیم اینست که آیا تغییر و تغایر چگونه با هم رابطه دارند و همین را که ملاحظه کنیم یک قانون کلی بدست میآید و هروقت قدرت شمول قانون زیاد باشد به همان میزان به نظر ابتدائی است که بی فایده می‌نماید ولی تاثیرش نسبت به همه جا هست و صرفاً نسبت به یک جای خاص نیست یعنی به کلیه حرکتهای بعدی فکر خط میدهد •

برادر سلیمی : قید خاص خودش را نمی زنیم ؟ به نظر میآید که در حد کلیت آن در تعین در رابطه تمام شده بود •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : شاید برای حضرتعالی تمام شده باشد ولی برای بنده و دوستان تمام نشده باشد •

برادر سلیمی : پس در اینجا آیا یك خصلت نوعیه داریم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در اینجا آن چیزی را که زیاد رویش تاکید میشود مساله رابطه بین تغییر و تغایر است منتهی یك مقدار دقیقتر از آنچه که در تعین در رابطه می‌گفتیم • و در اینجا نزدیك به مقسم و نحوه تقسیم می‌باشیم •

فرمایش دوم حضرتعالی (آقای سلیمی) هم که آیا ربط مشترك خود منتجه است یا نه ؟ باید توجه کرد که خود منتجه ربط مشترك نیست • علت منتجه هم نیست • منتجه باشد که آب باشد و آب گاهی در تغییراتی که خود آن پیدا میکند باز هم بآن آب اطلاق میشود و در اینصورت باید چیزی در منتجه باشد ، خصلتی در منتجه باشد نه علت خود این منتجه و علت پیدایش منتجه و این که بگوئیم امر مشترکی در این منتجه و منتجه دوم هست • منتجه کلیه خصوصیات جمع برداری میباشد این چنین نیست که هیچ چیز در آن جدا شده ومشترك شمرده شود (ابتداً با قید خصوصیت فردیه که ملاحظه اش میکنیم) اگر براساس اصالت شئ نظر کنید و بگوئید این یك منتجه و آن یك منتجه از آب (این و آن برای آن بفرمائید) معنای این است که همه خصوصیات فردیه و شخصیه را دارید ملاحظه میکنید اگر اصول کلی تعین را در نظر گرفتید معنائی که از منتجه بکار میگیرید در آن خصوصیت شخصیه و فردیه نیست در این صورت اساساً تفسیرتان از منتجه هم تغییر میکند • اگر تفسیرتان از منتجه در شکل اصالت شئ باشد نه خود منتجه است و نه علت منتجه و نه ربط منتجه اگر براساس اصالت ربط باشد آن وقت عیبی ندارد و وارد این دستگاه میشویم و میگوئیم اصول کلی تعین این شئ و اصول کلی تعین آب در رتبهٔ بعد آن که هرکدام به جای خودش بلکه وقتی اکسیژنش هم وارد آهن میشود نسبت به اکسیژن که نگاه میکنیم دیگر نسبت به آب نمی‌توانیم نظر بکنیم ولی نسبت به اکسیژن که نظر میکنیم آنجا هم هنوز یکی است •

جناب آقای امیری فرمودند ، آیا نسبت بین چیزهائی که تغییر میکنند نسبیت نیست ؟ بلی همین است • بعد فرمودند ، آیا دارای یك قانونمند درون خود اشیاء نباید باشد ؟ بلی

وآن بالا تر از قوانین نسبیت میشود و غیر از آن قوانین میباشد و همان بود که یك جا اشاره کردیم به نام جاذبهٔ عمومی که تفسیر دیگری است از جاذبه • فشاری که تعین های عرضی و طولی را در جهت علت غایی نشان میدهد یعنی علت حرکت عرضی و حرکت طولی به کیفیت علت طولی به کیفیت علت غایی و به طرفی که به طرف غایت باشد و این مطلب بعدها بهتر واضح میشود والا ن اصرار برآن ممکن است بحث را مشکل کند •

برادر امیری : اگر بگوئیم تغییرها در عین حالی که متغایر هستند ارتباط و پیوستگی بایکدیگر دارند و این پیوستگی یا ارتباط یا نسبت بین تغییرها باعث کنترل یا نگهداری تغییرها نسبت به هم میشود برای حفظ جهت خاص ، و از وجه مشترك به عنوان نسبت بین تغییرها نام ببریم • چه اشکالی دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : وجه مشترك و نسبت یك مقدار کمی فرق دارد یا میگوئید قوانین نسبیت یا خود نسبیت ؟ یا میگوئید آن علت پیدایش نسبیت ؟ این سه را باید از یکدیگر تفکیك کرد • اگر قوانین را میگویید باید آن را ثابت بگیرید ، اگر خود نسبیت را میگوئید حتماً شی در حال حرکت را دارید بیان میکنید و اگر علت پیدایش نسبیت را میگوئید که نسبیت به این طرف است آن باید امر حاکم باشد •

برادر امیری : اگر بگوئیم خود این نسبت ها هم تغییر بکند منتها تغییرشان را به قانونمندی که آن قانونمند به تبع امر ثابت باشد برگردانیم • ولی در این مرحله که تغییر را بررسی میکنیم نسبت بین تغییرها عینیت دارد ، اگر تغییر است نسبت بین تغییرها هم میباشد چون اختلاف دارند • حالا ، وقتی طبق تعین در رابطه میگوئیم تغییرها بر یکدیگر اثر متقابل دارند و یکدیگر را کنترل میکنند تا آن جهت کلی حفظ بشود در حقیقت همین نسبت ها نیست ؟ به عبارتی این نسبت ها میباشند که کار آن امر مشترك را انجام میدهند و در این صورت اسم مشترك را هم روی آن میتوانیم نگذاریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا فقط نسبت ها است یا چیزی که دارای این

نسبت ها میباشد ؟

برادر امیری : مسلماً نسبت ها ، و خود شان به یك جایی بر میگردند و در این مرحله بحثی میتوانیم بگوئیم تغییرها به یکدیگر نسبت دارند .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی تغییرها نسبتی که دارند در عینیت است یا فقط در ذهن است ؟

برادر امیری : حتماً در عینیت است بعد اگر بفرمائید چرا این نسبت را دارند میتوانیم بگوئیم پتانسیل عمومی است که میگوید این نسبت را داشته باشید ، (این به عنوان ابداع احتمالی در برابر امر مشترك بود)

برادر حجت الاسلام حسینی : اشکالی ندارد ، البته توضیح آن را نباید در این جا وارد شویم ولی ابداع احتمال خوبی است .

جناب آقای سیف فرمودند ، آیا علت مبقیه همان علت حادثه نیست ؟ در مرتبه هستی حتماً !، (بلی) دوباره در مرتبه کیفیت سئوال میکنیم چرا ؟ چرا میگوئید علت مبقیه وعلت حادثه ؟ به عبارة الاخری علت اصل حدوث ممکنات حضرت حق ، علت رفتن به طرف علت غیر حضرت حق ، ولی چرا غایت این است ؟ چرا غایت غایتی نیست که حضرت حق را تنزیه کنید از او ؟ چرا میگوئید غایت باید هماهنگ با صفت فعل باشد ؟

برادر سیف : یعنی سئوال میکنید چرا خدا ، خدا است ؟!

برادر حجت الاسلام حسینی : خیر ، چرا خدا خلق کند این گونه است ؟ (خیلی فرق دارد) چرا خدا ، خدا است ؟ بر میگردد روی ذات واجب در حالیکه این ذات ، وجوبش وجوب بالغیر است بالذات نیست ، چیزی را دارید به ذات آن بر میگردانید میگوئیم چرا این متناسب با این غایت است ؟ چرا این غایت متناسب با اوست ؟ شما میگوئید یناسب به تبارك و تعالی فعل کامل است زیرا او وجود (هستی) مطلق است . معلوم میشود در فعل کمال و نقص وجود دارد و فعل ناقص را به کمال مطلق نمی توانید منسوب

کنید .

برادر سیف : معیار نقص و کمال جزء کمال میتواند باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : معیار حد و بی حدی است ، بی حدی معیار کمال مطلق است ، در فعل تناسب با بی حدی ، بی حدی فاعل نه بی حدی فعل ، این فعل هر چند محدود است و متکیف باید متناسب با فاعل بی حد باشد . این غایت باید متناسب با او باشد .

برادر سیف : متناسب با ذات او یا ... ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : متناسب با فعل او ، یعنی میگوئید جهان خلق نشده است برای بازی چرا ؟

برادر سیف : این را برگردانید به ذات غنی .

برادر حجت الاسلام حسینی : اول میگوئید فعل بازی نیست بعد میگوئید بازی سزاوار هستی مطلق نیست . مگر در بازی خصوصیتی است ؟

برادر سیف : از کجا میفهمیم بازی نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بازی نیست برمیگردد به خدا ، قضیه دو طرف دارد اگر دو طرف آن را حضرت عالی ملاحظه بفرمائید حل میشود اگر بنا نداشته باشید یک طرف آن را ملاحظه کنید ما هم نمی توانیم شما را وادار کنیم که آن طرفش را ملاحظه کنید . این بستگی به اراده شما دارد . دو طرف قضیه را برای من بیان کنید . طرف دوم قصه چیست ؟ شما میگوئید بازی نیست چون او بی نیاز و غنی از بازی است مگر بازی چه خصوصیتی است که آن را منزه میکنید از او ؟

برادر سیف : منشاء شناخت بازی از غیر بازی چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما بگوئید بازگشتش به او (خدا) می کند من میگویم بسیار خوب مگر این خصوصیت ذاتی دارد ؟

برادر سیف : یعنی قبل ازاین که اثبات وجود خدا بکنیم باید معیاری برای کمال وبی کمالی داشته باشیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : من یك چیز دیگر میگویم ، بعد ازاین که اثبات کردید وجوده تبارك و تعالی را برای اذهان غافل ما (والا وجود او که قطعاً ثابت است در تمام مراتب که کمال مطلق ، مطلق است واصلاً مرتبه درآنجا نباید ذکر شود) بعد از این که من هم توانستم غفلت نکنم و ترجه کنم شما بعد ازاین قسمت میگوئید هرچه او کند خوب کند . میگویم مگر خوب خاصیتی دارد که او بکند ؟ هرچه او خلق میکند نیکو میکند . مگر نیکو و نانیکوئی داریم ؟ میگوئید او منزه از ظلم است و منزه ازاین است که فعلش فعل خودش نباشد . میگوئیم فعل که خاصیتی نداود که فعل خودش باشد یا فعل دیگری باشد ؟

برادر سیف : این برمیگردد به این که ما هم به نحوی معیاری در تشخیص کمال وبی کمالی داشته باشیم و تنزیه ما نمی تواند بر جهل مطلق استوار باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : به عبارت دیگر عرض میکنم ، ما نمی توانیم بگوئیم ادراك ازحد نداریم و همین کافی است در مطلب ادراك داریم که این قدان بی نهایت نیست ، این خدا نیست ، همین کافی است . (من عرض که گفتم همان را تکرار میکنم پیاده هم بشود ولو مکرر باشد اشکال ندارد .)

یك غایتی شما قرار میدهید و میگوئید جهان خلق شده است برای رفتن به این غایت ، اختیاری هم که داده شده در یك نوسان خاص است به گونه ای که اصل غایت را به هم نمیزند . بعد میگوئید این که بعد ازدنیا عالم برزخ باشد متناسب است با رسیدن به اینجا ، بعد ازبرزخ ، قیامت باشد وبعد ازقیامت چه باشد متناسب بارسیدن به این جا (این غایت) من میگویم مگر قیامت وبرزخ خاصیتی دارند ؟ اگراول آدم دنیا بیاید بعد کوچك بشود و شیرخوار شود چه اشکالی دارد ؟ !

برادر سیف : همین سئوال را شما میتوانید بگوئید ، چرا چنین حرکت کردن

متناسب است با آخرت ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : این که شما دو کیفیت را کنار هم میگذارید و میگوئید از این (کیفیت) به آن (کیفیت) که برویم متناسب با رسیدن به این (غایت) معلوم میشود برای این (کیفیت) یك تناسبی و چیزی قائل هستید . همهٔ حرف من روی همین است . شما فقط درباره علت غایی که نمی‌گوئید من تنزیهی که میکنم معیاری دارم داریم (حد و بی حدی) بلکه من دست روی هر چیزی بگذارم ، یك اصل هستی و یك کیفیت هستی کیفیت هستی را وقتی در هستی شناسی نگاه میکنید میشود حد وجود . من میگویم چرا (حد وجود) این گونه باشد ؟

برادر سیف : بحث من اصلاً این جا نیست .

برادر حجت الاسلام حسینی : میخواهم عرض کنم اینجا هم دقیقاً به آنجا میخورد

برادر سیف : یکی این که ، از کجا میفهمیم این متناسب با این کمال است ؟ این متناسب است با این غایت ؟ درست است که این یك چیزی دارد ولی مشات فهم ما در این که بگوئیم این آن چیز را دارد و آن ، آن چیز را ندارد چیست ؟ در نفس الامر این متناسب با آن (غایت) به دلیلی اما آن چه که کمك میکند به ما در شناخت این (کیفیت) چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ما میگوئیم ، این تا وجوب نداشته باشد پیدا نمیشود ولو وجود بالغیر چون واجب بالذات نیست این حرف پذیرفتن این است که هستی وجوب لازم دارد ولو با واسطه .

حالا فرمایش حضرت عالی را تقریب میکنیم ببینیم درست فهمیدم یا خیر . فرمودید که ، علت مقیه و علت حادثه ، آن خلق حضرت حق کافی است در این که چیزی نگهداری شود و مرتبط کند کیفیت اول را به کیفیت دوم و ربط مشترك لازم نداریم .

برادر سیف : خیر ، حرف این است ، ما پذیرفتیم که خصلت های اشیاء

متغییرند ولی در عین حال میگوئیم بعضی سریع تغییر میکنند و بعضی کند تغییرمیکنند اگر خصلت را خصلت شی ساکن بدانیم بعد که میگوئیم این شی تغییر کرد (یعنی خصلتش تغییر کرد) باید بگوئیم این تغییر ، تغییر کرد • شما بگوئید این خصلت متناسب است با این کیفیت از تغییر ویرای این که این خصلت حفظ بشود باید این کیفیت تغییر ثابت بماند یا اگر بخواهد به صورت نسبی این خصلت باقی بماند و تدریجاً عرض بشود باید آن چه که باعث ظهور این خصلت شده است به تدریج تغییر بکند •

برادر حجت الاسلام حسینی : روی این قسمت عنایت بفرمائید قبل از ورود به مطلب شما آیا قبول دارید بعضی چیزها کند تر و بعض چیزها تند تر حرکت میکنند ؟ (ج بلی) و قبول هم دارید این کند تر و تند تر بودن علت ربط میشود یا خیر ؟

برادر سیف : خیر ، این روشن نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس نزاعتان در این است که چگونه عدم هم زمانی میتواند علت ربط باشد ؟

برادر سیف : من میخواهم ببینم میکانیزم این که یک چیز سریعتر است در بقاء یک خصلت و یک چیز کند تر چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : چه اثری دارد یا چرا ؟ علتش یا اثرش چیست ؟

برادر سیف : علت تفاوت خصال چیست ؟ این که بعضی چیزها زود تر ذوب میشوند و بعض چیزها نرم میشوند و دیرتر ذوب میشوند چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یک بحث در علت داریم و یک بحث در اثر ، قبول دارید وجود اختلاف در تغییر خصال این میتواند حلقه اولی را به حلقه دومی ربط بدهد یا خیر ؟

برادر سیف : چه ربطی ؟ ما به صورت ابتزاعی و به قول بعضی با زمان نیوتنی و زمانی که ساری و جاری باشد میتوانیم این دو کیفیت در حال تغییر را با هم بسنجیم

و به صورت نسبی بگوئیم این تندتر از آن و آن کندتر از این ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی وقتی شما هم تعددی توالی را نفی میکنید میگوئید تعداد توالی یکی نیست ؟

برادر سیف : خیر ، ما نمی‌دانیم وقتی این تندتر حرکت میکند به این معنی است که توالی های بیشتری دارد یا به معنی این است که فاصله ها بین توالی ها بیشتر است (یعنی مثلاً انفصال قائل بشویم)۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یک علت و یک میکانیزم و یک اثر داریم ۰ این سه مطلب را شما مخلوط میکنید ۰ شما اصل اختلاف سرعت را نفی میکنید ؟ این سئوال است ۰

برادر سیف : علت تغایر خصلت ها در نوعیه و شخصیه بودن چیست ؟ نمیدانم سرعت است یا چیز دیگری ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : کار به علت نداریم و میکانیزم را هم کار نداریم اول سراغ اثر میآئیم ۰ ببینیم اگر یک همچنین چیزی ثابت شود اثری در بحث دارد یا خیر ۰ و اگر اثر نداشت سعی نداریم در چیزی که اثر در کارمان ندارد برویم دنبال علت و میکانیزم آن ، هر چیزی میخواهد باشد اول کار میآئیم سراغ اثر ۰ اثر این که بپذیریم اختلاف سرعت است چیست ؟

برادر سیف : اختلاف سرعت در چه ؟ در نسبیت بقاء خصلت ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در سرعت حرکت ، حرکتی و تغییری هست ۰

برادر سیف : در چه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در کلیه اشیاء عالم ۰

برادر سیف : چون ما صرفاً به آثار میخواهیم توجه کنیم کار به کلیه اشیاء عالم نداریم و این که هستی متحرک است و ۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : هستی خیر ، کیفیات عالم در حال تبدیل هستند ۰

برادر سیف : یعنی آهن و بتده و ...

برادر حجت‌الاسلام حسینی : چوب و سقف و موکت و ... همه این ها در حال تبدیل هستند .

برادر سیف : و این که بعضی خصلت مشترک این ها مثلاً د های این دربرابر یك شی سومی یکی تندتر عوض میشود یکی کندتر یا حجم یکی در برابر ازدیاد دما زود باز میشود و یکی خیر ، و تا این اندازه اختلاف در آثار را من میگویم که یکی بیشتر باقی میماند و یکی کمتر ، من تا این اندازه میفهمم .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : حالا این را میفهمیم کار به میکانیزم و علت آن نداریم ، اول ببینیم اثری هم در بحث ما دارد یا خیر بعد برویم سراغ آن بحث ما .

یعنی اگر برای ما روشن شود اختلافی در تبدیل ها است که بگوئیم یك چیزی دو هزار بار تبدیل میشود و چیز دیگری (نسبت به مجموعه ملاحظه کنید با هر چیز دیگری) یکبار تبدیل میشود و چیز دیگری کمتر و بیشتر . اثر این امر در بحث ما چیست ؟ یك انسان از وقتی که در رحم مادر صورت انسانی پیدا میکند و کلمه انسان بر آن صحیح است و به او جنین انسان میگویند و بعد هم که تولید شد به او میشود گفت یك انسان هر چند کودك باشد با یك پیر مردی که آخر دم حیاتش باشد و بعد از نزع میگویید مرد و از انسانیت خارج شد . سن این آدم را میگوئید برابر با سن ده یا صد نسل فلان پرنده میباشد یا برابر با یك میلیون بار نسل فلان ویروس است . این ها آنقدر تبدیل شدند که دیگر اصلاً وجود ندارند و این آدم را میگوئید هنوز هست . یا مثلاً میگوئید فلان درخت چهار صد سال دارد و چندین نسل آمده اند و رفته اند ولی هنوز این درخت هست این سنجش‌ها گاهی میگوئید در شکل اصالت شئ و گاهی اصالت جمع ولی تغییرات عالم با یکدیگر مربوط هستند نفی هرکدام با نفی دیگران ارتباط دارد و اثباتشان هم ارتباط دارد .

و اثباتشان هم ارتباط دارد • به هرحال چون آخر وقت هست مهمترین قسمتی را که توصیه میکنیم این است که ، اول کار بحث بکنید در این که اثرش چیست ، ثم ماذا ، بعد از این که اثرش روشن شد آن وقت سئوال کنید حالا میکانیزمش چیست یا علت آن چیست •

برادر سیف : وقتی که ما علت بقاء این خصلت را بدست آوردیم • بعد علت تغییرش را هم میتوانیم کشف کنیم که وقتی خواستیم خصلت دیگری باشد چگونه باید بشود و بعد بفهمیم این شدن وابسته به چه شدن دیگری است ؟ یعنی اگر این تغییر سرعتش یک است برای این که کیفیت دیگری بشود باید سرعتش دو بشود بعد دنبال این برویم که چه بکنیم یک به دو برود • اول بفهمیم این خصلت ناشی از این گونه بودن است و آن خصلت ناشی از آن گونه بودن تا بعد بتوانیم این را به آن تبدیل کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین ، این که میگوئید یک چیز بقاء اش بیشتر از چیز دیگری است این را دارای خاصیت میدانید ؟ خود این بقاء علت ربط میشود یا خیر ؟

برادر سیف : چه نحوه ربطی ؟ در چه حدی ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در حدی که منفصل نباشد •

برادر سیف : باز سئوال را جواب ندادید ، چه نحوه عدم انفصال یا ارتباطی؟ من در ذهنم اگر مقیاس نداشتم و کیفیت سومی نبود که این دو کیفیت را با او بسنجم امکان ارتباط هم نبود ، در این حد میفهمیم ولی این که این دو مربوط هستند به یکدیگر بجز این که این ها نسبتی به یکدیگر دارند به این معنی که این دو است و این یک است نمی‌فهمم ، بیش از این ارتباط را توضیح بفرمائید •

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا انشاء ... تعالی در جلسات بعد ..

والسلام علیکم ورحمه ... وبرکاته •

بسمه تعالی

جلسه ۱۱۱ ــ گروه نظری

برادر معلمی : در جلسات مشترک و واحد قبل سیری برای اثبات اینکه مبنای تقسیم بندی چند تاست و وجه اشتراک و وجه اختلاف آیا در حرکتها (تغایرها) هست یا نیست ؟ و اگر هست به چه صورت است عرض شد . که اگر تکراراً بخواهیم عرض کنیم مهره اول و دوم این بود که همینطور که قبلاً گفته شده است در حرکت اتصال مطلق نیست در حرکت انفصال مطلق نیست از این دو نتیجه گرفته میشود که درحرکت هم وجه اختلاف است و هم وجه اشتراک است و تبیین مسأله را وقتی در مراحل بعد می‌کنیم نباید به یك طرف تکیه کنیم (یا وجه اشتراک یا وجه اختلاف) بلکه باید در هر مطلبی که گفته میشود این دو بعد قضیه که هم وجه اشتراک باشد هم وجه اختلاف در نظر گرفته شود و همراه با این مسأله حرکت کنیم . در قسمت اول که هستیم صحبت در مورد این نیست که وجه اشتراک چیست ؟ آیا وجه اشتراک هستی است ؟ کیفیت است یا چیز دیگر ؟

مهره سوم بعنوان یك ابداع احتمال رد می‌کنیم که "وجه اشتراک هستی بدون کیفیت باشد که همانطور که در جلسات قبل عرض شد اول که هستی بدون کیفیت وجودی ندارد حتماً هر هستی که هست کیفیت دارد از این مسأله هم که بخواهیم صرفنظر کنیم گفتن اینکه در این همهٔ متغایرین و متغیرین یعنی در حرکت در زمان و مکان هستی بدون کیفیت وجود دارد این هم نفی کننده تغییر و هم نفی کننده تغایر است .

مسأله چهارم که در آنجا مطرح شد مسأله تعیین در رابطه بود که یك دقت مجددی پیرامون تعیین در رابطه بکنیم که تعین در رابطه مطلبی است که دو بعد دارد . و اگر دوستان یکی از ابعادش را در بحثها فراموش کنند دچار اصالت شئ یا اصالت کلی که درونش تهی است میشوند که سر از اتصال مطلق یا انفصال مطلق درمیآورد . و آن اینست که وقتی در تعیین در رابطه می‌گفتیم یك کیفیت خاص در کیفیات خاصی متعین میشود

یعنی کیفیات خاصی یك کیفیت را خصوصیت می‌بخشند خود آن کیفیت هم خصوصیتی دارد که سایرین را متعین می‌کند یعنی دیگران این کیفیت را متعین می‌کنند و این کیفیت در تعین سایر کیفیات نقش دارد و به این معنا نیست که فقط قسمت اول جمله را در نظر بگیریم که یك کیفیت در رابطه متعین میشود . به این معنا که کیفیت چیزی از خود ش ندارد و یك مجموعه تهی هست که هر جا آنرا ببریم متناسب با محلش یك خصلت از آن بیرون میآید اگر بخواهیم این را مجموعه تهی در نظر بگیریم دیگر نمی‌توانیم بگوئیم هر جا این را ببریم خصلتی از آن بیرون میآید این اصلاً چیزی از خود ش ندارد . این تهی میشود سایر کیفیات هم تهی میشود و اصلاً کل مجموعه تهی میشود .

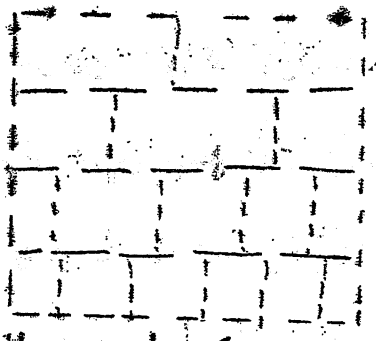
در هرکدام از ابعاد اگر بخواهیم در نظر بگیریم هر کیفیتی در آن بعد از آن بعد چیزی مخصوص به خود ش دارد . همانجور که در بحث امر ثابت هم که در نظر دوستان هست که صحبت می‌کردیم می‌گفتم که هر متغایری جایگاهی مخصوص به خود دارد و در آنجا بحث زمان و مکان را مطرح می‌کردیم بعد می‌گفتیم زمان یك کیفیت علاوه بر اینکه در رابطه متعین میشود یعنی یك کیفیت با توجه به سایر کیفیات متعین میشود . یك کیفیت زمان مخصوص به خود هم دارد یعنی زمان بعدی از کیفیت شد . زمان یك مسیر و تونل فرضی که کیفیت در آن حرکت کند نشد بلکه زمان جزء ابعاد کیفیت قرار می‌گیرد یعنی اگر بخواهیم در یکی از ابعاد بعد زمان یا مکان رنگ و وزن و حجم و هرکدام از اینها را که در نظر بگیریم . یك کیفیت از آن بعد هم چیزی مخصوص به خود دارد نه اینکه این کیفیت زمانی ندارد و سایرین هستند که به این زمان می‌دهند بلکه خود این زمان دارد و تعین زمانش هم بخاطر خود ش است هم بخاطر سایرین است برای اینکه خود این هم زمان سایرین را تعین می‌بخشد .

مسأله پنجم که مطرح شد مرکب بوده روابط بود با همان دید تعین در رابطه که هر کیفیتی را که می‌بینیم مجموعه ای از روابط است یعنی از زاویه اینکه این کیفیت با سایر روابط

نحوه اصطکاك و تبادلی دارد از زاویه کیفیات مختلف یعنی از زاویه روابط مختلف این کیفیت متعدد است و در عین اینکه متعدد است واحد است یعنی یك مجموعه واحد است که در رابطه با زمین دارای وزن است از زاویه زمین وزن است از زاویه هوا حجم است از زاویه نور رنگ است با اینکه ابعاد مختلفی دارد یعنی از زاویه های مختلف چیزهای مختلفی هست ولی در عین حال یك مجموعه است که این ابعاد را دارد • چرا که در مسأله قبل گفتیم که یك کیفیت در هر رابطه و هر بعد چیزی مخصوص به خود ش دارد • از همان بعد نه از بعد دیگر که چیز دیگری داشته باشد تا این بعد را بدهد بلکه از همین بعد در عین حالی که این بعد در رابطه متعین میشود در همین بعد چیزی مخصوص به خود ش دارد از آن بعد تهی نیست زیرا که اگر تهی بود نمی توانست در مجموعه روابط هم خود ش متعین شود و هم سایرین را تعین بدهد •

مهره ششم معنای حرکت بود که حرکت را یا با دو سه مرحله تعریف می کنیم جمله اول اینکه حرکت مساوی با توالی و پی در پی بودن و تعاقب و تقدم و تأخر است و بعد سئوال شود که توالی چه چیزی ؟ بگوئیم توالی دو کیفیت • حرکت مساوی با توالی دو کیفیت است • بعد بگویند توالی دو کیفیت منفصل ؟ بگوئیم نه در قبل تمام کردیم که در حرکت و در بین متغایرین انفصال نیست • توالی دو کیفیت غیر منفصل ثابت ؟ نه توالی دو کیفیت غیر منفصل غیر ساکن یعنی ممتد • یعنی کیفیات خود شان بعد دارند • این باز همان جمله تعین در رابطه است • همه این ٦ مهره ای که عرض کردیم جلوه های مختلفی از همان تعین در رابطه است چیز جدیدی نیست • یعنی اگر از بعد حرکت و بعد زمان بخواهیم به کیفیات نگاه کنیم هر کیفیتی در بعد زمان امتداد دارد • همانجور که در تعین در رابطه گفتیم هر کیفیت در هر بعدی امتداد دارد و بعد دارد • در آنجا هم چیزی مخصوص به خود ش دارد یعنی اگر ما در مورد یك حرکت می گوئیم که در آن وجه اختلاف و وجه اشتراك است و می گوئیم این حرکت قابلیت تقسیم به حرکات جزئی تری دارند هیچوقت

اینطور نیست که یك حرکت از ذرات ساکن و بدون بعد تشکیل شده باشد بلکه این حرکت یا بعد خاص از کیفیاتی تشکیل شده که در همان بعد خاص بعد دارد • یعنی حرکت را با توجه به سکون هیچوقت نمی توانیم حل کنیم • از سکون حرکت درست نمی شود از کنار هم چیدن ذرات ساکن حرکت بوجود نمیآید بنابراین کیفیاتی را که ملاحظه می‌کنید در بعد زمان امتداد دارند • بعد مهره هفتم مطرح شد • توجه به معنای حرکت و تعین در رابطه و مرکب که وقتی کیفیات را مرکب می‌بینیم شکلی مانند شکل زیر که یك کیفیت را از بعدی رنگ و از بعدی وزن و از بعدی حجم می‌گیریم •



بعد می‌گوئیم خود حجم ، خود رنگ چون رابطه هستند • و حرکت را هم به توالی دو کیفیت غیر متصل ، غیر ساکن تعریف کردیم • یعنی اگر بگوئیم رنگ شماره (۱) رنگ شماره (۲) رنگ شماره (۱) در بعد زمان ، در بعدی که حرکت می‌کند ممتد است و امتداد دارد • صفر نیست یك نقطه بدون بعد نیست بلکه امتداد است • در عین حالی که ما می توانیم رنگ (۱) و (۲) را تجزیه کنیم به رنگهای کوچکتری • و بگوئیم این از کیفیتهای کوچکتری درست شده اگر اینکار را هم انجام دهیم باز همان کیفیات را هم بدون بعد نمی‌توانیم در نظر بگیریم بعد گفته شد اگر چنین شکلی مثل شکل روی تابلو باشد وقتی رنگ (۱) تبدیل به رنگ (۲) میشود بقیه روابط که وزن و حجم و سایر مشخصات و ابعادی باشند که این کیفیت خاص با سایر روابط دارد می‌توانند نگهدارنده حرکت باشند یعنی از بعد اشتراك که به این اختلاف نگاه می‌کنیم می‌گوئیم رنگ (۱) رفت و رنگ (۲) آمد بنظر میرسد که تحول است رنگ (۱) و (۲) از هم مجزا بودند • و بارفتن (۱) و آمدن (۲) تحول روابط شد • ولی از بیرون که نگاه می‌کنیم که این رنگها در یك مجموعه روابطی بودند در یك مرکب خاص

بودند که آن مرکب دو رنگ را به خود ش گرفت • بنابراین تحول به معنای اینکه رابطه این رابطه که در بیرون است
قطع باشد نیست رابطه در بیرون است وقتی که به خود رنگ توجه می‌کنیم اگر بخواهیم بگوئیم رنگ (۱) و (۲) چه میشود ؟ رنگ (۱) و (۲) منهای سایر تعینات وجود ندارد اگر بخواهیم فقط رنگ (۱) و (۲) را بررسی کنیم باید سایر کیفیات را به نحوی به رنگ (۱) و (۲) منتقل کنیم • چون رنگ (۱) و(۲) جدا از سایر کیفیات نمی‌تواند وجود داشته باشد • بنابراین اگر ما وجه اشتراک را بیرون آورده بودیم این وجه اشتراک باآن دو متفا یر رابطه دارد یعنی در حاق هویت آنها اثر دارد • بنابراین وجه اشتراکی را که در بیرون می‌گفتیم عین همین وجه اشتراک در داخل نفوذ دارد و وجه اشتراک داخلی است یعنی داخل و بیرونی ندارد یعنی رنگ (۱) و(۲) را که می‌گوئیم در این وجه اختلاف هم وجه اشتراک است • و در هر وجه اشتراکی باز وجه اختلاف است یعنی اینکه کیفیات مختلف را وقتی با هم بسنجیم هر دو کیفیت هم بینشان وجه اختلاف است هم وجه اشتراک و این مسأله پایانی ندارد که بگوئیم تجزیه می‌کنیم در آخر یا به وجه اشتراک محض بین دو کیفیت یا به وجه اختلاف محض بین دو کیفیت برسیم که اگر به این مطلب برسیم سر از اتصال مطلق یا انفصال مطلق در می‌آورد • و مرکب و تجزیه ای هم که در اینجا می‌گفتیم به معنای اصالت رابطه بود نه اصالت شئ • یعنی وقتی ما وزن و حجم و رنگ می‌گوئیم وقتی رنگ را در نظر می‌گیریم خود رنگ هم رابطه ای است و مرکب است اما نه مرکبی که در درون آن باید تجزیه کنیم • خود آن چیزهائی را که قبلاً در نظر می‌گرفتیم اجزائی میشوند که این رنگ را تعین می‌بخشند یعنی خود رنگ با وزن و حجم و سایر کیفیات ارتباطی دارد که آن ارتباطات یک رنگ را تعین بخشیده اند • بنابراین مرکبی را که می‌گوئیم مرکبی نیست که از بزرگ شروع شود و به کوچک برسد • همانجور که در تعین در رابطه می‌گفتیم شامل و مشمول معنا ندارد • این مرکبی را هم که در اینجا می‌گوئیم به همان معنا هست که وقتی یک کیفیت را در نظر می‌گیریم بعد که روابط درونیش را می‌خواهیم

بررسی کنیم خود آن کیفیت و خود آن خصال اجزائی برای این میشوند • چون درمحدوده و محوطه تعین در رابطه حرکت می‌کنیم • بعد سئوال میشود این مطلب که وجه اشتراك و وجه اختلاف می‌گوئیم از بیرون و درون که نگاه می‌کنیم آیا بی حداست ؟ تا کجا ادامه دارد • می‌گوئیم تا مجموعهٔ تعین در رابطه تا آنجائی که تغییر و تغایر است • از مجموعه تعین در رابطه که بیرون آمدیم که قبلاً صحبت کردیم این مجموعه تعین در رابطه بخاطر آن امر ثابت تعین پیدا کرده اند یعنی جا وگاه هر کیفیتی به توسط امر ثابت تعیین شده است یعنی به آن خاطر است بنابراین می‌گوئیم این مجموعه تعین در رابطه تحقق آن امر ثابت هستند نه آن امر ثابت بعنوان قانون بلکه امر ثابت بعنوان قانونمند که به اصطلاح اثری که این کیفیات در تحقق آن امر ثابت دارند مربوط به یك رابطه جزء یا کل یا یك رابطه تنها نیست مربوط به همه رابطه ها است و در حاق هویت و شخصیت تمام کیفیات نفوذ دارد • بنابراین آن چیزی که در اینجا همه را جمع کرده است • نفوذی است که امر ثابت در همه کیفیات دارد در تغییر و تغایر چیزی که وجه مشترك واقع میشود خود ش کیفیت است هستی بی کیفیت نیست که در جای دیگر همین وجه اشتراك وجه اختلاف است و همین وجه اشتراك در حال تغییر است و همین وجه اشتراك هیچگاه ثابت وساکن نیست • سئوالی که در آنجا مطرح میشد این بود که اختلاف امتداد ها چگونه میتواند وجه اشتراك باشد ؟ بعد گفته میشد اگر ما بگوئیم رنگ و وزن بعنوان دو رابطه باهم تغایر دارند یااین تغایر را باید تغایر عدم ووجود در نظر گرفت یا باید تغایر "ازبعدی" در نظر بگیریم یعنی یا باید بگوئیم وزن چیزی دارد که رنگ آن چیز را ندارد اینکه بگوئیم رنگ کیفیتاً چیزی را دارد که وزن ندارد این با تعین در رابطه جور در نمی‌آید • چیز بودن هر چیزی کیفیت بودن هر کیفیتی در رابطه متعین میشود • نمی‌تواند جدا ازسایر روابط باشد • بنابراین اختلافی که بین دو کیفیت است از همان بعد امتداد شان است • ازبعد کیفیتشان است یعنی کیفیتی که معنای کمیت پیدا میکند یعنی کش‌آمدن و امتداد

دریك بعد اگر رنگ و وزن را بخواهیم دارای ۵۰ خصلت و رابطه مشترك بگیریم ۰ ازیك بعد حداقل با هم فرق دارند ازبعدی که فرق دارند بعد عدم و وجود نمی تواند باشد چون اگر وجودی بود کیفیتی دارد و اگر کیفیتی بود با سایرین رابطه ای دارد بلکه باید دربعدی باشد واگر خواست در بعدی باشد و اختلاف هم حفظ شود باید یکی ممتدتر ویکی امتداد کمتری داشته باشد واگر یکی خواست ممتد تر باشد ویکی امتداد کمتری داشته باشد که چون در حرکت هم بین متوالین انفصال نیست شکلی بوجود می آید که هر کیفیتی می تواند وجه مشترك بین کیفیات واقع شود هم در بیرون و هم چون از هم جدا نیستند و درونشان اثر داشته باشد که درون و بیرونی ازاین جهت به معنای اصالت شی معنا ندارد ۰ بنابراین وجه مشترك هم خودش کیفیتی میشود که درجای دیگر وجه اختلاف واقع میشود ۰ دارای زمان و دارای امتداد است ۰ و این بحثی بود که درجلسات واحد مطرح شد که اگر الان دوستان اشکالی دارند مطرح بفرمایند تا پاسخ آن گفته شود ۰

برادر حسینیان : سئوال اصلی که در رابطه بااین مطلب قبلاً مطرح بوده و ظاهراً سئوال اصلی بود که در رابطه با تغییر مطرح شد این بود که مکانیزم تغییر چگونه است یعنی شما اینجا به لسان تحول بیان فرمودید و ماسئوال را اینجور مطرح میکنیم که وقتی که کیفیت متحول میشود یعنی یك رابطه اش عوض میشود رابطه (۱) به (۲) تبدیل میشود آن رابطه چگونه میشود ؟ بعبارتی رابطه جدید چگونه حاصل می شود ؟ آیا تدریجاً تبدیل میشود یا اینکه فاصلی بین وجه اختلاف باید ملاحظه شود ، فاصل وجه اختلاف را ازیك طرف نسبیت اتصال می فرمائید از طرف دیگر می فرمائید وجه مشترکی بر آن حاکم است که آندو چیز مشترك را بهم وصل می کند ۰ وجه تمایزی که بین دو چیز مختلف وجود دارد چگونه می شوند ؟ خلاصه آیا این تحول (۱) به (۲) تدریجی حاصل می شود یا دفعی است ؟ اگر بفرمائید تحولی است معنائی از تغییر ارائه نداده اید ۰ سئوال

دوم اینستکه در این مطلب متغیر چیست ؟ آن چیزی که تغییر می‌کند چیست ؟آیا اسم تغییر را بر آن می‌گذارید یا مجموعه ای ثابت است که رابطه هایش عوض می شود آنچیزی که تغییر می‌کند و متغیر چیست ؟

برادر سیف : فرمودید که یك چیزی را یك کیفیت دارد که کیفیات دیگر ندارد حالا آنچیزی که مخصوص به یك کیفیت است آیا درهمه ابعاد است ؟ یعنی درهمه ابعاد یك کیفیت چیز خاصی دارد که دیگر کیفیات آن چیز خاص راندارد ۰ آیا این کیفیا ت خاص جدای از دیگر کیفیات متعین شده یا نه ؟ اگر جدای از کیفیات دیگر متعین شده است کیفیت است و ما گفته ایم که کیفیت در رابطه متعین می شود و اگر آن کیفیت خاص خودش است از کجا پیدا شده است ؟

برادر معلمی : مااین را در تعین در رابطه عرض کردیم که یك کیفیت در رابطه معین می شود یعنی هم خودش چیزی دارد هم دیگران چیزی دارند ۰

برادر سیف : آنچیزی که خاص خودش است اگر در رابطه متعین شده باشد پس مال خودش نیست اگر هم قبل از اینکه در رابطه متعین شود چیزی دارد آیا آنچیزی که دارد کیفیت است یا نه ؟ اگر کیفیت است از کجا ؟ این با اصالت شی سازگار است که بگوئیم کیفیات قبل از اینکه در ربط قرار بگیرند کیفیاتی هستند خاص خودشان و بعد در رابطه قرار می‌گیرند ۰

فرمودید کیفیات را می شود با امتداد خاص نشان داد سئوال اینستکه اگر این امتدادها را نصف کنیم باز هم امتداد هست آیا کیفیت هم عوض می شود یا نه ؟ اگر کیفیت عوض شود در اینصورت ما گفته ایم که در یك تغییر خاص ابتدا و انتهایش متغایر است بنابراین نمی توانیم یك امتداد خاص را بعنوان کیفیت تلقی کنیم مگر به شکل انتزاعی ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : معذرت می خواهم اشکال اول این بود که دوران بین پذیرش اصالت شی و اصالت جمع می شود دومی اش چه بود ؟

برادر سیف : عرض کردم که اگر کیفیت را بصورت امتداد نشان دهیم و بگوئیم نسبت یك امتداد به امتداد دیگر مثلاً ۲ برابر است اگر چنین باشد آیا واقعاً از ابتدا تا انتهای این امتداد را نشانهٔ یك امتداد خاص می‌دانید که اگر امتداد بزرگتر را نصف کنیم که مساوی کیفیت اول شود آیا واقعاً کیفیتش عوض شده است ؟ ضمن اینکه اگر ما بخواهیم اینجا وارد مقوله نشاندادن رابطهٔ بین کیفیات بشویم آیا لازمه اش این نیست که راجع به "کمیت" و رابطه اش با کیفیت بحث کنیم ، آیا رابطه "کم و کیف" بعنوان یك مقدمه بحث نبایستی طرح شود ؟

برادر امیری : چیزی که کلاً گفته شده اینستکه در حرکت مرکب (در تعین در رابطه) وجه اختلاف و وجه اشتراك است . به نظر من سئوالی که بعنوان سئوال اصلی جلسه مطرح بود که چرا اختلاف امتدادها علت وجه اشتراك است اینرا با توجه به کمیت جواب دادند که به نظر من شاید جواب کافی نباشد . به این ترتیب که ایشان (آقای معلمی) می‌فرمودند که اگر یك مرکب را در نظر بگیریم عبارتست از مجموعه ای از روابط که خود شان امتدادهای مختلفی هستند و درعین حال وحدت دارند حال اگر برای تفسیر حرکت یك مرکب ما یکی از رابطه هایش را بنام رنگ بخواهیم در نظر بگیریم و با وزن مقایسه کنیم اینگونه می شود که اینها و رابطه اختلاف در امتداد دارند اختلاف آنها هم نمی تواند یك چیزی باشد که در یکی باشد و در دیگری اصلاً نباشد . دلیلش هم این را می‌فرمائید که اگر اینطور باشد ما قبلاً طبق تعین در رابطه نتیجه گرفته بودیم که چیز داشتن هر کدام توسط سایرین متعین می شود لذا نمی توان گفت که چیزی دارند که سایرین ندارند و این با اصالت شئ سازگار است . با همین استدلال می‌فرمودند پس اختلاف آنها در کمیت است چرا که اگر کیفیتی را این داشته باشد و کلاً دیگری نداشته باشد سئوال می شود که این کیفیت چگونه متعین شده است ؟ اگر بگویند که خودش دارد که این خلاف تعین در رابطه است و اگر در رابطه با چیزهای دیگر متعین شده است این بیانگر اینستکه دیگری

هم باید این کیفیت را داشته باشد و می‌گفتند چیزی باید هم این داشته باشد و هم آن الزاماً این اختلاف اختلاف کمی است • سئوال من اینجا بود که اگر چیزی خصلتی را در رابطه کسب کند به معنای اینست که چیزهای دیگر همان روابط را باید دارا باشند یا نه ؟ یعنی قبلاً یك حرف می‌زدیم و می‌گفتیم هر رابطه تعینش در رابطه بابقیه چیزهاست بعد می‌گفتیم مجموعه تهی نیست یعنی این هم یك چیزی دارد حالا این هم آن را نقض میکند حال بفرمائید هر چیزیك چیزی که دارد باید دررابطه با چیزهای دیگر بگیرد واز این نتیجه بگیرید که پس کیفیت نمی‌تواند باشد پس کمیت است این بدان معناست که چیزی نمی‌توانید داشته باشید که منسوب به خودش باشد این منجر به مجموعه تهی میشود و اگر از آنطرف هم بگوئید که می‌تواند داشته باشد این حرف نقض میشود • این یك قسمت از مطلب بود •

یکی دیگر اینکه گفته شد که آن دو کیفیت که اختلاف دارند و وجه اختلاف نمی‌تواند کاملا در یکی باشد و در دیگری نباشد نتیجه گرفته شده که این چیز باید در هر دو باشد واز اینکه بهر حال باید مختلف باشند نتیجه گرفته شد ه که اختلاف آنها نمی‌تواند کیفی باشد و باید کمی باشد •

اولاً آیا چگونه و چرا چنین نتیجه گیری را می‌کنید یعنی این مسأله کمیت یعنی چه ؟ از کجا وارد بحث شده و در مقابل کیفیت قرار گرفته است باید تبیین شود • ثانیاً با این استدلال شما تنها فرموده اید که مطلقاً نمی‌توانند مختلف باشند واز همین دو نتیجه گرفته اید که :

۱ــ اختلاف کیفی نیست

۲ــ اختلاف کمی است

وحال آنکه نفی اختلاف مطلق آنها چیزی جز اقرار به نفی اتصال آنها و اقرار به وجه مشترك داشتن آنها نیست می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که اگر ما تکیه کنیم که در حرکت و در ــ

تعین در رابطه و در مرکب بودن حرکت فقط وجه اختلاف و وجه اشتراک است همین برای تفسیر حرکت کافی نیست چه نیازی داریم که وارد کمیت و کیفیت شویم • یعنی بنظر می‌آید در تبیین آن اشکال است • و سئوال از استاد دارم که بفرمایند چه نیازی دارد و آیا واقعاً ما می‌توانیم آن قسمتش را وارد شویم یا نه ؟ همینکه بگوئیم وجه اختلاف و وجه اشتراک در این سه قسمت که غیر قابل انفکاک از هم هستند ، نیست تکیه آن را هم به اتصال مطلق و انفصال مطلق بکنیم یعنی بگوئیم درحرکت ، در تعین در رابطه و در مرکب که اینها در حقیقت یکی است انفصال مطلق و اتصال مطلق نیست • پس وجه مشترک و وجه اختلاف است • همین یعنی تفسیر حرکت مگر تفسیر حرکت چیست و آن سئوال را اگر بخواهید جواب دهید این اشکال مطرح میشود •

برادر خوش اخلاق : آنچه را گفته شده تقریر می‌کنم و بعد روی نقطه مورد نظر دست می‌گذارم امر ثابت را گفتیم یک امر یکپارچه ای که بخشهای مختلفی دارد و در عین حال روابط بخش‌های مختلف نیز بساطت دارد یعنی امر ثابت یک امر یک پارچه بسیط است که کلیه تعینات را مشخص می‌کند • کلیه تعینات یعنی از اولین تا آخرین قدم • — چیزی که مورد نظر است اینست که ما الان روند را چه بطرف علت غائی بگیریم و چه به هر طرف دیگر بهرحال جهت دارد • اگر بگیریم که از یک جا شروع شده و به اینجا آمده یک سوی کیفیتها را پر کرده است • در آتیه کیفیتهائی هستند که پر خواهند شد • یعنی هنوز بوجود نیامده اند و آنها هم تحت امر ثابت هستند • بین این مقطعی که الان ما هستیم و مقاطع بعدی که هنوز نیامده که امر ثابت همه را می‌پوشاند • چه رابطه ای وجود دارد ؟

آیا رابطه رابطه ٔ قانونی است ؟ در سئوالی که چند جلسه قبل داشتم این بود که قوانین نمی‌توانند جدا از این اشیاء وجود داشته باشند • اگر قوانین نیستند انفصال هم که نمی‌تواند باشد • این رابطه چگونه تبیین میشود بعد ما گفتیم هرجزء زمان خودش را

دارد وگفتیم که در رابطه با آن منتجه نهائی معین میشود ما می‌بایست این رابطه را داشته باشیم تا بتوانیم این زمان را با آن منتجه نهائی مشخص کنیم و خلاصه این رابطه باید باشد اما این رابطه چگونه است ؟ این در مورد امر ثابت بود .

مسأله دیگر راجع به جاذبه و فشار عمومی بود هر کیفیتی در مرتبه خود ش یک فشاری و یک اثری در جهت خاص است . یک اعمال نیرو با یک کیفیت خاص است . آن جاذبه عمومی که جهت هستی را نشان می‌دهد آن هم چون فشاری در جهت خاص است خود ش باید یک کیفیت خاص باشد . یک جایگاه خاصی در این روند می‌خواهد جایگاه آن را هم مشخص کنید که کجا است ؟

مسأله دیگر در مورد رابطه است . یک جا گفته شده که قانون نفس رابطه است . اشیاء با قانون فرق میکنند . اگر نفس رابطه قانون هست و من خود قانون را در صورتیکه به شکل این اشیاء در نیامده باشد نفس رابطه می‌بینم آن که رابطه را بصورت ملموس در میآورد آن چیست ؟ باضافه اینکه باز در جاهائی گفته شده که اشیاء خود شان (که ما به آن روابط می‌گوئیم) یک چیزی در درون خود شان دارند این چیز از یک زاویه اگر نگاه کنیم این سئوال را به ذهن می‌آورد که ما وقتی خود رابطه می‌گوئیم رابطه یعنی چیزی که دو چیز را بهم ارتباط می‌دهد درون این باید یک مایعی وجود داشته باشد که این با ارتباطهای گوناگون شکلهای گوناگون به ما تحویل می‌دهد یعنی آن ماده و جوهره ای که این ارتباطات مختلف باعث تعینات مختلف آن میشود باز چیزهائی هست که از نظر من مبهم است .

بعد از اینها قضیه وجه اشتراک و وجه اختلاف حل خواهد شد . مثلا این ساختمان را اگر کسی ده سال دیگر بیاید ببیند می‌گوید این همان ساختمان است بیست سال دیگر هم بیاید ببیند می‌گوید همان ساختمان است در حالیکه ممکن است سقف آن ریخته باشد در آن پوسیده باشد . رنگ آن رفته باشد . اما باز به آن می‌گویند همان ساختمان است

در حالیکه تغییراتی کرده است • چیزی که در آن مانده چهارستونی است که تا مادامی که آن چهار ستون در آن هست میشود به آن گفت که این همان ساختمان است •ومیشود این را به اختلاف سرعت و شتابی که بین کیفیتها هست ربط داد وباز چیزی که بنظر میرسد خصلت نوعیه را هم مانسبت می دهیم والا هر چه هست خصلت شخصیه است منتهی در حدی که خصلتهای شخصیه برای ما تغییرشان محسوس نیست به آن خصلت نوعیه می‌گوئیم • وقتی آن هم در هم شکست مثلاً ستونهای اطاق و خانه دیگر وجه اشتراکی باقی نمی‌ماند که ما بگوئیم این همان ساختمان است و در واقع میشود گفت تغییر این امر مشترك برای ما محسوس شده است والا از اول هم تغییر خود ش‌را داشته است •

برادر جاجرمی : من فقط یك سئوال طرح می‌کنم که اگر سئوالات آقای سیف پاسخ داده شود بعض از مسائل حل میشود •

با توجه به تعین در رابطه که اگر یك رابطه در مجموعه تغییر کند آن مجموعه کیفیتاً کلاً مجموعهٔ دیگری خواهد شد این حاصل تعین در رابطه بود که کیفیت بشرط ربط است و اگر یك رابطه غیر از رابطه دیگر شد کیفیت و کیفیت دیگری خواهد بود •

اگر این را بپذیریم شکلی که آقای معلمی کشیده اند هیچ جایش‌نمی تواند ربط مشترك برای جای دیگرش‌باشد •

برادر معلمی : پس‌ربط مشترك اصلاً نداریم ؟

برادر جاجرمی : بااین تعبیر نداریم •

برادرمعلمی : یعنی باتوجه به تعین در رابطه همه کیفیتها از هم منفصل میشوند •

برادر جاجرمی : نه باتعین در رابطه شاید بتوان مفهوم دیگری بدست‌آورد که تغییر را هم ثابت‌کند •

برادر معلمی : مگر شما نگفتید که اشتراك را نفی می‌کنید • و می‌گوئید هیچ

وجه مشترکی نمی‌توانید قائل شوید • می‌گوئیم پس تعین در رابطه نتیجه می‌دهد که کیفیتها منفصل هستند • (در مکان و زمان) •

برادر جاجرمی : نه ، آن چیزی که در تعین در رابطه نتیجه گرفتیم آن را دقت بفرمائید شما آیا قبول دارید که اگر یك رابطه عوض شد کیفیت عوض میشود • این را ما در تعین در رابطه تمام کردیم که کیفیت •••

برادر معلمی : وجه مشترك هم در آنها هست ؟

برادر جاجرمی : بله ، دنبال آن می‌گردیم تا آنرا پیدا کنیم •

برادر معلمی : پس وجه مشترك را قبول دارد ؟ (ج ـ بله) اینکه دوجور شد اول می‌گوئید قبول داریم در تبیین می‌گوئید قبول نداریم • کلاً عوض میشود یعنی وجه اشتراك نیست•

برادر جاجرمی : وجه اشتراك را قبول داریم ولی بااین تفسیری که اینجا میشود اگر رنگ (١) به رنگ دیگری تبدیل میشود چون همین رنگ (١) بوده که وزن و حجم خاص‌را معین کرده وقتی رنگ تغییر میکند وزن و حجم و چیزهای دیگر هم چیز دیگری خواهند شد چون تعین اینها در رابطه با هم است • پس نمی‌شود گفت همان وزن یا همان حجم برای آن رنگ خاص‌بتواند ربط مشترك قرار گیرد •

آخرین نتیجه صحبت آقای معلمی اینست که اختلاف را که طرح می‌کنیم مجبوریم اختلاف درکمیت را طرح کنیم • اختلاف درکمیت دو امتداد یکی بیشتر و یکی کمتر • این کمیت را تعریفی ارائه دهید تا مشخص‌شود رابطه آن با بحث کیفیتی که تا حال داشتیم چه بوده است ؟ چون ما تا حال می‌گفتیم بحث کیفیت شناسی داریم و روی کیفیات دقت میکنیم بحث کمیت که در اینجا طرح شده اگر رابطه اش‌را مشخص‌کنید بحث روشن تر میشود •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : با تمثیل کم را بیان می‌کنند یا بین (١) و (٢) انفصالی قائل هستند •

برادر جاجرمی : قبلاً تمام کردیم که بین (۱) و (۲) انفصال نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس از (۱) تا آخر (۲) امتداد است ؟ (ج - بله) پس کجای این کم واقـــع شد ؟

برادر جاجرمی : امتداد کمتر و امتداد بیشتر چرا ؟ چرا می‌فرمائید یک امتداد بیشتر است و یک امتداد کمتـر است ؟ کمتر و بیشتر در امتدادی که کیفیت است •••

برادر حجت الاسلام حسینی : برای قابلیت تصویر و ملاحظه است یا میگویند این و (۱) آنجا قطع میشود و بعـــد (۲) میشود ؟

برادر جاجرمی : نه انفصال را قائل نیستم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر انفصال را قائـــل نیستند دیگر کم و بیش به این نحوه میشود یا این برای ترسیم است ؟ برای اینست که تصویر در ذهن شود ؟

برادر جاجرمی : به همین دلیل می‌گوئیم که و بیش اصلاً نمی توانیم بگوئیم یعنی اگر امتداد را به این معنا قبول کنیم • یعنی بتوانیم ملاحظه کنیم که انفصال نیست کـم و بیش معنا پیدا نمی‌کنـد •

برادر حجت الاسلام حسینی : عرض بنده را پاسخ بفرمائید که ایشان بـرای تقریب به ذهن است که یا نجور این را می‌کشند یا می‌گویند (۱) آنجا قطع میشود ؟

برادر جاجرمی : نخیر قائل نیستند قطع میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس برای نزدیک شدن به ذهن است ؟ (ج = بلـه) پس مناقشه حضرتعالی ، مناقشه در مثال است ؟

برادر جاجرمی : نخیر ایشان در محتوای کلامشان اشاره به کمیت می‌کنند • نه اینکه به این شکل توجـه کنند •

برادر حجت الاسلام حسینی : در محتوای کلامشان آن کلامی که می‌گویند در کنارش یک کلام دیگر می‌گویند یعنی مجموعه دو کلام را بیان می‌کنند یا فقط همین یک جمله

را می‌گویند ؟

یعنی ایشان هم می‌گویند زمان امتداد است و هم اختلاف سرعت را بحث می‌کنند یا میگویند زمان امتداد نیست و انفصال است ؟

برادر جاجرمی : ایشان زمان را امتداد می‌گیرند •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر چنین باشد کلامی که در این باره میگویند در اختلاف سرعت و قرینه میشود یا نه ؟

برادر جاجرمی : قرینه نمی شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر بخواهند یك قسمت را برای قسمت دیگر قرینه قرار دهند باید چکار کنند ؟ یعنی اگر خواستند قرینه ای قرار دهند که غرض ما از امتداد ، امتداد متعارف نیست و غرض ما از انفصال ، انفصال متعارف نیست باید چکار کرد ؟ یعنی هرگاه یك مفهوم جدیدی کشف شد بوسیله ملزم کردن دو یا سه تغییر باید آن را حل کنند یا باید یك راه دیگری پیدا کرد ؟

برادر جاجرمی : بهرحال اگر امتدادها را به معنای اختلاف تغییرها بگیریم بحث کیفیت است •

برادر حجت الاسلام حسینی : اول خود امتداد معنای انفصال نمی‌دهد را تمام کنید • اگر نمی‌دهد یعنی چه اختلاف سرعت داشته باشند و چه نداشته باشند معنی انفصال نمی‌دهد •

برادر جاجرمی : بله معنی انفصال نمی‌دهد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر معنای انفصال نمی‌دهد آنوقت با توجه به این معنائی که می‌فرمائید توجه به این داشته باشید که تغییرات هم در عین حال هست تغییراتی که منفصل نباشند این تغییرات چگونه تغییراتی هستند ؟

برادر جاجرمی : تغییراتی هستند که با هم اختلاف دارند •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : بله ما هم همین را گفتیم •

برادر جاجرمی : تغییرات میکروفونی داریم تغییرات آبی هم داریم • تغییرات رنگی و تغییرات حجمی داریم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اینکه بگوئیم زمان هرشی برابر با تغییرات خود اوست جداگانه امتدادهای جداجدا هستند ؟ یعنی انفصال مکانی را می‌پذیرید •

برادر جاجرمی : امتدادهایشان هم از طریق رابطه های متکیف ، بهم ربط پیدا میکند که آنها هم در حال تغییر است • یعنی رابطه رنگ و وزن هم خودش یک کیفیت از رابطه است که در حال تغییر است آن هم یک امتدادی است •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس بین خود امتدادها هم از طریق امتدادها اتصال برقرار است ؟ یعنی انفصال بین امتدادها را قائل نیستند ؟

برادر جاجرمی : انفصال بین امتدادها را قائل نیستم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس بنابراین فقط قائل به اختلاف جهت هم نشده اید • یعنی با این بیان بنا شد اگر حشره ای مانند پشه دارید که در یک ٦ ماه تولید و مرگش است و یک حیوان دیگر مانند اسب ده سال عمر دارد باید • بین این دو هم ربط قائل شوید زمان خاص هم اینها را ارتباط دهد • هم خود شان زمان داشته باشند هم در زمان مجموعه در بیایند • از موضع زمان مجموعه که نظر می‌کنیم باید به سرعت و بعد نگاه کنیم • پس در زمان مجموعه که نگاه کنیم آیا تبدیل شدن اسب به خاک تعدد هائی که می‌خورد به همان اندازه است که پشه به خاک تبدیل میشود ؟ در این محل برادران بیشتر دقت کنند ببینیم چه میشود ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : بسم ا ... الرحمن الرحیم ، جناب آقای حسینیان فرمودند که مکانیزم تغییر چگونه است ؟ آیا تدریجاً منتقل میشود یا تحولی است ؟ ظاهراً مگر اینکه معنای تحول را از معنای متعارفش خارج کنید و الا اگر امتداد گفتیم تحول

نمی‌تواند باشد • چون مثال هم زدم که یک پارچ آب یا قوری چای را در نظر بگیرید چای را در استکان که بریزید شکل آن تغییر می‌کند • اگر بخواهیم بگوئیم دفعتاً از شکل اول خارج میشود و به شکل استکان قرار می‌گیرد • که این در حقیقت واقع نمی‌شود تدریجی استکان پر می‌شود و تدریجاً شکل می‌گیرد • اگر اولین تغییری که حاصل میشود را بگوئیم به این شکل دوم متحول شد • می‌گوئیم عین همان حرفی را که در موقعی که استکان پر شده بود فرمودید نهایت آنجا قدرت حس آن را داشتید فرض کنید در سه ثانیه یک استکان چای که در قوری بوده در استکان ریخته اید و از نظر شکل و کیفیت ظرفیت آن از این شکل درآمده و به آن شکل قرار گرفته است • حال اولین لحظه ای که قوری تکان خورد • اولین لحظه هم باز شکل با حرکت اولیه تغییر کرد • ولی آن حرکتی که بنظر شما یک میلیمتر حرکت کرده است آیا ما می‌توانیم این یک میلیمتر را تقسیم کنیم و بگوئیم این یک میلیمتر برابر صد میکرون است بعد یک ابزاری هم پیدا کنیم که یک میکرون را تقسیم بر صد کند آنوقت آیا میشود گفت که تغییرات در چای را تا یکصدم می‌شود ملاحظه کرد یا نه ؟ واضح است که میشود آنرا ملاحظه کرد یعنی شما هرجا بگوئید که تحول است بلافاصله می‌گویم که با مقیاس دیگری اگر نگاه کنید تدریج است که بدین مرحله رسیده است مقیاس را اگر دقیقتر کنید و درجه دقت را افزایش دهید می‌بینید که تا رسیدن بدین شکل تغییرات تدریجی واقع می‌شود • نهایت اینکه برهاناً اگر گفتیم که تغییر کردن امتداد است نه انفصال واضح می‌شود که تحول نیست مگر تحول به معنای دیگری را بگوئید که از نظر اولی شما در معنا تصرف کنید و بگوئید که تغییر کردن از این سرعت به سرعت دیگری و از این انواع شخصیه به انواع شخصیه دیگری را تحول و تغییر می‌گوئیم • اگر چنین تصرفی هم در معنای تحول شود در ابتدا در ارتکازات نیست و بعد در ارتکازات وارد می‌شود خود این مفاهیم هم یک روزی در ارتکازات نبوده است مفاهیم قبلی هم همینطور • ولی بهرحال به آن معنای تحول که می‌گوئیم نیست • حالا اگر تدریج هم شد باز به آن معنایی که با

انفصال بسازد که بازبه یک معنا باهمان تحول از یک دستگاه منطقی باشد و آنهم منظور نیست • حالا در جواب سئوال حضرت عالی که فرمودید فاصل بین دوشی چه چیزی است ؟ عرض می‌کنیم که اگر امتداد باشد فاصله عین خودش است همانجوری که متحرک و حرکت دو چیز نیست بلکه خودش است که تغییر میکند اینکه بگوئیم متحرکی و حرکتی داریم مربوط به جائی است که حرکت را بصورت مکانیکی نگاه کنیم • وقتی بصورت مکانیکی نگاه میکنید و می‌گوئید من قلم را حرکت می‌دهم صحیح است که بگوئید قلم متحرک است به تحرکی که فردی در آن ایجاد میکند و آن را از این طرف میکروفون به طرف دیگر میکروفون منتقل میکند پس ما یک حرکتی داریم آن فعل است و یک محرکی داریم که انسان است و یک متحرکی داریم که قلم است ...

حال اگر بگوئیم حرکت امتداد است آیا صحیح است که بگوئیم متحرک و حرکت دوتاست ؟ عین اینستکه که بگوئیم یک " قلمی " داریم و یک " بیکی " داریم • نمی شود اینگونه انتزاع کرد و چیزی را که شما اینگونه انتزاع کرده اید بخواهید در خارج هم همان را نشان دهیم حضرت عالی اینگونه انتزاع کرده اید من چگونه نشان دهم چرا که در اینجا متحرک وحرکت در عینیت یکی بودند و گفتیم که نمیتوان بدون بعد اینرا پیدا کرد خود کار بدون بعد جز در خاطر شریف شما در جای دیگری نیست بلکه انتزاعی است که شما فرمودید • مگر بعد صفت شئ نیست یعنی شی طول و عرض و عمق و رنگ و ... دارد حالا آیا می شود گرمی را بدون جسم تحویل بدهید ؟ یا بهتر بگوئیم بدون کیفیت تحویل دهید ؟(در جائی می‌شود بصورت شی نباشد بلکه بصورت اشعه و ... باشد) ولی مجرد ازکیفیات نمی توانید حرارت را تحویل بدهید جز در ذهن بعنوان یک مفهوم • که تازه در آنجا هم ما قدم می‌گذاریم و می‌گوئیم که کیفیات ذهنی دارد و فقط فرقش اینستکه از قبیل این کیفیات نیست والا حتماً در آنجا متکیف به کیف است و حتماً حرارت با برودت و کل و جزء و باسایر مفاهیم مختلفی که در آنجا هست (مفاهیم انتزاع شده از اشیاء مفاهیم

فلسفی ، مفاهیم ریاضی و ۰۰۰) حتماً همه آنها متکیف هستند و کیفیتی دارند و حدو
کت
مرزی دارند یعنی این و آن فرق دارد و خصلتی فی الجمله دارند ۰ در اینجا بحث حر
را از نظر کیفیت بحث می‌کنیم که از این نظر می‌گوئیم این کیفیت از نفس کیفیت جدا نیست
ما کیفیت ساکن نداریم اگر قبول کردید که جدای از زمان نمی‌شود مطالعه کرد و منطق
منطق تغییر می‌خواهید باشد معنایش اینستکه کیفیت در حال حرکت است و شما در حال
محاسبه کردن حرکت آن هستید ۰ بر می‌گردیم و خلاصه می‌گوئیم که متحرك و محرك در
عینیت جدای از هم نمی‌تواند باشند ۰

سئوال دیگر اینستکه (جناب آقای سیف گفته اند) خصوصیت خاص چگونه متعین گشته
است آیا شئ چیزی دارد و در ربط قرار می‌گیرد آن چیز دارای کیفیت است و آن کیفیت
چگونه متکیف شده است ؟ البته گاهی چیزی را جدای از جهان و روابط فرض می‌کنیم
آنوقت سئوال می‌توان کرد که آیا چیزی دارد یا ندارد ؟ اگر چیزی نداشته باشد اصالت
جمع و مجموعه تهی می‌شود اگر چیزی داشته باشد اصالت شئ و انفصال و اثر نگذاشتن
و دوباره آنهم به تهی بودن بر می‌گردد ولی گاهی است می‌گوئید جدا کردن آن فرض
ندارد رابطه را نمی‌توان از سایر روابط جدا کرد ۰ بنابراین هرگونه تجریدی که می‌کنید
اگر مقدماتی باشد برای اینکه بعد از تقریب بذهن آن تجرید را بهم بزنیم عیبی ندارد
مثلاً اگر برای اثبات این مطلب باشد که بنابراین هیچ رابطه ای را نمیتوان مستقل از سایر
روابط ملاحظه کرد ، عیبی ندارد یعنی اگر برای نفی اینکار را انجام دهید عیبی ندارد
اما اگر برای اثبات اینرا بگوئید که آیا واقعاً این رابطه چیزی دارد یا ندارد ؟ می‌گویم
این رابطه را جدای از روابط دیگر نمی‌توان نسبت چیز داشتن به آن بدهید و نه نسبت
چیزی نداشتن زیرا این رابطه جدای از روابط دیگر وجود ندارد ۰ اگر این رابطه را در
دل روابط دیگر و همانگونه که هست بخواهید ملاحظه کنید آنوقت نه اینرا می‌توانید
مستقل از سایرین ملاحظه کنید و نه سایرین را مستقل از این ۰

برادر سیف : یك سئوال اساسی بعد از این بیانات برای من باقی مانده و آن اینستکه اگر اختلاف سرعت و زمان را برای کیفیات پذیرفته باشیم نتایج آنرا می‌پذیریم اما اگر سئوال ما در این باشد که چگونه سرعتها و زمانها مختلفند و چگونه بعضی زمانها بطی تر یا سریعتر از دیگران است و ناشی از چیست ؟ و چگونه در ربط با هم متعین می‌شوند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : از این چگونگی ها منظورتان چرائی است ؟

برادر سیف : منظور مکانیسم است • اما سئوالی دیگر اینکه فرمودید رابطه خاصی را جدای از روابط دیگر نمی‌شود فرض کرد آیا رابطه ای بدون روابط دیگر می‌شود فرض‌کرد یا در نفس‌رابطه وجود روابط افتاده است ؟

اگر این قسمت دوم باشد باز همان پیش‌فرض‌سابق که مجموعه ای خاصی را فرض‌گرفته ایم و مرکب را از ابتدا (بعد از تغایر و •••) پذیرفته ایم که مجموعه ای خاصی داریم و از ضروریات آن همان محدود فرض کردن آن است چرا که اگر محدود فرض‌نکنیم یعنی بی نهایت کیفیات در ربط واحد و جهت واحد • که جمع کردن عدم نهایت و جهت خاص مشکل است •

برادر حجت الاسلام حسینی : این آخری را من متوجه نشدم و این کلام آخری دیگر از کلاس ششم بالا تر بود !!

برادر معلمی : ایشان همیشه می‌فرمایند که همانجائی که گفتید تغایر هست خدا اثبات شده است چرا که این علامت محدودیت است و محدودیت هم خالق می خواهد

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا علامت محدودیت است ؟

برادر سیف : چون مجموعهٔ خاص است •

برادر حجت الاسلام حسینی : غرض از مجموعهٔ خاص چیست ؟

برادر سیف : مجموعه ای که کیفیات خاصی را در بر دارد و کیفیات خاصی

دیگر را در بر ندارد و ما می‌گوئیم اگر بنا باشد همهٔ کیفیات که قابلیت فرض را دارند اولاً — چنین تصوری مشکل است ثانیاً اگر چنین چیزی امکان وقوع داشته باشد در اینصورت جهت خاص نمی‌تواند داشته باشد یعنی بی نهایت با نهایت (خصوصیت دادن به جهت) سازگار نیست ۰ و در همان ابتدا اینکه کیفیات بی نهایت فرض شوند باطل شده است ۰ شما می‌فرمائید این لازمهٔ کلام است من هم می‌گویم که پس هیچ نداردکه بدون هیچ مقدمهٔ دیگری بحث محدودیت جهان و محدودیت کیفیات و ضرورت وجود نامحدود وواجبی برای وجود محدود را وارد شد یعنی بدون هیچ اصل منطقی دیگری همینجا این مطلب را تمام کرد منطق برای عمل را هم بعد می‌سازیم ۰

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس فرمودید چگونه یک شئ سریعتر یا بطی تر حرکت میکند ؟

برادر سیف : آیا سئوال اصلی بحث جلسه همین است ؟ یا اصلاً لزومی ندارد که به آن پرداخته شود ۰

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ظاهراً گفته ایم علت پیدایش چگونگی ها در نسبیت است ۰

برادر سیف : اگر منظور از نسبیت این باشد که بعضی چیزها طولانی ترند و بعضی ها کوتاهترند و اینها در ربط متعین می شوند من چگونگی اینهارا سئوال میکنم که چرا بعضی ها این نسبیت را دارند و بعضی دیگر نسبیت دیگری را ؟ اگر می‌فرمائید که امر ثابت است ما بدنبال چیزی محقق و عینی بودیم غیر از امر ثابت ۰

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اگر گفتیم از اصطکاک فشارها منتجه نهائی داریم که اینها هستند ۰

برادر سیف : اختلاف فشارها ناشی از چیست ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اگر گفتیم که بصورت تمثیلی جائی ده کیلو و

در جای دیگری دو کیلو داریم بر خورد اینها باعث می شود که ده کیلوئی پائین و دو کیلوئی بالا قرار گیرد شما سئوال را در روی همین مطلب تنزیل کنید ببینید چگونه می شود؟ آیا می گوئید چرا این ده کیلوست و آن دو کیلو؟

برادر سیف : آنچیزی که اینرا ده کیلو و دیگری را دو کیلو کرده تا این بالا و آن پائین قرار گیرد چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : تناسب این ها مسلماً با مطلبی است که اصل هستی اینها را در نهایت تفسیر می کند • این بحث در متن بحث نیست و در لازمه میآید اگر در لازمه گفتیم که ممکن را نمی شود خلق کرد مگر به این جهت ؟

برادر سیف : نمی شود یا منزه می دانید •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه نمی شود • یعنی امتناع دارد • مگر خدا میتواند مثل خودش را خلق کند • محال و ممتنع است • ظلم هم ممتنع است • نه اینکه چون او خواسته •

برادر سیف : فرق است بین اینکه برای خداوند ممتنع است ووقتی یك چیز ممتنع الوجود باشد مثل •••

برادر حجت الاسلام حسینی : نه این در مقام تجرید است که فرق می گذارند • در مقام تحقق یکی است • علت هستی نمی تواند پیدا کند • در مرحلهٔ تجرید شما می گوئید فرض محال محال نیست • بعد فرض می کنید • بعد می گوئید چیزی که ممتنع الوجود است غیر از نسبت ظلم به خدا هست • اما در عینیت هیچ فرقی ندارد •

یعنی شئ در خارج ممتنع است که بدون علت باشد • امتناع آن از اینجا سرچشمه میگیرد • ممکن بدون علت عین ممتنع ذاتی نیست به تحقق است • گاهی نسبت به ذات خودش ملاحظه میکنید می گوئیم ملاحظه تجریدی می فرمائید گاهی می گوییم در خارج واقع شد نش چگونه است اگر تولید شئ بدون علت ممکن شد • وضع ممتنع الوجود هم بهم می خورد • یعنی عدم وهستی

هم با هم مساوی می شوند .

برادر سیف : ما به دنبال علت عینی آن هستیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر علت عینی آن را خواستید بگوئید عین علت هستی علت عینی میشود . در مرتبهٔ خودش یعنی وقتی ما صحبت می کنیم و می گوئیم ممکن — الوجود خلق شده است . می گوئیم اگر خلق شده باید به این کیفیت باشد . این بایدی را که می گوئیم به این معنا نیست که یده تبارك و تعالی را مغلول کند . عین اینکه ممتنع است حضرت حق شریك الباری را خلق کند . این هم دست حضرت حق را قفل نمی کند . این مرتبهٔ تنزیه حضرت حق غیر از اینست که شما بگوئید منجر به یك مطلب دیگر میشود . نهایت این باید درجای خودش بحثش شود . بهرحال علت اگر به هستی برگشت باز نه به این معناست که علت کیفیت خود هستی این است هستی نمی تواند باشد مگر دراین کیفیت . این نه به معنای اصل بودن کیفیت است نسبت به هستی و نه به معنای اصل بودن وجود نسبت به کیفیت است . بلکه بحث درآن باب نیست . در این باب است که این هستی مناسبتش چیست ؟

مناسب مخلوق چیست ؟ و ملاحظه کردن هماهنگی است .

یعنی یا باید تناسب ذاتی داشته باشد ...

برادر سیف ، دارند اما علت تناسب چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : علت تناسب به چیز دیگری جز به خود نسبتها نمی تواند برگردد . یعنی اگر آنرا به هستی برگردانیم یا به حضرت حق برگردانیم مصادره به مطلوب کرده ایم و قصه را جواب نداده ایم

والسلام علیکم ورحمه ا ... وبرکاته .

بسمه تعالی

جلسه ۱۱۲ ــ گروه نظری

برادر معلمی : بسم ا ... همانطور که در نظر دوستان است موضوع کلی بحث ما مبنای تقسیم بندی بود . بعد از اینکه بحث حرکت را به نحو اجمالی تمام کردیم که در حرکت اتصال مطلق ، انفصال مطلق و اتصال نسبی نیست بلکه نسبیت اتصال یا رابطه است و سپس لزوم امر ثابت حاکم بر کیفیات متغایر و متغیر روشن شد ، به بحث تعیین در رابطه رسیدیم و بعد هم به بحث مبنای تقسیم بندی . در این بحث دو نوع ابداع احتمال شد . یکی اینکه اول بگوئیم مبنای تقسیم بندی باید ساده ترین و ساری ترین باشد و این مبنای ساده و ساری سه است که دوئیت و ربط شامل است . بعد که راجع به ربط شامل بحث کردیم لازم دیده شد که در مورد بحث حرکت دقت جدیدی بکنیم که اگر تقسیم بندی را پذیرفتیم دیگر ربط شامل روشن شده است . ضمناً در نظر دوستان است که این مهره از مهمترین مهره های بحث است که اگر انشاء ا ... به نتیجه مطلوب برسیم آثار آن در همه بحثهای نظری و کارهای عملی انشاء ا ... نمودار می شود .

در مورد مسئله حرکت صحبتهائی پیرامون دوئیت و ربط بین آنها مطرح شده که بالاخره در حرکت دوئیت و ربط بین آنها به چه صورت در میآید و جه اشتراك و وجه اختلاف چیست ؟ رابطه اینها با یکدیگر به چه صورت است که ابداع احتمالهای مختلفی شد . در ابداع احتمال آخرینی که در جلسه های ۱۱۰ ــ ۱۱۱ مطرح شد چون زمان بعد کیفیت دانسته شد و با زمانی که ارتکاز ذهنی ما است (با اصطلاح زمان نیوتنی) درك مفهوم از زمان به این شکل که بعد ماده باشد برای ما ثقیل بود ، لازم دیده شد که مدتی جلسات مشترك تعطیل باشد و دوستان به مطالعه و دقت مجدد در مورد مطالب گذشته بپردازند تا انشاء ا ... به نقاط ضعف و قوت استدلالهائی که مطرح شده بیشتر پی ببرند و تسلط بیشتری بر بحث پیدا شود . بدینترتیب قرار شد که دوستان حداقل سه چهار احتمال را به شکلی که در ادامه بحث ما باشد بررسی کنند . یکی از آنها بررسی حرکت از دید

اصالت شیٔ است یکی هم کل میان تهی یا اصالت شرایط و سوم تعین در رابطه که ی طرفینی بود. این حداقل ابداع احتمالها بوده و اضافه براین ابداع احتمالها، احتمالها دیگری که به ذهن دوستان می‌رسید، مثلاً آقای امیری در جزوه خود اصالت شیی را دو قسمت کرده اند، اصالت شیٔ دینامیکی و اصالت شیی مکانیکی و یا چیزهای دیگری که بقیه دوستان نوشته اند. روند بحث هم انشاءالله به این صورت خواهد بود که یا با آن مقدمات میتوان بحث حرکت را تمام کنیم و یا بعد از بررسی متوجه می‌شویم که احتیاج به مقدمات دیگری داریم تا بتوانیم مسئله حرکت را حل کنیم و یا اینکه متوجه می‌شویم که باید در مقدمات خود تجدید نظر کنیم تا نتیجهٔ نادرست فعلی از آن گرفته نشود و به جای آن نتیجه صحیح بدست آید.

بنابراین اگر دوستان در مطالعات یا در فکرهائی که کرده اند مقدماتی غیر از آنچه ما در جلسات مشترک گذشته مطرح کرده ایم در نظر دارند اگر می‌توانند مطالب خود را با همان عبارات و مقدماتی که ما تمام کردیم، بیان کنند مطرح نمایند و از حضورشان استفاده می‌کنیم والا باید صبر کنند تا اگر مطلب از این دیدگاه حل نشد سپس به راه دیگری می‌پردازیم. آن ابداع احتمال هم که در جلسات ۱۱۰ و ۱۱۱ مطرح شده است هنوز رد نشده است بلکه قرار شد این بحثها مطرح گردد تا نقاط قوت و ضعف آن بحثها روشن گردد. بنابراین از بحثهای ابتدائی تر و مقدماتی تر نسبت به آن ابداع احتمال شروع می‌کنیم تا آن ابداع احتمال روشن شود حال از برادران هر کس که یک سیر و یک ابداع احتمال کاملی را نوشته است که از اول بحث حرکت تا آخر بحث حرکت پیش رفته باشد سیر خود را مطرح نماید. البته در آن به موضوع کلی بحث که در حرکت وجه اشتراک و وجه اختلاف هست یا نیست و اگر هست چگونه است توجه شده باشد و میدانیم که همهٔ اینها را برای مبنای تقسیم بندی می‌گفتیم و حال که می‌خواهیم تقسیم بندی بکنیم باید چه بکنیم ؟ اگر می‌خواهیم یک حرکت را تقسیم بندی کنیم چه باید بگوئیم، اگر می‌خواهیم یک

وضعیت استاتیك را (نه اینکه درخارج چیزی را استاتیك بدانیم) تجزیه و تحلیل کنیم، اگر می خواهیم در منطق یك تقسیم بندی کنیم و یا اگر بخواهیم درهر چیزی تقسیم بندی کنیم با توجه به این بحث چه باید بگوئیم ، مبنای تقسیم بندی در مورد کیفیتها چه چیزی است .

برادر امیری : به ترتیب مطالب را می نویسم و توضیح لازم را میدهم .

۱ــ در عینیت کیفیتهای مختلف داریم و این غیر قابل انکار است .

۲ــ هر کیفیت هم اثر خاصی دارد به این معنی که هرگاه نگاه کنیم اشیاء و کیفیات مختلفی را مثل میز و انسان و صندلی و دیوار و ... می بینیم که هر یك کیفیتی غیر از کیفیت دیگر است و هر کیفیت هم اثر خاصی دارد .

اینك به اصل مطلب راجع به تفسیر حرکت می پردازیم .

الف ــ مفهوم حرکت :

ما مشاهده می کنیم تبدیل از حالتی به حالتی در عینیت وجود دارد . شما درخت را می بینید که یك زمان سبز است بعد زرد می شود .

آب بخار می شود و سیب نارس می رسد و ... پس می توان نوشت که :

۱ــ تغییر یا تبدیل امری محسوس و غیر قابل انکار است .

۲ــ تغییر یا تبدیل یعنی رفتن حالتی و آمدن حالت بعد .

شکل این تبدیل یا تغییر دو فرض می تواند داشته باشد ، یك وقت میتواند رفتن ازحالتی به حالت دیگر دفعی باشد و یك نوع دیگر فرض دفعی نبودن آن است .

پس میتوان نوشت :

۲ ــ تبدیل به دوگونه فرض دارد ۱ــ تغییر دفعی یا آنی
۲ــ تغییر تدریجی

که تغییر تدریجی را حرکت می دانیم .

ب ــ بررسی حرکت در آثار کیفیات ــ

(١) وقتیکه ما با جهان برخورد می‌کنیم در اولین برخورد مشاهده می‌کنیم که آثار مختلف تغییر می‌کنند ، مثلاً انسان رشد می‌کند ، درخت تغییر می‌کند • این تغییر تغییر آثار است ، حال می‌خواهیم ببینیم آثار چگونه تغییر می‌کنند ، پس تغییر آثار امر بدیهی است

(٢) یك نکتهٔ دیگر باید دراینجا اضافه کنیم و آن اینکه آثار بدون اینکه مربوط به کیفیتی باشند استقلالاً مطرح نیستند و بر عکس کیفیت ها هم بدون آثار نیستند •

(٣) در تغییر آثار اگر یك سیب را در نظر بگیریم مشاهده می‌کنیم که مثلاً از حالت سبزی به سرخی می‌گراید ، این از حالتی به حالتی رفتن هم " تدریجی " است •

(٤) یك اثر به اثری دیگر تبدیل می شود مثلاً رنگ سیب که یکی از آثار سیب است ــ آثار دیگری مثل وزن و حجم خاص هم دارد ــ از حالت " سبزی " به حالت قرمزی می‌رود و می‌دانیم که

(٥) حالت اول در حالت دوم اثر دارد • همین امر دو چیز را اثبات می‌کند •

(٦) قبل از اینکه دو می‌بیاید پتانسیل آن در اولی باشد • البته کیفیت پتانسیل دومی در اولی برای ما مجهول است ولی اصل وجود آن ضروری است •

٧ــ وقتیکه اولی به دومی می‌رود بین اولی و دومی هیچ نوع انفصال نیست و این به معنی آن است که یك چیزی باید باشد تا رابط اولی به دومی باشد که این همان امر یا وجه مشترك در حالت اول و دوم است حال صحبت بر سر این است که این وجه مشترك چیست ؟ این وجه مشترك را باتوجه به اینکه گفتیم " آثار بدون اینکه مربوط به کیفیتی باشند استقلالاً وجود ندارند و کیفیت هم بدون اثر معنی ندارد " این وجه مشترکی که حفظ میکند یا رابط بین حالت اول و دوم در تغییر یك اثر است چیزی نیست جو خود کیفیت یعنی اگر شما می‌بینید سیب از زردی به قرمزی می‌رود خود کیفیت سیب است که حامل تغییر از یك حالت به حالت دیگر می شود بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که

(٨) ــ آن امر مشترکی که ما در تغییر آثار بدنبال آن می‌گشتیم خود کیفیت است • حال

سئوال می‌کنیم آیا خود این امر مشترک تغییر می‌کند یا نمی‌کند و اگر تغییر می‌کند و تغییر تدریجی هم دارد آیا خود این هم وجه مشترک می‌خواهد یا نمی‌خواهد ؟ یا ثابت است؟ در اینجا دو ابداع احتمال میتواند مطرح باشد .

(۱) اینکه امر مشترک باید ثابت باشد زیرا اگر نباشد اینکه بگوئید این آثار تکیه به چیزی دارند که خود متغیر است آنگاه خود آن وجه مشترک متغیر نیز وجه مشترکی می‌خواهد . یعنی کیفیت نمی‌تواند تغییر کند و الزاماً باید ثابت باشد و تنها آثار آن تغییر می‌کند چرا که اگر بنا شد کیفیت هم مثل آثار تغییر تدریجی کند دیگر نمی‌تواند حامل و رابط تغییر آثار باشد زیرا در آنصورت ربط حالت اول و دوم در تغییر اثر قطع می‌شود ، ثانیاً خود آن به عنوان یک متغیر نیاز به رابط دارد ، و اگر همینطور ادامه دهیم بنا باید قائل به تسلسل شویم و یا اینکه الزاماً به رابط و حامل ثابتی برسیم بنابراین ضروری است که کیفیت ثابت باشد ، این یک احتمال است که در مورد ثابت بودن یا متغیر بودن امر مشترک بیان می‌شود .

اما به اعتقاد من استدلال فوق مردود است و احتمال دومی را که الان عرض می‌کنم صحیح است .

(۲) امر مشترک نمی‌تواند ثابت باشد زیرا اولاً آثار امور مستقلی نیستند بلکه آثار آثار این کیفیت هستند و بدون اینکه متعلق به کیفیت باشند فرض ندارند ، یعنی تابع کیفیت می‌باشند . لذا تغییر آثار که امری غیر قابل انکار است بیانگر تغییر متبوع میباشد و الا جدایی تابع از متبوع لازم می‌آید . چگونه می‌شود که تابع متغیر و متبوع ثابت باشد؟ ثانیاً به فرض هم که کیفیت ثابت باشد رابطهٔ آن ثابت با آثار متغیر چگونه توجیه می‌شود ؟ ثالثاً تغییر کیفیت هم منافاتی با اینکه بتواند نقش حامل و رابط را برای تغییر آثار بازی کند ندارد . یعنی می‌تواند متغیر باشد و در عین حال مسئله امر مشترک را نیز حل کند . چگونه ؟ بدینترتیب که حرکت بُعد وجودی کیفیت باشد چون قبلاً بحث کرده‌ایم که حرکت

درکانالی از پیش آماده شده تحقق نمی‌یابد بلکه حرکت بعد وجودی کیفیت متحرک است و تغییر آنهم تدریجی می‌باشد، پس دیگر لحظه ای از لحظهٔ دیگر منفصل نیست و اتصال خاصی بین آنها برقرار است و همین اتصال خاص بنفسه برای اینکه وحدت حالت قبل و بعد حفظ شود کافی است و نیاز به چیز دیگری بنام امر مشترک برای خود این کیفیت نداریم • بنابراین مسئله ای بنام تسلسل هم در اینجا مطرح نمی‌شود، قسمتهای دیگری دارد که ممکن است دوستان پیرامون آن سئوال کنند که به همین جهت من مطالب دیگری را نیز برای پاسخگوئی از پیش عرض می‌کنم • پس به نظر می‌رسد که تا اینجا اجمال تفسیر حرکت و امر مشترک حل شده باشد مسئله حرکت و هدف : کیفیات مختلف جهان باهم مرتبطند و براساس همین ارتباط حرکتی را تشکیل می‌دهند و از آنجا که حرکت بدون جهت معنی ندارد الزاماً باید رو به جهتی و هدفی خاص باشد • گرچه آن هدف و جهت برای ما مشخص نباشد ولی ضرورت وجود هدف برای آنرا تمام می‌نمائیم • لذا جهان ناگزیر مقصدی در پیش دارد که در عمق و باطن رو به سوی آن سیر حرکت میکند •

مسئله سیر و هدف : مسیر حرکت عالم به سوی هدف خویش عین وجود یافتن عالم است • و به عبارت دیگر کیفیات چنان تغییر می‌کنند که جهتشان به طرف آن غایت باشد لذا در این حرکت مسیر خاصی را دنبال می‌کنند •

مسئله امر ثابت : مسیری را که کیفیات می‌پیمایند و در حقیقت با حرکت خود آنرا میسازند به این قسمت توجه کنید که مهم است زیرا تفسیر خاصی از امر ثابت کرده ایم که یک امر خاص جدا گانه وجود ندارد بلکه باحرکت خود شان امر ثابت را می‌سازند) الزاماً باید ثابت باشد زیرا در غیر اینصورت لازم می‌آید که هر کیفیت بتواند در هر لحظه به یک کیفیت دیگر تبدیل شود و در نتیجه کل سیر دائم در حال تغییر مسیر باشد و معنی این حرف آن است که اصلاً مسیری نباشد و در نهایت هم لازمه اش نفی تغییر کیفیت است •

مسئله نیروی محرکه یا پتانسیل حرکت : باتوجه به اینکه کیفیات مختلف در حال حرکت

در مسیری ثابت و به جهت غایتی هستند و با توجه به اینکه حرکت بدون وجود پتانسیل و نیروئی که در عینیت محرك آن به این جهت خاص باشد محال است ، ایجاب میکند که پتانسیلی وجود داشته باشد تا در اثر این پتانسیل اثرگذاری این کیفیات بر یکدیگر به گونه ای باشد که آن مسیر خاص تحقق یابد به عبارت دیگر اگر تاثیر و تاثر عمومی کیفیات و در نتیجه تعین آنها به گونه ای است که متناسب با آن مسیر ثابت متناسب برای رسیدن به هدفی خاص می باشد ، اینها به تبع پتانسیلی است که در حقیقت ذات این پتانسیل کیفیتها را به طرف و به جهت آن مسیر ثابت فشار می دهد این سیری بود که تا آنجا که توانستم عرض کردم و فشرده مطالب هم در مسئله وجه مشترك ، نفس خود اتصال و تدریج خاص است .

برادر معلمی : در صحبتهای آقای امیری چند مطلب است که در صحبتهای گذشته ما نبوده است و ایشان وارد کرده اند که شاید بدون اینکه لطمه ای به مطلب زده شود بتوان آنها را حذف کرد مثلاً در جمله اول فرموده اند در عینیت کیفیت های مختلف محسوس و غیر قابل انکار است . ما بحث عینیت و ذهنیت و این نوع تقسیم بندی را مطرح نکرده ایم و هنوز به تقسیم بندی محسوس و نامحسوس و عقلانی غیر آن نرسیده ایم تا منظور از آنها روشن باشد . یا اینکه در چند جا مطلب را به بداهت بر می گردانند ، برگشت مطلب نظری به بدیهی در تقسیم بندیهای مورد استفاده ما مطرح نبود لذا خوب است اصلاح بفرمایند . بعد اصل مسئله ای که مطرح فرمودند اینگونه بود که پس از طرح و بررسی حرکت در آثار کیفیت به این پرداختند که اثر بدون کیفیت و کیفیت بدون اثر نداریم و بعد در شماره سه گفتند که تغییر آثار یك کیفیت تدریجی است . یعنی بقیه ساختمان ابداع احتمالشان براین مطلب استوار است ، که من متوجه استدلال این قسمت نشدم که چرا تغییر دفعی نمی تواند باشد ؟ و یا به شکل دیگری نباشد ؟

برادر امیری : بنده بحث خود را بر مقدماتی که قبلاً تمام کرده بودیم

استوار نمودم • یعنی در این احتمال عدم انفصال و اتصال را پیش‌فرض قرار داده بودیم ولی اگر بخواهیم بحث کنیم چنین می‌گوئیم که اگر شما بخواهید حالتی را به حالت دیگری نسبت دهید اگر بینشان انفصال باشد دیگر نسبت رفتن از اولی به دومی موضوع ندارد ، پس به یک نحوی ایند و مرتبطند و نمی‌توانند منفصل باشند و نفی انفصال خود یک نحوه تدریج را در حرکت می‌رساند ، حال اینکه خود این امتداد چگونه است و چه نحوه امتدادی است که هم انفصال نیست و هم اتصال نیست امری قابل بحث است •

برادر معلمی : با توجه به این صحبتهائی که فرمودید اگر بفرمایید که مبنای تقسیم هم چگونه خواهد بود بد نیست •

برادر امیری : روی این قسمت فکر نکرده ام ولی اگر بخواهیم براساس این مطالب قضاوت کنیم مبنای تقسیم بندی اینگونه خواهد بود که چون در حرکت از یک طرف می‌دانیم که باید وجه اشتراک باشد و درعین حال تغایرهم قابل نفی نیست ، یعنی هم وجه اشتراک و هم وجه اختلاف را در حرکت باید بپذیریم و درعین حال وحدت آنهم باید حفظ شود ، بنابراین درهمین حد می‌توانیم به عنوان مقسم تقسیمات استفاده کنیم که هر جا حرکتی را دیدیم بتوانیم وجه اختلاف و وجه اشتراک را تمام کنیم • و بیشتر از این نمی‌دانم منظورتان چیست ؟

برادر معلمی : انشاءا ••• در موضع خود بیشتر صحبت می‌کنیم • بنابراین فعلاً همین ابداع احتمال متن جلسات است تا موقعیکه یا کاملاً رد شود و یا نقاط ضعف آن برطرف شود • پس دوستان ابداع احتمال دیگری نکنند •

برادر سیف : بسم ا ••• در این ابداع احتمال آنچه که ریشهٔ بحث بود چنانکه اشاره شد این بود که حرکت ذاتاً تدریجی است و اتصال بین کیفیات مختلف و یا اتصال بین آثار مختلف ذاتی آنها است و دیگر رابطی جداگانه نمی‌خواهد • چرا که ابداع احتمال قسمت اول که گفته شد حاملی به عنوان رابط بین آثار ضروری است را

رد کردند و نهایتاً کیفیات و آثار هر دو را متحرک دانستند و پیوستگی بین متوالیین را ذاتی حرکت دانستند و احتیاج به امر سوم را نفی کردند ، اما در اینجا مطلب دیگری باید مورد توجه قرار گیرد تا شاید مطلب کاملتر شود ، همانجائی که پذیرفته ایم که کیفیات از خود شان چیزی دارند باید توجه کنیم که درست است که از خود شان چیزی دارند اما هرگاه یک کیفیت می خواهد تغییر کند آیا تنها و تنها به یک صورت واحد تغییر میکند ؟ آیا آب تنها به بخار تبدیل می شود ؟ یا ممکن است به یخ هم تبدیل شود ؟ یا هرکیفیت دیگری تنها یک شکل از حرکت برای آن فرض دارد ؟ (هرچند این حرکتها را یاد ومکان واقع میشوند
عیناً یکی هم ندانیم بلکه مثل هم بدانیم چرا که به هرحال در دو زمان مثلاً دو لیوان را که از یک آب پر کرده ایم دو مکان دارند مثل هم هستند اگرچه عین هم نباشند و بعد هرکدام را در شرایط مختلفی قرار دهیم . به هرحال تغییرات مختلفی برای یک کیفیت فرض دارد . مثلاً همین آب یا آب مشابهی با این آب را اگر در یخچال ببرید یخ می زند و اگر در مجاورت دمای بالای صد درجه قرار دهید بخار می شود بنابراین نکته تکمیلی و اضافی من بر مطلب همینجاست که اگر پذیرفتیم کیفیات مختلف حرکات مختلف می توانند داشته باشند می پرسیم علت اختلاف حرکات یک کیفیت مشترک چیست ؟ توجه که بکنیم به چیزی جز اینکه شرائط مختلف موجب حرکات مختلف برای یک کیفیت است نمی رسیم .

برادر معلمی : چرا ؟

برادر سیف : اگر اصل وجود تغییرات مختلف برای یک کیفیت پذیرفته شده باشد می گوئیم چرا یک کیفیت حرکات مختلف می کند ؟ یعنی اصل وجود تغایر این نحوه تغییر با آن نحوه تغییر را برای یک مصداق و کیفیت خاص از کجا می پذیریم ؟ جز این نیست که می گوئیم این کیفیت نسبت به کیفیت سابق آثار دیگری را دارد . آثار این را با کیفیات دیگر مقایسه می کنیم و دوئیت آنرا نتیجه می گیریم . یعنی در این قسمت از بحث همه

استدلالهای ما به تجارب غیر قابل انکار خود بر می‌گردد • وقتیکه می‌خواهیم بگوئیم قندان غیر از استکان است بین آثار آن و این مقایسه را ضروری میدانیم • و حالا هم که می‌خواهیم بگوئیم اگر این قندان را در شرایط فعلی قرار دهیم یک کیفیت دارد و اگر در یک کوره‌ٔ گرم قرار دهیم حتماً شکل فعلی آن تغییر کرده و فرضاً در هم چروکیده میشود و اینرا هم به تبع تغایری که ملاحظه می‌کنیم غیر قابل انکار می‌دانیم • یعنی استدلالها در این قسمت با تکیه بر عینیات غیر قابل انکار است چرا که اگر غیر از این باشد دیگر نمی‌توانیم و نباید برای مکانها و جایگاههای اشیاء خصوصیت قائل شویم به چه دلیل ما لازم می‌دانیم که گوشت را در یخچال نگهداری کنیم ؟ به چه دلیل لازم است که دانه گیاه را در دل آب و یا خاک پنهان کرد ؟ به چه دلیل لازم است برای بخار شدن آب آنرا گرم کنیم و برای منجمد شدن آنرا در محلی سرد قرار دهیم ؟ به چه دلیل این میکروفون را روبروی دهان خود قرار می‌دهیم ؟ و مثالهای مختلفی که نفی آن مثالها و مصادیق کثیر اگر بخواهد مطلقاً صورت گیرد نفی هرگونه انتخاب خاص را لااقل نسبت به مکان اشیاء در پی خواهد داشت بنابراین همینکه ما انسانها وحتی حیوانات در حد خود شان به هرگونه انتخاب نمی‌کنند و انتخاب های مختلف در نزد شان مساوی نیست دلیل بر آن است که آثار مختلفی برای کیفیات در شرایط مختلف قائل هستند مثلاً یک حیوان هیچگاه برای رفع تشنگی خود به جای خوردن آب آنرا لگد کوب نمی‌کند تا آغشته به گل و لای گردد • بنابراین کجا بودن یک کیفیت در چگونه بودن و چگونه‌ـ شدنش موثر است • یعنی دوئیت دارد بین وقتیکه آب را می‌نوشید با وقتیکه آب را روی دست خویش می‌ریزید • بنابراین حرکت های شما بر دوئیت های اینچنینی استوار است که با نفی آنها حرکت برای شما ممتنع خواهد بود به این دلیل قائل به این می‌شویم که لااقل برای یک کیفیت بیش از یک نحوه تغییر ممکن است و با دقت در آن خواهیم یافت که علت آن جز کجائی کیفیات نخواهد بود • وقتیکه چنین شد می‌پرسیم جایگاه و مکان و شرایط

یعنی چه ؟ با توجهی مختصر در می‌یابیم که شرایط خاص معنائی جز همجواری کیفیات خاصی نسبت به این کیفیت خاص نخواهد داشت . همجواری را هم در معنای عام آن در نظر بگیرید ، بالا یا پائین یا هر طرف و نسبت دیگر که داشته باشند ، ولی به هرحال لازم است که کیفیات خاصی موجود باشند و در جایگاه مکانی خاص تا این کیفیت بتواند بدین شکل خاص موجود بوده و به این نحو خاص تغییر کند . اگر چنین چیزی را بپذیریم و از قبل هم پذیرفته باشیم که کیفیات مختلف سازنده شرائط همگی متغیر هستند و یا لااقل حوزهٔ بحث ما محدود به کیفیات متغیر می‌باشد آنگاه همهٔ کیفیات مجاور با این کیفیت خاص که خود در حال حرکت و تاثیر و تاثر بوده و خود عملاً در شرایط خاص نسبت قرار گرفته اند لذا خود نیز تغییر خاص خواهند داشت . بدینترتیب همهٔ کیفیات به هم ، هم شرایط ساز هستند و هم خود تحت شرایط خاص قرار می‌گیرند بنابراین کیفیت بودن و شدن آنها همه تابع یکدیگر است ، و تعین در رابطه بدینترتیب قابل اثبات و پذیرش و اتکاء می‌شود . اما ما تا اینجای بحث گفته ایم که حرکت هر کیفیت بسته به حرکت دیگر کیفیات و حرکت دیگر کیفیات هم بسته به این کیفیت است . ولی اگر بخواهیم علت تعین هر کیفیت را به کیفیات دیگر نسبت دهیم ، نهایتاً جواب به این سئوال را که بالاخره چه چیز محرک کل این مجموعه است (اعم از اینکه این مجموعه دارای ده عضو یا صد و یا میلیاردها عضو باشد) را نداده ایم اولاً این نکته فراموش نشود که با توجه به استدلالی که در اثبات تعین در رابطه کردیم هیچ کیفیتی نمی‌تواند حرکت داشته باشد مگر آنکه بصورت مرکب باشد یعنی کیفیت مرکب است که اجزاء آن در رابطه با هم میتوانند حرکت کنند ، و به تعبیر آقای امیری اختلاف پتانسیل برای تحقق حرکت ضروری است و تا تغایری نباشد تغییری ممکن نیست ، ولی با وجود این وقتیکه به این سئوال اصلی می‌رسیم که بالاخره آیا همه این کیفیات ذاتاً اگر آثار وجودی نداشته باشند میتوانند وسیله تحریک یکدیگر بشوند ؟ آیا می‌خواهیم بگوئیم تک تک اجزاء این کل بزرگ تهی هستند

و هیچکدام از خود اثری ندارند و اثرشان بسته به دیگران است و وقتیکه به دیگران رجوع می‌کنیم آنها هم منشاء اثرشان را به دیگران از جمله به همان کیفیت اول که اثرش از دیگران بود ما را رجوع می‌دهند ؟ ! هرگاه این دور باطل را پشت سر گذاشتیم ، در عین اینکه مکانیزم حرکت ظاهری کیفیات در واقع همینگونه است ، اما در عین حال مجبوریم اذعان کنیم که باید هرکدام از کیفیات آثار وجودی خاص داشته باشند . همینکه چنین چیزی را برای هر کیفیت پذیرفتیم . آنگاه باید یک نحو حرکت ذاتی برای هر یک از کیفیات قائل باشیم ، یعنی اگر بگوئیم که هر یک از کیفیتهای الف و ب و ج ساکن هستند و هیچ نحو حرکت از جمله حرکت اثر گذاری و اثر پذیری ندارند آنگاه هیچکدام نمی‌توانند با هم رابطه داشته باشند و در کیفیت حرکت یکدیگر نقش داشته باشند بنابراین از این بحث نتیجه می‌گیریم که در عین آنکه کیفیتِ حرکتِ کیفیات تابع شرایط خاص است اما در عین حال تک تک کیفیات هم می‌بایست حرکتی ذاتی داشته باشند تا این حرکت های ذاتی در ربط و اصطکاک با یکدیگر کیفیات جدید از حرکت را بوجود آورد و این حرکت ها در جهت خاص ادامه پیدا کند . بنابراین جهت حرکت عمومی که کیفیات مختلف در حرکت مرتبط با هم دارند تابع کیفیت و چگونه بودن ابتدائی و ذاتی کیفیتها است که ذاتاً حرکت و اثر خاص دارند .

در رابطه با بحث تقسیم بندی هم در این حد می توانیم بصورت یقینی ادعا کنیم که تقسیم به دو کلی ترین تقسیم است زیرا که ثنویت نباشد حرکت ممکن نیست ، و همینکه خواستیم کیفیت حرکت کیفیتها را بیان کنیم باید به دوئیت در کیفیات توجه کنیم .

برادر معلمی : شما آن ابداع احتمال خودتان را نیز بفرمائید .

برادر سیف : همین بود .

برادر معلمی : قرار شد که ابداع احتمال جدیدی نشود و نقاط ضعف این مطلب روشن شود .

برادر سیف : نقاط ضعف آن همین بود که تکمیل نمودم •

برادر معلمی : این که ابداع احتمال شما نبود •

برادر سیف : من آن نتیجه ای را که آقای امیری در قسمت اول گرفتند با نظر خودم موافق دیدم و نقص یا نقطه ضعفی که برای آن مطالب می دیدم را بیان نمودم •

برادر معلمی : آقای امیری که در ابتدای شروع اصالت شیئ شروع کردند ، وقتیکه بمکیفیت و آثار کیفیت تقسیم می کنند یک چیزی را اصل و یک چیزی را فرع می کنند تعین در رابطه غیر از این است و بعد شما در صحبتهای خود یک مقدار از اینجا می گیرید بعد وارد تعین در رابطه می شوید و دو مرتبه وارد اصالت شیئ می شوید و دوباره در تعین در رابطه می روید ، در حالیکه این ابداع احتمال چیزی غیر از تعین در رابطه است •

برادر سیف : به هرحال شاید فهم بنده به اینگونه که عرض کردم بوده است ولی در عین حال آنجائی که آقای امیری فرمودند آثار کیفیت از کیفیت جدا نیست و مستقل از یکدیگر نیستند بحثشان از آن دوئیت ابتدائی که قائل شده بودند منحرف شد و مطلب را عوض کردند ، درست است که اول جدا فرض کردند ولی بعداً خود شان آنرا رد کردند و گفتند اینها و باهم هستند و کیفیت بدون اثر و اثر بدون کیفیت نداریم • و براین اساس بود که بحث را دنبال کردند ، حال هرجور که نظر دوستان باشد •

برادر معلمی : همانطور که دیروز هم عرض شد ، هر ابداع احتمالی که مطرح میشود دوستان سه جور اشکال می توانند بکنند یکی آنکه خود آن ابداع احتمال هماهنگی درونی نداشته باشد ، یعنی اگر این صحبت آقای سیف درست باشد آقای امیری از اصالت شیئ شروع کرده اند و در وسط اصالت رابطه و تعین در رابطه را گفته اند پس مهرهٔ اول با مهرهٔ وسط تغایر دارد • اول دوستان روی این اشکال کنند ، یعنی برهماهنگی و انسجام درونی یک ابداع احتمال دقت شود • مطلب دیگری که قابل اشکال میتواند باشد این است که علی فرض هماهنگی درونی آیا آن احتمال پاسخگوی مسئله ما هم می تواند باشد

یا نه ؟ سوم اینکه در صورت جوابگو بودن توجه به مقدمهٔ آن می نمائیم که آیا مقدمهٔ آن مثلا اگر اصالت شیئ و یا چنین تقسیم بندی که کیفیت و آثار کیفیت تقسیم کرده اند میباشد و یا مقدمه آن تعیین در رابطه و یا اصالت شرایط که سه مقدمه مختلف هستند می باشد آیا با بحثهای گذشتهٔ مان سازگار است یا لازم است که در مباحث گذشته تجدید نظر کنیم .

برادر جاجرمی : بسم ا... چند سئوال پیرامون مطالبی که آقای امیری فرمودند طرح می کنم . یکی اینکه اگر ما نسبت به مسئله ای که آقای معلمی فرمودند که چرا بین کیفیت و آثار کیفیت دوئیت قائل شدند بحث نکنیم و آنرا علی فرض قبول کنیم، در توالی دو اثر مختلف کیفیت را وجه مشترک گرفتند و ثابت بودن کیفیت را هم ضروری ندانستند مثلاً اگر ما یک آبی داشته باشیم که حرارت از یک درجه تا صد درجه را می تواند بخود بگیرد ، این آثار مختلف که حرارت های مختلف آب هستند هیچکدام در آب بودن آب اثری نمی گذارند ، یعنی آثار متکی به خود آب است و آب می تواند مستقل وجود داشته باشد ولی آثار آن نمی تواند مستقل موجود باشد . اگر چنین تعبیری را از ایشان بپذیریم آنگاه سئوال می شود که اگر شما در مرتبهٔ دو به تعبیر خودتان قائل شدید که کیفیت یعنی آبیت آب (آب بودن آب) هم می تواند تغییر کند ووجه مشترک هم واقع بشود ، ایندو مطلب یکدیگر را نقض می کنند چرا که اگر کیفیت متغیر شد و برای ذات کیفیت و ذات آب تغییر قائل شدید یعنی دوئیت را در آنجا راه داده اید ، اگر دوئیت را در کیفیت راه دادیم آنگاه آن دو امر متغایر نمی توانند وجه مشترک برای یکدیگر باشند بنابراین شما از این تقسیم بندی نتوانستید برای توالی دو اثر وجه مشترک کیفی قائل شوید زیرا خود کیفیت را هم متغیر دانسته اید .

حال بر فرض که ما این مطلب را هم قبول کنیم که وجه مشترک در آثار خود کیفیت است اما برای توالی دو کیفیت چه وجه مشترکی ذکر می کنیم ؟ توالی دو کیفیت یعنی آبیت آب و

بخاریت بخار نیز از نظر شما قابل تغییر هستند و می‌گوئید صرفاً چون تدریج است موضوعاً احتیاجی به موضوع مشترک نیست • سئوال ما این است که اگر در تغییر دوئیت را می‌پذیرید و می‌گوئید توالی دو کیفیت مثل آب و بخار تدریجی است و در عین حال که دوئیت را مطرح می‌کنید می‌خواهید تدریج را توضیح دهید ، برای تدریج هیچ تفسیری ارائه نداده اید زیرا وقتی می‌توانید برای تدریج تفسیر ارائه دهید که برای دوئیت چیز سومی را مطرح کنید اگر برای دوئیت همان دوئیت را مطرح کنید که این نشاندهندهٔ تدریج نیست و اگر برای توالی دو کیفیت صرفاً بر دو ئیت آنها تکیه کنید و اینکه از اولی به دومی می‌رسیم باز هم تفسیری از تدریج نداده اید • آن موقعی جواب سئوال ما داده شده است که شما بتوانید تدریج را با کیفیت سومی تبیین کنید و نشان دهید که توالی دو کیفیت که گفته اید هر دو هم متحرک هستند و بوسیله کیفیت ثالثی ارتباطشان می‌تواند برقرار شود نه خود همین کیفیتی که دوئیت در آن ذاتاً ملاحظه می‌شود مفسر تدریج باشد • تفسیر تدریج وقتی داده شده است که شما به عنوان رابط کیفیت سومی را جدای از کیفیت اول و دوم نشان دهید و بتوانید اثبات کنید که آن کیفیت می‌تواند ربط کیفی حرکت را تمام کند • بنابراین به نظر می‌رسد به صرف اینکه بگوئیم حرکت تدریجی است و بنابراین وجه مشترک خود کیفیات متوالی متغیر هستند جواب سئوال داده نشده است ، توالی دو کیفیت دو چیز است شما درست است که برای این توالی تدریج قائل می‌شوید اما ما سئوالمان از رابطه دوئیتها در تغییر بود ، رابطه خود دوئیت را با خود دوئیت پاسخ ندهید ، هر چند که به زبان می‌آورید که تدریج و امتداد است و این ربط مشترک را تمام می‌کند که به نظر می‌رسد چنین چیزی نباشد •

برادر امیری : نسبت به این بحث دو تا از مسائلی که قبلاً عرض شده است من مکرراً عنوان می‌کنم • در توالی دو کیفیت از یکطرف انفصال مطلق را نفی کردیم و بنابراین یک نوع اتصال خاصی دارند و از طرف دیگر هم پذیرفتیم که اتصال مطلق هم

ندارند که به هر حال یک نوع تغایری هم بین اینها پذیرفتیم و حرکت را هم تدریجی دانستیم بنابراین ممتد است پس امتدادی که اینجا می‌گوئیم غیر از امتدادی است که شما بصورت یک خط در نظر می‌گیرید ، دوئیتی که در اینجا می‌گوئیم دوئیت انتزاعی است و تنها در ذهن است که دو کیفیت قابل تمیزند و از هم جدا اما وقتی شما تدریجی می‌گوئید ، تدریج به معنای آن است که شما نمی‌توانید بین دو حالت آن انفصال قائل شوید وقتیکه شما از حالت اول و حالت دوم سخن می‌گوئید به یک نحوی اینها را از هم جدا کرده اید ، ما در بحث مجبوریم چنین کنیم اما در عینیت چنین جدائی ای مطرح نیست یک نحو امتداد است که ما باید تفسیری از آن بدست دهیم که بین اینها و نه اتصال مطلق و نه انفصال مطلق مطرح باشد ، چون دوئیت نفی می‌شود ، در عینیت هم نمی‌توانید بگوئید حالت اول آن هست ، حالت دوم آن هم هست ، همیشه در عینیت یک حالت ممتدی می‌بینید و به نظر من همین برای وجه مشترک بودن کافی است • اینرا هم که عرض کردم وجه مشترک نمی‌خواهد به معنی آن نبود که وجه مشترکی در کار نیست بلکه به معنی آن است که نفس تدریجی حرکت کردن کیفیت بیانگر وجود حامل و رابط اولی به دومی است ، آن امر سومی را که شما ضروری می‌دانید بالاخره با کیفیت اول و دوم چه نحو رابطه ای باید داشته باشد ؟ به چه دلیل امر سومی می‌خواهد ؟ ما می‌گوئیم خود همین کیفیت است که حرکت می‌کند نه چیزی دیگر اگر خود این است که حرکت میکند و حرکتش هم تدریجی است پس خود این است که باید وجه مشترک باشد •

برادر جاجرمی : من متوجه نشدم وقتیکه می‌گوئید این خود ش حرکت می‌کند "خود" یعنی چه ؟ یا این خود یک چیز است که می‌گوئید " این " یا اینکه دوئیت را در این راه می‌دهید که دو چیز است ، اینرا متوجه نشدیم بالاخره ، یا خود این است که حرکت می‌کند ، یعنی خود ش از خود ش به خود یگری می‌رود که در اینصورت تبدیل به خود یگری می‌شود ، دیگر در این وسط که خودی نماند • یا اینکه می‌گویید یک چیز است

که حالتی ممتد دارد که دیگر این تغییر نیست یک حالت داشتن که تغییر نیست خود شما نوشته اید تغییر یعنی از حالی به حالی شدن • امتداد را برای ما توضیح دهید که چگونه می شود هم تعین خاص را نسبت دهید و هم تعین خاص حکایت از حرکتی بکند که در آن دوئیت نهفته است •

برادر امیری : آیا شما در عینیت می توانید نشان دهید و بگوئید این یک حالت و آن هم یک حالت ؟ یعنی هر دو حالت را ببینید ؟ یا همیشه در عینیت شما در یک لحظه و یک آن یک چیز را می بینید ؟ حتی ما " آن " را هم در عینیت نمی توانیم تصور کنیم ، ما گاهی است که بحث می کنیم و گاه است که می خواهیم در مورد عینیت نظر دهیم • آن دوئیتی را که شما در حرکت می گوئید ، هر دو را با هم یکی می بینید ؟ یا ممتد می بینید ؟ عرض کردم این امتداد امتداد خاصی است نه اینکه امتداد آن مثل خط باشد که نقاط مختلف آنرا ببینیم ، اما اینکه مکانیزم آن چگونه است مسئله ای است که به نظر می رسد باید روی آن بحث شود •

برادر جاجرمی زاده : به نظر من می رسد که جناب آقای امیری به صرف اینکه اتصال نیست ، انفصال نیست و تدریج است تکیه کرده اند و برای تدریج هم جواب خاصی نداده اند که تدریج یعنی چه ؟ ربط کیفی بین دو ئیت کیفیت اول و دوم و دوئیت بین آب و بخار را چگونه قائل می شوند ؟ اگر می گویند همین کیفیت خود در حال تدریج است که خوب اصلاً تقسیم بندی شما هم به دو خواهد بود در همه جا می گوئید خود این است که دارد تغییر می کند زیرا در هر تغییری دو حالت بیشتر نمی بینید • با سه هم سازگاری ندارد ، با دو سازگاری دارد • مگر اینکه بتوانید تدریج را بوسیلهٔ امر سومی تمام بکنید • که با این بیانی که میفرمائید و می گوئید که خود این است که تغییر می کند ، بنابراین روی دوئیت صحه می گذارید •

برادر حسینیان : من در جواب برادرمان آقای جاجرمی دو نکته عرض می کنم

یکی اینکه این خودی را که می‌فرمائید یك چیز است ما که یك چیز متعین در خارج نداریم که از کیفیتهای دیگر منفصل باشد این یك چیز ، از دید اصالت شئ یك چیز است و منفصل است . از دید اصالت رابطه مجموعهٔ روابطی است که در اصطکاك باهم یك شئ را در مرحله تحت شمول داده اند . یعنی اشکال کلی این است که ما اشیاء را هم عرض ببینیم یا اشیاء را در مرحله شامل و مشمول ببینیم . اگر گفتیم نه ، نه اشیاء هم عرض نمیتوانند باشند ، کیفیات هم عرض نمی توانند باشند ؛ چرا ؟ چون انفصال مطلق لازم میآید وتغییر محال می شود و ترکیب محال می شود و این کلا از دید اصالت شئ است ، لذا باید اشیائی یا کیفیت یا رابطه را در مرحله جامع و یا شامل ببینیم که آن کیفیت ، شامل برکیفیتهای تحت شمول خود است یعنی ما رابطه را تصور کنیم که این مراتب رابطه است که رابـــط می شوند بین کیفیت تحت شمول یکی به مرحلهٔ بعدی آن . لذا یك کیفیت مجموعه روابطی می شود که در اصطکاك خاص کیفیت خاص را داده اند . اگر پذیرفتیم که روابط خود شان هم چیزی از خود شان دارند ، یعنی خود یك رابطه قبل از تعین کیفیت یك خصلـــت خاصی دارد ، آنوقت خصلتهایشان هم با هم متفاوت است و لذا بعد از اینکه متعین کردند یك شئ را در یك نسبیت خاص رابطه ای بر کیفیت شامل می شود که سرعت آن کند تر باشد یا به عبارت دیگر کیفیت آن با کیفیتهای دیگر فرق بکند این کیفیت را اگر مجموعه روابـــط ملاحظه کنید یك رابطه آن در مرتبه تحت شمول تغییر می کند و یك رابطه دیگر آن تغییرش کند تر است و اگر بپذیرید که تغییرها نمی توانند کند و تند داشته باشند یعنی تغییرهـــا در کیفیت مساوی اند شما به زبان دیگر اتصال مطلق را قائل شده اید . که می‌گوئید این که تغییر کرد به همان نسبت کیفیت آن تغییر می کند . اگر گفتیم اتصال مطلق نیست یعنی اینکه وقتی این کیفیت تغییر می کند به این نسبت کیفیتهای دیگر تغییر نمی کنند و نسبـــت تغییر آنها فرق می کند . لذا این نسبت را در تغییر اگر پذیرفتیم مطلب جا ندارد .

برادر معلمی : شما طبق سیر خود تان جواب دادید قرار شد از سیر آقـای

امیری دفاع بفرمائید •

برادر جاجرمی : من از دید آقای امیری مطلب را توضیح میدهم •

بنظر می‌رسد که آقای حسینیان از دید آقای امیری مطلب را طرح نفرمودند آقای امیری می‌فرمایند که ما در رابطه با آثار و کیفیات که نگاه می‌کنیم میتوانیم دوئیت قائل بشویم وکیفیت را اصل بگیریم وآثار را تبع کیفیت قرار بدهیم وبعد برای کیفیت اگر تغییر قائل میشویم قاعدتاً استعداد و قوه کیفیت بعدی را در کیفیت اول ملاحظه می‌کنیم وحرکت رابه آن چیزی که اصل گرفتیم (خود کیفیت) برمی‌گردانیم و خود کیفیت که اصل است در حرکت قوه و پتانسیل کیفیت بعدی درآن نهفته است اگر اینچنین بگیریم از این موضع بود که بنده عرض می‌کردم که توالی دو کیفیت را شما بوسیله خود کیفیت نتوانستید پاسخ بدهید وایعنی علی رغم اینکه تدریج را برای حرکت کیفیت اول به کیفیت دوم قائل شدید اما در بحث شما کیفیت دوم وکیفیت اول بوسیله کیفیتی جامع جدای از خود آنها مطرح نمی‌باشد و از آن جهت که کیفیتها بصورت بالقوه دردرون خود کیفیت اول وجود دارند نمی‌تواند وجه اشتراک کیفی رابیانگر باشند •

برادرحسین حسینی : من یك سئوال در ادامه سئوال آقای جاجرمی از آقای امیری داشتم •

نهایت جوابی که آقای امیری میدهند بنظر من این میشود که وقتی سئوال می‌کنیم که بین دو کیفیت اگر امر متغیری هست این اتصال بین دو کیفیت در عینیت چطور میشود ؟! (درعین حالی که انفصال واتصال نیست) ایشان می‌فرمایند که در عینیت اینگونه نیست که شما دوکیفیت را جدای از هم در نظر بگیرید ویك چیزی را مابین آنها بدانید یعنی درنهایت ایشان می‌فرمایند که شما چنین سئوالی را اصلاً نمی‌توانید بگوئید یعنی ما نمی‌توانیم سئوال کنیم که بین دو کیفیت وجه مشترك چه میشود ؟ ربط بین دو کیفیت چگونه برقرارمی‌شود ؟ اگر هم نتوانیم این مطلب را بیان کنیم یعنی نتوانستیم از تغییر تفسیر بدهیم نتوانستیم بگوئیم چیزی که اتصال میدهد دوکیفیت راچه بوده است • این را آقای امیری توضیح بفرمایند •

برادر پرور : اشکالی که بنظر میرسد این است که از موضع اصالت شئی بـــا تغایر نمی توان وجه مشترك را ثابت کرد چه تغایر همیشه به اصطلاح می‌گوئیم" این آن نیست " اینجا وجه مشترکی نیست که ما بتوانیم اثبات کنیم یعنی تغایر از "عوارض کثرت میشود" این یك اشکال ، اشکال دیگری که هست به سیر کلی بحث اینکه آیا کیفیت در فلسفه بـــه چه تعبیر شده است ؟ در فلسفه اشاره به وجود ومراتب وجود دارد و اینکه خود "جوهر و عرض" و " صورت و ماده قوه و فعل" همه در فلسفه یك چیزند که تقسیم به این چنـــد مقوله شده اند اینجا مطلبی ما نداریم که بیان کنیم پس آن چیزی که در این سیر کلـــی بحث (آن وجه مشترك) معرفی نشده واشاره ای هم نمی توانیم گویا به آن بکنیم با ایـــن استدلالی که ما داریم یعنی این نه آنی نمی تواند مطلب را تمام کند (یعنی این نه آنی بـا این همانی سازگار نیست)

برادر رامپوری :از ابتداء بحث در کیفیت داشتیم بنابراین من نمی دانم چرا شمـا سئوال کردید که کیفیت در فلسفه چه میشود ؟ یعنی بحثی را که داریم بحث فلسفـــه نیست (ظاهراً) به آن صورتی که شما می فرمائید بحث ما روی کیفیت و آثار کیفیت است بـــه نظر می‌آید سئوال شما موضوعاً از ابداع احتمالی که بنده عرض کردم بیرون است و کاری بـــه آنها ندارد .

برادر پرور : شما دارید سیرکلی بحث آنها را می‌گوئید بدون اینکه کاری به آنها داشته باشیـــد .

برادر رامپوری : ممکن است بفرمائید یك ابداع احتمال دیگر است یا الفاظ دیگر و آن را مطرح کنیم اشکال ندارد مثلاً شما می‌گوئید از ابتداء امر بجای اینکه روی کیفیت بحث کنیم کسانی هم هستند از وجود بحث کرده اند و ما آن بحث را ادامه دهیم که عرض می‌کنم که این اصلاً با سیرکلی بحث ما منافات دارد چون ما از کیفیت شروع کردیم بنابراین از اینجـــا نمی توانیم وارد بحث وجود شویم .

برادر پرور : بنا بود که ما مطالب فلسفی را با زبان خودمان بیان کنیم

برادر امیری : خیـر .

برادر رانارکی : من می خواستم سئوال آقای جاجرمی را از موضع آقای امیری جواب بدهم وآن اینکه اگر ما زمان را بعد کیفیت بدانیم ، یعنی بگوئیم که زمان درخارج وجـود ندارد وکیفیت است که با حرکت خود ش زمان را می سازد به عبارت دیگر ، ما خودکاری درزمان دوم نداریم واین خودکار است که با حرکت خود ش زمان دوم را بوجود می آورد . بعد می گوئیم خـود خودکار باید حرکتی کند تا زمان ساخته شود . حالا دراین حرکتی که می کنـد از زمان اول تا زمان دوم خود آن متحرك (خودکار) ربط واقع میشود . یعنی از زمان اول بیرون می آید مسافتی راطی می کند وبه زمان دوم میرسد . زمان دوم با زمان اول درخارج وجـود ندارد که ما بگوئیم زمان اول و زمان دوم و ربط بین ایند و زمان . وچون زمان دوم زائیـده خود کیفیت است پس خود کیفیت است که بین دو زمان خود ش رابط میشود .

برادر جاجرمی : شما می فرمائید کیفیت اولی داریم که این کیفیت اول قوه و استعداد رسیدن به کیفیت دوم را دارد چرا ؟ برای اینکه در رابطه باکیفیت اصل راخود کیفیت دانستیم . کیفیت اول بالقوه استعداد رسیدن به کیفیت دوم درآن هست .

برادر معلمی : مطالبی راکه شما می فرمائید هیچکدام رانگفتند . قوه و استعداد را ما نمی دانیم یعنی چه و هر وقت بکار می برید توضیح دهید که ما بدانیم منظور شما ازاین لغتها جداسـت .

برادر جاجرمی : شماکیفیت دوم را منسوب می کنید به کیفیت اول یا منسـوب نمی کنیـد ؟

برادر رانارکی : ما می گوئیم کیفیت دوم همان کیفیت اول است که اینجا آمده است

برادر جاجرمی : اگر کیفیت دوم را منسوب به کیفیت اول می کنید ، اینها که دوتا هستند ، چگونه دوئیت را به یکی از آنها منسوب می کنیـد ؟

مثل این می‌ماند که من بگویم قندان و لیوان دو چیز هستند ، اما لیوان همان قندان است یعنی لیوان از آن جهت که بعد از قندان آمده بنابراین همان است • آن چیزی که میگوئید خود ش هم در زمان قبل بوده و هم در زمان بعد است و خود ش است که امتداد پیدا کرده است این که در آن دوئیت نهفته است چگونه به خود ش نسبت میدهید • دوئیتی را که یک خود واحدی برای آن قائل میشوید ؟

برادر رانارکی : یک کیفیتی داریم بنام آب و یک کیفیت بعدی داریم بنام بخار که این توالی یک حرکت است و بخار یک خصلتی غیر از آب دارد •

برادر رجاجرمی : حالا آیا خود آب در هر دو متوالی بوده است ؟

برادر رانارکی : ما می‌گوئیم الان آب داریم و بخار هنوز نیآمده است و زمان را هم بعد کیفیت گفتیم که خود شئی است که زمان می‌سازد یعنی شئی حرکت می‌کند و با حرکت خود ش زمان را می‌سازد و زمان به آن معنی که دالانی باشد و کیفیت در آن حرکت کند نیست زمان بعد کیفیت است حالا آب داریم و بخار • می‌گوئیم چون قبلاً پذیرفتیم که زمان بعد کیفیت است ، خود این کیفیت یعنی خود این آب است که حرکت می‌کند و کیفیت بعدی را بوجود می‌آورد و خود آن کیفیت رابط بین زمان اول و زمان دوم میشود •

برادر رجاجرمی : یعنی آب رابط بین آب و بخار میشود ؟ یعنی آن چیزی که اسم آنرا آب می‌گذارید رابط بین آب و بخار میشود ؟ این نفی صحبت خود تان است ، آب را شما در یک زمانی آب می‌دانید غیر از بخار و در مرتبه بعدی آب را رابط بین آب و بخار می‌دانید ؟

برادر رانارکی : توجه داشته باشید که آقای امیری در اول بحث دو قسمت کردند یک کیفیت داریم و یک آثار کیفیت • این آبی که ما می‌بینیم این آثار آب است و آن بخاری هم که داریم آثار آب است آن آب بودن آب است که حرکت می‌کند و رابط واقع میشود بین این اثر آب و اثر دوم یعنی آن کیفیت حرکت میکند و رابط بین دو اثر واقع میشود •

والسلام علیکم و رحمه الله • وبرکاته